



انتشارات دانشگاه ملی ایران

«۱۵۴»

مشاعر

اثر ششم :

نظام‌الدین عبدالواحد نظامی

تألیف :

ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خاوری

مختص به :

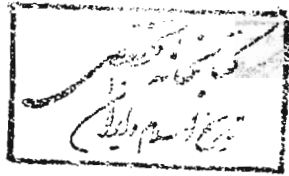
منشی

کوشش استادم

زرکن‌الدین همایون فرخ

جلد اول

۱۳۵۲



انتشارات دانشگاه ملی ایران

« ۱۵۴ »

مسا الاسار

اثر قلم :

نظام الدین عبدالواحد نظامی

تألیف :

ابوالقاسم شهاب الدین امرخانی

محققین :

منشی

بکوشش استادان

زرکن الدین همایونفرخ

جلد اول

چاپ و صحافی این کتاب در اسفندماه ۱۳۵۷
در چاپخانه خرمی پایان رسید

بنام خداوند جان و خرد کازین برتر اندیشه، برنگردد
خداوندهوش و خداوندی خداوند بخشنده رهنمای

در تابستان سال ۱۳۳۵ شمسی آقای هدایت کتابفروش چند جلد کتاب خطی باین جانب برای فروش ارائه داد که در میان آنها نسخه‌ای بدون جلد بود که آغاز آن نیز افتادگی داشت و معلوم نبود مقدار افتادگی چند ورق یا چند فصل است! لیکن در پایان آن چنین رقم زده شده بود «کتبه العبد الفقیر ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد الخوافی المتخلص به منشی فی اواسط جمادی الاول سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه» فروشنده می‌گفت نام کتاب را نمی‌داند ولی چون بخط مؤلف آنست بنابراین میتوان گفت منحصر بفرد است، به بهائی که می‌گفت و پیشنهاد کرد کتاب را خریداری کردم و باشوقی وافر به مطالعه آن نسخه ناشناخته پرداختم، پس از مطالعه دقیق آن دریافتم که نام کتاب «منشاء الانشاء» است و مؤلف آن ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی است که از منشیان دوره سلطان حسین میرزا باقر بوده و منشآت استادش نظام‌الدین عبدالواسع نظامی را که مدت‌ها ریاست دیوان ترسل چند پادشاه و شاهزاده تیموری را بر عهده داشته به خواسته امیر بیک تدوین و تبویب کرده و نامش را منشأ الانشاء گذاشته است. با مطالعه دقیق دانستم نسخه‌ایست نفیس و ارزنده و چنانکه گفته خواهد شد از لحاظ معنوی به چندین لحاظ گرانقدر و قابل توجه و تحقیق و تدقیق.

در جلسه‌ای که دوتن از دوستان بسیار گرامی و نامی و دانش پژوه و دانشورم

آقایان ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه ، حضور داشتند ، سخن از این نسخه بمیان آوردم ، آقایان که نسبت به میراث‌های فرهنگی ایران بی‌نهایت شوق و ذوق دارند با بی‌تابی هرچه بیشتر خواستار دیدار آن شدند ، نسخه را از کتابخانه یافتم و در دسترس ملاحظه ایشان قرار دادم ، ساعتی که آن را بمطالعه گرفتند اظهار داشتند این کتاب باید بمناسبت ارزش‌های اجتماعی - تاریخی - ادبی - سیاسی که دارد چاپ شود و در دسترس محققان تاریخ و ادب ایران و بخصوص کسانی که در اوضاع و احوال دوره تیموری به تفحص و تصفح و تحقیق مشغول هستند قرار گیرد . و از این بنده مجدانه خواستند که با چاپ آن موافقت کنم . این بنده نیز بمناسبتی که اظهار داشتند با گشاده‌روئی پیشنهاد آقایان را استقبال کردم .

از این دیدار روزی چند نگذشته بود که آقای ایرج افشار تلفنی اطلاع دادند که با آقای دکتر پرویز خانلری مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران ملاقات کرده و لزوم چاپ منشأ الانشاء را با ایشان در میان گذاشته و نظرشان را نسبت به چاپ آن جلب کرده‌اند و جنابشان با آغوش باز برای چاپ آن اظهار علاقه و تمایل کرده‌اند و میل دارند نسخه را از نزدیک بررسی کنند ، شما با ایشان تماس بگیرید و خودتان ترتیب آن را بدهید باشد که هرچه زودتر این اثر چاپ شده و در دسترس پژوهشگران و خواستاران اسناد و مدارك دوره تیموری قرار گیرد .

به‌خواسته این دوست گرامی به آقای دکتر خانلری تلفنی تماس گرفتم و ایشان را شائق یافتم قراری گذاشته شد و ایشان شبی در منزل سرافرازم فرمودند و ضمن دیدن چند نسخه نادرالوجود نسخه کتاب منشأ الانشاء را نیز ملاحظه و بررسی کردند و اظهار داشتند: «با اینکه آغاز آن افتادگی دارد با اینهمه از هر لحاظ قابل توجه است و چون منحصر بفرد و بخط مؤلف است باید چاپ شود و از آنجاکه در حال حاضر چاپ نسخه عکسی مقدور نیست شایسته است خودتان با دقتی که دارید رونویسی از آن تهیه بفرمائید و در اختیار ما بگذارید تا هرچه زودتر چاپ شود» با اینکه این بنده آن هنگام سرگرم چاپ دیوان عماد فقیه کرمانی بودم رونوشتی از کتاب منشأ الانشاء تهیه

کردم و به نزد ایشان در بنیاد فرهنگ ایران رفتم و تقدیم داشتم . آقای دکتر خانلری از من خواستند که دوروز دیگر به آقای دکتر فاضل مراجعه کنم و قرارداد چاپ کتاب را امضا کنم ، این عمل نیز انجام شد و این بنده چشم انتظار چاپ کتاب نشستم ، یکماه گذشت خبری نشد، دوماه گذشت، و در خلال این مدت چند بار دوستان گرامی که برای چاپ این اثر پیش گام و مقدم شده بودند از علت تأخیر چاپ کتاب جويا می شدند و پاسخی نداشتم بخواسته آنان بار دیگر به آقای خانلری مراجعه کردم و ایشان اظهار تأسف کردند و از من خواستند که به قسمت امور چاپ که در خیابان وصال شیرازی بود به متصدی مربوط مراجعه و علت تأخیر را جويا شوم . پس از مراجعه متصدی مربوط اظهار داشت که علت تأخیر در چاپ کتاب منشاء الانشاء نحوه رسم الخط آنست زیرا رسم الخط آن با شیوه معمول و متداول کتابهای بنیاد فرهنگ هم آهنگ نیست و بنابراین می بایست مجدداً اوراق دست نویس تجدید شود و با رسم الخط معمول و مقبول کتابهای چاپی بنیاد فرهنگ نوشته و تحریر یابد . به متصدی مربوط اظهار داشتم که متأسفانه انجام این مهم مقدور نیست زیرا رسم الخط متداول و معمول بنیاد فرهنگ هر چند مقبول و پسندیده است لیکن این الزام برای کتابهای تحریر یافته در عصر حاضر است نه مربوط به کتابهای قرن هفتم و هشتم خاصه براینکه نسخه منشاء الانشاء به خط و قلم مؤلف کتاب است و بهیچوجه شایسته نیست که در آن دخل و تصرفی شود زیرا چنین عمل در عرف مصححان و منتقدان خیانت در امانت است . و ناگزیر در چاپ این اثر می بایست رعایت جانب امانت بشود . بنابراین این بنده خود را مجاز به چنین عمل ناشایستی نمیداند .

متصدی امور چاپ اظهار داشت که از چاپ کتاب با رسم الخط کهن معذور است و برای اونیز اقدام باین کار غیرمقدور است . چون بحث با متصدی چاپ بیش از آنچه رفت مقدور نبود ناگزیر بار دیگر به آقای دکتر خانلری مراجعه کردم و ماقعرا با ایشان درمیان گذاشتم ایشان حقرا بجانب من دادند و اطمینان دادند که خودشان موضوعرا تعقیب و با رسم الخط کهن آن را بیچاپ خواهند رسانید . پس از این ماجرا این جانب دیگر به بنیاد فرهنگ مراجعه نکردم . آن زمان نمیدانستم که این تعلل و تسامح در چاپ کتاب منشاء الانشاء متضمن چه فوائد مهم بعدی خواهد بود . تنها زمانی باین حسن اتفاق واقف و آگاه شدم که ده سال از تعطیل و تعویق چاپ کتاب منشاء الانشاء گذشته بود . و این حقیقت چنین بود که :

در حراج کتابخانه شمس چند جلد کتاب خطی خریداری کردم . از آن جمله نسخه ای بود که جلد نداشت و خط آن نیز متعلق به قرن یازدهم هجری بود و مطالب آن منشآت بود . دریک فرصت مقتضی برای شناسائی و دریافت اینکه کتاب چه اثری است و تألیف کیست آنرا بمطالعه درآوردم . دریافتم که کتاب از جمله مجموعه های منشآت است و عجب این بود که مطالب و سبک منشآت آن بنظرم آشنا آمد . بادقتی بیشتر مقدمه آنرا مجدداً خواندم و دانستم و یقین حاصل کردم که این کتاب قسمت مفقود الاثر منشاء الانشاء است . ناکهان این راز بر من آشکار شد که چرا می بایست چاپ کتاب بتأخیر افتد و چه مصلحتی در آن مستتر بوده است .

ببررسی و تدقیق دقیق روشن شد که شخصی بنام واعظی گاشفی در اواخر قرن

دهم هجری نسخه منشأ الانشاء بخط مؤلف آن یعنی ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی متخلص بمنشی را در اختیار داشته. (که همین نسخه موجود نزد این بنده باشد). هوس کرده است که او نیز صاحب تألیفی شود و تألیفش را بامیری تقدیم دارد و از صله و جایزه آن زندگانیش را رونق بخشد و نامی و عنوانی هم کسب کند، و چون مردی عجول بوده خوشبختانه به سرقت نیمی از کتاب منشأ الانشاء بسنده کرده و بنابراین کتاب را از نیمه پاره کرده و نیمه نخست آن را با خط خود نوشته و بجای نام مؤلف کتاب که ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی بوده، نام خودش را که واعظی کاشفی است گذاشته و نام امیر بیک را که کتاب باو و بسامر او تدوین یافته بوده کنار گذاشته است و بنظر خودش تألیفی نوساخته و پرداخته. لیکن از آنجا که باید هر خیانت و جنایت و سرقت و عمل ناصواب سرانجام آشکار شود فراموش کرده که نام کتاب را که در مقدمه آمده از میان ببرد و یا ابیاتی را که مؤلف نخست، سروده و تخلص خودش را در آنها آورده آنها را نیز تغییر دهد و این نشانه‌ها و دم خروس‌ها همه حقیقت را بر این بنده فضول آشکار و بر ملا ساخت، از مشیت الهی در عجب ماندم.

اینک دلائلی که قسمت بدست آمده بخش نخست منشأ الانشاء است :

در مقدمه شهاب‌الدین احمد خوافی یک رباعی سروده و در آن تاریخ مرگ

عبدالواسع نظامی را آورده است بدین صورت :

استادافاضل آن سیادت انساب انشای حیات او چو گردید خراب

تاریخ زمنی خرد جستم گفت : در فضل یکی نماند از روی حساب

که میشود ۹۰۹ و این سال در گذشت عبدالواسع نظامی است. و دیگر اینکه در مقدمه این نکته را که کتاب از منشآت نظام‌الدین عبدالواسع نظامی است، مانع نیامده و بنابراین در اینکه کتاب بدست آمده قسمت نخست از آثار قلم عبدالواسع نظامی است شکی و تردیدی باقی نمی‌ماند، سه دیگر اینکه در چند جا، منشی که تخلص، ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی است در مقدمه باقی مانده واعظی کاشفی متوجه آن نشده است. در پایان بخش دوم کتاب، شهاب‌الدین احمد خوافی منشی اشعاری که آورده همه جا منشی

تخلص کرده و با آوردن واژه «واسع» یاد از مصنف آثار که عبدالواسع است کرده است.
بدین صورت :

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| به استکتاب ایام این کتابت | به سعی کامکاری یافت انعام |
| چو منشی سال استکتاب آن خواست | خرد گفتا به استکتاب ایام |

۹۳۸

و می بینیم که در چند مورد در جلد دوم که مؤلف از خودش یاد می کند تخلصش که منشی است می آورد از جمله در این دوبیت که در پایان کتاب آمده است .
منشی قلمت رسم مسیح احیا کرد انشای صنایع جهان املا کرد
آراست بسی عروس معنی یعنی تحریر کتاب منشأ الانشاء کرد
در این دوبیت هم تخلص و هم نام کتاب را آورده است . در مقدمه کتاب که در جلد نخست آمده همه جا نیز در متن سخن از واسع و عبدالواسع آورده است ، هم چنانکه در آغاز کتاب مینویسد :

منشأ انشای الکلام حمد الله الواسع العلام و یا ستایش واسع العلمی ، ..
ص ۳ و (انساب السیاده والایاله واسع ص ۴) و (به استماع ندای ان الله الواسع ص ۶)
دلیل دیگر بر اینکه جلد نخست منشأ الانشاء که واعظی کاشفی آن را از کتاب منشأ الانشاء جدا ساخته و بنام خود کرده است ، بخش اول کتاب منشأ الانشاء است ، یکی فهرستی است که در جلد اول آمده بقیه ابواب آن در جلد دوم منشأ الانشاء است هم چنین در زیر عنوان « فقره ثانیه » اشارتی بمقدمه منشأ الانشاء دارد و چنانکه خوانندگان در چاپ عکسی جلد دوم ملاحظه خواهند فرمود ، این قسمت فاقد مقدمه است و افتادگی دارد و آشکار است که صفحاتی از کتاب مفقود شده ، و در جلد اول مقدمه ای هست که در آن هم تخلص مؤلف یعنی منشی در چند مورد آمده و هم نام منشأ الانشاء در مقدمه بعنوان همان کتاب ذکر گردیده و هم از مصنف آن که نظام الدین عبدالواسع نظامی است یاد شده است . برای آنکه موضوع بهتر روشن شود توضیح فقره ثانیه را عیناً نقل می کنیم .

فقره ثانیه

آنچه از زبان اکابر زمان و ارکان دولت را نسخه‌البنیان عنان بنان به صوب آن تافته . بسم الله الذی علم بالقلم الانسان مالم یعلم ، بعد از سپاس حضرت منشی ماهو مکتوب فی الفرقان و التنزیل یعنی که . بیت .

منشی صحیفه‌های لاریب تصنیف کن رسایل غیب
که عنوان مکاتیب کمال و تاریخ رسایل فضل و افضال است و پس از درود
اعلام‌نمای ماهوزبور فی صحف التوریه و الانجیل که . بیت .

نبوت را ، وی است آن نامه درمشت که هست از حرمت آن را مهر بر پشت
فاتحه مقال جلال و خاتمه رسالت نبوت و ارسال است و آل کرامت مآل او که
ماکتب القلم علی صحایف الامال انشاء الاحوال ، بعد بر صفحه این صحیفه مکتوب
می‌گردد که ، دردیباچه رساله منشأ الانشاء سمت منصب یافت که اکابر و اعالی رابه‌خامه
مشکین شمامه ، حضرت مخدومی استادی وسیع‌الواسع وسعه مضجعه احتیاج تمام
بود و اگرچه مکاتیب مرتب را احاطه به تمامی نتایج قلم بلاغت رقم آن حضرت در
این باب متعذر می‌نمود از ایراد آنچه به مطالعه آن استسعاد یافته بود به قدر مقتضای
وقت گزیر نبود .

لازم به یادآوری است که وسیع‌الواسع در واقع سجع نظام‌الدین عبدالواسع
نظامی بوده است و به همین جهت و علت ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد منشی ، آغاز دیباچه
منشأ الانشاء را که در جلد اول است باین بیت بهمان مناسبت آورده است :

بسم الله الرحمن الرحیم واسع منشی سمیع علیم
و پس از پایان مقدمه سرآغاز کتاب را هم باین بیت شروع کرده است .
ثم هذا الشروع و المقصود مستعیناً بواسع المعبود

پس از غور و بررسی کامل در کتابی که در حراج کتابخانه شمس خریداری کرده
بودم و شمه‌ای از قراین و دلائل خود را دال بر اینکه کتاب این قسمت نخست و مفقود

شده کتاب منشأ الانشاست ، بر این بنده نویسنده یقین کامل حاصل شد که خوشبختانه باین تصادف غیرمنتظره نقص از کتاب نفیس منشأ الانشاء برداشته شد و این اثر ارزنده کمال یافت و پس از قرن‌ها بار دیگر قسمت‌های گسیخته به یکدیگر متصل شد و دوران فراق و هجران بوصول و همجواری مبدل گردید . آری بوضوح دریافتم که مردی بنام واعظی کاشفی که بگمانم ازدودمان علی بن حسین کاشفی سبزواری مؤلف لطائف والطرائف بوده دست به این سرقت ادبی زده و برای بهره‌وری از صلّه و جایزه امیری صاحب شوکت نسخه اصل منشأ الانشاء (همین نسخه نافص که اینک در اختیار این بنده پژوهنده است و بصورت جلد دوم منشأ الانشاء چاپ عکسی از آن بعمل آمده) را که در اختیار و تملک داشته بگمان من در حدود سالهای ۹۸۰ هجری قمری آن را بدونیم کرده و نیمه نخست آن را پس از استنساخ و دستبرد در چند جای آن قسمت را از میان برده تا بعدها موجب افشای راز نشود، در مقدمه کتاب آنچه را دست کاری کرده یکی حذف نام مؤلف است که ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی بوده ، آن را برداشته و نام خودش را که واعظی کاشفی است نوشته و دیگر سطوری را که نام امیر بیک که بخواهش و خواسته او مؤلف کتاب آثار استادش نظام الدین عبدالواسع نظامی را فراهم آورده حذف کرده ، و دخل و تصرف دیگر اینکه چون مایه و پایه ادبی نداشته در استنساخ بعلت ضعف اطلاع ، کلمات را نادرست خوانده و نادرست نوشته و در نتیجه اغلاط و اشتباهای بسیاری در استنساخ بوجود آورده که بعدها از روی آن نسخه‌ای فراهم آورده‌اند. این نسخه نیز که اکنون مورد استفاده ماست سراسر مشحون از اشتباه و غلط است . و تا آنجا که بضاعت ادبی این بنده اجازه میداده است نسبت به تصحیح آن در چاپ اقدام کرده‌ام و کلمات ناصواب و اشتباه را در زیر صفحات با نشانی « ن » که علامت اختصاری نسخه است آورده‌ام . خوشبختانه بمصدق اینک دروغگو کم حافظه می‌شود و سارق و دزد نیز به همین درد مبتلاست بنابراین از حذف قسمت‌هایی که نشانی از مؤلف اصلی در برداشته در اثر عدم دقت و توجه و شتاب در امر سرقت متوجه و متذکر آن نشده و همین نشانی‌ها سبب شد که بتوانیم در بابیم این

کتاب مفقود شده منشاء الانشاست . باری از آنجا که هیچ کار ناصواب در دنیا پنهان نمی ماند پس از گذشت چند قرن باید این نسخه مفقود شده و نسخه اصل بدست این بنده پژوهنده افتد تا بر اثر تصادف برازی که قرنها مکتوم مانده بود واقف شده و آنرا برملا و آشکار سازم . تقدیر چنین خواسته بود که این بنده افتخار آن را داشته باشم که حق را به صاحب حق برسانم، پس از وقوف بر این واقعه وحادثه شگفت انگیز به علت و سبب اینکه چرا می بایست در کار چاپ کتاب ناقص منشاء الانشاء وقفه و تعطیل رخ دهد پی بردم و دانستم که دهسال تأخیر بی حکمت و مصلحت نبوده و می بایست طی این مدت وزمان فاصله و فرصت باشد تا این بنده در حراج کتاب شرکت کند و نادانسته و ناخواسته کتابی بی جلد و مندرس را خریداری کرده و به مطالعه آن ترغیب و تشویق شوم تا پرده از روی حقیقت برکنار رود و آشکار شود که قسمت مفقود شده منشاء الانشاست که بدست شخصی طماع برای انتفاع از صله یا کمک ناچیزی از حاکم و فرمانروائی بدین روز افتاده است .

از حکمت و مشیت الهی در شگفت ماندم و شکرانه بجا آوردم و دانستم که بفرموده خداوند در قسمتی از آیه ۲۱۶ سوره دوم بقره « و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم ، آری تقدیر بر این جاری بود که اگر این اثر می بایست چاپ شود باید جامع و کامل باشد نه ناقص و مانع . آری پس از گذشت چهارصد و شصت سال قسمت ناقص بجای خود باز می گشت و سارق ادبی نیز نامش فاش و بر صحیفه روزگار این کار خطای او ثبت می گردید باشد تا موجب عبرت دیگران شود و مردمان را از خطا و زلل بر حذر بدارد و بدانند که هیچگاه کارهای ناپسند پایدار نیست و مردم بدعمل در صحنه روزگار رسوا و به ننگ آلوده می شوند

اینک پس از گذشت چند قرن این اثر چاپ شده و از دستبرد حوادث مصون و

محروس خواهد ماند و نام مؤلف و مصنف آن هر دو مخلد و جاویدمی گردد . روانشان
شادباد فاعتبرو یا اولوالابصار !

از آنجا که مدت یازده سال از تاریخی که منشاء الانشاء را برای چاپ به بنیاد
فرهنگ ایران واگذار کرده بودم گذشته بود و براساس متن قرارداد حق داشتم اگر
پس از دهسال اثر بچاپ نرسد آنرا يك طرفه فسخ کنم و بنیاد حقی نداشته باشد .
معهدنا نامه‌ای به آقای دکتر خانلری نوشتم و یادآور شدم که « ... چون مدت دهسال
از زمان عقد قرارداد گذشته و ضمناً نسخه‌ای که برای چاپ به بنیاد فرهنگ سپرده
شده بود بطوریکه اطلاع دارند از اوائل آن قسمتی مفقود بوده و ناقص است و اینک
قسمت مفقوده و مسروقه که خود بمیزان قسمت موجود است بدست آمده و در واقع میتوان
آنرا بعنوان يك جلد دیگر تلقی کرد و از طرفی بععلی وقفه در چاپ آن بعمل آمده و
قطعاً پس از این نیز چاپ آن انجام نخواهد شد . و عدم انتشار این کتاب مفید و سودمند
را برای اهل تحقیق عملی ناپسند و از دسترس دور داشتن آنرا گناه میدانم بنا بر این
با ارسال يك قطعه چك برابر وجهی که برای چاپ آن داده بودید تمنی دارم با اعلام
وصول مبلغ چك نسخه دست نویس این جانب را عودت دهید زیرا قصد چاپ و نشر
آنرا دارم ... » خوشبختانه پس از چندروز نامه‌ای از آقای دکتر خانلری دریافت
داشتم که وصول چك را اعلام و نسخه دستنویس منشاء الانشاء را نیز پس فرستاده
بودند . بلافاصله دست بکار چاپ آن شدم لیکن در همان اوان اطلاع یافتیم که دانشگاه
ملی نیز این کتاب را ضمن چهار مجلد دیگر از آثار مصحح این بنده را برای چاپ
بتصویب رسانیده و آماده چاپ و نشر آن هستند . این بود که بچاپ آن از طرف دفتر
انتشارات و تأمین منابع درسی دانشگاه اقدام شد .

در چاپ کتاب منشاء الانشاء تصمیم گرفته شد که قسمت نخست آن که استنساخ واعظی کاشفی بود طی يك مجلد جداگانه چاپ شود . و قسمت دوم که بخط مؤلف آن ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی است هم چاپ عکسی و هم حروفی باشد که بدین طریق حفظ امانت کامل شده باشد .

قسمت نخست را که معلوم نیست بخط چه کاتبی است ولی از روی رسم الخط و کاغذ و مرکب آن میتوان دریافت و تشخیص داد که در قرن یازدهم هجری استنساخ شده و بسیار مغلوط و در بعضی موارد افتادگی هائی دارد. تا آنجا که دانش و بینش این بنده اجازه میداد . اشتباهها و سهواً القلمها را در زیر صفحه یادآور شد و آنچه صحیح بنظر میرسید تصحیح و در متن قراردادده امکان دارد هنوز هم سهواً القلمها و اشتباهاتی وجود داشته باشد که از نظر این بنده بدور و مهجور مانده بوده است و چون نسخه دیگری موجود نبود بنابراین مقابله و تصحیح بیش از این مقدور و میسر نشد . این قسمت در چاپخانه خرمی بچاپ رسیده است ولی جلد دوم که چاپ عکسی و حروفی توأم است متأسفانه مدت دو سال است که در چاپخانه کتبیبه در دست چاپ است و چون وضع این چاپخانه بهیچوجه منظم و مرتب نیست پس از مدت دو سال با اینکه عکسهای آن چاپ شده و حروف آن را نیز چیده اند و غلطگیری هم شده است اینک ماهم است که در انتظار صفحه بندی است ! هشت ماه است که چاپ جلد نخست به پایان رسیده و این بنده برای پایان یافتن چاپ جلد دوم روز شماری میکرد تا با بهره برداری از مطالب جلد دوم مقدمه را تنظیم و تهیه کند . لیکن طول مدت انتظار و از طرفی بیم اینکه صفحات چاپ شده جلد اول در معرض تلف قرار گیرد . ناگزیر و ناچار بدون توجه به اتمام چاپ جلد دوم تصمیم به انتشار جلد نخست گرفت و این است که مقدمه ای بدین صورت که ملاحظه می کنند تهیه و منضم به جلد نخست چاپ و در دسترس مطالعه کنندگان قرار داده شد.

ارزش منشاء الانشاء .

مؤلف این اثر شهاب الدین احمد خوافی هم چنانکه در مقدمه کتاب نیز متذکر

است مسودات منشآت استادش نظام‌الدین عبدالوواع نظامی را بقصد و بمنظور فراهم آوردن نمونه والگوئی از منشآت عالی برای استفاده ارباب دانش و بینش و کسانی که بخواهند در زمینه منشآت تتبع و تمرین کنند و راه و روش منشی‌گری را به‌پیمایند و در آن سرآمد شوند این کتاب را همانند آثار دیگری در این زمینه چون همایون‌نامه منشآت معین‌الدین محمد زمجدی اسفزاری ، نامه نامی از خوند میر ، و منشآت فارسی حسین بن معین‌الدین میبیدی ، به‌خواسته امیر بیک فراهم آورده بوده است .

بدیهی است برای کسانی که می‌خواهند در رشته سبک‌شناسی نشر فارسی تحقیق و تتبع کنند با توجه باینکه اینگونه آثار در ادب فارسی بسیار کمیاب و نادر الوجود است ، بسیار مغتنم و سودمند و قابل استفاده است .

بنظر این بنده پژوهنده آنچه ارزش منشأ الانشاء را بمراتب والاتر و بالاتر می‌برد ارزش معنوی و تاریخی اسناد و مدارکی است که در این مجموعه از دوران تیموریان و قرن نهم و اوائل قرن دهم آمده است . و این آثار بنحوی است که میتواند ما را به نحوه اداره مملکت و اوضاع اجتماعی نزدیک به یک قرن ایران آشنا کند و دریابیم که نحوه اداره امور مملکت نیز بر چه سیاق و منوال بوده است . مناشیر و دستورالعمل‌ها و نامه‌هایی که به شخصیت‌های علمی و ادبی و پامقامات و مناصب مختلف کشوری و لشکری نوشته شده است ، بسیاری از مطالب مکتوم را بر ما روشن و معلوم می‌کند .

ضمن آثاری که در این اثر آمده است ما با بسیاری از دانشمندان و شاعران و نقاشان و قالی‌بافان و کفشگران و صاحبان حرفه و پیشه‌های مختلف آشنا می‌شویم ، که در موقع از آنها یاد می‌کنیم .

نسخه‌شناسی

جلد اول : در دو بست و ده صفحه بقطع ۱۶ × ۲۶ سانتیمتر . خط نستعلیق متوسط

۱ - این کتاب نیز ضمن سلسله انتشارات دانشگاه ملی ایران بچاپ رسیده است.

کاغذ فرنگی نخودی ، بدون تزئین و تذهیب ، در پایان نیز کاتب رقم نکرده است .
 نوع کاغذ و نحوه رسم الخط و مرکب ، نمیتواند قدیم تر از قرن یازدهم هجری باشد .
جلد دوم : قطع آن ۱۵ × ۲۴ سانتیمتر در ۴۵۴ صفحه ۲۷۷ برگ . هر صفحه ۱۲ سطر ، کاغذ آهار مهره سمرقندی و مجدول به آب طلا ، عنوان با شنگرف ، تحریر آن یکنواخت نیست و از طرز و شیوه نوشتن آن آشکار است که آن را در زمانهای مختلف نوشته اند ، کاتب آن **ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی** متخلص به منشی است که مؤلف کتاب است و آن را در اواسط جمادی الاول سنه ۹۳۸ به پایان رسانیده است .
 دوست دانشمند آقای محمد تقی دانش پژوه در فهرست کتابهای خطی مجلس سنا جلد اول درص ۱۶۱ بشرح زیر به معرفی نسخه منحصر بفرد کتاب منشأ الانشاء پرداخته اند .

«منشآت دیگری می شناسیم بنام منشأ الانشاء (نسخه آقاسی همایونفرخ) در ۲۷۷ برگ ۴۵۴ ص ۱۲ س به خط تعلیق مؤلف - عنوان و نشان شنگرف ، جدول زر و لاجورد . باندازه وزیری (راهنمای کتاب س ۱۱ ش ۱۰ - ۱۲ ص ۶۵۶ - هنر و مردم ش ۴۹ ص ۴۷) محتوی نامه هائی به پادشاهان هند و آق قویونلو و پادشاه روم و مشایخ و شعرا و نویسندگان و دانشمندان گردآوری شهاب الدین احمد خوافی منشی (شاگرد مصنف) در میانه های ج ۱/۹۳۸ از منشآت کمال الدین عبدالواسع نظامی ثانی هروی منشی و شاعر زمان ابوسعید درهرات (۸۶۳ - ۸۷۵) و یادگار محمد بن بایسنغر (۸۷۵ - ۸۶۸) (یادگار میرزا) و سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۸ - ۹۱۲) (فرهنگ سخنوران ۲۸۱ - ذریعه ۹ : ۷۰۲ مجالس النفاثس ۹۹ و ۲۷۶) بنام خواجه حسن امیر بیک (حسن بیک ترکمان بایندری ۸۷۲ - ۸۸۲) لب التواریخ شمس الدین محمد مروارید کرمانی در گذشته بسال ۹۰۴ وزیر او بوده (دستورالوزراء ص ۳۹۴ - ۴۴۸

۱ - دوست دانشمند و محققم در این قسمت دچار سهواً القلم شده اند این امیر بیک ظهیر الدین محمد کججانی تبریزی است نه حسن بیک ترکمان بایندری . این امیر از طرف شاه تهماسب صفوی اول کفیل امیر خراسان بوده است - در صورتیکه حسن بیک ترکمان بسال ۸۸۲ در گذشته و زمان تألیف منشأ الانشاء یعنی ۹۳۸ حیات نداشته که کتاب با مر او تألیف یافته باشد .

حبیب‌السیر ۴: ۳۲۶) .

ترسل عبدالواسع در نسخه دانشگاه (۲ : ۱۹ و ۲۸۰ ش ۸۷۲ در ۱۸ برگ و ش ۳۲۸ برگ - ۲۷۲-۲۸۸ مورخ ۸۹۲) شاید جزوی از همین کتاب باشد . در ذیل مجمع‌الانشاء (نشریه ۲ : ۴۷) هم منشآت او هست - در مجموعه شماره ۴۷۲۴ سنا هم ترسل او هست (نشریه ۲ : ۲۴۷) نیز در منشآت ادبیات (ص ۴۵۱) وی جز عبدالواسع منشی سده یازدهم است (ادبیات ص ۴۴۹) در حبیب‌السیر (۳ : ۱۵۱) (۳۳۹) و دستورالوزراء (ص ۴۲۴) آمده که کمال‌الدین عبدالواسع نظامی پسر جمال‌الدین مطهر باخزری منشی ، ترسل بنام دوشاگرد خود، خواجه کمال‌الدین حسین، و خواجه رشیدالدین عبدالملک پسران خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی ، همان است که آثارالوزراء عقیلی بنام اوست) که همه در ذی‌قعدة سال ۹۰۳ کشته شده‌اند، ساخته است و او با خواجه مجدالدین محمد نزدیک بوده است ، همین عبدالواسع مقامات مولوی جامی دارد (تاشکند ۳ : ۲۸۷) .

ابن بود آنچه را که دوست پژوهشگرم آقای محمدتقی دانش‌پژوه در معرفی نسخه منشأالانشاء این جانب در فهرست کتابهای خطی مجلس سنا بمناسبتی آورده بودند .

نویسنده منشأالانشاء کیست ؟

چنانکه در مقدمه منشأالانشاء آمده است نامش نظام‌الدین عبدالواسع است که بمناسبت نامش تخلص نظامی اختیار کرده بوده است . او شعر می‌سروده و مجالس‌النفائس متذکر آنست ، پدرش جمال‌الدین مطهر باخزری است که او نیز از منشیان قرن هشتم است - (دوست دانشمندم آقای دانش‌پژوه در معرفی او دچار سهواً قلم شده و نامش را کمال‌الدین ضبط کرده‌اند) .

نظام‌الدین عبدالواسع نظامی از بزرگترین منشیان قرن نهم ایران بشمار است که در زمان حیاتش شهرت و معروفیت او در ایران و هند و افغانستان و ترکستان موجب

حقد و حسد گروهی کوتاه نظر و بی مایه شده و او را رنجها و شکنجه‌ها داده‌اند .
در کتاب منشاء الانشاء نامه‌هایی از او می‌خوانیم که مناسباتش را با بزرگان و
پادشاهان هم عصرش نشان می‌دهد از جمله نامه‌های او به پادشاه منداب هند و یانامه‌اش
به سلطان گلبرگه ، و یا به سلطان احمدیزنم یا «یزیم ؟» (ضبط درست این نام برای این
بنده مقدور نشد) .

و بسیاری از مشاهیر و صدور که نامشان در متن کتاب آمده است . هم چنین در
طی این منشآت می‌خوانیم که بر بسیاری از کتابهای نویسندگان معاصرش مقدمه نوشته
است . حتی مقدمه‌ای که در دیوان مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی به امضای علیشیر
نوائی ثبت است طبق نوشته منشاء الانشاء از عبدالواسع نظامی است ^۱ .
**امیرعلیشیر نوائی در تذکره مجالس النفائس در مجلس چهارم از او بنام مولانا
عبدالواسع یاد می‌کند و می‌نویسد : « در فن انشاء قادر و ماهر است و بسیار خوشخوست
و همتا ندارد » .**

این مختصر گوئی، از طرف امیرعلیشیر نوائی درباره کسی که سالیان دراز با او
جلیس و انیس بوده و بطوریکه کتاب منشاء الانشاء حاکی است از زبان این امیر بزرگ
به پادشاهان و امرا و دانشمندان نامه‌ها نوشته و حتی بر مقدمه کتابها بنام امیرعلیشیر
مقدمه می‌نوشته است، شگفت‌انگیز و غیرعادی بنظر میرسد . !!

در کتاب **دستورالوزراء** ^۲ ضمن شرح حال خواجه کمال‌الدین حسین و خواجه
رشیدالدین عبدالملک فرزندان خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی از او یاد می‌کند
و می‌نویسد : « خواجه رشیدالدین عبدالملک از دخل در امور دیوان خود را کشیده
می‌داشت و اکثر اوقات را به ممارست آداب رزم و پیکار صرف می‌نمود و جناب فضائل
مآب مرحومی **مولانا نظام‌الدین عبدالواسع** که در فن انشاء و بلاغت سرآمد ارباب
فضیلت بود و این دو برادر عالی‌گهر نزد او تعلیم نموده بودند ، ترسلی بنام نامی ایشان

۱ - این مقدمه درج اول ص ۵۷ زیر شماره ۷ آمده است .

۲ - ص ۴۲۴ .

ترتیب کرده و این ابیات در سلك بیان آورده .
دو برادر باهم ارزانی که از قدر آمدند
آن وزارت را مآب و این امارت را منال
آن کمال دولت و دین در همه بابی رشید
وین رشید ملک و ملت در نهاییات کمال
هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ
هم بود از روی این خورشید دولت را جمال
برسرنند ، از مهر و مه آن در علاوین در علو
برترند از بحر و کان آن در سخاوین در نوال
از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب
وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال
آن بود خورشید منظر وین بود برجیس قدر
آن بود محمود طالع این بود مسعود فال
ماه و جاه و حشمت آن فارغ از خوف خسوف

آفتاب دولت این باد ایمن از زوال

از آنچه در دستورالوزراء آمده است میتوان دریافت که **عبدالواسع نظامی**
در عصر خودش در فن انشاء و بلاغت از سرآمدان ارباب فضیلت بوده و باین دانش
شهرت و معروفیت داشته است .

ابوالقاسم شهابالدین احمدخوافی در مقدمه‌ای که بر منشأ الانشاء نوشته است
شرح مختصری از او بدست داده است که برای ما مغتنم است مینویسد « مخدومنا و
استادنا و مولانا نظام الحق و الحقیقه و الدنیا و الدین عبدالواسع نظامی وسع الله
روضه اعماله و نظم منشورات اماله که باوجود آن که من جانب الاب به سادات بیغش
زرکش نیشابور^۱ و امرای صاحب لوای مولائی که ایالت ولایت قمستان داشته‌اند ،

۱ - در نامه‌ای که نظام‌الدین عبدالواسع نظامی به سلطان غیاث‌الدین پادشاه هند
نوشته در آنجا هم متذکر است که از سادات زرکش نیشابور است .

می‌رسد ، و من طرف الام به علمای شریعت شعار و فضیله شیرین گفتار می‌پیوندد ، تمامی اوقات شریف عمر گرانمایه به نحو تحصیل فضائل و کمالات و تحقیق حقایق و مباحث صرف کرده و انواع علوم به اصولها و فروعها به حدیث صحیح و منطبق فصیح و حکمت صریح در معرض بیان آورده و در موافقت هر کلام شرح مقاصد و افهام او بنام بدستوری کرده که وجیز بسیط عبارات و استعارات به توضیح و تنقیح فصلی از آن باب و فائزاید و در مقامات ارشاد و افاده کشف اسرار بدو و اعاده بر نهجی نموده که تخلیص و صف شمه‌ای از آن به سالها به رساله‌های مختصر و مطول ثبت نتوان کرد و در رنج معالم تنزیل انواع حجج و براهین به خوب‌ترین تفسیری ابداع فرموده در فتح باب و تأویل اصناف قواعد و قوانین به روشن‌ترین هیأتی اختراع نموده و در ضوع مصباح ارواح که از لمعات مشکوة و نفخت فی‌من روحی مقتبس است فنون علم حقیقی و نظری مبین و مبرهن گردانیده و صحاح عقاید که قانون شفا و نجات است از اشارات شافیه و تنبیهات کافیه او مقرر و محرر است^۱ انامل او مفتح ابواب سواد مملکت بدایع و حرکت قلم او نیزه حطی اقلیم گشای عالم صنایع ، مؤلفات او در شهر هرات چون نسیم شمال مقبول و جانفزاست و مصنفات او در اقلیم خراسان چون مطالعه جمال جانان مطبوع و دلگشا و آن حضرت اگر چه در فنون فضل و متون علم مهارت تمام و حداقت بیرون از ضبط افهام و ربط او هام داشت و رقوم براءت و تفوق به خامه فصاحت چامه بر لوح بیان علمای عصر و زمان می‌نگاشت و از غره شباب تا ایام البیض کمپوله عقود لطایف را در عقد کتابت می‌آورد و نقود ظرایف را سکه قبول فروع و اصول می‌نهاد و به سیاقی مہذب و عبارتی مستعذب در تصنیف خطبه‌های رسایل مصنفان زمان و انشای نشان‌های فرخنده نشان و انتشار مناشیر و کتابت مکاتب ، تا ، سجع نگین و لوح قبور داد سخن می‌داد ، لیکن فلک‌گذار با این همه فضل و کمال و لطایف اقوال و ظرایف افعال قدرش نمی‌شناخت و هم‌چنانکه دائماً با ارباب الباب مستمره است منطقه و آزار او بر میان عناد بسته او را آزرده خاطر می‌ساخت و صدق این‌مقال از

مضمون رقعہ ای کہ یکی از اکابر صاحب اعتبار در سفارش آن حضرت به پادشاه روزگار رقم زده قلم لطایف نگار فرموده مستفاد می‌گردد. وہی ہذہ خدمت مولانا عبدالواسع ، آن فنون کمال را جامع ، باوجود روایح انفاس مکیۃ الفویح در انجمن زکام داران ضایع والحق کتاب غرایب نصاب جامع البدایع سلطانی کہ در آثار خیریات وعدلیات ہمایون اعلیٰ حضرت ربع مسکون سایہ آفتاب الہی آفتاب سایہ شاہنشاهی مظہر ظہور السلطان العادل حبیب اللہ، تاج بہخش تخت نشینان ممالک تختستان تاج بہخشیان سراقق ابہت ، حاکم محاکم نصف بہصفت عدالت رافع ولایت ایالت صاحب لوای کریمہ از نتایج طبع فیاض آن حضرت بر روی روزگار یادگار مانده ، روح مولانا شرف الدین علی یزدی را در صف اصحاب یمن در اضطراب انداختہ کہ اگر حسن نظامی^۱ در بلندی ایوان دیوان انشاء آن نظر فرماید ہر آیتہ کہ تاج المآثر انشی از فرق دعوی او افتادہ دیگر از خجالت سربالا نتواند کرد^۲

بطوریکہ آثار ثبت شدہ در منشأ الانشاء نشان می‌دہد ، عبدالواسع نظامی سالیان دراز در دیوان ترسل و انشاء پادشاہان تیموری خدمت می‌کردہ است از جملہ میتوان از یادگار میرزا محمد بن بایسنغر ، ابوسعید درہرات - سلطان حسین میرزا بایقرا بدیع الزمان میرزا - یاد کرد ، در پایان عمر بطوریکہ شہاب الدین احمد خوافی ہم یادآور شدہ است ، از آزار و اذناء معاندان و حاسدان در امان نبودہ و سالی چند در مسجدی بہ تدریس علوم می‌پرداختہ و انزوا و عزلت اختیار کردہ بودہ است و باینہمہ از طعن و لعن حاسدان و دشمنان مضمون نبودہ است . این حقیقت را میتوان از زبان او شنید کہ بسیار دردناک و اندوہبار است . در نامہ ای کہ بہ امیر علیشیر نوائی صدر سلطان حسین میرزا بایقرا نوشتہ و از او استمداد جستہ از آنہمہ ناروائی‌ها زبان بہ شکایت گشودہ و استدعای رفع تظلم و تجاوز کردہ است . در این جا نامہ او را می‌آوریم تا بہتر بہ شرح حال او واقف شویم .

۲ خیال اول

» بہ امیر علیشیر نوائی وزیر سلطان حسین میرزا بایقرا نوشتہ و از اعمال و افعال

۱ - منظور نظامی عروضی سمرقندی است . ۲ - جلد دوم منشأ الانشاء

ناپسند دشمنان و معاندان و حسودان شکایت کرده .^۱

به امیر علیشیر کتابت نموده در اظهار آثار غرض فاسد که از خواجه مجدالدین محمد به آنجناب مرتاً بعد اخیری در باب کتاب جامع البدایع سلطانی وقوع می یافته و از او مشتکی بوده .

غرض از عرض این ضراعت آنکه فقیر مختل الحال پیشتر از این بمدت ده سال بر حسب اشارت آن عالیحضرت به جمع و ترتیب مآثر سلطانی اشتغال نموده در عرض پنجاه روز مسوده از آن نزدیک به هشتاد جزو مرتب گردانیده مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله، مقدمه در بیان نسب عمایون و مقاله اول در ذکر بعضی از احوال ولادت و جلوس و حکومت ایشان ، مقاله دوم در فنون شرعیات که التزام نموده اند و سیم در اقسام عدلیات و چهارم در ابواب خیریات و چون در اوراق اصیل سواد که به موجب فرموده آن عالیحضرت بدین فقیر سپرده اند سیاست و تأدیب جمعی که نسبت خیانت نفس و شرارت ذات و هرنوع جنایتی دیگر مقهور و مستأصل شده اند مثبت و مذکور بود به ضرورت اشارتی به معایب و مقابح آن طایفه می بایست نمود تا آن غضب و سیاست از قبیل عدل و انصاف باشد به تخصیص که بعضی از مقهوران در ابراء ذمه خود رسایل متنوع نوشته بودند و بنده نیز بر حسب فتوای ائمه ، خود را رخصت نوشتن آن احوال بر این وجه می دانست که مجرد حکم السلطان اکراه و برضمیر آفتاب تاثیر روشن است که جمیع تواریخ سلف مشتمل است بر اقسام تربیت و سیاست که سبب هریک را از آن به مدح و ذم باز نموده اند بلکه کتب مشایخ نیز چون مثنوی مولوی و حدیقه شیخ سنائی ، و جام جم شیخ اوحدی و سلسله الذهب حقایق پناهی و سایر دفاتر علماء ظاهر نیز به تخصیص رضی شیرازی در نسخه ای که بغفلت فلاتلم مشهور شده و چه جای آن که کلام مجید سبحانی نیز محتوی است بر بسیاری از آثار قدح و مذمت و قهر و عقوبت ، پس فقیر حقیر نیز به تتبع سلف و رعایت دستور اشارت به معایب جمعی که در مسوده مسطور بودند لازم داشت تا سبب غضب سلطانی ظاهر گردد و به

۱ - مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است

سبب طالب‌علمی به مرور روزگار عیبی عاید نگردد و جمعی دیگر از ارباب تسلط و اقتدار که همیشه به نسبت بیچاره در صدد ایذاء و اضرائی بوده‌اند و تفصیل آن شهرت تمام دارد از آن نسخه ناتمام مجرد هیولائی را پیش از آنکه صورت تصحیح و تنقیح یابد بی‌تقریب گرفته چندین سال نگاهداشته‌اند و نگذاشتند که به حک و اصلاح به قرار و قوام آید تا در این اوقات که آن حضرت عنایت فرموده به جمع و تالیف اصل تاریخ همایون اشارت فرمودند و آن صورت به هیچ وجهی ملایم مزاج آن جماعت نبود اولاً در باب ضبط مسوده عندها گفتند و ثانیاً تدبیرات و تحریرات نمودند که به هر حال آن صورت تغییر یابد و سلسله الثغات آن حضرت به حال این فقیر انتظام نیابد علی‌الجمله اصل مسوده تاریخ پیشینه را پیش‌انداز کردند و از جمله هشتاد جزو که همه در باب شرع و عدل و احسان و خیر است مؤکد بآیات قرآنی و احادیث رسول (صلعم) و نصایح مشایخ چند ورق متفرق از قبیل امور سیاسی که متعلق به زمره موذیان می‌دارد که بر اضرار مسلمانان احراز نمودند و در آن باب هر چند مبالغه در ذکر معایب آن مقهوران بیش‌رود ظهور آثار عدالت و دین داری پادشاه اسلام بیشتر باشد بنظر عالی رسانیده‌اند آنچه اصل‌الباب کتاب است مخفی داشته و محجوب گذاشته و غرض اصلی ایشان اظهار نسبت خبائث لاواقع به نفس این فقیر که چندسال می‌گذرد تا از خبائث مجلس‌های پراکنده ایشان اعراض نموده بوسیله ترك و تجرید در گوشه مسجدی بی‌طمع و وظیفه به گفتگوی علمی اشتغال دارد و در واقع موجب این خبائث غیر از این نبی که این بنده از مجالس آن‌چنان، احتراز نموده بدستور سابق تردد و آمد و شد نمی‌نماید و با آنکه هم‌چنین جماعت به عداوت دایمی که روز به روز آثار آن به وصول میرسد و شفاعت اکابر دین در آن باب بجائی نمی‌رسد. دفترها در دست این فقیر ساخته و پرداخته‌اند و بعضی از خواص صحبت ایشان که هم در آن حوالی به انتخاب تاریخ عالمیان مغرور است در هجوهریک از این مقهوران دیوانی دارد و بنده را نیز در آن باب فرو نمی‌گذارد. هرگز از این طرف تعرضی بظهور نرسیده و با وجود رخصت شرعی که جزاء سیئة سیئة مثلها مکافات آن مصلحت ندید (ع لاله ساغرگیر و مطرب مست و بر من نام فسق) انما اشکوا بشی و حزنی الی الله اکنون بدین مقدار که مجال دخل

یافته‌اند درکوی و بازار ایذاء و اضرار تعرض نامتدور می‌رسانند ، امیدوار است که چون آن حضرت بجملك سبحانه بکمال دانش و عدالت سرافرازند طغیان قصد ارباب تسلط در نظر اشرف محبوب نماند

شعر

مرغ حریم گلشن عشق توام چرا
بر من فضای عیش بود تنك چون قفس

وهو حسبی ونعم الوکیل؛ مخفی نماند که فقیر گوشه نشین را در این تصریح هیچ نوع غرضی و مدعائی نیست غیر از آنکه در مجلس عالی از فساد اهل غرض این باشد تا در زاویه فقر و شکستگی به دعای دولت مشغولی تواند نمود .

راستی را که چه رنج زا و درد انگیز است که دانشمندان هر دوران و زمان در ایران این چنین دستخوش آزار فرومایگان و حاسدان قرار می‌گرفته‌اند ، جای اسف است که هم امروز نیز همین روال و روش رایج و معمول است و چه بسیار از دانشوران و هنروران عالیقدر که بدون چشم داشت مادی عمر خود را وقف امور معنوی کرده‌اند و همین گذشت و اینارشان مسورد بغض و حسد و غرض حاسدان و کوته نظران قرار گرفته و پیوسته در معرض هجوم تیرهای زهر آگین و نیش نیام و حسام دشنام آنسان قرار داشته‌اند . زهی تاجر و افسوس !

آثار عبدالواسع نظامی

به جز منشاء الانشاء و جامع البدایع سلطانی که خود او و هم شاگردش که ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی متذکر آنست میتوان از دیوان شعر هم چنین کتابی که بطروشفسکی بنام سرگذشت جامی از آن یاد کرده نام برد .

پطروشفسکی در کتاب اسلام^۱ در ایران درباره فرمانی که از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا برای مولانا عبدالرحمن جامی صادر شده و املاک او را از مالیات معاف کرده‌اند می‌نویسد « .. رونوشت این فرمان در سرگذشت جامی تألیف عبدالواسع منقول است . برای متن فارسی و ترجمه روسی آن رجوع شود به آ . ا . مالچانوف در ویژگی قواعد مالیاتی هرات در زمان امیر علیشیر نوائی ، در مجموعه « پاگذار ادبیات ازبک » تا شکند ۱۹۴۰ ص ۱۵۶ - ۱۶۱

درگذشت او

عبدالواسع نظاه‌ی آنچنانکه شاگردش ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی متخلص به منشی در مقدمه کتاب منشاء الانشاء درباره مرگ او گفته و ماده تاریخی بدست داده است . بسال ۹۰۹ هجری قمری درگذشته است . ماده تاریخ درگذشت او که اثر طبع منشی است چنین است .

استاد افاضل آن سیادت انساب انشای حیات او چو گردید خراب
تاریخ ز منشی خرد جستم گفت در فضل یکی نماند از روی حساب

۹۰۹

ارزش ادبی و تاریخی و اجتماعی منشاء انشاء

کتاب منشاء الانشاء گذشته از اینکه بهترین مجموعه و نمودار طرز و شیوه و سبک ترسل منشیانه و معمول و متداول قرن نهم هجری است . از نظر تاریخی و دارا

۱ - ص ۴۶۹

بودن اسناد و مدارك درزمینه‌های مختلف نیز میتواند برای محققان تاریخ دوران تیموری اثری بدیع و بی‌نظیر باشد . هم‌چنین برای کسانی که در امور اقتصادی و اجتماعی دورانهای مختلف ایران به پژوهش می‌پردازند میتواند بهترین و ارزنده‌ترین اسناد و مدارك را در اختیارشان قرار بدهد . زیرا این دو جلد کتاب منشأ الانشاء حاوی متجاوز از دویست سند و مدرك است که میتواند برای تحقیق در امور مختلف مرجع دست اول باشد و چه بسا بسیاری از نکات تاریك تاریخی - اقتصادی - امور دیوانی - سیاسی - اجتماعی را روشن کند .

در این کتاب به آثاری برمیخوریم که ما را به مصطلحات معمول و متداول دیوانی و امور مالیاتی قرن هشتم و نهم آشنا می‌کند . بطور مثال میتوان دریافت که باج و خراج‌هایی بنام . صاحب عیارانسه ، سمساری ، دروازه بانی ، مقومانه - تمغا ، زکوة معمول بوده و یا در احکامی که برای منع تعرض حکام از دریافت ، خدمتی ، پیشکشی ، سلامانه ، سوقاتی صادر شده میتوان دریافت که مردم چگونه در معرض تحمیلات بوده‌اند .

و آشنائی با مالیات‌های مرسوم بنام‌های : تمغاچی ، باج ستان ، سوقات ، خدمتانه ، شلتاق راه داری ، و کسانی که مالیات‌ها را گرد می‌آورده و مزاحم مردم بوده‌اند چون قوشچیان ، یامچیان ، ایلچیان ، تمغاچیان یساولان ، بیقاولان (یقاولان؟) بتکچیان ، باشقیان ، و یا آگاهی از دستورالعمل‌هایی که برای داروغگان درباره معافیت از عوارض دیوانی صادر می‌شده و هم چنین اطلاع از مالیات یلتوره - و - یوسون ، و عوارض و تکالیفات دیوانی و تحمیلات سلطانی ، چون اخراجات لشکری و عوارض حکمی و غیر حکمی ، ذخیره - ساروی - سونجسی - ده و یازده - ده نیم - ضابطانه - حق السعی - داروغگانه و رقم جهادی و غیره - ودها مورد نشان که هر يك از آنها قابل مطالعه و تحقیق است . و هم چنین منع از منہیات چون گنگربازی و بازیگری و هنگامه‌گیری و مرغبازی و غیره ، و هم چنین تشویق استادان پیشه‌ها و صنایع مانند ارمك بافان کفشگران ، خوشنویسان ، قالی‌بافان ، موسیقیدانان ، و شطرنج

بازان ، و یا در باره مکاتبات پادشاهان چون نامه های سلطان حسین میرزا بایقرا به سلطان ابونصر یعقوب بیک آق قویونلو. و با جها نشاه قره قویونلو و پادشاهان هندوستان عربستان ، ترکستان، روم و غیره - هم چنین مربوط با مور احتساب و محاسبان ، همه و همه قابل تحقیق و پژوهش است .

از آنجا که این بنده نویسنده بهیچوجه وظیفه تحقیق در این اثر را برعهده نگرفته و تنها نظر او از چاپ این کتاب در دسترس گذاشتن این کتاب نفیس بوده است و بس ، بنابراین خود را بیش از این مجاز نمیداند که در باره محتوای کتاب بحث کند ،

این بنده مفتخر و شادمان است که سال گذشته کتاب نادرالوجود همایون نامه را که نظیر و همتای این اثر است و متعلق به اسناد و مدارک قرن هشتم بود و وسیله اداره انتشارات دانشگاه ملی ایران بچاپ رسانیده و در اختیار پژوهندگان قرار داد و اینک با چاپ دو جلد کتاب منشاء الانشاء این خدمت کامل میگردد .

مؤلف منشاء الانشاء کیست ؟

بطوریکه در پایان کتاب منشاء الانشاء جلد دوم آمده است مؤلف کتاب ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی متخلص به منشی شاگرد نظام الدین عبدالواسع نظامی است که میتوان گفت او نیز از منشیان اوائل قرن هفتم هجری بوده است .

بطوریکه در مقدمه همایون نامه آوردیم . مؤلف همایون نامه محمد بن علی بن جمال الاسلام که اتفاقاً او هم ملقب و متخلص به منشی است کتاب همایون نامه را به خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی وزیر شاهرخ میرزا تیموری تقدیم داشته است. غرض اینکه ، خاندان خوافی در قرن نهم و دهم از خاندانهای شهیر و ناموسی ایران بوده اند و از این دودمان مردان برجسته و بزرگ بسیار برخاسته است که ضمن آراسته بودن به فضائل معنوی به مقامات صدارت نیز رسیده اند. همانند ، خواجه نظام الدین

نظام‌الملک‌خوافی، که بنام او هم درهمايون نامه ترسالاتی هست و هم درمنشاء الانشاء که نظام‌الدین عبدالواسع نظامی دو فرزند بسرومندش را تدریس می‌کرده است. هم چنین خواجه مجدالدین محمد خوافی و بسیاری دیگر، گمان این بنده نویسنده آنست که ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی از این دودمان بوده است.

ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی در مقدمه منشاء الانشاء چنین متذکر است که « در این ایام که اکابر روزگار ذوی‌الاقتدار و مخادیم و اعزّه کبار مدالله تعالی ظلال بقائهم این بنده فقیر و ذروه حقیر ضعیف فانی و ذلیل‌جانسی العبد الفقیر الحقیق ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد الخوافی المتخلص به منشی به انشاء کماله و عواقب منشیات اعماله را طلبیده اشارت با بشارت لازم الاطاعات ارزانی فرمودند که :

«هرچند سواد منشآت حضرت مولوی مخدومی مرحومی استادی وسع‌الله قبره از بیاض نسخه فردوس زیبا تر و از سواد ریاض وعده رعنا تر است لیکن چون مانند زلف خوبان پریشان مانده و بیاض آن که چون ماء عین الحیات روح و قوت قلوب به جروح است در ظلمات مسودات پنهان آمد و ضمیر توراکه از هیچ رنگ لطیف نصیبی نداشت تاب آفتاب تربیتش یا قوت احمر ساخته و طبع فسرده‌ات که مانند خانه درویشان از عقود هنر خالی بود معدن جواهر زواهر گردانیده .

بیت

به حسن تربیت و آفتاب عاطفتش شدی وحید زمان گرچه بودی از آحاد
و آن حضرت اگرچه در ذمه توحق تعلیم و افاده ثابت دارد همت ما نیز حقوق
تودد و تردد و اتحاد و اعتقاد ایشان واجب می‌شمارد و مبادا که آن لالی متلالی به عمان
بی‌غمان افتد یا آن زواهر جواهر به تصرف دزدان^۱ و بی‌دردان رسد. چه، نصفی از

۱ - آنچه را منشی مولف کتاب آورده از زبان خواجه امیر بیک است و هر چند امیر مذکور متذکر است که مبادا دست تجاوز دزدان بر این آثار دراز شود و برای مصون ماندن از اینگونه دخل و تصرفها و تجاوزها شایسته است که بزور تدوین و تبویب درآید. با این همه پس از تالیف نیز از این تجاوز مصون نمانده است.

مردم روزگار به بی انصافی و عدم نصفت موصوف اند و صرف اوقات ایشان در تصرفات صرف مصروف .

شعر

از جفا زشت گوی یکدگرند وز حسد عیب جوی یکدگرند

پس سعی و اهتمام در ترتیب و انتظام آن بر همت ما لازم است و بر ذمت
تو محتتم

شعر

سعی نا برده در این راه بجائی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

بیت

زمزگان قلم کن زدیده دوات پی نظم و ترتیب این منشآت

تا به حقیقت او شناخت ساخت این رساله و نمط سخن طرازی و حسن ابداع و
اختراع تضمینات منظور و منظوم و تلویحات منطوق و مفهوم این مقاله کلم سبحانی
و حکم لقمانی بازار اشتهار بشکنند و در غیرت آن شیاع و ایجاز و عبرت از آن حقیقت
و مجاز در صورت تشبیهات نازک و استعارات مرغوب و ایهامات چابک و اوصاف
خوب ، اهل سخن را ندامت افزاید : مصراع. کرشمه ای کن و بازار ساحری بشکن .
و بعد از تصحیح و تنقیح و امعان و ایقان به لفظ مهذب مدون مرتب کرده و عرایس
نفایس ابکار افکار آن اخبار و آثار که تا غایت در حجاب استار کتمان پنهان مانده
بر منصفه اظهار جلوه اشتهار یابد . و چون مکنت را تبیان به چنان کلام در وسع طاقت
پروردگان مهذب نزهت آباد ریاض الفاظ و مبانی ازهار و اثمار طرائف و لطایف از
چمن آن مدون به رسایل تتبع و تصفح اقتطاف خواهند نمود و کان ذلك علی الله بسیرا.

شعر

عشاق هر کجا رقم کلک آن نگار

یابند بروی ز مژه گو نشان کنند

هریک گرفته حرفی از آنجا بیادگار

تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند

از استماع این بشارت چون گل بشکفتم و از ایصال این بشارت چون سوسن

ده زبان گردیده و گنتم که :

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک

بر زبان^۱ همه رفت آنچه مرا در دل بود

حاصل آنکه : راقم این حروف را به خاطر فاتر می‌گذشت که مسودات را

تبع و استقراء نموده قواعد آن را به تحت ضبط درآورده و ضوابط و قسوانین آن را

کسوت تالیف و تدوین بپوشاند اما بر مقتضای .

و یا عمر کن بعض اسبابها

فیا دهر مساعد علی بغیتی

مساعدت وقت را معمول می‌بود و چون خود را در این خیال از تنق مراد روی

نمی‌نمود حال بر حسب مطاوعت امر و مطابعت فرمان به حکم الامور معذور ، اگر

نسیم هدایت از منب عنایت وزد از حدایق این دقایق رایحه‌ای به مشام مستشفان

صاحب توفیق رسد و طریقه مرضیه مالایدرک کله مسلوك داشته نکته‌ای چند از خصوصیات

نوباوه وقت برمایده سخندانان اهل توفیق و تحقیق نهد مصرع « چون جمع شد معانی

گوی بیان توان زد » پس اقدام اهتمام بصوب مقام این مهم فرخنده فرجام اقدام

۱ - بدیهی است این ثبت جزئیات نسخه‌های کهن حافظ است که میفرماید. بر زبان

بودمرا آنچه تورا در دل بود و باید گفت بنا بموقع و مقام منشی در مصرع تصرفاتی کرده است.

نموده کتابی اتمام و اختتام یافت ،

بطوریکه در مقدمه ملاحظه می‌کنیم . ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی یادآور است که بدستوریکی از بزرگان مامور تبویب و تدوین مسودات استادش عبد الواسع نظامی شده ولی‌نامی از او در مقدمه در میان نیست و این کاملاً غیر عادی است ولی باتوجه باینکه واعظی کاشفی قسمت نخست کتاب منشاء الانشاء را بنام خودش کرده و میخواست به امیری تقدیم دارد. بنابراین آن قسمت که نام و نشان امیری که ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی را مأمور تالیف کرده بوده از میان برداشته است . ولی خوشبختانه در پایان جلد دوم منشاء الانشاء که به خط مولف است ، شهاب‌الدین احمد خوافی بمناسبت پایان آوردن تالیف کتاب منشاء الانشاء بار دیگر متذکر است که کتاب را بدستور چه کسی مدون و مرتب ساخته است اینک برای تکمیل این مبحث و برای مزید فایده به نقل آن قسمت می‌پردازیم .

خاتمه

منشی قلمت رسم مسیح احیا کرد

انشای صنایع جهان املا کرد

آراست بسی عروس معنی یعنی

تحریر کتاب منشاء الانشاء کرد

و در این ایام که خدام عالیحضرت مخدومی ملاذالانامی خواجه جم‌جاه جهان

پناه افاضل پرور فضیلت‌گستر .

نظم

خجسته طلعت آصف صفات جم‌جاهی

که خلق او دل خلق جهان ربود از جا

نمود قدرت جف القلم نی کلکش

چنانکه دست عطا بخش او یسد بیضا

بلند مرتبه خواجه امیر بیک که هست

امیر مسند دانشش وزیر ملک آرا

ابدالله ظل رفعتہ وزاد مواد ایام شوکتہ وحشمتہ باتوجہ ضمیر منیر بر کتابت کتاب دلپذیر منشاء الانشاء کہ ہر سطر از صحایف منشآتش دریای پر از درر معانی است و ہر معنی از کلماتش در ظلمات سیاہی نہان (ع) چون چشمہ آب زندگانی است . از محیط مصادقت و اختصاص و کمال ارادت و اخلاص بروفی فحوای و نجن لہ مخلصون و مضمون ہمایون کتاب مرقوم یشہدہ المقربون .

سیاہی از سواد دیدہ خود ساختم ترتیب

کہ چشمم وقت خواندن بر رخسار افتاد بدان تقریب

روش قلم تیز کام و جنبش خامہ بی آرام این بی بضاعت مستہام عدد اجزای کتابت آن خورشید خاصیت قمر ماہیت را بہ عقد اعلیٰ شہور شمس رسانیدہ بود کہ بر مقتضای آنکہ :

ہزار نقش بر آرد زمانہ و نبود یکی چنانکہ در آئینہ تصور ماست

گفتگوی رسالت آن یگانہ آفاق بصوب مملکت عراق مذکور گشتہ در باب اتمام این کتابت سعادت انجام بہ زبان جہد و اتمام قدغن تمام فرمودہ بالضرورہ .

نظم

مضاعف شد بہ استکتاب آن عد بہ عقدش چون سکندر بستہ ام سد

و چون خط و خیال جمال این شاہد با کمال بہ دستیاری و آرایش مشاطگان اغماض در آئینہ بیاض جلوہ نمایش یافت . زبان طوطی جان بہ مجلس آرائی و سخن سرائی بیان تاریخ آن را در انجمن فصحا و بلغای زمان بہ ادای این مضمون شتافت کہ :

بہ استکتاب ایام این کتابت بہ سعی کامکاری یافت اتمام

چو منشی سال استکتاب آن خواست خیرد گفتا بہ استکتاب ایام

۹۳۸

کتبہ العبد الفقیر الحقیر ابوالقاسم شہاب الدین احمد الخوافی المتخلص بہ منشی فی اواسط جمادی الاول سنہ ثمان وثلثین وتسعمائہ «

خواجه امیر بیک کیست ؟

این بنده نویسنده تنها نشانی که از این خواجه امیر بیک بدست آورده‌ام در کتاب لطائف و الطرائف تالیف علی بن حسین کاشفی است که او را کفیل امر خراسان از طرف شاه طهماسب اول صفوی معرفی و نام و نشان‌ها را چنین آورده است.

نصیر الاسلام و المسلمین ظهیر اللمة والیدین محمد الکججانی تبریزی المشتهر به امیر بیک .

کفیل ملک خراسان وکیل حضرت خاقان

که هست باطنش از نور غیب عکس پذیر

بروح قدس مؤید ز قید نفس خلاص

ظهیر دین محمد امیر بیک وزیر

از آنجا که علی بن حسین کاشفی لطائف الطرائف را بنام ابوالمظفر تهماسب شاه بسال ۹۳۷ موشح ساخته و تاریخ تحریر کتاب منشاء الانشاء نیز اواسط جمادی الاول سال ۹۳۸ بوده است بنابراین در زمان تحریر منشاء الانشاء امیر بیک که وزیر امر خراسان بوده گفتگوی رسالتش بصوب مملکت عراق میرفته است .

در تاریخ جمعه بیستم بهمن ماه ۱۳۴۷ شمسی در ایامی که انقلاب احوال در روزگار پدید آمده بود با دلی اندوهبار این مقدمه را برشته تحریر آوردم. از خدای یکتا و بی‌همتا وائمه اطهار مسألت دارم که ایران عزیز را از چشم‌زخم حوادث در امان داشته و استقلال و آزادی آن از هرگونه گزند مصون و محروس بماند. آمین یا رب العالمین .





انتشارات دانشگاه ملی ایران

مَسَائِرُ

اثر قلم :

نظام‌الدین عبدالواسع نظامی

تألیف :

ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خواجه

تألیف به :

منشی

بکوشش و اهتمام

رکن‌الدین بهایونفرخ

جلد اول

چاپ و صحافی این کتاب در مرداد ماه ۲۵۳۲ شاهنشاهی
در چاپخانه خرمی بیابان رسید

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

واسع منشی سمیع علیم

منشاء انشای الکلام حمد الله الواسع العلام ثم الصلوة والسلام علی منشی مناشی
دین الاسلام وآله وذریاته الجامعین منشآتہ الی یوم القیام خطبه دیوان مخترعات غریبه
آن صناعت وبراءت بیان وکتابه ایوان متکلمانی که، متکلمان بلاغت نمای به انشای
محسّنات بدیع البیان آن [در] مقام تشبیه واستعارت آیند .
ستایش **واسع العلمی** است که انشای انشا انشا انشا انشاء فقره ایست از صنایع
منشآت او وسپاس واهب الفضلی است که ایجاد نون والقلم وما یسطرون حرفی است
از کلام اعجاز اتسام بدایع صفات او .

بیت

منشی اکوان که ابداع بدایع می کند واسع العلمی است کانشای صنایع می کند
وسعت میدان فصحا وفسحت ایوان بلغا از انشای درود فضایل ورود شاه بیت
دیوان رسالت و بیت القصیده اشارت نبوت است. یعنی فهرست کتابخانه ولقد کرمنا

بنی آدم ، طغرای منشور و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا، عنوان رسایل رسل و اهل کتاب ، دیباچه مکاتیب فضایل افضل من اوتی الحکمة و فضل الخطاب که گاه لسان شریفش به ادای انا افصح العرب و العجم منشی صحایف روزگار گشته و گاه احادیث لطیفش از انشای و ما علمنا الشعر منشی ظرایف و لطایف منشیان شیرین گفتار آمده و عترت صاحب حرمت^۲ او که مجموعه منشآت دین اند . چون سجع به فقره یقین اند . و بعد ، چون طفل شهور و سنین در مکتب خانه هجرت خاتم النبیین . حرف تهجی به ط و ظ رساند . حضرت استاد صناعت انشاء و قدوه اوتاد اصحاب فصاحت و ذکا^۳ و جامع انساب السیاده و الایاله و **واسع الاحساب العلمیه و العملیه**^۴ بین الامه مفسر سر و له الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام مدیر (!) و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین علی احسن وجه و ایمن **نظام** ، مخدومنا و استادنا و مولانا **نظام الحق و الحقیقه و الدنیا و الدین عبد الواسع النظامی** و سع الله روضه اعماله^۵ و نظم منشورات اماله ، که با وجود آنکه من جانب الالب به سادات **بی غش زرکش نیشابور** و امرای صاحب لوای **مولائی** که ایالت ولایت **قهستان** داشته اند ، می رسد . و من طرف الام به علمای شریعت شعار و فضلالی شیرین گفتار می پیوندد ، تمامی اوقات شریف عمر گرانمایه به نحو تحصیل فضایل و کمالات و تحقیق حقایق و ماهیات صرف کرده و انواع علوم به اصولها و فروعها به حدیث صحیح و منطوق فصیح و حکمت صریح در معرض بیان آورده و در موافقت هر کلام شرح مقاصد و افهام اوهام بدستوری کرده که وجیز بسیط عبارات و استعارات به توضیح و تنقیح فصلی از آن باب وفا نماید و در مقامات ارشاد و افاده کشف اسرار بدو و اعاده بر نهجی نموده که تخلیص و صف شمه ای از آن به سالها به رساله های مختصر و مطّول ثبت نتوان کرد و در رفع معالم تنزیل انواع حجج و براهین به خوبترین تفسیری ابداع فرموده در فتح باب تاویل اصناف قواعد و قوانین

۱ - نسخه : اوتی و فضل الخطابی ۲ - نسخه . صاحب حرب . در صفحہات

آینده همه جا حرف (ن) را بجای نسخه بکار خواهیم برد .

۳ - ن . ذکی ۴ - ن . تبیین ۵ - ن . اعاله

به روشن تر هیأتی اختراع نموده [ودر] ضوء مصباح ارواح که از لمعات مشکوٰه و نفخت فیه من روحی مقتبس است فنون علوم حقیقی و نظری مبین و مبرهن گردانیده و صحاح عقاید که قانون شفا و نجات است از اشارات سافیه و تشبیهات کافیه او مقرر و محرر آمده ریاض فصاحت و بلاغت که مشرع و منسبع عیون شرف و منزلت است به رشحات ینابیع افکار ابرکار مخضر و شاداب ساخته تانسخته بهارستان و روضه و نشانه گلستان فردوس و بوستان جنان آمده و مجمل و مفصل مصنفات او جامع اصول هدایت و حاوی فروغ درایت گشته ، شواهد مؤلفات او که مفتاح کنز دقایق و ایضاح رمز حقایق است عاَلَم هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون برافراخته ذهن و قاد که مطلع طوالع بینات عقلی و کشاف معضلات نقلی است بسطعوا ید فواید به غایتی کرده که شمس منیر با آنکه حکمت اشراق فن اوست در مراصد اقتباس و استرشاد ساری^۲ است و^۳ طبع نقاد او که منبع^۴ نفحات حدیقه ریاضی و طبیعی است نصب الویه تعالیم به نهایتی رسانیده که بدر مستنیر با آنکه اشعه شمسیه ضبط نموده در طی منازل و مناهج مترصد است .

بیت

هر چند بدر اشعه شمسیه ضبط کرد تلمیذ اصغر است به صف نعال او
 خورشید هم که حکمت اشراق فن اوست در بند استفاده ز فیض مقال او
 انامل او و مفتاح ابواب سواد مملکت بدایع و حرکت قلم او نیزه حطی اقلیم گشای
 عالم صنایع ، مولفات او در شهر هرات چون نسیم شمال مقبول و جانفزاست و
 مصنفات او در اقلیم خراسان چون مطالعه جمال جانان مطبوع و دل گشا ، به اندک
 توجه خاطر از دریای فیاض طبع،^۵ درر بدیعه به ساحل بیان آورد که محاسب عقل و
 مستوفی فهم از عدد آن سر رشته حساب گم می کند و طبیعت سحر آفرین و مستخبله

-
- ۱ - ن . طالع طوالع ۲ - ن : سارق ؟
 ۳ - ن : و منظر طبع ؟ ۴ - ن : او که نفحات ؟
 ۵ - ن : بعدیه ؟

دوربین او را به صورت الفاظ و معانی مساعدت نموده که [خرد] خسرده گشای در احاطه تخیل آن سررشته تصور بنده می کرده و به کرات چنان صورتی وقوع یافته که در مجلس اکابر از بدیهه خاطر . صدنامه در قید کتابت آورده که هیچکدام از پنجاه سطر کمتر نبوده، همه آراسته به نکات و دقایق و مزین به لطایف و حقایق بر ابیات عربی اساس نهاده و از آیات و احادیث اقتباس فرموده .

عباراته فی النظم و النثر کلمها غرابیهم باسط القلب واسعه^۱

به استماع ندای **ان الله لو اسع** المغفره و ارتفاع لوائِ ان الله رحمة واسعه ،
منشی کتابه چنان، و خطبه نویس رساله غفران ، گشته کلك بدایع نگار لطایف آثار
 روزگار از انشاد این رباعی اخبار می نمود که :

رباعی

استاد افاضل آن سیادت انساب انشای حیات او چو گردید خراب
 تاریخ **زمنشی** خرد جستم ، گفت : « در فصل یکی نماند از روی حساب »

و آن حضرت اگر چه در فنون فضل و متون علم مهارت تمام و حذاقت بیرون از ضبط افهام و ربط او هام داشت و رقوم براءت و تفوق به خامه فصاحت چامه بر لوح بیان علمای عصر و زمان می نگاشت و از غرّه شیباب تا ایام البیض کموله عتود لطایف را در عقد کتابت می آورد و نقود ظرایف را سکه قبول فروع و اصول می نهاد و به سیاقی مهذب و عبارتی مستعذب ، در تصنیف خطبه های رسایل مصنفان زمان و انشای نشان های فرخنده نشان و انتشار مناشیر و کتابت مکاتیب تاسجع نگین و لوح قبور داد سخن می داد ، لیکن فلک غدار با این همه فضل و کمال و لطایف اقوال و ظرایف افعال قدرش نمی شناخت و هم چنانکه دائماً با ارباب الباب قاعده مستمره اوست منطقه و آزار او بر میان عناد بسته او را آزرده خاطر می ساخت و صدق این مقال از مضمون رقعده ای که یکی از اکابر صاحب اعتبار در سفارش آن حضرت به پادشاه روزگار رقم

۱ - به نظر می رسد این مصرع نادرست است .

زده قلم لطایف نگار فرموده مستفاد می‌گردد و هی‌هذه خدمت مولانا عبدالواسع، آن فنون کمال را جامع، با وجود روایح انفاس^۱ مکیه الفوایح در انجمن زکام داران ضایع والحق...^۲ کتاب غرایب نصاب جامع البدایع سلطانی که در آثار خیریات و عدلیات همایون اعلی حضرت سلطان ربیع مسکون سایه آفتاب الهی آفتاب سایه شاهنشاهی مظهر ظهور السلطان العادل حبیب الله، تاج بخش تخت نشینان ممالک تختستان تاج بخشیان سرادق اُبَهت حاکم محاکم نصفت به صفت عدالت، رافع ولایت ایالت. صاحب لوای کریمه :

ان الله يامر بالعدل والاحسان: طاعت فرمای مصدوقه اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوالامر منكم در ممالك جهان .

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| تاج و سنجان برده زگردن کشان | تاج ستان از همه جم و شان |
| دادگر داد کن داد ده | عدل شهان را شده بنیاد نه |
| خسرو فرخ رخ بهرام رام | عادل غازی لقب نیک نام |
| شاه حسن خلق علی زیب و زین | غازی دین بر همه سلطان حسین |

خلد فی کل زمان ملکه و اخری فی بحر البقا^۳ فلکه از نتایج طبع فیاض آن حضرت بر روی روزگار یادگار مانده ، روح مولانا شرف الدین علی یزدی را در تاب و تب^۴ بادیه غم شاداب و خرم ساخته روان یمنی را در صف اصحاب یمین در اضطراب و ندم انداخته که اگر حسن نظامی در بلندی ایوان دیوان انشاء آن نظر فرماید هر آینه که تاج المآثر انشی از فرق دعوی او افتاده دیگر از خجالت سربالا نتواند کرد و الحال هده در محکمه انصاف نزدیک اقصی القضاة ممالک نصفت بی شایبه گزاف دو شاهد عدل اند و دو بینه بی جرح و جهل .

۱ - ن . مشکیه
 ۲ - ن - افتادگی دارد
 ۳ - ن . بحر یقا ؟
 ۴ - ن . تف

[بیت]

تصنیفاتش به بین که از روی یقین الهام الهی است در الفاظ مبین
در نقطه از آنهاست هزاران دریا و آن دریاها لآلی ماء معین
وای عجب چه جای آن است که انتقال به جای دیگر باید کرد ، یا جهت اثبات
این مدعا دلیل دیگر آورد .

شعر

گردراین معنی کسی را شبیه‌ای در خاطر است گویا، اینک من و اینک محل امتحان
چو موی میان تو ورد زبان است به باریک بینی سخن در میان است
آری ، هر رقعہ از نتایج طبعش در حساب دبیران عالم کتابی است و هر نامه از
سوانح قلمش نقش بندگان کارگاه تحریر را کارنامه‌ای .

شعر

ای که ، در آینه جان، هیچ وقت دیده نه دیده است جمال سخن
دفتر انشاش یکی باز کن جودت خط بین و کمال سخن
در این ایام که اکابر ذوی الاقتدار و مخادیم واعزه کبار مدالله تعالی ظلال بقائهم
این بنده فقیر و ذروه حقیر ، ضعیف فانی و دلیل جانی العبد الفقیر الحقیر **ابوالقاسم**
شهاب‌الدین احمد الخوافی المتخلص به منشی به انشاء کماله و عواقب منشیات
اعماله را طلبیده اشارت بابشارت لازم الاطاعت ارزانی فرمود که :
هر چند سواد منشآت حضرت مولوی مخدومی مرحومی استادی وسع الله قبره
از بیاض نسخه فردوس زیباتر و از سواد ریاض وعده رعنا تر است لیکن چون مانند
زلف خوبان پریشان مانده و بیاض آن که چون ماء عین الحیات روح و قوت قوت
قلوب مجروح است در ظلمات سؤدات پنهان آمده و [۱] تورا که از هیچ رنگ

۱ - ن . در اینجا جمله‌ای باید افتاده باشد که چون نسخه دیگری در دسترس نیست
تکمیل جمله افتاده ممکن نشد . ظن اینست که کلمه افتاده « ضمیر » باشد .
* در نسخه دست نویس چنانکه در مقدمه آورده ایم واعظی کاشفی نام خود را بجای
نام واقعی نویسنده آورده برای اطلاع بیشتر بمقدمه مراجعه فرمایند .

لطف نصیبی نداشت تاب آفتاب تربیتش یاقوت احمر ساخته و طبع فسردهات که
مانند خانه درویشان از عقود هنر خالی بود معدن جواهر زواهر گردانیده .

بیت

به حسن تربیت و آفتاب عاطفتش شدی وحید زمان گرچه بودی از آحاد
و آن حضرت اگرچه در ذمه توحق تعلیم وافاده ثابت دارد همت مانیز حقوق
تودد و تردد و اتحاد و اعتقاد ایشان واجب می شمارد و مبادا که آن لالی متلالی به عمان
بی غمان افتد یا آن زواهر جواهر به تصرف دزدان و بی دردان رسد چه، نصفی از مردم
روزگار به بی انصافی و عدم نصفت موصوفند و صرف اوقات ایشان در تصرفات صرف
مصروف .

شعر

از جفا زشتگوی یکدگرند وز حسد عیب جوی یکدگرند
پس ، سعی و اهتمام در ترتیب و انتظام آن بر همت ما لازم است و بر ذمت
تو متحتم .

شعر

سعی نامبرده در این راه به جائی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد به بر

بیت

ز مژگان قلم کن^۱ ز دیده دوات پی نظم و ترتیب این منشآت
تا به حقیقت او شناخت ساخت این رساله و نمط سخن طرازی و حسن ابداع و
اختراع تضمینات منظور و منظوم و تلویحات منظوق و مفهوم این مقاله کلم سبحانی
و حکم لقمانی بازار اشتها بشکنند و در غیرت آن شیاع و ایجاز و عبرت از آن حقیقت
و مجاز در صورت تشبیهات نازک و استعارات مرغوب، و ایهامات چابک و اوصاف
خوب ، اهل سخن را ندامت افزاید . مصرع : کرشمه ای کن و بازار ساحری بشکن^۲ و

۱ - ن . ز مژگان قلم ردیره

۲ - مصرع از خواجه حافظ است .

بعد از تصحیح و تنقیح و امعان و ایقان به لفظ مهذب مَسْدُون مرتب کرده و عرایس نفایس
 ابکار افکار آن اخبار و آثار که تا غایت در حجب استار کتمان پنهان مانده بر منصفه
 اظهار جلوه اشتهار یابد و چون مکنت راتبان به چنان کلام در وسع طاقت پروردگان
 مهد نزهت آباد ریاض الفاظ و مبانی ازهار و اثمار ظرایف و لطایف از چمن آن مَسْدُون
 به رسایل تتبع و تصفح اقتطاف^۱ خواهند نمود و کان ذالک علی الله یسرا

شعر

عشاق هر کجا رقم کلک آن نگار یابند، بروی ز مژه گونشان کنند
 هر یک گرفته حرفی از آنجا بیاد گار تعویذ جان و حرزدل ناتوان کنند

از استماع این بشارت چون گل بشکفتم ، و از ایصال این اشارت چون سوسن
 ده زبان گردیده و گفتم، که :

۲ راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک بر زبان همه رفت آنچه مرا در دل بود
 حاصل آن که راقم این حروف را به خاطر فاتر می گذشت که مسودات را تتبع
 و استقراء نموده قواعد آن را به تحت ضبط در آورده و ضوابط و قوانین آن را کسوت
 تألیف و تدوین بپوشاند ، اما بر مقتضای .

شعر

فیاد هر مساعد علی بغیتی و یا عمر کن بعض اسبابها
 مساعدت وقت را مأمول می بود و چون خود را در این صناعت زیاده بضاعتی
 نمی دید مستوره این خیال از تنق مراد روی [نمی] نمود حال بر حسب مطاوعت امر
 و متابعت فرمان به حکم المأمور معذور ، اگر نسیم هدایت از^۳ مهیب عنایت وزد از
 حدایق این دقایق رایحه ای به مشام مستنشفان صاحب تسوفیق رسد و طریقه مرضیه
 مالا یدرک کله لایترک کله مسلوك داشته نکته ای چند از خصوصیات نوباوه وقت بر ما یده

۱ - ن . اقطاف ۲ - این بیت نیز از خواججه حافظ است لیکن ثبت مصرع
 دوم آن با ثبت نسخه های دیوان حافظ اختلاف کلی دارد ۳ - ن . مهذب

سخن‌دانان اهل تدقیق و تحقیق نهد ، مصرع ۱. « چون جمع شد معانی گوی بیان توان زده . پس اقدام اهتمام بصوب مقام این مهام فرخنده فرجام اقدام نموده کتابی اتمام و اختتام یافت . فهرست ابواب مآثر و عنوان صحیفه مفاخر صحنه‌ی عذار الفناظش از خط و خال ، جبهه‌بیانش از دست کاری، مشاطه و پایمردی دلآله بی‌نیاز .

شعر

رساله ایست مرتب ز روی فضل و کمال که رشک لعبت مانی و صورت چین است
رساله نیست غلط می‌کنم که دریائی است که دست عقل ز اطراف او گهر چین است
دقیقه‌های معانی‌ش در لباس حروف چو در سیاهی شب روشنی پروین است
و انشای این کتاب بدایع نصاب مرکب است . از . **مطلعی** و سه فقره و **مقطعی** ، و **مستزادی** و هو ، اعلم بالرشاد .

مطلع : در ایراد آنچه به اولیت اولی می‌نماید . از دو **مصرع اول** :
خطبه‌های کتابها ، **مصرع دوم** : آنچه بر ظهر کتب نوشته . **فقره اول** آنچه بفرمان
سلاطین زمان انشاء یافته مرتب از **اقتباس** و **دو ترکیب** و **سجعی** .
اقتباس : مناشیر و واجب التوفیر که از آستان ملائک پاسبان حضرت امام هشتم
سلطان ابوالحسن بن علی بن موسی الرضا علیه السلام و التحیه و الثنا ، به هر کس
انعام فرموده .

ترکیب اول ، نوشته پادشاهان اسلام از روی تعظیم و احترام و اعزاز و
اکرام منقسم به **پنج کلمه** :
کلمه اول : مکاتباتی که از زبان خسروان صاحب قران به امثال و اقران یا اشراف و
اعیان ممالک جهان ترتیب نموده .

کلمه ثانیه : امثله‌ای که بینه ۲ عادلانه قضات شریعت و درة التاج محاسبان
هرات و منسوبات او بوده انشاء فرموده .

۱ - از خواجه حافظ است ۲ - ن . بنیه

کلمه ثالثه : مدرسان مدارس و شیخان خوانق را به کتابت آن ستوده .
کلمه رابعه : نشان‌هایی که جهت انشراح صدور صدرنشین و راهنمای راه
روان قبله ارباب دین و کعبه اصحاب حق و یقین در طریق انشاء آن، راه پیموده
کلمه خامسه : تولیت متولیان موقوفات و معافیات اعظم خراسان و ضمایم
وسیورغالات ارباب عمایم را سند بوده .

ترکیب دوم : احکام با ۲ استحکام منقسم به سه کلمه .
کلمه اول : فرامین سلطنت آئین که جهت ایالت و حکومت شاهزاده‌ها و امراء
و رؤساء به اطراف و اکناف عالم مرتب ساخته .

کلمه ثانیه : منا شیری که نوا در عصر و بی‌مثالان دهر را اعلام شهرت و
لوای تفوق بر امثال ایشان برافراخته و خطوط مسلمی و سندهای ترخانی که مسلمانان
و خادمان درست پیمان را به انشای آن نواخته .

کلمه ثالثه : امثله متفرقه که مناسب نام و ملایم مقام هر کس شناخته .
سجع : مرکب از سه حرف . **حرف اول** شجره با ثمره اصحاب انساب و ارباب
احساب . **حرف دوم** : فتح نامه همایون : **حرف سوم** : **وقف نامه‌ها** و مایشکل‌بها ،
فقره دوم : آنچه از زبان ارکان دولت را سخه البنیان^۳ عنان بنان به صوب
بیان آن تافته مشتمل بر دو اعلام و عنوان .

اعلام اول : مکتوبات اکابر متنوع به سه عبارت .
عبارت اول : از اشارات سادات و نقبا و شیوخ تصوف انتما .
عبارت دوم : از السنه بعضی از اعالی علماء .
عبارت سوم : . . . به استدعای فضلا و عظما .
اعلام دوم : کتابت ارکان دولت متوزع به دو عبارت .

۱ - ن . دوام ۲ - ن . احکام و استحکام ۳ - ن . البیان
۴ ن . افتادگی دارد .

عبارت اول : اول آنچه امرا طلب انشای آن فرموده‌اند .

عبارت دوم : آنچه وزراء استدعاء آن نموده‌اند .

عنوان : آنچه فرقه گذشته علی تفاوت طبقاتهم [به] حکام اسلام عرض کرده اند مبنی بر دوسطر .

سطر اول : آنچه از السنه بعضی ارباب مناصب بفرمان روایان برسبیل مکتوب عرضه داشت نوشته .

سطر ثانی : آنچه به درخواست طبقه برابا به پادشاهان در صورت عرضه داشت مکتوب ساخته .

فقره سوم : آنچه به نمس نفیس خود در ارسال مکاتبات شتافته . متضمن دو تشبیه و استعاره .

تشبیه اول : به مخادیم که به تقدم ایشان اعتراف نموده . نمود از دو مثال

مثال اول : به استادان فضایل شعارو والد عالیمقدار خود عرض کرده .

مثال دوم : به والیان ولایات و خسروان اطراف نوشته .

تشبیه دوم : نماینده سه خیال .

خیال اول : به امرا و سرداران حدود خیال کرده .

خیال دوم : به وزرای آصف صفت بساط انشاء گسترده .

خیال سوم : به تلامذه و احبباً در قید کتابت آورده .

استعاره : مستعار از محبت نامه‌ها که در حین تعلق به خوب رویان زمان نوشته .

مقطع : به میت ملایمت دارد . مخبر از تخلص و قافیه .

تخلص : متخلص به عزانامه

قافیه : مقفی به لوح کرسی قبور . وهو اعلم بما فی الصدور .

این زواهر جواهر بازیب و زیور که بر حسب موافقت مسمی به منشاء الانشاء

شده به مطالعه شریف اعزه و مخادیم زیب و زینتی هرچه تمامتر یافت و رونق و
بهای هرچه کامل تر پذیرفت ، کمینه فایده التفاتشان اینست که چشم هر که به بیند به
چشمشان نگرد . امیدواری به کرم بی نهایت اصحاب براعت و ارباب صناعت آنست
که بقلم بلاغت رقم اصلاح کلماتی که منسوب به کتابت این بی بضاعت باشد فرمایند.

بیت

غلام همت آنم که عارفان کرم که یک ثواب به بینند و صد خطا بخشند

نظم

چون منم از بی زری کان خویش معترف عجز به نقصان خویش
هست امیدم که هنر پروران خرده نگیرند براین بی نشان

ثُمَّ هَذَا الشَّرُوعُ وَالْمَقْصُودُ مُسْتَعِينًا بِوِاسِعِ الْمَعْبُودِ

مطلع در آنچه به اولیت اولی می نماید

حسن مطلع کلام از انشای محامد حضرت ملک غلام است و املائی درودمطلع آفتاب نبوت علیه الصلوة والسلام .
اما بعد . آفتاب مقدمه کتاب لطایف انتمای منشاء الانشاء ، چون درمطلع مطلع طلوع کرده به مقتضای این بیت که :
عارضت از نور چو مطلع نوشت ابرویت از مشکگ دو مصرع نوشت
هریک از خزاین او را به مصرع نام نهادن مناسب می نماید و لایق ، و
هواعلم بالحقایق و احکم بالدقایق .

دیباچه کتاب ترجمه مختصرات عقاید

حمد بی حد و غایت و سپاس از احاطه بدایت و نهایت خداوندی را که به علم وافی و حکمت شامل کافی [طایفه‌ای^۱] از خواص بنی آدم برگزید و به مفتاح «عناية الازلیه کفایة الابدیه» در خزانه «کنت کنزاً مخفیا» برایشان گشاده، همه را [به^۲] منصب نبوت و پیغمبری اختصاص بخشید تا بندگان او را که به حسب اصل فطرت حاوی فنون استعداد و قابلیت اند. به دستیاری هدایت، افسر علم و حکمت برسر نهند و فصولی که تعلق به اصول اعتقاد و ایمان و فروع افعال، و اعمال و جوارح و ارکان داشته باشد به عبارات محرر و کلام منقح و معتبر بیان فرمایند.

فرستادگان خداوند پاک چو خورشید روشن در این تیره خاک

گشایندگان در شرع دین نمایندگان طریق یقین

و طایفه دیگر از کل افراد انسانی به عنایت خاص. مخصوص و ممتاز نموده در میان امثال و اقران به مزید شوکت و حشمت و ازدیاد جاه و دولت بلندپایه و سرافراز فرمود تا اسباب و مقدمات و قایت^۳ نظم مقاصد عالم که صلاح و سلامت همه در آن است ترتیب و تمهید نمایند.

بی چشمه سار تیغ سلاطین کامکار سرسبزی ریاض شریعت طمع مدار

بی سایه سیاست شاهان فتنه سوز کس در سرای امن نیابد دمی قرار

۱ و ۲ - در نسخه افتادگی دارد و آنچه در میان دو قلاب آورده ایم از روی گمان

است نه یقین.

۳ - ن. و تایه

و چون در دیوان مناقب متعالی مراتب حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم، دیباچه کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين به خاتمه «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» مکمل شده و حجت بعثت لاتمم مکارم الاخلاق به بینته «لافتی و بعدی» مسجل شده، بر مقتضای سعادت ازلی علمای امت بلند مرتبتش که کسوت حال ایشان بطراز تعظیم و تبجیل «علماء امتی» کانبیاء^۲ بنی اسرائیل مطرز است و خلعت کمال ایشان به علم اعزاز «العلماء ورثه الانبیاء» معلّم و معزز، بعون توفیق، در تفتیش و تحقیق کلام معجز آثار و احادیث بزرگوارش به صدق همت و صفای نیت کوشیده اند و عمرگرانمایه صرف تتبع و تحفظ اقوال و افعال هدایت مقالش کرده و چندین حدیث^۳ شریف از علوم شرعی راحله ترتیب و تدوین پوشیده رضی الله عنهم و رضوعنه از شرایف مباحث آنچه تعلق [به] بیان ایمان و تعیین و تبیین عقاید ضروری می دارد همه رابه مقدمات و دلائل عقلی و نقلی محقق و مبرهن گردانیده و علمی مقرر معتبر ساخته اند و تبصره للشارعین، کتب بسیار در تحقیق و تدقیق آن پرداخته و آن را علم کلام خوانند و آنچه بگفتار و کردار افراد مکلف انسان تعلق می گیرد از صحت و بطلان و کمال و نقصان به تفصیل بیان کرده اند و مدلل و مبرهن ساخته و علمی شریف از برای ضبط و تدوین آن ترتیب داده و آن را علم فقه نام نهاده اند، جزاهم الله اجمعین عن الاسلام والمسلمین خیر الجزا، در این حال نجسته مال که فاخره هرات از فر معدلت والی عالی منزلت مصداق کریمه بلده طیبه و رب کریم^۴ بود. و لامحاله بالبیان^۵ (؟) .

... تا ارادت قدیم کلمه کن گویا شده است. سلطنت و جهانمبانی در شأن چنان سلطانی نزول نیافته و تا به خامه^۶ مشیت ازلی کتابت جف القلم بماهو کاین

۱ - ن. علمای . ۲ - ن. کانبیای ۳ - ظاهراً باید بجای حدیث

کلمه ای دیگر باشد و جمله با این صورت ناتمام است ۴ - آیه قرآن و رب غفور است

۵ - این جمله ناقص است ۶ - ن. تا خامه

جریان پذیرفته منشور فرماندهی و گیتی ستانی به اسمی چنین نافذ موشح و محلی نگشته .
 شاهی که عقل واله نطق و بیان اوست پیر دبیر بنده کلک بنان اوست
 آن توتیا که چشم جهان روشن است از آن گردی ز آستان ظفر آشیان اوست
 سعادت مند و موفق و مؤید که با وجود نضارت ریاض شباب و طراوت بهار جوانی
 و انتظام اسباب و التیام مقدمات سلطنت و کامرانی يك لحظه از شرایط از مننه همایونش
 راجز موجبات مرضات خالق و اکفایت حاجات و مهمات خلائق مضرتی دیگر ندارد
 و يك لحظه اوقات قدسی ساعات را به غیر طاعات و عبادات و اقامت^۲ مراسم عدل و
 داد گستری و اشاعت لوازم مسکین نوازی و رعیت پروری مصروف نگردانیده ، اعنی
 سلطان جهانگیر جهانستان و خاقان اعظم اعدل بدیع الشان ظل الله فی الارضین و مظهر
 رحمة رب العالمین المؤید من الله الکریم المنان . **مغیث الدنیا والدین ابو الغازی**
سلطان حسین میرزا بهادر خان خلد الله فی مرضیه مراسم ملکه و سلطانه و ابّد علی
 صفحات الادوار مراقم اعلام عدله و احسانه از مواقف نوازش و عواطف مثال واجب
 الامتثال ورود یافته که فقیری در زاویه خمول بخود مشغول، نسخه ای مشتمل بر بیان
 اعتقادات داشتن و ترتیب عبارات آن بزبان فارسی کردن که فایده آن نسبت بخاص
 و عام و عوام است در قلم آوردن تا برکات نشر شریعت غرآء قرین روزگار خجسته
 آثار گردد و بر مقتضای فحوای نص یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و
^۳اولی الامر منکم . عنان اهتمام بصوب ترجمه مختصرات عقاید مصروف داشت و
 چون ترجمان قلم دوزبان بی شایبه تکلفی و عارضه تصرفی به حکم المأمور^۴ معذور
 متصدی امر مذکور گشته . رجاء واثق و وثوق صادق که به محل قبول شرف
 وصول یابد .

۱ - ن . کنایت ؟ ۲ - ن . اقامات ؟ ۳ - ن . والاومر
 ۴ - ن . الامور

مقدمه شرح بیست باب عبدالعلی بیرجندی

فاتحه خطاب دره رباب و خاتمه مقال درهمه حال ، سپاس و ستایش متکلمی است که درجات^۱ ارتفاع آفتاب عزت و کبریایش به علاقه اسطرلاب عقول و مقیاس حواس معلوم نشود و^۲ سیارات آلا و ثوابت نعمای بی انتهایش بوسیله ارساد افکار حکما بلکه احاطه واحصاء انبیاء روشن نگردد .

حکیمی که تقویم فطرت انسانی را که وسیط معدل آفرینش و مرکز مقنوم محیط دانش و بینش است به ارقام اسرار ملك و ملکوت به نگاشت و زایچه^۳ فطرت بدیعش را مسواق نجوم کمالات و مواضع سهام سعادات گردانیده وله الحمد فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم وصلاة صلوات تامات عدد النجوم فی السموات نثار روضه منور آن نیر اعظم در وسط السماء جلالت سعدا کبر در بیت الشرف نبوت و رسالت و آل بزرگوار و عترت نامدار او که نجوم فلک اهتدا و^۴ دراری برج اصطفی اند صلی الله علیه وعلیهم اجمعین .

اما بعد ، فیقول الفقیر الی ربه الهادی ، **عبدالعلی بیرجندی** شرح الله صدره و اتم علی سماء السعاده بدره که ، چون این فقیر بی بضاعت در اقتباس لطایف علوم و معارف که انوار آثار آن بر صفحات روزگار کالشمس فی نصف النهار واضح و لایح است بقدر مساعدت وقت اشتغال نموده و به نیروی بازوی عقل و حسن وقوف سرپنجه فکر و نظر حلقه تیقظ و هوشمندی را بر در تحقیق و تدقیق زده بوسیله فتح الباب سعادت

۱ - ن . از جانب ؟

۲ - ن . و قربات آلا

۳ - ن . امتداد

۴ - ن . رایحه

واقبال اجراء غایت قصوای مراسم فضل و کمال را واجب دید ، سیما علوم شریف ریاضی که سکنه اراضی را به تحصیل مقدمات و مبادی آن تعلق و احتیاج تمام است و ارباب طبع و اصحاب ذهن مستقیم را به اقامت مراسم اجتهاد در اکتساب حقایق و دقایق آن اهتمام مالا کلام به صدق نیّت و خلوص طویت گاه و بی گاه عنان جهد و کوشش به جانب استحصال آن مقصود و تعبیه ورود ارباب فضل وجود معطوف گردانید و از کتب و رسایل اکابر و امثال به حظی وافر و فیضی وافی محظوظو بهره ور شد .

دیدار شد میسر و بسوس و کنار هم از بخت شکر دارم و از روزگار هم^۱ و چون به عنایت ربانی و هدایت سیحانی به شرف مطالعه کتاب بیست باب در معرفت احوال اسطرلاب که رقم زده کلك اهتمام سلطان العلماء المتالیهین مکمل علوم الاولین و الاخرین مخزن اسرار الحکم و الکمالات، مطلع انوار المیامن و السعادات، **خواجه نصیر الحق و الحقیقه و الدین الطوسی** قدس سره و نوره ضریحه است ، سرافرازگشت ، الحق آن بکر حجله نشین فکر را .

چو حوری یافت کاز فردوس اعلی نماید جلوه بر ارباب معنی لاجرم آن نسخه بدیع آثار هم عنان رواج صبا و شمال ، عطرسای مجامع هردیارگشته و هم رکاب خیول انوار خورشید در اقطار اقالیم جهان شایع و مستفیض آمده و چون حضرت مؤلف نورالله ضریحه در تحریر آن سخنان دلپذیر نوعی اختصار فرموده و بر ترتیب اصول اهمیت مسایل اقتصار نموده گاهی به خاطر حزین خطور می نمود که جهت تنقیح عبارات و تبیین اشارات آن به زبان فارسی شرحی ترتیب نماید که قریب و بعید از فواید مضامین آن بقدر مقتضای وقت مستفید گردند . اما دست عوایق زمان در این باب تأخیر بر روی عزیمت این فقیر مفتوح می داشت . در این ولا اشارت بعضی از فحول علمای وقت که امتثال امر ایشان واجب می نمود به امضای آن عزم اقتران یافت . بالضروره جوامع ضمیر متوجه گردانیده مقاصد کتاب بیست باب

۱ - بیت از خواجه حافظ است

را علی السبیل التحقیق والتفصیل به عبارتی که خاطر فاتر را ازاملای وقت یاد دارد بقدر مساعدت تقدیر تصویر و تحریر کرد و بسوسله این بضاعت مزجاة خود را مطمح نظر التفات طالبان یقین گردانیده در مقدمه هریاب از الفاظ مصطلحه آنچه محتاج بیان بود پیش از شروع در مقصود به تعریف و تفسیر آن اشتغال نمود و ارسال بر قواعد و مباحث یعنی آنچه در هر محل مناسب مقتضای مقام دید به اصول و قواعد اصل مضاف و منضم گردانید و از مباحث فن هیأت آنچه مزید ارتباطی به هر موضع داشت به ایراد آن رایب اهتمام بر افراشت و چون بعضی از صنایع علمای و مشاهیر فضلا که در تعلیق شروع و حواشی بر قواعد آن متصدی اقامت بر اهین متعدد شده اند احیاناً از اقدام بر این صورت متقاعد و متعاقد گشته جاده اتمام نسپرده اند ، این فقیر در جمیع احوال متعرض گشته طریق متمیم و تکمیل آن مسلوک داشت و از ضروریات و لوازم دقت هیچ دقیقه ای از دقایق فرو نه گذاشت .

مقدمه بر کتاب اربعین حدیث مولانا عبدالجمیل

بعدا از تیمن به مبارک ترین حدیثی که صحاح عقاید ثقات و ردا ت از مضمون آن خبر و پس از توسل به فرخنده ترین مقالی که حبیبیان را شاید احادیث مخبر آن رفیع الدرجات از فحوای آن اعلام کند چنین گوید :

بنده فقیر حقیر **عبدالجمیل** اعطاه الله سبحانه الوهاب الاجر الجزیل که چون حضرت پادشاه حقیقی عزشأنه و عظم سلطانه با کمال عظمت و جلال پرده بخشش و بخشایش بر جریم و خیانات بندگان صادق بلا شتابه فرو می گذارد و رقم عفو و آمرزش

لیغفر لك الله ماتقدم من ذنبك وما تأخر برصفحات روزگار فقیران گناهکار می نگارد درتضعیف احوال این روزگار خجسته آثار حضرت خواجه نامدار عالی مقدار قدوه ارکان دین ودولت واسوه امرای ملك وملت مؤتمن حضرت السلطانیه مستشارالمملكت الخاقانیه، مظهر اسراربه الوافی، **خواجه قوام الحق والدين نظام الملك الخوافی** لازالت ریاض العدل بسحائب^۱ وجوده، مظهر ودوحه الاحسان به بقاء دولته مثمره بینات عالیحضرت پادشاه جم جاه انجم سپاه ممالك پناه ملایك اشتباه .

آن سایه خدا که ندارد چو آفتاب در سایه سراق هفت آسمان قرین غایت الامکان رعایت رعیت پروری واقامت مراسم دادگستری به تقدیم رسانیده وبه یمن تربیت آن حضرت اختر عزوجلل اهل فضل وکمال از مطلع فیض الهی طالع گشته بعد از تمادی مدت گرفتاری به زوایای خمول به مناصب عالی و مراتب متعالی فایز شدند ولامحاله محل آن است که در حال این احوال ذکر مناقب و مفاخر این خواجه جهان مجلس آرای عهد وزمان گردد، اما چون زبان خامه بیان از ادای شمه ای از آن قاصر است و بنان خامه زبان از استقصای کلمه ای از آن مقاصر ، سیماکه نشان همایون پادشاه ربع مسکون فصل ممیز او از سایر بنی نوع بوده از روی اعتنا اشارتی به کماهی اوضاع وحسب ونسب عدیم النظیرش نموده مع ذلک کلمه از تقریر و تحریر این فقیر کسیر چه آید و چه گشاید لاجرم به ایراد نقل مرغوب از آن جهت استشهاد حال اکتفا می نماید بر این اسلوب فلهدا ، مکنون خاطر فاطر چنان بود که احادیث صحیح که بر زبان معجز بیان حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم گذشته بر ادبای^۲ مجالس دین ومحدثان مدارس یقین املا کرده تالی کلام کامل و کتاب شامل ملك عالم جئل وعلا داشته اند ، چهل کلمه تمامه از نقل رواة^۳ ثقه در باب افاضت آثار مغفرت و آمرزش جمیع سیآت در سلك ترتیب و تدوین کشد تا برکات آثار آن بروزگار دولت

۲ - ن . در ادیان ؟

۱ - ن . به سحایب

۳ - ن . راه

این رفیع الدرجات متواصل گشته بنده حقیر امروز در شرط **من حفظ علی امتی اربعین**
حدیثا ینفعون بها داخل گشته ، فردا به سعادت جزاء بعثه الله یوم القیمه داخل باشد و
من الله المعون والتا یید انّهُ حمید مجید .

اربعین های سالکان طریق هست بهر وصول صدر قبول
نه بود فضل حق غریب و عجیب که بدین اربعین رسی به وصول

مقدمه بر کتاب عماد الدین بن محمد قهستانی

سپاس بی قیاس حضرت پادشاهی را که قوت دولت خسروان مظفر منصور
به تأیید عنایت اوست و رفعت منزلت پادشاهان دین پرور عدل گستر به میامین فتح و
نصرت او که وجعلناکم خلائف فی الارض . و درود نامعدود جناب رسالت پناهی را
پیشوای رهنمایان دین و قافله سالار متوجهان کعبه حق و یقین است که . و ما ارسلناک
الارحمه للعالمین و برزمره عترت و جنود و ضابطان اقطار و حدود او خصوصاً بر آن
شهسوار مضممار خلافت و سرافراز میدان ولایت که چون تیغ ذوالفقار از نیام شجاعت
اقتدار بر آورد تمام دل آوران عرب و عجم را قوت مردی و دل آوری ضعیف
گشت و چون دلدل حشمت و تحمل از میدان اعتماد و توکل برانگیخت، آب روی چابک
سواران جهان را با خاک بر آمیخت .

شاهی که به هنگام دغا در صف هیجا ظلمت بدزداید به سنان [از] شب یلدا
تیغ دو زبانش ز پی رفع حوادث چون زلف بتان دست گشادست به یغما
صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و ورثه عصمته و جلاله و کماله .

اما بعد، چنین گسوید مؤلف این اوراق و محرر این اطباق العبد الفقیر الجانی
 عمادالدین بن محمد قهستانی اصلح الله حاله واحسن مرجعه و مآله . که چون در
 ریعان جوانی و عنفوان زندگانی، از وطن مالوف و مسکن معهود به نیت تحصیل علوم
 دینی و اکتساب فضایل یقینی، که اسلاف او واحداً بعد واحد همین طریقه مسلوک
 داشته اند و بفنون علم و دانش و صنوف معرفت و بینش از امثال و اقران شرف امتیاز
 و اختصاص یافته از محروسه اسفیدن من مضافات خطه قایم حرسه الله تعالی
 عن الحوادث و النویب، توجه عنان همت به عزم جانب غربت^۱ مصروف داشته بود
 و دارالسلطنه هرات صینت عن تطرق آفات را که معدن علم و کمال بود مهبط
 رجال امانی و آمال ساخته پیوسته مخاطیر خطیر و سمیر ضمیر می داشت و صورت این
 معنی بر لوح اندیشه می نگاشت که روی نیاز به قبله اقبال و کعبه جلال آورده از
 حوادث زمان و طوارق حدثان پناه و آرامگاهی جوید که گفته اند :

گرپیش آید از بد و از نیک مشکلی رو ، التجا نمای به اقبال مقبلی
 اما چون خود را قابلیت استعداد و التیام در محضر دولت و احتشام نمی دید
 شیوه تعلق به لعل و عسی و توقف امروز و فردا، مرعی می داشت تا در این وقت که کار
 به اضطرار رسیده .

شد حال دلم ز فتنه یکسر چون طره دلبران مشمر^۲
 هم لشکر درد فوج در فوج هم لجه غصه موج در موج
 امضای آن عزم لازم داشته متوجه عقبه احسان که مأمن جهان و جهانیان است
 گشت . اعنی آستان سپهر آشیان ظفر قرین نصرت قران امیر کبیر نامدار سعادت
 آثار جوان بخت جهان بخش کشورستان مملکت پناه فریدون فر فیروزه روز بهرام رام
 منوچهر چهر مؤید ید عادل دل جمشیدرای .

۱ - ن . غریب ۲ - ن . مشمر

مقدمه بر کتاب لطایف و ظرایف خواجه حسین بن نظام‌الملک

لطایف حمدو ثنا حضرت پادشاهی راکه، دم بدم معنی‌های غریب به عبارت‌های مرغوب جلوه و نمایش می‌دهد، عزّ شأنه و عظم سلطانه، و صحایف تحیت و دعا^۱ رسالت پناهی راکه لحظه به لحظه نکته‌های لطیف بر زبان معجز نشان بر طبق بیان می‌نهد، صلی الله علیه وآله .

واما بعد، اگرچه مخدره سخن را پایه بس بلند و مرتبه به غایت دل‌پسند است، چون به کسوت طراوت^۲ و لطافت و زیور ایهام و ظرافت آراسته گردد، هر آینه طراوت دیگر و لطافت هرچه تمامتر پذیرد، چون در زمان دولت روزافزون حضرت پادشاه ربع مسکون به حکم و ان تعد و انعمه الله لاتحصوها، جمیع احوال به حد کمال و اعتدال رسیده .

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| آن عدالت که خسروان را بود | و آن ایالت که عمرها افزود |
| چون شود جمله مجتمع باهم | همه باشد به نسبت او کم |

سلطان غازی، به نفس مبارک سایه‌ی التفات تمام بر تحقیق کلیات و جزئیات خواص و عوام ممالک محروسه می‌اندازد و چگونگی احوال و اوضاع بازشناخته تمام امور مملکت را از آسیب تسلط مردم ناشایسته محافظت می‌فرماید، بعد از حصول اسباب فراغت لحظه‌ای در مجلس خاص سلطانی که محل ذوق و کامرانی است به حکم المزاج فی الکلام کالملاح فی الطعام، جهت تفریح خاطر و انبساط ضمیر به اسباب

۱ - ن . دعای

۲ - ن . تکلیف ا

مباسطت و نشاط و ادوات مطایبه و انبساط هــستوجه گشته به سخنان لطایف آهیز و حکایات شورانگیز التفات می‌فرمایند و در اثنای محاورات و مضامینات بقنون لطایف و ظرایف و انواع اشعار مناسب از بدیهه طبع فیاض و محفوظات شعرای پیشین توجه مکفی^۳ می‌فرمایند . چنانکه نمودار آن در هیچ روزگار از طبقه پادشاهان ناهمدار عالی مقدار مروی و مرئی نشده .

چون نهد بر سر بازار سخن پای شرف دست هر قافیہ گورا به قفا بر بندد
اگر [از] درج دهان قفل ادب بگشاید در تقرر زبان ظرفا بر بندد
والحق چون این صورت از غرایب جهان و بدایع دور آخر الزمان تواند بود
خاطر بنده و بنده زاده قدیم **حسین بن نظام الملک** که به عتد دولت سلطانی شرف
انتظام در سلک خدام درگاه جهان پناه می‌یافت متوجه آن بود که بعضی نکته‌های
خوب و لطیفه‌های خوش آیند مرغوب را چون دَرهای گرانمایه در رشته جمع و ترتیب
کشد تا اثر آن بهر دیار رسیده در اطراف و اکناف جهان بر حقیقت زمان کمال و کمال
زمان پادشاه عدیم‌المثال اطلاع یابند .

مقدمه بر کتاب تحفه ادوار در فن موسیقی

اثر

داد بن محمد عودی

سپاس بی‌قیاس حضرت خدای را که ترنم نغمات حمد و ثنا و شکر نعمای او

۱ - ن . تلقی ؟

در دایره وجود برزبان و شعبه دانان مقامات آفرینش و نقش‌بندان صفحات دانش و بینش پیشرو لطایف اقوال فرخنده مآل گشته سبحان من خشعت له الاصوات و ترنمت بشنائ^۱ النعمات و، درود خجسته ورود خدمت پیشوایی را که در راهزنی طبع مخالف که خارج از پرده رضا تواند بود جز لحنی به سرود استعانت از روح مظهر او بر خاطر شکسته نگذشته لزال علیه صلوات الصلوة الطیبات و تحف التحیات المبارکات بعد ذالک عبدالفقیر **العبد داد بن محمد المنتسب الی حدود کشمیر** که نوای بی‌نوائی از جان کشیده، گوینده این راز و سازنده این نقش دلنواز است و قاه الله فی الحال و المال عن شوایب عین الکمال بعز عرض می‌رساند که :

چون در نوبت انتهای ادوار کمال به اواخر مایه تاسعه وجود خود را مانند عود در بوته امتحان مسافرت سوخته و بر مثال چنگک دست ارادت در دامن پیروی صوت استادان نامدار که صیت قول و عمل هر یک از ترانه صدای **بساغورس** متجاوز است مستحکم ساخته قانون افاضت^۲ انوار دوار شده و دستور افادت آثار اسرار گشته^۳ چنانکه لامحاله بی‌شایبه تکلف و تصلف در جمیع فنون و کمالات و نظم سلسله منازل و مقامات سرآمد همگنان است سیما، در دقایق و لطایف علمی و عملی فن شریف موسیقی که شعبه‌ای از اصول حکمت ریاضی آمده و بحکم الغناء غذاء^۴ الروح سبب شفای ارواح و قلوب و وسیله نجات از جمیع آلام و اسقام است و علی الجملة^۵ تردد در اطراف جهان در اشاعت آثار آن به نغمه زیر و ناله‌ی زار لیبی بگشاد و در افاضت انوار آن بادل شکسته و رگ‌هایی در چنگک حوادث از هم گسسته دستی می‌زد، چنانکه آوازه نغمه‌اش آویزه گوش زهره زهرا شد . و چون از مقام **عراق** بر عزم **خراسان** که شرف مقام **حجاز** دارد آهنگ بازگشت نموده در شهرستان **هرات** مثل عشاق بینوا

۱ - ن . به تئایه النعمات

۲ - ن . اضافت

۳ - ن . گشت

۴ - ن . غذا الارواح

۵ - ن . لایقره

به سعادت زمین بوس سرا پرده حضور و طرب سرای سرور سرافراز گشت . جهت تشحید خاطر و تنشیط اضمیر قدم در دایره تحریر رساله دل پذیر ملتلفظ از اصول قواعد این قوم و مختصری جای گیر مستنبط از مطولات کتب این علم گردن نهاد و بعد الفراع چون خواست که از پس پرده خفا بیرون آید متوجه دریافت آلات آلاونعم و اوتار نیغم زیرویم از ثروت پادشاه جهان و جهانیان و سلطان ظفر قرین صاحبقران گردید که الحق حال در این ایبات جز به ذکر خصوصیات احوال او مترنم نمی گردد که :

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| کملات آن شاه دریانوال | برون است از هر چه بندی خیال |
| بود درگه او حریم کمال | سرا پرده رحمت ذوالجلال |
| گهی جانستان و گهی دلفروز | گهی چاره ساز و گهی فتنه سوز |
| چو شعبان تیغش زند دم زکین | شود قطع عقد شهور و سنین |
| دعای خلایق ز که تا به مه | زده حلقه گردش به جای زره |
| به چنگ اربود حاجت ایست ساز | ولی خود به چنگش نیفتد نیاز |
| بسی بنده در گرد عالم شتافت | باین ساز و آیین محلی نیافت |
| معنی ^۱ نوای بشارت سرود | صدایش گذشته ز چرخ کی بود |
| از این گونه بزم طرب ساخته | ز دولت به عشرت به پرداخته |
| بدرگاه عالی ظفر پرده دار | زیمن و بقا پرده را بود و تار |
| سپاهی و شهری و خرد و بزرگ | عراقی و کشمیری و هند و ترک (!) |
| همه شاد باشند و آسوده حال | نه تن را گزند و نه دل را ملال |
| کسی را کسی گوشمالی نداد | مگر عود و تنبور را اوستاد |
| قفاهم نزد هیچ کس را کسی | به جز دف که هر دم زنندش بسی |
| وجودی که باشد تن او فکار | به جز نی نباشد در این روزگار |

السلطان المجاهد فی سبیل الله الملك المنان معز السلطنه و الدینا ابوالغازی

۱ - ن . تنشیط

۱ - ن . سعادت معنی بشارت سرود

سلطان حسین بهادر خان خلدالله تعالی ملکه و اعلیٰ فی الخاقین امره و شأنه .
 امید آنکه قدر و منزلت این خاکسار ساقط الاعتبار از مقام پستی و خمول به درجه
 بلندی و قبول رسد . ملتمس از زمره خاصان کارساز فقیرنواز آنکه : هر چند این
 بیچاره بی مقدار بر قانون ناسراست عملی ساخته موسوم به تحفة الادوار مضراب
 تعصب بر وتر نقص و تزییف نزنند و در استخراج نغمه طعن و تشویر پی روی طبع
 مخالف نه کنند و من الله الاجابة والتأيید انه حمید مجید .

مقدمه بر رساله شطرنج از « دوستی شطرنجی » که بنام
 سلطان ابوالفتح بدیع الزمان میرزا نوشته است

سپاس بی آیش ، شاه بسیار بخشایش را ، که در عرصه کثیر العرضه آفرینش
 و بساط جلیل الانبساط دانش و بینش طلیعه شاهی و شهریاری خسروان بدیع الشأن
 شاهرخ نشان را باحسن وجوه برافراخت و رایت فرخنده آیت فیل تنان بسیط زمین و
 زمان را بر مقتضای فحوای بدیع السموات و الارض به اسهل طرق ساخته در نظر
 خجسته اثر صغیر و کبیر برافراخت .

عقل کل يك سخن زد فتر او نفس کل يك پیاده در او

جل شأنه و عظم سلطانه، و درود مبارک و رود برسید عاقبت محمود که کجروان
 راه ضلالت و بازیگران کشور جهالت را بر بساط دعوی بلاغت و فصاحت بدست برد
 منصوبه ، آنا افصح العرب از اسب اعتبار پیاده گردانید و ذبابه صفت همه را به فرزین

بند^۱ هوان و مذلت [در] دریای نیل قهرسیاست انداخت .

رخ و فرزین دهد لجلاج را طرح
فرزدق را به بیدق مات سازد
صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین ، اما بعد چنین گوید: بنده یک روی
راست رو . دوستی شطرنجی و فقه الله^۲ لما یجب و یرضی که چون حضرت سلطان و
سلطان زاده ربع مسکون .

شهی کاز بُرد و مات خسروانه
ز شاهان برده گوی غایبانه
بدستان برده از هر خسروی دست
نبوده کس در آن بازیش هم دست

معز السلطنه و الدنيا و الدین ابو الفتح بدیع الزمان بن سلطان حسین ،
کازو هست این عرصه را زیب وزین ، خلد الله سلطانه و اعلی فی بسیط الارض امره و
شأنه ، پادشاهی است ذوشوکت صاحب مکننت ، هنگام شجاعت چون شیرزیان همه
دل ، وزمان سخاوت چون ابرنیشان همه و ابل^۳ .

شاهی که باحریف چو شطرنج حرب باخت^۴ بر نطع رزمگه زدش البته شاه . رُخ
مقارن فراغ از قضایای مَلکی^۵ و مهمات مَلکی قواعد لطافت و انبساط بر بساط
انس مرتب می سازد ، از روی تفقد و نوازش به فضیلات اطراف و هنروران اکناف
می پردازد .

زمانی بُحث و فضل و درس و تنزیل
که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی نرد و شطرنج و حکایات
که باشد شخص را دفع ملالی
و چون طرح وضع شطرنج از آثار حکمای قدیم است که نظر به رعایت شرایط
حزم و احتیاط به جهت یکی از پادشاهان گذشته اختراع کرده اند که انّه مشابه^۶ الحروف
و علی الجملة چون حضرت سلطان صاحبقرانی را در این فن و حتی به هنر نوع لعب

۱ - ن . پند ۲ - ن . وقعه ۳ - ن . ذایل ! اشاره است به آیه قرآن مجید

۴ - ن . تاخت ! ۵ - ن . کلی ۶ - ن . زمان ۷ - ن . مثابه

غریب^۱ و منصوبه عجیب مهارت تام حاصل بود ، بلکه روزبه روز در این کار خجسته
یدبیا می نمود چنانکه صغیر و کبیر روزگار [که] در این کار شگرف دستی دارند
بر بساط دعوی دستبرد اورا مسلم داشته در اعداد اعجاز می شمارند .

هی برد نرد از وضع و شریف هم چو شطرنج از صغیر و کبیر

این فقیر بی مقدار به عز دولت و یمن تربیت خاک نشینان آن در گه :

[آن جا] که به خاک ریخت صد بار آب رخ نوافه های تاتار

در این کار فرخنده آثار ، اسب همت در میدان اجتهاد رانده در دقایق و لطایف
آن بر استادان کامل فطنت و خردمندان صاحب خبرت که در فن شطرنج رنج برده
فرید عصر و یگانه روزگارند فایق و غالب آمده ، سرآمد متعینان دهر و اعصار گشت ،
چنانکه در خلال این اوقات در حسب حال فقیر بر زبان تحسین و استحسان هر جلیل و
حقیر می گذشت که :

نرد خوبی به تو می باخت نه از کم روزی تا چو منصوبه نمودی که زیادت بردی

و چه عجب که در منشور پرنور سلطانی که بنام بنده جانی رقم زده التفات گشته ،

بر این وجه مذکور است که در مجلس پادشاهانه به صنعت غایبانه و حاضرانه و شاهباز
این فن در زاویه مات افتاده اند و از اسب دعوی پیاده گشته رخ نیساز بر بساط
تسلیم نهاده اند .

سوارانی که سوی عرصه راندند به طرح اسبی از وی باز ماندند

به هر سو رفته داد سیر داده به هر جا خواسته^۲ خنگ ایستاده

بنده دوربین تمامت منصوبه های دلفریب استادان پیشین که سالها در حیض
اغلاق و اشکال بود منقح و مشروح ساخته از مظان لبس^۳ و خفا بیرون آورد و شطرنج
دیگر از نتایج خود اضافه آن نموده در سلك جمع و تألیف انتظام تمام داد و به ملاحظه
ضبط و ربط بر نه باب بدایع انتساب مرتب گردانید ، امیدوار است که به مقتضای توفیق

۱ - ن . قریب ۱

۲ - ن . خشک ۱

۳ - ن . نش

الهی به شرف قبول موصول گردد .

گَرْد سُم اسب پادشاهم

من ، گامده عرش عرصه گاهم

مقدمه بر رساله ایست که در [تهنیت]
مولود خواجه پیر احمد خوافی نوشته است

بسم الله الاحد الصمد ، الذی لم یلد ولم یولد ، الرحیم الذی لیس له کفو احد ،
سپاس بی قیاس ، پروردگاری را که بر مقتضای حکمت کامله او به تعاقب روزگار
و تناوب لیل و نهار ، از جنبش آباء علوی ، برفراز امهات سفلی امر توالد و تناسل
مشتق است و منتظم و در هر وقت به فرخنده تر طالعی جمیع کمالات را جامعی متولد
گشته زبان حال به فحوای این مقال مترنم که :

قدرتش چون نه پدر با چارمادر عقدیست زادایشان هر چه روزی بوده است و هر چه هست
وصلات و صلوات عدد النجوم فی السموات نثار مسعودی که مولودی مثل او
در هیچ تاریخ از مادر فطرت نه زاده و چنان گوهری از عمان امکان به ساحل عیان نیامده
زانگونه نیست گوهر در سلك کون و امکان نی از فتور فاعل بلك از قصور قابل
صلی الله علیه و آله وسلم و بعده مقرر است که آثار قدرت قاهره الهی بر طبق
حکمت بالغه ظهور می یابد و به حکم حکمت آنکه حوادث چون متحد المبدأ و
متحد المال اند البته میان ایشان روابط و دقایق متنوعه^۱ باشد و بعضی از آن بر بعضی
ترتیب یابد و از عظیم آن ارتباطی است که بروفق تدبیر الامر من السماء الی الارض

احوال سفلیات را به اوضاع علویات حاصل است و چون وضعی که ممکنات را هنگام حصول هر حادث، حادث می شود مقتضیات آن را استنباط نموده به ذکر دلایل و امارات و گونه شواهد و علامات بیارایند و باعث برتسطیر این سطور تقریر و تحریر مولود فرخنده طالعی است که تانیس وجود مبارک او از افق ولادت باسعادت طلوع نموده ساحت جهان را از زیور نور به انوار بهجت و سرور منور و مزین فرموده، اعنی ارشد و امجد اولاد خانواده فطرت و ایجاد درّ صدف السعاده و الجلاله علی الاطلاق ثمره شجره الوزراء بالوفاق و الاتفاق نهال فرخنده مآل گلشن ایالت و فرمان گذاری دوحه سعادت نعمه جو یبار عظمت و بزرگواری ، معتمد السلطنه فی الاقطار آفاق مؤتمن الملك به کمال الارث و الاستحقاق مظهر انوار کمالات الهی مظهر اسرار الاشیاء کماهی، مصدر آیات تأییدات ربه الصمد، مقرب الحضرت **امیر مجدالدوله والدین محمد** ، خلد الله تعالی ظلال دولته و زاد مواد رفعت و شوکت سلیل جلیل حضرت آسمان رتبت سلیمان تمکین آصف روی زمین دستورالدوله السلطانیه و صاحب دیوان الممالک الخاقانیه ، رافع آیات امن و امان . ناصب رایات عدل و احسان مستخدم، اصحاب السیف و القلم، نگین خاتم فرمانروائی، خاتم نگین صاحب قرانی، ملاذ الخاقین و مرجع الثقلین الذی بینه و بین وزراء الافاق بعد المشرقین

غیاث الملك والدنیا همانا خواجه پیر احمد

که پهلوی وزارت بر سریر شهریاران زد

جهانمداری که از تیغ زبان خسامه نیزه

رقم بر حرف و تیغ و نیزه خنجر گذاران زد

مقدمه بر رساله و جمع المفاصل که بزبان فارسی تحریر یافته بوده است

پاکا ، حکیم علیمی جلت حکمته که از دارالشفاء و یشف^۱ صدور قوم مؤمنین قانون شفا امراض متنوع را به معالجه حکما متبرع، منوط و مربوط گردانید و به حکم الذی انزل الداء انزل الدواء قاعده زوال اسقام مختلف را به اشارت انفاس عیسوی اساس اطباء دقیق شناس مقصور و محصور فرموده در خلال این احوال از اصابت عین الکمال احیانا ذکر مرض نامرضی و جمع المفاصل که نصیب دشمن شاه جهان باد. در حواشی مجلس روح بخش حضرت خسرو صاحب قران ، شهنشاه دارای کشورستان

فرازنده‌ی رایست خسروی فرازنده‌ی تخت کیخسروی

به داد و به دانش به احسان وجود نظیرش نه هست و نه باشد نه بود

خلد الله سبحانه فی مرضیه ملکه و سلطانه که الحق وجود مبارکش سبب سلامت و استقامت جهان و جهانیان است اتفاق می افتاد و دایم بر سبیل اعتدال در آن موقف مبارک بر پای می ایستاد، این فقیر مسکین را که مدت متمادی به خدمت زمره کاملان که به مقتضای فرموده شفا بخش بیماران جهالت راهنمای بوادی ضلالت صلی الله علیه و آله وسلم حیث قال العلم علمان الابدان والادیان در معالجت نوازل اسقام و مقاسات عوارض امراض خاصیت یدبضا داشتند سرافراز گشته بود کرامت ارزانی داشت تا نسخه‌ای موجز به زبان فارسی در بیان اسباب و علامات استعلاج این عارضه که کلیات قواعد آن از علل خلل مصون تواند بود به نوعی ترتیب نموده خود را بوسیله عرض آن درسلك بندگان دعاگوی این دولت منتظم گردانیده .

مقدمه بر کتاب حفظ الصحه که بنام

سلطان ابو النصر شاه غریب بهادر خان نوشته شده بوده است

ستایش بی‌آلایش حکیم بسیار بخشایش را که قانون شفا جز از دارالشفای رحمت او روی نه‌نماید و ترتیب ادویه و اشر به درتداوی امراض و اغراض از غیر طبیب لطف او سودمند و کارساز نیاید که فاذا مرضت فهویشفین و درود خجسته و رودرسول عاقبت محمودی را که به اشارت موجز متین و بیانات مبسوط و مبین موضح منہاج دین و کاشف اسرار حق است و یقین ، صلی الله علیه و آله المعصومین ، بعده نموده می‌شود که بر زمره واقفان از کلیات امور محجوب و مستور نیست که نوع انسان را خلاصه امتزاج ارکان است مرتبتی افضل و اکمل و منزلتی احسن و اجمل از تجلی بحلی علوم و معارف و تصدی فنون حقایق و لطایف نیست سیما سایل علوم طبّیه و قواعد بّینه که صحت ابدان و اعمال و استقامت و اوضاع و احوال موقوف بر حصول اسباب و محتاج به تحصیل مقدمات آن است و چون در این و لا حضرت همایون سلطای زاده ربیع مسکون عنوان نامه خلافت و شهر یاری ، فهرست ابواب سلطنت و جهان‌انداری ، خسرو جهانگیر عالم پناه مظہر سرّ السلطان ، فرمانفرمای صناید طبقات امم ، مالک رقاب جبّاره عرب و اکابره عجم ، السلطان بن السلطان معز السلطنه والدینا والدین ابو النصر شاه غریب بهادر خان مکنه الله تعالی فی الادوار الفلک الدوّار که الحق بواسطه جودت ذهن و قوت طبع که نمودار آن از نوع گرامی انسان غریب نماید جامع سعادات دینی و دنیوی و حاوی کمالات صوری و معنوی گشته و در توقیر اصحاب علم و دانش و ترتیب اسباب فضل و خوانش ، و در آن وقت (!؟) بر حسب بضاعت و

استعداد خود به ترتیب تألیف نسخ و رسایل که وسایل مزید تفقد و نوازش خسروانه
تواند بود اشتغال می نماید ، این فقیر مستبهم نیز بقدر مساعدت وقت سطری چند در
باب حفظ صحت بدن و صیانت استقامت وجود درسلک تحریر منتظم گردانیده به ذروه
عرض نواب کامیاب میرساند .

چو گل به خنده در آید لب امل ز نشاط اگر ز گلشن لطفش وزد نسیم قبول

مقدمه بر کتاب تشریح فارسی

[مولانا عبدالرزاق طبیب]

سپاس بی قیاس . حضرت حکیمی جلت حکمته که رایت ارکان وجود نوع انسان
را به اجناس صفحات مختلفه و اصناف کیفیات متضاره برافراخت و اساس نیت مزاج
معشر بشر را به جمال صورت و کمال هیأت مزین ساخت ، علیمی که نعمت بدن^۱
ضعیف آدم را بواسطه اعصاب و عظام قوت التیام بخشیدی بوسیله جلیله افاضت
روح در شرایط فطرت هر فردی از آن تشریح اعضای معضلات امور و توضیح اجرای
مشکلات مهمام واجب و مناسب دید و ستایش بی آرایش نثار روضه‌ی رسول قرشی، که
سبب شفای امراض و اعراض نفوس رومی و حبشی است ، و آل و اصحاب و عترت
واجبات او که هر یک از ایشان در کارخانه آدم صفی قطب انجم اعتدال و طبیب دارالشفاء
محبت و اعتلال^۲ اند و بعد ، چنین گوید بنده حقیر **عبدالرزاق الطبیب** رزمه الله مایتمناه
فی امور دینه و دنیا ، که چون هر خلقت انسان را که خلاصه امتزاج ارکان است هیچ

۱ - ن . بدین ؟ ۲ - ن . اغفدال ؟

مرتبتي افضل واکمل و هيچ منزلتي احسن واجل از تحلیي به^۱ حلی علم حکمت و تصدی فنون دانش و معرفت نیست كما قال سبحانه ، هل يستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون خصوصاً علم تشریح اعضا که به مقتضای من عرف نفسه فقد عرف ربه وسیله معرفت الهی است عز شأنه و علا و فحوای مقدمه ، من لم یعرف الهیة و التشریح فهو عنین^۲ فی معرفت الله تعالی در نظر مردان میدان هنر از مؤیدات این خبر فرخنده اثر است و در زمان دولت روزافزون حضرت پادشاه ربع مسکون خداوند عالم ستان کشور گشای فرمانفرمای دین پرور شرع آرای ، خسرو جهانگیر جهاندار جمشید خورشیدرای بهرام انتصار ، باسط بساط امن و امان مؤسس اساس علم و عرفان خلد الله سلطانه و اعلی فی الخافقین امره و شأنه رایت علم و فضل به اوج اعتبار و استظهار رسید و کار هریک از ارباب دانش و بینش به درجه اعزاز و امتیاز انجامید همگی همت این فقیر بی بضاعت بر نیل مقدمات علمی و تحصیل اسباب حکمی مقصود گشته در حوضه درس افادت نثار افاضت آثار جناب حکمت مآب مولانا الحکیم المتین الکامل قدوه اطباء الاواخر و الاوائل ، بقراط السوقت افلاطون الزمان مسیح العصر به عنایت الله المستعان ، مولانا مخدومنا **قطب الملة والدين محمد بن آدم** ادام الله ظله علی المفارق الامم ، آنکه :

برده در اکتساب جمله فنون سبق از بوعلی و افلاتون

بوسیله قرابت سببی^۳ که الحق این فقیر به نیل مضاهرت و شرافت^۴ امتیاز یافته بود در اکتساب مبادی این علوم جزئیة یدبضا نموده و بعد از تسیر فراغ از تمهید مقدمات و تکمیل نسخ و کتب آن از مطولات و مختصرات خاطر کسیر بر ترتیب نسخه جامع در علم تشریح به عبارت فارسی که فایده آن خاص و عام را شامل و متناول است متوجه و متعلق گشت تا وسیله اشاعت آثار این علم شریف گردد و چون بفیض شامل

۱ - ن . تجلی تحلی ۱

۲ - ن . عین !

۳ - ن . سهی ؟

۴ - ن . اشرف ۱

حکیم کامل که دهنده مرادات و بخشنده سعادات است به حد اتمام و درجه اختتام رسید
ازره جرأت و گستاخی بدستیاری عرض آن در عتبه شهریاری خود را مذکور خاطر
اشرف نواب کامیاب گردانید . .

مقدمه بر دیوان صفائی [محمد بن زین العابدین اوزگندی]

پاکا ، متکلمی که دیباچه دیوان خدمت و امکان را از نظم همایون کاف بانون
حسن مطلع ارزانی داشت و اوراق دواوین اتحاد و تکوین را به شعاع اشعار ظهور و
اظهار نگاشت . و بیت القصیده این داستان بدیع آنکه در آغاز ابراز مکنونات از
عالم یقین شمع ظهور از پرتو نور سخن فروغ یافته و در انجام اتمام سلسله موجودات
که نسیب سعود از افق متین سخن بر مناظر ضمائر و سرایر ایام یافته .

شعر

اشیاء نخست بر سخن شد مکشوف و آخر سر آنهم به سخن شد مکفوف
نوری که به هست و نیست یکسان تابد دیدیم و ندیدیم به جز نو رحروف
ولمّهذا، مختار دیوان رسالت و شاه بیت داستان جلالت را که بیان مقاصد مدح
و ثنائش بیرون است از حیز ممکنات اوهام و عقول و بند ترجیعات تعظیم و تکریم او
از احباب جلال ربوبیت یا ایها الرسول بفضیلت او تبت جوامع الکلم اختصاص بخشیده
وقوام دین مبین و اتمام به بینه لانبی بعدی به کلام معجز نظام خود که تخلص منقبتش
فرمود . ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فأتو بسورة من مثله ، تواند بود

سرانجام گردانیده علیه و آله العظام شرایف الصلوة والسلام ، بعد از تذکر این معانی
نموده می شود که: سخنی را که فضیلت آن به نزدیک سخن شناس بی شبهه التباس نموده
شد در میزان استحسان و استهلال تفاوت تمام و تمایز بیرون از حصر و ضبط افهام است
و از اقسام کلام آنچه به حلّیه لطافت بر این وجه متجلی می گردد که از طریق مدارک
حسی بنوق سلیم و طبع مستقیم در می توان یافت قسم شعر است که طبع اعتدال آیین
را به کثرت سماع آن مزید انس و الفت می باشد .

مصرع : طبع موزون را کلام پاک موزون درخور است .

پس ناظم این مقدمات سخن آرائی ، محمد بن زین العابدین الحسینی الاز
غندی المتخلص به صفائی زین الله مرآت ضمیره الصافیة به ارتسام صور الکمالات-
الوافیه ، در خلال احوال فراغت و انصرافی که از تعلق دنیویات می داشت ، قریحه
خاطر فاتر جهت تشحید خاطر متوجه اشعار گوهر نثار کرده احیانا بعضی از آن بقصد
ضبط بر لوح ثبت می نگاشت و از اوایل آثار شباب تامجاری اوضاع کهولت آنچه
حسب سوانح وقت پرتو التفاتی بر ساحت تحریر آن یافت در سلك جمع و ترتیب انتظام
نیافت تا در این ولا به پروانه اشارت عزیزان ، داعیه جمع آن متفرقات انبعث یافته
ترتیبی که در ذیل این سطور مذکور خواهد گشت رقم امثال بر ناصیه اشکال آن کشید ،
رجاء واثق و وثوق صادق که هر چند این عروس از زیور تکلّماف معهود عاری است
از شرف قبول خاطر و نظر یمن الرضا محروم نماند .
یاد باد آنکه به اصلاح شما می شد راست نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود .

مقدمه بر دیوان ضیائی

موزون ترین کلامی که غزل سرایان انجمن شوق و مودّت به ادای فحوای آن

زبان بیان‌گشایند و مطبوع‌ترین خبر خیر انجامی که قافیہ سنجان چمن اخلاص و ارادت‌بالقای مواد آن مجالس زمان آرایند، مناسب مدایح و مناقب علیہ‌اعلیٰ حضرت مملکت پناه فصاحت دستگاہ خسرو انجم کمالات صوری و معنوی شمع انجمن سعادات دینی و دنیوی تواند بود که نظم سلسلہ سخن از مطلع تامقطع آراسته صنایع و بدایع ذوق سلیم و طبع مستقیم بر شرف عظمت و جلال میدان سخن آرایان دین و دولت در مقام مقاولہ سحر آثار و فرمان اوبیک هنگ و میزان ، و عروضیان مصالح ملک و ملت در معرض معارضہ معجز اطوار او به یک سنگ و عیار و جمله ازهار و ریاحین ریاض و بساتین سخن‌وری در معرض حصانت او از جمله ملک دانشوری و جمله‌الملك دانش‌آیین مختصر سبزه بر اطراف گلشن فصاحت گستری ، در دیوان احسان و امتنان . ملک منتان پرتو تخلص اختصاص بر جانب همایون اسم او تافته و زواجر جواهر مفاخر و مآثر به سرانگشت هنر پرور او نظام و انتظام تمام یافته .

مطلع خورشید دانش‌کاز بلندی محل در همه روی زمین اورا نمی‌بینم بدل هر که را در شعر حالی دفتری یا نسخه‌ایست جمله از دیوان او یابند دستور العمل

الامیر الکبیر العارف الکاشف ، سلطان الامراء الملك و ملیک امراء الدوله نظام الشریعہ و الطریقہ و الحقیقہ . **ابوالفضل امیرعلیشر** خلد الله ظلہ العالی علی مفارق الحاضرین و الغائبین الی یوم الدین بناء علی ذلك **بنده غریب بینوائی متخلص** به ضیائی بر حسب اقتضای کمالات و علو درجات ، من خود کسی ام و زمن که گوید ؟ بر مقتضای فحوای سخن قدماکه در رشته کشند با جواهر شبه را ، این ذره به طفیل افاضل هر دیار مجال زمین بوس می‌یافت و بوسیله التفات گرانمایه آن حضرت شعر شکسته بسته که بر حسب مساعدت وقت اتفاق افتادی، عندانتها از الفرصه می‌گذرانیده و چون آن حضرت رفیع منزلت پرتو التفات بر ساحت اصغاته حفه الفقیر حقیر می‌انداختند و مشام ذوق این ذلیل قلیل البضاعه را به روایح التفات و نوازش معطر و معزز می‌ساختند

برحسب اشارت ملسم غیب تمامت آن ابیات متفرقه در صورت وحدت اجتماعی
برورق بیاض مثبت^۱ می گرداند تا به تقریب جامعیت آن دگر باره بسنظر اشرف رساند
رجاء واثق و وثوق صادق که به شرف قبول موصول گردد .

مقدمه بر رساله معما

پاکا خداوندی که چون درمطلع محبت نامه ان اعراف^۲، کسوت معما در
حقیقت اسما می پوشید ، خرد خرده بین را به فتح ابواب رمز وایما و حل مشکلات
تعمیه و اخفا موشح و مشحون گردانید .

معمائی است عالم کانچه خواهی در او پیداست اسماء الهی

توالت^۳ آلائه و تقدست اسمائه و حبیب رسالت پناه قل ان کنتم تحبون الله رابی
تطرق احتیاج به تعلیم حروت تهجی در مکتب خانه علم بالقلم دانشور معما گشایان
عزیز الوجود نظم سلسله ممکنات فرمود .

^۴ نگارمن که به مکتب نعرفت و خط نه نوشت به غمزه مسأله آموز صدمدرس شد

علیه وآله العظام شرایف التحیه والسلام ، وبعد چنین گوید ، ناظم این ابیات
لطایف انتما وراقم این معمیات و موشحات بر ترتیب حروف هجا که چون طبع لطیف
جوانان ظریف منشرح الصدر مشتبه البدر زمان را بواسطه عنوان اوقات خجسته
ورود به فن شعر و معما انس و الفتی زیاده از حد احاطه و احصا روی نموده خدمت

۱ - ن . می گردانید
۲ - ن . اعراف !؟ آنچه در متن آمده اشاره است
۳ - ن . توالت
۴ - از خواجه حافظ

خواجه راده جوان بخت برخوردار نور حدقه اهل دانش و نور حدیقه اصحاب بینش
خورشید آسمان صباحت و جمال ، آفتاب سپهر ملاحه و کمال ، گل باغ لطافت
و خوشبوئی ، سرو چمن نجابت و خوبروئی .

شیرین لبی شکر دهنی سرو قامتی کوتاه کنم حدیث به خوبی قیامتی

خواجه عمادالدوله و الدین عرش الله ، یسره لما یحبه و یرضاه که الحق
مرتبه صورت و معنی او به مثابه ای خوشاینده و نیکوست که به حکم الاسماء تنزل
من السماء ، طبقات سپهر برین فرش بارگاه حشمت آیین اوست .

بلبل عرشند سخن پروران باز چه مانند بدین دیگران

چه ، با وجود حدائت سن و مبادی شباب ، ضمیر منیرش را در ادراک لطایف و
دقایق حظ کامل و نصیب شامل بود و اکثر اوقات خجسته ساعات ، در دبیرستان
« علم القرآن » به تامل و تعقل صنایع از هر نوع که توان صرف می نمود و بنده فرومانده
بر در مانده ، صبح و شام بر سر راه مقام می ساخت و زمره این بیت را حسب الحال خود
می شناخت که :

آنکه سر تا پا بلای جان ناشاد من است چون برون آید زمکتب سرو آزاد من است
تا در این وقت یوسپله این مناسبت خیر انجام موافق مقتضای مقام از کلک
بسته این فقیر حقیر حیران که خاک نشین دارالشعراء تلمیذ الرحمان^۲ بیتی چند فراخور
احوال آن سعادت مند تألیف یافت بروضع و ترتیب حروف تهجی به ازاء هر حرف از
آن سه بیت مناسب که اول هر مصراع نخست چون آخر مصراع ثانی به ذکر آن حروف
مزین بود و اول و آخر هر دو مصراع مطلع باهم موافق نمود بر طبق مطلع فیض آثار
از واردات حضرت شیخ الاسلامی قطب الانامی **ابونصر احمد الجامی** قدس الله سره
که فقیر بی بضاعت به تتبع آن در مقام آزمایش و امتحان می داشتند و آن مطلع انوار
ولایت این است .

۱ - آیه قرآن . سوره علق ۲ - ن . تلامیذ الرحمن

ای ذکر تو دردل و زبان‌ها افتاده چو روح در روان‌ها
وسه‌گانه اولی ابیات مرتب به ایراد معمای خاص با اسم خواجه زاده بدیع‌الشأن
و در باقی آن هر دو قسم با اسم یکی از هم‌نشینان خواجه زاده مشارالیه در مکتب
بهشت نشان .

مقدمه بر رساله حمامه‌نامه

مولانا منصور منصور

بعد از تیمن به ذکر خداوندی که کبوتر دل عشقبازان شکسته بال را صید دام و
دانه سبزخطان عودی حال گردانید و مرغان بلند پرواز را در هوای استیفای خطوط
به دست‌یاری زاغ‌چشمان سفیدرخسار ملیح در صیدگاه صاحب‌نظران سطوح اقبال کشید،
نموده می‌شود که چون از اصناف طیور که در مرغزار آفاق به پروبال اهتزاز پرواز
می‌کنند افراد نوع آدمی را انتظار به لعب کبوتر میل و رغبت بیشتر است و هر آینه این
صورت نتیجه دعای خیر الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین تواند بود . چنانکه در
متون تواریخ معتبر مذکور است که در کشتی نوح نبی علیه السلام بروفق فرمان از
انواع سباع و بهایم و طیور دوزوج در آورده بودند بعد از مدت شش‌ماه که بروز
عاشورا کشتی بر سر کوه جودی قرار گرفت و زمین را فرمان شد که خاصیت یبوست^۲
خود را بعمل در آورد چون حضرت نوح از کشتی بیرون آمد زاغ را فرمود که بر زمین
نشیند و معلوم کند که خشک شد یا هنوز آب دارد زاغ رفت و به جیفه مشغول شد نوح بر او

دعای بدکرد که همیشه روزی تو از مردار باد ، پس کبوتر را فرستاد ، چون نزدیک زمین رسید و پای به آب اندر نهاد پرهای پای او از تلخی آب بریخت و آن مقدار از پایش که آب عذاب بدان رسیده بود سرخ و خون آلود شد . چون پیش نوح آمد و صورت حال بازگفت نوح او را دعای خیر کرد که حق تعالی تورا در دل خلق شیرین گرداند و آن خود بغایت مشهور است که چون حضرت رسالت پناه خاتم انبیا صلی الله علیه و سلم عزم هجرت فرمود مشرکان در پی درآمدند . آن حضرت پناه به غار برد ، فی الحال کبوتری بدر غار بیضه نهاده بر بالای آن نشست تا کفار از مشاهده آن خال گمان برند که در غار کس نیست و در گذرند و حضرت رسول علیه السلام دست مبارک خود بر پروبال او کشیدند و او را دعای خیر و برکت فرمودند که حق سبحانه تورا در دل مردم عزیز و گرامی دارد ، و آن که اهل شرع را از پرانیدن آن منع کرده اند به سبب آن است که جوانان شوخ و مردم فضول بر بسام های بلند بر حرم های مسلمانان مشرف تواند بود و بی باکانه بر آن بر آیند و سنگ و کلوخ در کاشانه و خانه همسایه و هم خانه اندازند و چون جامع این صور منصور منصور عفی الله عنه ، به مرور روزگار به سبب ممارست و تجربه بسیار و قوف تمام بر خصوصیات حالات اصناف کبوتران و فرق و تمیز میان اقسام و نیک و بد آن دست داده بود ، دوستان و هم صحبتان موافق به مبالغه استدعا می نمودند که این فقیر در آن باب رساله ای مشتمل بر خواص و آثار آن نویسد تا جماعت زنده دلان را که جهت تفریح خاطر بدان کار رغبت نمایند به آسانی بر حقیقت آن اطلاع یابند و ایشان را زیاده احتیاجی به تجربه روزگار نباشد و الله علی تیسیر ذالک القدر و کتابت رساله به اتمام رسید و آن را **حمامه نامه** نام نهاد .

از این گفته سیه شد نامه ام آه از این گفتارها استغفر الله

مقدمه بر مجموعه شعر حسین الحسینی

الهی ، به حرمت جمعی که پیدا و پوشیده در بزم ارادت از جام عیش و عشرت می عشق و محبت تو نوشیده اند که از بزمگاه معاشرت آن کامکاران خاص جرعه‌ی دُردی دُردی بکام خامکاران به اخلاص رسانی .

یارب ز می محبتم جامی بخش وز ساغر دولتتم سرانجامی بخش
و به برکت حبیب خود صلی الله علیه وآله و احبابه ، علم ذوق و حضور این
محروم مهجور را از حسیض هستی و خودی به اوج بی خودی و نیستی کشیده منصوب
و سربلند گردانی .

یارب که به بزم بی خودی بارم ده باشد که شود ز بی خودی کارم به
غرض از عرض این ضراعت آنکه ، در این وقت خجسته ورود ، بنده جانی
حسین الحسینی مطلعی چند از اشعار دل پذیر سخنوران عظیم النظیر که الحق هریک
از آن مناسب مقتضای حال ارباب خیرت و کمال تواند بود و مشتمل بر اظهار آثار
تجرع و دوست کامی در سلک ترتیب کشیده به نظر سرخوشان رحیق طریق می رساند .
هر بیت چو خانه‌ای و هر حرف در او ظرفی است پراز شراب خم خانه عشق

امید آنکه مأنوس طبیعت و مألوف قریحت آن یگانه خسروان زمانه گردد
با پیر مغان دوش زبس حیرانی گفتم رمزی زمی بگو ، پنهانی
گفتا ، بود آن حقیقتی وجدانی ای جان پدر تانه چشی کی دانی

ستایش نامه سلطان ابوسعید کورکان

* * *

ای نامه ستایش تو ختم هر کلام
هر آیتی زمصحف روی تو معجزی
مه خوانده از حمایل گردون بسی دعا
ناگرد بارگاه تو دوری کند تمام
ای قادر قدیم وای حکیم واجب التقدیم که قدرت قاهره و حکمت باهره تو
در دور مسدس این طاق مقوس زرنگاری و رواق مقرنس زنگاری به ختم انجامید که
سبحانک ما خلقت هذا باطلا ، و آیات بیّنات مصحف جلال و جمال تو بر صفحات
صحایف دورایام ولیالی به اتمام رسیده که ان فی ذلك الآيات لقوم یعقلون ، همواره
برکات سعادت اختتام ذلك الكتاب لاریب فیه تلاوت کلام انه لقرآن کریم فی کتاب
مکنون که حافظ کلام قدیم وقاریان صحف ولقد آتیناک سبعاً من المثانی به ادای صدایی
که راست چون نوای عشاق از حجاز به عراق آید بی شعبه ای به مخالف در مقام رهاوی
به مسامح اهالی این جامع رسانیدند نثار روضه بزرگواری گردان که اتمام دور نبوت
بکلام معجز نظام او سرانجام شد که لانبی بعدی و خاتم ختم رسالت انگشت فضیلت
اورا به اشارت شق قمر سزاوار و درخور آمد و لکن رسول الله خاتم النبیین .

ماه شکافی به سخن مو شکاف
دعوی ختمش سخن حق نه لاف
احمد مرسل که خرد خاک اوست
هر دو جهان بسته بفتراک اوست
علیه وآله من الصلوات الزاکیات اتمها و اکملها و من التحیات المبارکات
اعملها واشملها و چون ختم کلام درین مقام جز بدعای دوام دولت پادشاه اسلام لایق و

موافق نیفتد خداوندا ، شش‌جهت هفت اقلیم ربع مسکون را در کنف ظل هدای
چتر ...؟ همایون خسرو جهانگیر عالم پناه مظهر سرالسلطان ظل الله

شاهنشاهی که خطبه وسکه بنام او از نیل مصرتالب دریای چین کنند
و آنهاکه چرخ بوسه دهد آستانشان از نام و نعت او علم آستین کنند

سلطان سلاطین دور زمان **معز السلطنه والدینا والدین ابوسعید کورکان**
مکنه الله فی الادوار مادار الفلک السدوار ، از غایت امن و امان هم‌عنان ریاض جنان
رگردان وظل ظلیل و عاطفت بی‌بدیل اورا تا انقراض عالم و اختتام دور بنی‌آدم پاینده
و باقی‌دار .

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| ای ذات تو از صفات ما پاک | کنه تو برون ز حداد راک |
| هم از تو منیر شمع انجم | هم از تو بلسند قصر افلاک |
| در صیدگه دل آورانت | ارواح قدس شکار فتراک |
| آدم بتو شد مکرم ، ارنه | پید است مقام ذره خاک |
| پرورده ابر رحمت توست | هم چون گل ولاله خار و خاشاک |

طغرای سلطنت و پادشاهی معزالدین سلطان ابوسعید کورکان

پاکا ، خداوندی که منشور مبرور طغرای بی‌منت‌های تو بر فحوای قصورانت‌مای
لاحصی ثناء علیک مقصود و محصور است و طغرای سعادت فرای منشور سپاس واجب
الاداء تو جز اعتراف به عجز و قصور مؤدای^۱ ، انت کما اثنت علی نفسک از صوب

۱ - ن . موادی !

ثواب دورِ فسبحانك ثم سبحانك میامن آیات بایرکات کلام مجید آسمانی و تنزیل حمید فرقانی که حافظان منزل انانحن انزلنا الذکر و اناله الحافظون مخلص او قاریان صحف ولقد آتیناک سبعامن المثنائی والقران العظیم در این ساعت میمون و زمان همایون به ادای ملایم به سمع جمع رسانیدند . به امداد صلوات مطهرات و اعداد تحیات مقدسات که صدر صحیفه آن به طغرای ان الله و ملائکته یصلون علی النبی مزین و محلی باشد نثار درگاه و ایثار بارگاه حضرت پادشاهی گردان که علم دولت آدم و من دونه تحت لوای... برسمک سماک افراخته و سایه رفعت بعثت الی الاسود و الاحمر بر مفارق شش جهت همت اقلیم انداخته ، کوس سلطنت جهانگیرش که کنگره عالیه و رفعتک ذکرک می زنند آوازه کنت نبیا و آدم بین الماء والظین از حوض خاک بذروه افلاک رسانیده و بیدق^۱ انا نبی السیف از فرق طارم اعلی گذرانیده .

| | |
|------------------------|--------------------------------|
| محمد نور چشم اهل بینش | گل بستا نسرای آفرینش |
| شهنشاه سریر قباب قوسین | امام انبیا سلطان کونین |
| سوار عرصه میدان تحقیق | که برد از هر دو عالم گوی توفیق |

صلوات الله و سلامه علیه و آله الطیبین الطاهرین و ارکان دین و دولت و بنیان ملک و ملت را بصفه عدل آراسته و نصفت احسان و مرحمت حضرت خاقان صاحب قران پادشاه زمین و زمان مالک رقاب جبابره عرب و اکابره عجم فرمانفرمای صنایع طبقات امم سلیمان سریر دین پروری، نوشیروان بارگاه دادگستری، السلطان بن السلطان معز الملطنه و الدنیا و الدین سلطان ابو سعید کورکان لازالت اطناب سیام دولته با و تا داد الخلود مسدوده و ظلال رأفته و احسانه علی مفارقه الخلاق مسدوده ممدوده قوت و استحکام و قوام و آرام بخش و این خلعت منقبت خلافت و پادشاهی را بطراز دوام و مدت نامتناهی معلی و محلی گردان .

مقدمه بر معميات مولانا غياث الدين عبدالله

پاكا ، خداوندى كه چون مطلع محبت نامه خاصيت انا اعرف كسوت معما در حقيقت اسامى پوشيده نظر مشكل گشاي خرد خرده بين را مفتاح ابواب تعميه وايمما گردانيد، توال^۱ آلاوه وتباركت اسماوه وحييب^۲ نامور قل ان كنتم تحبون الله فاتبعون محمد امينى كه هرچيز هست به آرايش نام او نقش بست در كشاكش معميات نظم سلسله وجود پيشواى معما گشايان صاحب خبرت فرمود .

ماه شكافى به سخن موشكاف دعوى ختمش سخن حق، نه لاف عليه وآله العظام اسماء الحسنى والكشف عن العار صفاته العلى كه چون طباع اعتدال آيين را ازبراي انشراح صدر وانبساط خاطر به فن معما ولغزه زيد انس والفت حاصل است خدمت صدرزاده نامدار جوان بخت برخوردار ، دولتمند سعادت يار ، اثر لطف پروردگار ،

شعر

فضايل شعارى كه فكر دقيقش در اسرار عرفان كند موشكافى
ز وهم و گمان هرغبارى كه خيزد بود مشرب عذبش از جمله صافى
الشيخ غياث الدولة والدين عبدالله يسره الله لما يحببه ويرضاه كه با وجود
حداث سن و عنفوان شباب ضميرش را در ادراك لطايف ودقايق آن حظ كامل ونصيب

شامل است ، معظم اوقات خجسته ساعات به تأمل و تعقل بدایع صنایع تنوعات آن
صرف فرموده تادراین وقت برحسب اشارت اوچندی از معمیات رنگین به اسم همایون
رسم محمد امین که پیوسته در اثنای مجالس عالیه و علانیه نصب العین ضمیر و نقش
نگین خاطر خطیر اوست سمت اتمام گرفته و صورت انتظام پذیرفته ، به میزان طبع
سلیم و معیار ذهن مستقیم او سنجیده می شود .

مقدمه بر رساله‌ای مشمول بر رباعیات و مثنویات

پاکا ، متکلمی که دیباچه دیوان دانش‌را از نظم رباعیات بدیع حسن مطلع
ارزانی داشته اوراق دواین دایره خود را به شعار اشعار آثار مترنم نغمات دل‌پذیر
بلازیاده و نقصان نگاشته .

بعده به مقام عرض میرساند ، گوینده این نقش دلنواز که در این بیست و نه ، دو
بیتی شگرف عذب البیان آنها را بر ترتیب حروف تهجی که اول و آخر هر یک از آن رباعیات
خاص مشتمل است بر حرف مخصوص در سلك نظم شرف انتظام یافته و چند بیت
غم‌زدای عمر فزای از قبیل مثنویات مطبوع به آهنگ اداء دقیق و لطایف قانون
موسیقی که شعبه‌ایست از اصول حکمت ریاضی چنانکه آوازه هر نغمه‌اش در حال آویزه
گوش زهره زهرا شده

نقلنا عن بعض العرفا ، انه فی کل نغمه من نغمات الموسیقیه سر من اسرار الهیه
لا یعرفها الا خواص الاولیا شرف ترتیب پذیرفت و به امیدواری آنکه چون در سرا پرده
موانست شاهزاده جهانیان سلطان ظفر قرین صاحبقران .
مطلع خورشید فضل آن‌کاز بلندی محل در همه روی زمین اورا نمی‌بینم بدل

درد و بیتی فرد و اندر قطعه معدوم المثل در معما نامی و در مثنوی ضرب المثل
که الحق عذوبت نظم فرخنده فرجام این رباعی معجز نظام که نتایج طبع
وقاد اوست شاهد عدل می تواند بود بر کمال فصاحت و بلاغت آن سلطان عاقبت محمود
و هو هذا .

یارب دل من ز عشق پر خون بادا وز گریه کنار من چو جیحون بادا
گر سر کشم از عشق تو یارب نامم از دفتر اهل عشق بیرون بادا
مثل عشاق بینوا بر قصد مقام حجاز . در اهتزاز آمده به حکم آنکه الغناء
غذاء الروح از دایره اعتبار بیرون نیفتد و بر قانون افاضا انوار دوار سبب تشحید
خاطر عاطر و تیقظ ضمیر منیر گردد حق سبحانه به مقتضای فحوای ان الله یامر بالعدل
والاحسان توفیق اضافت خیرات و حسنات رفیق طریق حضرت سلطان و سلطان زاده
جهان و جهانیان گرداناد و به حرمت نبی الامی و آله الامجاد الایجاد .

آنچه بر ظهر کتابها و کتابه‌ها نوشته است

۱ - ای صانع جهان آفرین وای مبدع فاطر السموات والارضین . چون طاق
این رواق بهشت که نقش کتابه آن بقلم آنا زینت السماء الدنيا رقم ابداع و تکوین
یافته ، عزت ایوان زرنگار گنبد مقرنس فلك دوا گردانیده مناظر بدیعش را در
کنف ظل رفیع ربانی میبانی جهانبانی صاعد مساعد خلافت و کشورستانی ، صاحبقران
نصرت قرین ، فرمانفرمای خسرو نشان مسند نشین ، جهان آراء معز السلطنه و الدین
« سلطان » حسین بهادر خان مکتب الله فی الادوار مدار الفلك الدوار ، که لوی
دولت و جهانگیری از شرفات عالیه قصر سماک گذرانیده و آوازه عدالت و داد گستری

از حضيض خاك به ذروه افلاك رسانيده از غايت فضيلت و شرف هم عنان رياض جنان
وتا انقراض روزگار باحشمت ابهت صدر جلالش روزبار ندای نيسادون من مكان
بعيد به مسامع ملوك رفيع المقدار ارسال آنك مجيب الدعوات و منفيض الخيرات .



۲ - سبحان الله خالقى كه به مقتضای حكمت بالغه‌ی او به حد اتمام رسيد و
به درجه اختتام انجاميد از اعلاء معالم علمای دين مبين كه مشرقیان معارج رفعت
آيات والدين او تو العلم درجات و صدر نشينان مجالس خجسته مآل ليس لسلطان العلم
زوال اند و شرح دقيق معرفت نامتناهى الهی از غايت غموض جز در حواشی مجالس
مدارس افاده و تعليم ایشان به هيچ حال تيسير پذير نگردد و در مجاری ایام دولت
سلطان اسلام ظل الله على كافه الانام عامر شرايف البقاع فى الافاق بانى مبانى الانتفاع
على الاطلاق مؤسس اساس المملكة بالعدل و الاحسان معز السلطنه و الدنيا والدين
ابوالغازی سلطان حسين بهادر خان خلد الله ظلّه العالی فى رفع بناء الملة و اعلاء شأن
ذويها تا از اسم علم علم نصب على التميز و التعظيم منصوب داشته و لوای اعتلا
بر سقف مرفوع مدرسه انى اعلم ما لا تعلمون مبينا على الفتح بر افراشته طبقه رفيع الشأن
ایشان بر طبق مؤدای^۱ هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون از ساير اكابر و عظماء
ممتاز و مستغنى گرداند و بركات مشوبات^۲ آن روزگار دولت روز افزون عايد گردد
و الله ذو فضل على العالمين .



۳ - سبحان خالقى كه بر مقتضای حكمت او واقفان اسرار آفرينش كه مهندسان
دانشور روشن روان اند و به هدايت عقل راهنمای كه پير خانقاه دل است طرح انواع
بقاع خير كه بقصد قربت حق عمت نعم او از قبيل صدقات جاريه است به قلم خلوص
نيّت بر لوح اعتنا كشيده به اهتمام تمام با تمام می رساند كه تقدموا لانفسكم من خير
چنانكه در ظل دولت سلطان جوان بخت جهانيان بانى مبانى عدل و احسان عامر بقاع
لازم الانتفاع مؤسس قواعد انشاء و ابداع .

كاین چرخ كبود كه پنه دلقى است در گردن پير خانقاه اش

معزالسلطنه والدين ابوالغازى **سلطان حسين بهادرخان** خلدالله زمانه فى تمهيد بساطالفضل والامتنان امتياز بنى اين خانقاه مساهى به صفت و ان تعدد نعمة الله لاتحصوها كه اشاعت خيرالكافة خلايق را شامل است وافاضه احسانش به عامه طوايف واصل براحسن وجوه به اتمام پيوست، نمودار خانقاه طارم فيروزه فام درغايه زيب وبهاء، والله يبسطالرزق لمن يشاء، وچون دردعوات سراى عرض اكبر بر سرخوان سعادت وجودغذاي جزاى هر كس از طبقات انام جز كاسه ليس للانسان الاماسعى نخواهد بود فطوبى ثم طوبى لاصحاب التوفيق انه خير موفق معين و قد فاز بذلك **عبدالمعتصم بالله عليشير** جعله الله على سيرعباده المخلصين .



۴ - مجموع اظهار ازهار و رياحين اين رياض وبساتين كه در نظر فطانت موزون طعبان ودانش آيين مجموعه مختارات ديوان فضائل وكلمات آمده مختصر سبزه ايست بر اطراف گلشن اختصاص نهال فرخنده فال بوستان نبوت و ولايت ، دوحه سعادت نغمه جويبار رسالت و هدايت مهبط تائيدات الميمهن النجليل، **خواججه شهاب الحق والحقيقه والدين اسمعيل بلغه الله**، غايه يتمناه فى امور دينه ودنياه كه به هيچ سبيل از مجامع انس و مجالس قدس او بيرون نه رود ومطلقاً پيشكش و نثار مرهون ومستعار نه گردد واگر كسى قدم در دايره ابطال اين شرط نهاده از امثال حق انصراف نمايد.

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| مرحبا ، اى انيس گنج حضور | جز در اين گنج نيست گنج سرور |
| قبيله مسقبلان كار آگاه | عالمى را به جود پشت و پناه |
| چون دل و جان كه جاى جانان است | روشن از مهر ماه رويان است |
| هست اين طرفه جاى روحانى | عشق معمارش و خرد ، بانى |
| به سعادت دراو تو خوش به نشين | خانه را ، ده به عجز خود تزئين |
| گو دعواى شهنشه عادل | شاه سلطان حسين دريا دل |
| باد ، تاهست منظر گردون | قصر قدر وى از زوال مصون |
| تختش افكنده از نشاط بساط | بخشش ايزدى كشيده سماط |
| همه اسباب كامرانى راست | شده آباد هر چه دل ميخواست |

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| كلك صورت نگار لوح قدر | طرحش افکنده از رسوم بدر |
| نقش آراسته ز بهجت و کام | فرش افکنده از رخام و مرام |
| بهر نظاره منظر دلکش | مجد دولت کتابه شرفش |



۵ - بنده مخلص **نظام الملك بن اسمعیل خوافی** القاضی سرّ الله نظامه احواله
بفرد دولت روز افزون صاحب دیوان ممالک است و در مجلس همایون عالی حضرت ربع
مسکون بشرف عرض کلیات مهمات و حل و عقد معظمت اشتغال ممتاز و سرافراز
چون طبیعتش به زلال محبت و ولا ، سادات عظام که شرفا اهل بیت رسالت اند و
علمای کرام که مسرعان مدارج آیات والذین اتوالعلم المقربون داخل اند، نشوونمای
تمام یافته علی الدوام بقدر مساعدت وقت و مقتضای مقام در کفایت مهمات و نسق
معاملات دنیوی ایشان وظیفه سعی مشکور مرتب گردانیده . مصرع: همه گوشیم
تاچه فرماید .

آن زمره شریفه نیز در جمیع اوقات طریق تودد و تردد مسلوك داشته جوامع
ضمیر به انتظام امور دینی این شکسته بال مصروف می دارند و همگی همت بر جمعیت مال
ورفاهیت آمال این فقیر پریشان احوال موقوف می شمارند و الحق .

همت از آنجا که نظرها کند خوار مدارش که اثرها کند

و از جمله نسخ معتبر و رسایل نامور از مختارات تصانیف اکابر ماضی و تالیفات
مستحسن سلف صالح در علوم اسلامی که اشتغال به مقتضیات مضامین آن وسیله نجات
صوری و معنوی و مقدمه درجات دینی و دنیوی تواند بود و این ضعیف مستهام^۱ را
اضعاف آنچه تصور توان کرد بمطالعه و مذاکره امثال آن اوراق میل و شغف جبلی
است از روی صدق و اخلاص مرقوم رقم اهتمام می گردانند^۲ ، جزاهم الله تعالی عنأوعن
جمیع المسلمین ، و چون فواید و منافع بسیار از مجملات و معضلات این مطولات و
مختصرات به مجاری احوال این بی مقدار عاید می گشت مکنون ضمیر کسیر چنین

۱ - ن. از اضعاف ۲ - ن. می گردانید

بود که تمام آن کتب و رسایل را در سلك نظم و ترتیب انتظام داده از شوایب اضعاءت حوادث روزگار مصون و محروس گرداند و در قبه عالی عالیحضرت ولایت منقبت شیخ الاسلام الاعظم الاکرم العلم مرشد طوایف المتکلمین من اکرام الامم سلطان جمهور المبصرین والمحدثین ناظم مناظم الحق والیقین مهبط انوار اولئک المقربون مورد اسرار لاخوف علیهم ولاهم یحزنون .

شعر

شیخ تفاخرت الدنيا برتبته وانما الفوز فی العقبی لمن عرفه
 الامام الهمام ابو الولید احمد بن ابی لؤلؤ الشجاعی روح الله تعالی روحه
 افاض علی العالمین فتوحه در دیه آزادان از اعمال دارالملك هرات صینت عن تطرق
 الحوادث والافات که الحق قبله اهل طاعت است و فقیر نیازمند، خود را از جاروب کشان
 آن آستان می داند .

باشد که برآید از کرم روز حساب نامم ز جریده مقیمان درش
 ابقاء له لوجه الله تعالی و طلبا لجزیل ثوابه مخزون و مقید گرداند تا طبقات انام
 از علمای دین دارو عرفای طاعت آثار و سایر صلحای انام و امنای خیر انجام که به رسم
 سکون و اقامت یا بطریق صدور ورود زیارت شرف حضور ارزانی دارند از آثار فیوض
 بی دریغ آن بقدر مجال و اندازه مساعدت حال محظوظ و بهره ور گرداند و برکات
 مشوبات آن بروزگار همگنان واصل و متواصل گردد .



۶ - بسم الله الرحمن الرحيم والاعتصام به میامن اسمه العظیم ، منت بی صفت و
 سپاس بی قیاس حضرت حکیمی را که قانون جزاء دارالشفاء رحمت او که ، و تنزل
 من القران ما هوشفا، و رحمه للمومنین روی نه نماید و ترتیب ادویه و اشربه در تداوی
 امراض و اعراض از طبیب لطف او که اذا مرضت فهو یشفین سازگار و سودمند نیاید،
 جام جان سرمستان الست را به شراب عرفان و ایقان مالمال می دارد تا هر یک از ایشان

سرخوشان نعره ربارنی^۱ یعنی کاسه دیگرم کرم فرما ، برمی آرد ، و درود نامعدود و ستایش بی آرایش نثار حبیب حضرت الله و طیب درگناه ، **ابوالقاسم محمدالمصطفی** آن مجمع مکارم و آن منبع صفا، که به جهت باده نوشان خم خانه توحیدگل مراد در بوستان بهجت از نهال *نقل نقل صحیح* بشکفانیدو آل واصحاب و عترت واحباب او که به اشارات موجز متین و بیانات مبسوط مبین موضوع منهای دین و کاشف اسرار یقین اند ، **بعده** برواقفان از کلیات امور :

ازمی وحدت لبالب جامشان در فضای قدس باد آرامشان

مخفی و مستور نباشد که نوع انسان را که خلاصه امتزاج ارکان است ، هیچ مرتبتی افضل واکمل و هیچ منزلتی احسن واجمل از تجلی علوم و معارف و تصدی بفتون حقایق و لطایف نیست ، قال الله تعالی ، هل یستوی الذین لایعلمون ، خصوصاً علوم باصول طیبیه واحکام شرعیه که صحت ابدان واعمال وسلامت اوضاع و احوال موقوف علیه قیام به مقتضیات احکام شرع آمده هر آینه اشتغال بفن طب اهم و اقدم باشد .

علم دین گرچه بهترین فن است احتیاجش به صحت بدن است

بناء علی ذلک خدمت مولانای اعظم زبده فضلالی العجم صاحب طبع السلیم والذین المستقیم دامت فضائله کما طابت شمائله که الحق بعنوان استعداد و اهلیت موصوف بود و بفوز ملایمت این فن شریف معروف به موافقت توفیق و مساعدت سعادت والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم از حدود گیلان که وطن مألوف و مسکن قدیم اوست باوجود استیلائی لوازم حب الوطن من الایمان عنان عزیمت بصوب مملکت خراسان که قبله اقبال و کعبه امان و آمال ارباب حاجات و طلاب مقاصد مرادات است مصروف داشته مدت متمادی در دارالملک هرات صینت عن تطرق الافات ، به تحصیل مقدمات و تکمیل کتب و نسخ آن از مطولات و مختصرات صرف نموده از درجه استفاده و احتیاج به مرتبه استفاده و استعلاج ترقی فرموده .

از کتب آنچه بود بر قانون مرضی بوعلی و افلاتون

در این ولا مقصی^۱ المرام و مکفی المہام عازم معاودت بمقام معہود خود بود، اورا اجازت داده شد اشاعت آثار این علم شریف و تداوی امراض^۲ خالصاً لمرضاتہ اللہ تعالیٰ، جہت مستطاع بہ تقدیم رساند و در تشخیص امراض و تحقیق حقیقت اعراض و ملاحظہ مناسبت اشربہ و اغذیہ و تمیز میان انواع ادویہ و رعایت انواع نفع و ضرر بقدر طاقت بشر سعی مشکور بظہور رساند و بعد از ترتیب مقدمات ترتیب نتیجہ شفا و نجات از فیض شامل حکیم کامل کہ دہندہ مرادات و بخشندہ سعادات دانستہ این فقیر حقیر را کہ در ذمہ او حق مباحثہ و مذاکرہ ثابت دارد، در زمان مظنہ اجابت دعوات از خاطر فرومگذار و الحمد للہ اولاً و آخراً و باطناً و ظاہراً .

شکر کہ این نامہ بعنوان رسید پیشتر از عمر بہ پایان رسید



۷ - منت بی منت مہیمنی را کہ بہ مساعدت توفیق او بہ غایت رسید و بہ نہایت انجامید . روش قلم تیز کام و جنبش خسامہ بی آرام کاتب خاص بدایع در قطع منازل کتابت این نسخہ جامع و مجموعہ مشتمل بر ہر یک از دواوین سہ گانہ غزلیات غرایب آثار کہ بی شایبہ تکلف در خور آنست کہ بہ خامہ زرنگار خورشید، اوراق روزگار نگارند و از نتایج طبع فیاض حضرت مخدوم مولانا و شیخنا العارف الکاتب المرحوم محرر قصبات السبق فی مضماری الحقایق . مظهر آیات الاعجاز فی اختراع انواع الدقائن ، نور اللہ قبرہ نورا ، کہ اگر مقدسان ملاء اعلیٰ در کسوت انسان خود را بہ مجلس حقایق پناہش رسانیدی ، در اطوار نقشبندی خیال خیر القاء سمع استفادہ فضل و کمال صواب ندیدی .

بیت

ہمچو اوئی، سزد معترف او وین زمان در جہان چواوئی کو؟
و بعد از نقل این فصوص جواہر بلاغت چون تصحیح آن بقلم فیض بخش آن

۱ - ن . مقصی ۱ ۲ - ن . مرض ۳ - درباره این نامہ در مقدمہ مطالبی آورده ایم

یگانه زمان به چهار جزو اخیر رسید به پروانچه منه بداء والیه یعود^۱ از دیوان عالی کل من علیها فان، واقعه ضروری بوقوع پیوسته شد در بقای ذات مقدس فنای محض، پس به تأیید الهی بقایای آن مقابله بنظر اهتمام راقم این حروف سرانجام اتمام یافت الا ان نور الحق تمت فضایله وعمت اقالیم الکیمال فواضله .

عشاق هر کجا رقم کلك آن نگار

یا بندگان بروی از مژده گوهر فشان کنند

هر کس گرفته نقشی از آنجا بیادگار

تعویذ جان و حرزدل ناتوان کنند

وانا الفقیر علیشیر سیره^۲ الله علی سیر عبا آه المخلصین بمحمد^۳ وآله الطاهرین



۸ - از لطایف تقدیر ایزد تعالی، پرتو مهر توفیق از آفاق حسن اتفاق به تافت تا به نیت قبول قبله احقاد رسول فرع شجره نبوت و امامت و اصل دوحه ولایت و کرامت امام و امامزاده خجسته سید عبدالله بن موسی بن جعفر علیه و آباءه الکرام التحیه والصلوة والسلام باتمام بنای رفعت انتظام کرامت استسعاد یافت، در زمان خلافت بدیع الشان حضرت سلطان الاعظم ظل الله فی العالم، خلاصه کارخانه ابداع و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین، بانسی مبانی عدل و احسان معزالسلطنه و الدنیا و الدین ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان خلدالله سبحانه فی مرضیه ملکه و سلطانه، کمترین منتسبان صادق الاخلاص و ائق الاختصاص عتبه خلافت وجهان بنانی شمس الدین المنشی الملطانی رزقه الله تعالی بعداجابة دعوة الحق آن یکون مرقدہ فی فناء روضه هذه الامام الوحيد حتی صدقه فیہ کلبهم باسط و زاعیه بالرضیه .



۹ - اتمام عمارت این رباط حراست مناطکه در ساحت ربع مسکون فضای عرصه هامون نظیر آن مأوای بوقلمون در نظر دیده و ران نیامده، در زمان دولت سلطان رفیع القدر بدیع الشان بنانی مبانی خیر و احسان عامر بقاع الانتفاع فی البلاد، هادم اساس الخلل و العناد، من بین العباد، مؤسس قواعد السلطنه بالعدل والاحسان

۱ - ن . بداد الیه ۲ - ن . سیر الله

مرصّص بنیان الشریعه الشریفه بمواهب الفضل والامتنان معز السلطنه والد نیاو
الدین ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان وفقه الله سبحانه لاحیاء مراسم الخیرات
 والسعادات فیما ینهی ویأمر بتأیید مفیض الخیر و الجود بوقوع انجامید ، تاسعت^۱
 ساحتش را گنجایش آسایش مسافران بوادی نامرادی که در پیروی فرمان قل سیروا
 فی الارض دمی و قدمی زنده و به رهنمائی یرید الله بکم الیسربه پای جاده طلب به پیمانند.
 تواند بود ، مشتمل بر انواع حجرات منسی و ثلث و رباع .

از دولتش این رباط فرخ در ظاهر دار ملک افضال
 بر فیض مواهب دمام باغی است برش شمال آمال
 فی شهو رسنه المبارک علی کل معشر



۱۰ - اتفاق^۲ اتمام عمارت خیر انجام که در کارخانه وجود عبارت است از این
 کاروان خجسته ورود مشتمل بر بنای شصت و دو خانه معمور از علوی و سفلی مقرون
 به احداث دو تیمچه جدید در جوار آن مشتمل بر وضع چهل و هشت خانه مبرم از عالی
 و اسافل و دو در دکان معتبر متصل بکدیگر با طویل بطول و عرض که تمامت آن در
 اعداد یکصد و ده رفیع بنیاد است . در زمان دولت روز افزون اعلیحضرت پادشاه ربع
 مسکون بانی مبانی خیرات و حسنات عظیم الشان **معز السلطنه ابوالغازی سلطان**
حسین بهادر خان خلد الله ایام خلافته ابقاء الله لوجهه الا تعالی و طلباً بجزیل ثوابه
 وقفاً صحیحاً صریحاً موبداً مخلداً علی الروضه المقدسه بمطلع الانوار الربانیه و
 مظهر الاسرار السبحانیه مرشد الحق و الحقیقه و الدین **خواجه ابوالولید احمد المحدث**
 قدس سره المبین و جعل مکانه فی اعلی عیاسین بسعی اقل عباد الله الملك الوافی
نظام الملك اسمعیل الخوافی جزاه الله سبحانه خیر الجزا .



۱۱ - ای مظهر جمال تو مرآت کاینات وی جنبش صفات تو از مقتضای ذات
 هر جا که هست پر توری تو روشن است گر کنج صومعه است و گردیر سومنات

۱ - ن . ماسعت ۲ - ن . اتفاق ۱

بهترین سرآغازی که^۱ در آینه داران روشن ضمیر تجلیات صفات نامتناهی الهی در مرآت صنعت کارخانه ستایش بی‌آلایش به مشاطکی الفاظ و عبارات نقش پذیر گردانند. نام خجسته فرجام پادشاهی تواند بود که، نیز جهان افروز طلعت فطرتش تا از منظر و صورت کم فاحسن^۲ صورت کم تافته و روشن دلان سعادت سماکه منشور پرنور و جعل الشمس ضیاً والقمر نوراً بنام نامی ایشان موشح و محلی است در سرابستان خدمت و سحر^۳ لکم الشمس والقمر از پای نه نشیند جل‌شأنه و عظم سلطانه وردیف این امر شریف و درود فرخنده ورود سروری را سزد که سبزی چمن دولت سرخیلان ترک و تجرید عموماً و سرافرازی تشریف مسلمانان اهل البیت خصوصاً که نص قاطع انشاء الله آمین محلقین رؤسکم درین سرای فانی از سرایر رفعت شأن ایشان موی به موی نشان می‌دهد، از آب روی گلاب رنگ و جو بیار پاکیزه آثار هدایت و ارشاد اوست، صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین هر آینه خاطر سرافرازان عالم ظاهر و روشن است که در قسمت گاه نحن قسمنا نفوس انسانی به نقوش ادراک و تمیز مزین است مظهر بدایع صنع کن فیکون و مصدر غرایب آثار گوناگون واقع شده و از هر طایفه بعضی بواسطه سعت قابلیت و کمال استعداد و اهلیت از سایر امثال و اقربان بر سر آمده بر غوامض امور و مشکلات مهم بنوعی اقدام می‌نماید که جمهور بنی نوع از مشاهده جنس آن انگشت تعجب در دهان واله و حیران می‌مانند و هذا باب فیه اطناب.

گرفتم آنکه مرا موبه مو دهان گردد
 برای خامه ز سر تا قدم زبان گردد

غرایبش چو زاد را ک عقل بیرون است
 بگفتن و به نوشتن کجا بیان گردد

و گلگونه جمال این مقال آنکه در شهر شعبان المعظم منتظم در سلك شهر سینه
 تسع و ثمانین و ثمانمایه المبارکه علی کل معشر^۴ بر مقتضای فحوای لله الامر من قبل
 و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون ریاض آمال و امانی و حدایق بهجت و شادمانی از

۱ - ن . این جمله مبتدئیه ناقص و نامفهوم است

۲ - ن . باحسن

۳ - ن . معسوفیه

رشحات سحاب فیض فضل سلطانی سلیمان مکانی صاحب قران شهنشاه دارای کشورستان
ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان خلدالله ظلال سلطانه علی رئوس الخلاق و آید
 میامن برهانه علی مفارق الطوائف اجمعین لامحاله به اصابت رأی مملکت آرای و
 صفات آیینہ تیغ ظفرنمای غبار فتنه و آشوب فرونشاندہ و مہجہ لوای بخشش و
 بخشایش باوج فلک دوار رسانید .

سخن ازخامه و تیغش نتوانم، که شود زین زبان مشق وزان فکرز سرتاپایش
 به انواع انہای (؟...) لطایف و عجایب و اصناف ریاحین بدایع و غرایب
 زیب وزینت گرفته تخت گاہ همایون « **باغ زاغان** » سلطانی درفاخرہ **ہرات** کہ در
 دارالسلطنہ ربع مسکون است در آیین ختام مخدوم زادگان سلطنت پناہ کہ مظهر
 سریرالسلطان ظل اللہ اند .

آن بود در جہان بہ لطف قرین^۱ وین^۲ بر اعدا مظفر و منصور

نزہت گاہ دیدہ جہان بین و دلگشای خاطر حزین گشتہ بود بہ حکم آنکہ :

« **خراسان را بہر ناماہ دولت ہا جوان گردد** » در فصل خزان ازرنکِ رزان
 رشک کارخانہ رنگرزان می نمود روایح اسباب عشرت و سرور شمایم آثار جمعیت و
 حضور چون نکبت ریاحین از نسیم بہاری می دمید وانوار بہجت و کامکاری از مشرق
 دولت و بختیاری چون بارقہ برق از ابر آزاری می درخشید ، چنانکہ زبان یکی از
 شعرای زمان^۳ بہ ادای شمہای از آن در غزل می سراید کہ :

| | |
|---|-----------------------------------|
| ہرگز ندیدہ عالم زین گونہ شادمانی | بادا چو دورگردون این سور جاودانی |
| باغی است ہم چو جنت خوبان در او چو حوران | از غایت لطافت باشد بہشت ثانی |
| گر چہ طاق اینست نہ طاق لاجوردی | از پایہ رفیعش باشد یکی نشانی |
| غم را محال باشد آنجا مجال بودن | زیراکہ هست ہر سو اسباب شادمانی |
| در وصف باغ شاهی عاجز شدہ طلوعی | زان روکہ هست کامل در فن نکتہ دانی |

۱ - ن . قریب ۱ ۲ - ن . دین .

۳ - بطوریکہ غزل حاکی است نام شاعر طلوعی است

دارای ملك و دولت ، **سازان حسین غازی** ، بادا هزار ساله در عیش و کامرانی



۱۲ - وچون در این ولا بحکم حکم الاصل یسری فی الفروع فیض نشاط و سرور عموم یافته بود و پرتو خرمی برخواطر اکابر و اصاغر تافته و از هر جهت اصناف محترفه و ارباب صنایع دست هنر باظهار هر گونه بدایع گشاده بودند و هر طایفه فراخور حال خویش تعبیه‌های لطیف غریب اختراع نموده خدمت استاد هنرور چابک دست دقایق گستر .

روشن بیان تیز زبان بلند قدر محفل فروز انجمن آرای سرفراز

پهلوان قنبر علی سر تراش ، که در کمال و آب روی خود در تلاش و الحق که در آن باب شانه شفت موشکافی کرده سرموئی از دقایق مهارت در جبین اهمال نمی انگاشت پای تعصب در میدان تفوق نهاده سر بدعوی انا و لا غیر بر آورد که :
هزار نکته باریکتر ز مو این جاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند^۱

در مجمع عام مشحون به از دحام طوایف که جمیع استاان فن به عیان صریح مشاهده نموده در ذیل این سطور ادای شهادت خواهند نمود کارهای شگرف و دستبردهای بیرون از اندازه تقریر صورت و حروف که کیفیت آن بعد از این داستان بشرح و بسط تمام بر روی این اوراق باز نموده خواهد شد، به ارباب کیاست و فراست نمود بروجهی که یک سرمو هر کس را در آن شیوه دغدغه از خاطر سر برمی زد همه را با پاکی از میان برمی داشت هیچکس را مجال سرکشی و سرزنش نماند.

هر که هم چون استره تیغ خلاف او کشید باز گشت آن تیغ و هم در سینه او کرد جای
وای عجب ! که در خلال این احوال که او در نظر دانش آیین بدببضا می نمود
اگر آسمان هم سنگ کوه ها جواهر گرانمایه برفرق او نشار کردی عجب نمی نمود ،
استغفر الله و اتوب الیه ، تأیید آسمانی در باب سرافرازی او زیاده از این چه تواند
بود که در آن روز فیروز حضرت پادشاه روی زمین سایه التفات بر سر او انداخته با
تمامت رؤسای ملك و ملت سریتماشای معرکه او فرود آورد و بنفس مبارک برقرار محفه
محفوظ و حمایت الهی از **باغ شمال** تا در **زنجیر گاه** که بر طرف جنوبی حوض

بزرگ است به حشم قدوم فرموده هذا غایت المامول ونهایت المستول .

بود تا بود در جهان گفتگو فروغ مجالس بنام نکو

و شرح این حال و تفصیل این اجمال آنکه ، در هشتم این ماه از اول شام دوشنبه تا اول پیشین روز دیگر بی آنکه يك نفس از معرکه روگرداند در حضور ممیزان به تراشیدن یکپهزار و سیصد سر ، سرفرازشده که ستردن موی سیصدسر از آن جمله جبائی ده منی پوشیده بود و در آخر معرکه از نظر همایون پادشاه ربع مسکون صدسر دیگر به تیغ درندگان گرفته تراشیده بود و چون تمامت کاملان این فن و جمهور اهل طریق برکت فاتحه دیگر ممد حال او گردانیدند و او از دارالنشان منشور مسلمی خواست به عجز و قصور خود در این کار اعتراف نمودند و ایجاباً به مستوله بر حسب اتفاق این منشور پر نور قلمی کرده اسامی خود را در ذیل این سطور ثبت گردانیدند تا شاهد حال و بیننده دعوی کمال مشارالیه باشد و در همه جا جانب او را مرعی داشته و وظیفه اعتبار به جای آوردند .



۱۳ - بر مقتضای آیه کریمه ، انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ، چون رابطه خلت و وفا و قاعده محبت و صفا و اسطه برکات الهی و حسنات نامتناهی است در این وقت بندگان دولت خواه فلان و فلان از صدق نیت و صفای طویت عهد نمودیم و بذات پاک باری تعالی و صفات کبریائی قسم یسار کردیم بر این موجب که بالله الطالب الغالب المدرك المهلك الحی الندی لایموت ابدآ ، که مدت العمر با جناب عفت مأب همشیره ستیره مخدومه عظمی عصمت الدین والدنیا (فلانه) بنت والد مغفور (فلان) و فرزند او در مقام مؤاخاة و مصادقت و مصافات و مراقبت چون صبحدم صادق دم و چون قطب ثابت قدم باشیم ، و همواره مبانی یگانگی و یک جهتی و قواعد دوستی و یکتادلی مشید و مستحکم داشته در سلك عصاة یقطعون ما امر الله به ان یوصل منخرط و منتظم نگردیم^۱ و غبطه و فایده هیچ یک از ایشان را عرصه

ضیاع نگردانیم و در نقص مال و منزلت و بغض جاه و مرتبت ایشان نکوشیم و بغرض و طمع خود قصد ازاله عرض و عزم خزان ایشان نکنیم و سخنی که موجب غبن و نقصان شرعی و دیوانی تواند بود در حق ایشان تصریح و کتابت لا اصاله و لا وکاله نه گوئیم و نه نویسم و منقصت و مضرت به هیچ یک از ایشان نه رسانیم و به حکم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود ، از دل صافی و نیت خالص با حضرت عزت عزشأنه و به ارواح مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد کردیم که بدین ایمان مغلظه و موثیق مؤکده و فاکنیم و از خلف و کسر آن اعراض و اجتناب نماییم و اگر عیاذ بالله یکی از قیود و شروط را خلاف کنیم شایسته لعنت و گرفتاری و مستحق غضب و سخطباری جلت عظمت ذاته گردیم و به مقتضای ایمان المرید عرف بایمان از دین اسلام و متابعت رسول برگشته سزاوار عذاب دینی و دنیوی باشیم و تمامت ما احل الله بر ما حرام مطلق باشد و هر زنی که الحاله هذه در حباله نکاح این بندگان است و بعد از این سر، در آید بر ناکح خود سه طلاق باشد که مطلقاً دیگر به زنی نشاید و در نظر بصیرت سادات عظام و مشایخ کرام و علمای اسلام و سایر طبقات انام، شریر و کذاب و مفسد و قلاب باشیم و هر چه در باب این جماعت با جمعهم یا فرداً فرداً گوئیم ناحق و نامشروع و باطل و نامسموع باشد و بر حکام اسلام زجر و تعزیر مخالف یکی از این امور واجب و لازم فمن بدله بعد فاسمعه فانما اسمه علی الذین یبدلونه لعنوا الله و الملائکه و الناس اجمعین .



۱۴ - حضرت عزت عزشأنه در کلام مجید خود چنین می فرماید که انما اموالکم و اولادکم عدد لکم فاخذروهم . یعنی چنین است و جز این نیست که مال های شما و فرزندان شما دشمن اند مر شمارا پس حذر کنید و پرهیز نمایید از ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آله چنین فرمود که رضی الرب سبحانه فی رضی الوالد و سخط الرب سبحانه فی سخط الوالد . یعنی خوشنودی پروردگار شما در خوشنودی پدر است و ناخشنودی در ناخشنودی و حدیث دیگر مؤید این واقع است ، مضمون وی آنکه هر کس که صباحی چنان کند که پدر از وی راضی باشد دری از بهشت بر روی او بگشایند و هر کس که شبانگاه چنین کند که پدر از وی ناراضی باشد دری از دوزخ

بروی گشاده گردد ، در آن حال کسی از آن حضرت سئوال کرد که اگر چند از پدر بر این پسر ظلم رفته باشد ، خواه کاینات سه نوبت بر زبان مبارك رانند که اگر چه بر این پسر ظلم رفته باشد . پس ، از هر دو حدیث مستفاد می گردد که خوشنودی حق در خوشنودی پدر است و مقارن این حال غرض از عرض این مثال آنکه ، بنده فرومانده **جلال الدین محمد ارمک باف** به ناهنجاری و ناهمواری فرزند ناخلف بی شفقت و انصاف محمد حسین نام که الحق در صفات ردیه و افعال ذمیه به مرتبه ایست که در بدی و ددی و بی رویی دوّم او نیایی در درند خوئی گرفتار شده و با آنکه خود را در صورت صوفیان خود نما می نماید ، از سلوک طریق دیانت و مسلمانی بنوعی منصرف و منحرف است که از وی ایذا و اهانت بسیار به پدر شکسته روزگار که عمری به تربیت و غم خواری او گذرانیده می رسد ، لاجرم بر مقتضای قول سلف صالح که :

پسر کاونه جوید رضای پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر
 یکباره از ملاقات و مقالات بدکیش عاقبت نااندیش او مجتنب و محترز گشته
 امید میدارد که مدت العمر به اختلاط و ارتباط دیدار و گفتار آن مردود و مطرود و
 معذب و گرفتار نه گردند لهذا وی را از تمامت جهات موروثی و مکتسبی خود بالکلیه
 محروم و بی نصیب گردانیده و مستوثق و مستظهر است که آثار سخط الهی جل و علا در
 دین و دنیا به مجاری احوال آن شقاوت مآل رسد .

بریدم از او مهر پیوند پاک پدرش آب دریا بود ، مام خاک

* * *

فتمل در نشان‌ها

بعد از حمد و ثنای پادشاهی که منشیان دیوان جف القلم به‌ماهو کابین الی یوم‌الدین ، بی‌ظغرای اسمای حسنی او **نشان** نه‌نویسند و پس از صلوات و دعای صاحب انتباهی که کاتبان مناشیر وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بی‌انشای پروانچه انهای او کتابت ننمایند نموده می‌آید که چون افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم را به مالکان ممالک خسروی احتیاج تمام است بلکه بی‌**نشان** عاطفت ایشان مهمات خلایق ناتمام چون از زمان دولت سلطال شهید ، **سلطان ابوسعید** و اوان خلافت حضرت سلطان حسین میرزا درهر کار **نشانی** که بکار می‌آید آن حضرت بقلم بلاغت رقم آورده اگر مرتب این صحایف را حد و عدد آن از مثل بی‌مثال معلوم نیست اما بعضی از آنها را که شرف مطالعه آن استسعاد یافته بود بصورت ترتیب آن مبادرت نمود ، براین وجه که فرقه اولی بفرمان سلاطین زمان انشاء یافته مرتب از **اقتباسی** و **دو ترکیب و سجعی** .



مناشیر واجب‌التعظیم والتوفیر که از آستان ملایک آشیان و درگاه رضوان پناه حضرت امام جن والانس شاه باطن و ظاهر .
شهید خاک خراسان امام طیب و ظاهر علی موسی جعفر امام باطن و ظاهر
علیه و آبائه و اولادالکرام شرایف الصلوة والسلام در سفارش و احترام هر یک از افراد انام انعام و اکرام فرموده‌اند و فائزان^۱ این سعادت عظمی املاء این صورت را از انشای حضرت مخدومی استدعا نموده‌اند تیمناً باسمه‌العالی ارتسام بعضی در این مقام مناسب است بلکه واجب مستنصراً بالله‌العلی الطالب الغالب .

نشان مرتضی اعظمی

الحمد لله العلی شأنه الجلی سلطانه والصلوة علی مشهد صاحب الرساله ومرقد والی ولایت الهدایة والایاله وآله ایمه الدین المبین اجمعین سپاس وستایش مالا کلام که لو ان مافی الارض من شجره اقلام شطری بل سطری از درج بسدایعش بر لوح تحریر درج نتوان کرد، سزای کبریائی که منشور پرنور زیبائی بی منتهایش به طغرای الاحصی ثناء علیک موشح ومحلی است و تحیت و درود فرخنده ورودنثار روضه بزرگواری که کسوت مرتبت فرزانه اش به طراز اعزاز مثل اهل بیت کسفینه نوح من ركب فیها نجی من تخلف عنها غرق مطرز ومعلى است اللهم صلی محمد کلاما ذکرک الذاکرون و کلاما سمی عن ذکرک الغافلون وآله الاطهار و عترته البره الاخیار ، اما بعد چون از دیوان دارالسیاده سید المرسلین علیه وعلیهم صلوات الله رب العالمین مثال امتثال فرموده اگر اولادی الصالحون لله والپالحون لی بنام خجسته اهل هدایت و توفیق موشح و مزین گشته هر آینه در جمیع اوقات تولا بولاء عترت ظاهره نبوی و دودمان مبارک مصطفوی علیه وآله المعصومین افضل صلوات المصلین واجب و لازم دیدن و ملاحظه جانب شریف زمره عظیم الشان و اندیشه نضارت ریاض مرام ایشان مطمح نظر همت گردانیدن الجح وسایل و ذرایع حصول مقاصد و مارب داریی تواند بود .

نور چشم بصارتند اینها
گوهر درج صدق و ایقانند
زهرة شاخ دوحه زهرا

اهل بیت طهارتند اینها
دختر برج شرع و ایمانند
قررة العین سیدالشهدا

میوه باغ احمد مختار لاله زاغ حیدر کرار
 حب ایشان دلیل صدق و وفای بغض ایشان نشان کفر و نفاق
 گر بپرسد ز آسمان بالفرض سایل من خیار اهل الارض
 بزبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هم^۱
 و چون از آن معشر شریف که نور حدقه بینش و نور حدقه آفرینش اند مرتضی
 اعظم مجتبی اورع اطهر اکرم زبده اعظم السادات جامع المیامن والسعادات .
 روشن بیان و تیز زبان بلند قدر محفل فروز انجمن آرای سرفراز
 ادام الله برکات سیاده درسلک سادات صحیح النسب صریح الحسب موسوی شرف
 انتظام یافته و پرتو اشراقات انوار سادات العادات السعادات بروجنات احوال او تافته
 بانواع فضایل ذکیه متجلی است و تقدیم وظایف و اکرام و تعظیم او از لوازم امور
 دینی و دنیوی سبیل همگنان از شاهیر اشراف و جماهیر اجله اطراف که بسمت محبت
 دو دمان طیبین و طاهرین موسوم و ممتاز باشند آنکه مقدم شریف مرتضی اعظم مشارالیه
 را با قدم اعزاز و اکرام تلقی نمایند و خدمت او را بقبول تحف و هدایا و نذورات
 خاصه عتبه علیا امامت و ولایت و مرخص و ...^۲ دانند .

[نشان در شجره طیبه شیخ حسین]

حمد موفور و ستایش نامحصور بغایتی که ولوان مافى الارض من شجره اقلام
 و البحر^۳ بعده من بعده سبعة^۴ ابحر شطری بل سطری از درج بدایعش بر لوح تحریر درج

۱ - اشعار از جامی است ۲ - يك كلمه لا یقره است ۳ - ن . ۰ والهجره
 ۴ - ن . بعد بعد سبعة

نتوان کرد. سزای حضرت کبریائی که منشور مبرور طغرای ثنای بی منتهاش بر فحوای اعتراف به عجز و قصور محصور است سبحانک لاحصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك وصلات صلوات زاکیات از حضرت واهب العظایات نثار روضه بزرگواری که در ظلمت هر طریق جبریت مضیق غیر از استضائت^۱ انوار آثار هدایت او تصویر چراغی که به آن پیش پای فوز و فلاح توان دید از صواب دور است اللهم صل على محمد كلما ذكرك الذاکرون و كلما سبى^۲ عن ذكرك الغافلون و آله الاخيار و عترته البره الاطهار.

اما بعد: از نیرین کتاب و سنت بر ساحت ضمیر آگاهان صاحب خیرت تافته که حکمت در فتح باب ایجاد و لوای تکوین وجود نوع گرامی انسان است که مثال اقبالش به توقیع و فضلنا هم موشح و معلى گشته و طلعت منقبتش از طراز اعزاز خلقت العالم لاجلك و خلقتك لاجلی زینت و بها پذیرفته .

بیا که مایده لطف کردگار جهان را
تو میهمانی و عالم در این میانه طفیل
و بر واقفان بصیر و مستبصران خبیر
مشبه نه گردد که عمده در موجبات
شرف مزیت و رفعت منزلت این نسوع گرامی ، انسان است که وظیفه
معرفت و پرستش آفریدگار عزاسمه به جای آورده ، هر چه فرمان الهی به امثال آن
وارد شده به ادای آن مبادرت جویند و هر چه به اجتناب از آن اشارت رفته هیچ
وجه پیرامن آن نه بویند که جمع کردن ایمان و عرفان با عمل صالح و قضاء الله تعالی
لذلك بر حسب وعده بخشنده مراد والله لا یخلف المیعاد نشانه سعادت دو جهانسی و
حصول نعیم و لذات جاودانی آنست حیث قال جل و علان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
كانت لهم جنات الفردوس نزلاً و چون عقل و دانش هر کس به آن وفا نمی کند که
بی تعلیم و تشبیه دیگری خدای را سزای پرستش نشناسند و بکردنی و ناکردنی خود
راه یابد . قادر حکیم بفضل عمیم طایفه ای از خواص انسان برگزید و به اضافه انوار
وحی و ارسال ملک از اسرار ملک و ملکوت آگاه گردانید و بر نیک و بد احوال و
اوضاع بندگان اطلاع بخشیده و بمنصب نبوت و پیغمبری اختصاص داده به خلق

۱ - ن . استضات ۲ - ن . شیئی

فرستاد تا اصول عقاید و ایمان و فروع و افعال و اعمال جوارج و ارکان بر زبان
ایشان بیان فرمایند .

حسین بن المرتضی ابی الحسن علی الرضا، السید الشریف الحنیف العارف
الکامل قطب الموحدين و قدوة الواجدین شریف الحق والسیدین مرتضی بن السالك
الناسک الصفی ، **ابى محمد محمى بن شیخ المحدث** النسابه الکریم الطرفین مرتضی
بن السید کامل المکمل الفاضل المفضل ابى مناقب ، **محمد بن الشیخ المحدث**
الکریم زین العابدین علی اصغر بن محمد المعالی الحسین بن العالم العامل
الکاشف العارف صاحب المقامات العلیه و العلوم السنیه **ابى تراب علی بن الامیر**
الشجاع الجواد ابى القاسم بن السید الحیدر کامل الباذل علی بن شمس الاسلام
محمد بن اشقر بن القايم عبدالله بن سید النقباء والارباب الصادق المصدق المقلب
بالکذاب **ابى عبدالله جعفر الزکی** بن الامام الهمام والحبر القمقام قدوة العرفا
الکاملین واسوة الکبراء العارفين المتوجه الى الله .

آنکه در علم و عمل در کل عالم آمده پیشواى خاص و عام و مقتداى شیخ و شاب
مستفاد از ذروه قدر رفیعش آسمان مستعار از لمعه بدر منیرش آفتاب

الامام العاشر **ابى الحسن علی النقی الامام الجواد** مقتداء الاولیا و العباد
قطب ارباب الذوق والوجدان مهبط انوار الکشف والعرفان

آنکه گریب کوه تابد آفتاب فیض او سنگ رادریک زمان یاقوت احمر میکند
وانکه گریب رحس اصغری کسرا نداد از د نظر از سعادت مندی او راسد اکبر می کند

الامام ابى جعفر محمد التقی بن الامام الهمام سلطان اولیا الله العظام ملاذ -
الخافقین و کهمف الثقلین الدین بینہ و بین الوری بعد المشرقین .

امام به حق شاه مطلق که آمد حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل شاخ احسان در درج امکان مه برج تمکین

الامام ابى الحسن علی الرضا بن الامام الاعظم حجة الله على العالم مهبط اشعه

۱ - ن المصداق المقلب ا

انوار اللاهوت المشتبه به اذیال افضاله سكان حضایر الجبروت .

شهی که بر سرخوان نوال او به حقیقت چونیم کاسه سبزی نموده طارم خضرا
زهی رفیع جنابی که صحن پرده سرایش چو چرخ اطلس از این هفت منظر آمده والا
الامام ابی علی موسی الکاظم بن الکامل الفایز بالقادح المعلی علی الاواخر
و الاوایل افتخار العترة الطاهره استظهار الملة الباهره

آن بهر لطف و عاطفت، کافی کف صافی صفت خورشید برج معرفت یاقوت کان اصطفایا
نو باوه چرخ کهن، دیباچه اوراق کن چون ماه کامل درسرخن چون صبح صادق در صفا
الامام ابی عبدالله جعفر الصادق بن الامام الطاهر ذوالحسب الطاهر والنسب
الباهر محرر قصاب السبق فی مضممار الحقایق مظهر آیات الاعجاز فی اختراع الدقایق.

آن شاه دین پناه که در نامه ازل هم نام آن کسی است که سلطان انبیاست
جائی رسید پایه قدر جلال او کش آفتاب شمسه ایوان کبریاست
الامام ابی جعفر محمد الباقر الامام المعلی جلیل القدر فی الوری قدوه آل
طه و یس، نقاوه امتزاج الماء والظین

آن آسمان سریر که بهر جلال او پرده سرای ماه کمینه سراق است
هر شاه را که نیست توقع به لطف او برجانش از وقایع دوران عوانق است
الامام ابی محمد زین العابدین علی بن الامام السعید الباذل جهده فی تتبع آثار
والده الحمید، عارج المعارج الولایه والنبوّه صاعد مساعد الهدایت والفتوه

سرسران که سران را رکاب اوست مآب شه شهان که شهان راجناب اوست مآل
مؤیدی که چو خورشید دست او بالاست ز ابر گناه عطا و ز بحر گناه نوال
الامام ابی عبدالله الحسین الشهید بن الامام المسلمین و امام المؤمنین رافع
اعلام الاسلام با النصر العزیز والفتح المبین قامع الکفره والماردین^۱ بالطبش الشدید
والقوة المتین

شاهی، که آفتاب شده سایه سرش بوده نظام گوهر عالم ز جوهرش

شاهی. که چون هلال، مه چهارده شده
شاهی، که نیم ترکی سیمین ماه نو
شاهی، که روز رزم چو شمشیر می گرفت
شاهی، که طبل های بشارت نواختند
شاهی، که هل اتی خبری بود در حقش
شاهی، که صورتش چو بیدادی معاینه
شاهی، که نقطه بود از آفاق قدر او

خود را یکی ز حلقه بگوشان قنبرش
گوئی که هست گوشه ای از نعل استرش
شیری نبود در صف هیچجا برابرش
چون رفت در جهان خبر فتح خیبرش
میری که، لافنی صفتی بود در خورش
پیش آمدی به آینه داری سکندرش
گردون و دور دایره و خط محورش

اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین به حمد الله
سبحانه و تعالی در شهرور سنه ثمان و ستین و ثمانیة نظر بر توفیق استعاضه و
استمداد از عتبه بارگاه و سده ملایک پناه سلطانیة علویة رضویة علی ساکنها السلام
والتحیة سایه التفات بر نسق امور ضبط مصالح جمهور طوایف ساکنان روضة الاسلام
مشهد مقدسه و ولایت قوس انداختند و نقد عقاید دینی و اعمال یقینی هریک را بر
محک ضمیر امتحان نموده بمقدار عیار مکشوف نظر بصیرت و اعتبار گردانید و فرق
فرق حق از باطل نموده لیمیر الله الخبیث من الطیب جمع مفسدان و مبتدعان را از
جهات ترک و طغیان و ضلالت کفر و کفران برهانید و هر چه تعلق به امور دین داشت
از اصول اعتقاد و ایمان و فروع افعال و اعمال و جوارح و ارکان در بیان ایشان
مجری و ممهّد داشته عامه ساکنان بختیار این خجسته [دیوار] بر جاده جّد و اجتهاد
و در دین سروری و حسن اعتقاد ثابت و راسخ گردانید و در قلع و قمع ماده ظلم و
جوید بیضا نموده تمامت قضایا و امور این مواضع را بر نهج شریعت غرّا و ملت
زهررا به فیصل رسانیده و در گذاردن و بر آوردن مهمات و حاجات مستمندان و
محتاجان هیچگونه تمهون و تقصیر جایز ندانست جزاه الله تعالی عناد عن الجميع
المسلمین خیر الجزا .

پیر طریقت کاسمان بوسدزمینش هر زمان
ملک شریعت آن او، نزل بقا بر خوان او
برقر قدرش فرقدان سعد موفی ریخته
فیض رضا بر جان او، ایزد تعالی ریخته

و بعد از آنکه حفظ و نظام مهمام ضبط اموال و اوضاع کافه انام کما ینبغی از میامن التفات و اهتمام او مقرر و میسر شده طبقات خلایق عموماً و اصول خاندان نبوت و ولایت خصوصاً از دولت اقامت حضور مفیض السرور او محفوظ و بهره ور گشتند جهت ادای لوازم شکر شمه‌ای از آن عطایا و مواهب الرعایت عمت نعماوه ارزانی داشت بر وفق مثال خسرو و شیرین مقال که : علم بر کش که بر خوبانت سلطانی مسلم شد .

علم عالی از روضه با احترام مشهد مطهر امام^۱ العلم مرشد الافاق علم الهدی و الحق باستحقاق لازال فی دار التجلی روضه ، اجلی المرائی^۲ للجمال الباقی ، مصحوب عزیمت آن حضرت گردانیدند که هذا علم نصب علامه للمکعبه السیاده و الکمال و رفع اماره القبده السعاده والاقبال .

| | |
|--------------------------------------|--|
| خرم آنها که به سودای توجان باخته‌اند | خویشتن را به هوای تو علم ساخته‌اند |
| عالم عشق بر افراشته از آتش شوق | رخش تجرید به میدان بلا تاخته‌اند |
| سرفرازی به هوایت که تواند چو علم | چون در این معرکه شیران علم انداخته‌اند |
| عالمی سایه نشین آمده هر جا علمی | بر سر خاک شهیدان تو افراخته‌اند |
| حق شناسان که به عرفان تو گشتند علم | علم الله که کسی غیر تو نه شناخته‌اند |

اللهم صل علی محمد ناصب اعلام الهدی و رافع آیات النقی و آل محمد
صل علی محمد صاحب لوای الحمد و المقام المحمود و آل محمد سبیل سادات ممالک
و اعلام مسالک آنکه جناب مشارالیه بالبیان را که انتظام سلسه جلالت انتساب
کرامت مآب او بعاشر ائمه اهل البیت سلام الله علیه و آبائه به شجره طیبه اصلها
ثابت و فرعها فی السما شرف انتها و انتما می‌یابد بر وفق فرموده آدم و من دون
تحت لوائی امام و مقتدا و پیشوای خود دانسته شرایط جلال و اکرام و مراسم توقیر
و احترام به تقدیم رسانید و به حکم . . .^۳ علی المحک هر یک از ایشان نقد نسب

۱ - ن . علم علاقه .
۲ - ن . اجل المرائی
۳ - در نسخه آ . ب افتادگی دارد و خوانده نمی‌شود

خود را بر محك امتحان آن حضرت زده به مقدار عیار مكشوف نظر اعتبار گردانند
که منصب تحقیق و تصحیح ابواب انساب طبقات سادات به رأی خبیر او مفوض
گشته که هر چه از شایبه ریب و طغیان و صمت عیب و نقصان پاك و خالص باشد
معتبر و مستحسن دارد . آنچه از مصنوعات جعلی نماید و محل توقف و تردد باشد
مردود و مطروح شمرد .



نشان هر نضی اعظمی برای سید ناصر الدین ابراهیم

عن عتبه العلیه العلویه الرضیه الرضویه الامامیه السطانیه حفت^۱ بالمکرم
الالهیه والمراضی السبحانیه سپاس بی قیاس حضرت پادشاهی راجل شأنه وعظم
سلطانه که خاک نشینان مقام انقیاد و تسلیم را در مشهد رضا در درجه تمکین از
آثار قدرت اوست و زمین بوسان عتبه ایمه هدی را مرتبه عالی از کمال حکمت او
و درود فرخنده ورود صاحبقرانی را که لوای انی رسول الله الیکم براوج فلک خضرا
افراخته و صدای دولت ابدی در این طارم نه رواق زبرجدی انداخته . اما بعد، چون
حکمت الهی اقتضای آن فرمود که جهت استقبای انوار صبح نبوت در بسط خاک به
ازاء بروج دوازده گانه افلاک دوازده کوکب منیر امامت به بوستان خلافت وقائم مقامی
سایر و دایر باشد که، وکل شیئی احصیناه فی امام مبین و از آن جمله دیار خراسان
از اقلیم رابع که وسط ربع مسکون است بر حسب اشارت ستدفن بضعت^۳ منی بارض
خراسان بشرف اقامت امام هشتم از مقام هشت بهشت متجاوز د^۲ نته ، هر آینه هر
کسی را که شرف اختصاص به دو حده نبوت و رسالت ثابت و ظاهر باشد اقتضای

۱ - ن . حفت ۲ - ن . الهیه ۳ - ن . تصفیه

کمال اسلام و دین داری چنان تواند بود که جمیع طبقات انام از خواص و عوام اقالیم سبع، طریق اخلاص و نیازمندی نسبت به او مسلوک و به هیچ حال وظیفه رعایت ضراعت و دل بستگی فرو مگذارند، بناء علی ذلك چون جناب سیادت مآب **مر ترضی اعظم** سلیل اعظام السادات بین الامم، **سید ناصر الدین ابراهیم السید** السند الجلیل الاصل **سید شهاب الدوله والدین اسمعیل بن الامیر الکبیر** والسند المستند الخبیر **جلال الحق والدین الموسی** از اکابر سادات صحیح النسب صریح الحسب دارالملک **هرات** صینت عن تطرق آفات است به تقلد شیخی مزار قدس آثار حضرت قدوسی منزلت کربوبی مرتبت امامزاده جلیل القدر عظیم الشأن سلطان اکابر سادات زمین و زمان قره با صره نبوت و رسالت ثمره شجره ولایت و ایالت ملاذ الایمه فی الامه معجز الدوله والدین **سلطان المعروف بسلطان عنب** (!) افاض الله برکاته علی الحاضرین والغائبین الی یوم الدین که واقع است در قصبه **ساوی** من اعمال **خبیص** کرمان لازاله محروسه عن تطرق الحدثان و تقدم منتسبان آن آستان کرامت آشیان سرافراز آمده مقرر شد که تمامت موقوفات و نذورات آن متعلق به اهتمام او باشد. وظیفه تمامت محبان و مریدان ومخلصان ومعتقدان این خانواده بزرگوار آنکه مقدم او را مغتنم شمرده در جمیع احوال طریقه اعزاز و اکرام او مسلوک دارند و در باب امتثال و مصلحت و صواب دید او دقیقه ای فرو نگذارند.

[نشان بنام شرف الدین درویش حاجی]

عن العتبه العلیه الرضیه المرضیه الرضویه الامامیه السلطانیه لازالت محفوفه

۱ - معلوم نیست عنب است یا غیب درست و واضح نوشته نشده است

بالمکارم الهیه والمرتضی السبحانیه فاتحه خطاب در هر باب و خاتمه مقال در همه حال سپاس و ستایش خجسته مآل قادر حکیمی را ، که به اقتضای سابقه عنایت قدیم طایفه مخصوص از اخص خواص گرامی نوع بشر برگزید و به افاضت انوار وحی و کلام سعادت آثار کشف و الهام واقف احوال ملک و ملکوت و کاشف اسرار ناسوت و لاهوت گردانید .

فرستادگان خداوند پاک چوخورشید روشن در این تیره خاک
گشایندگان در شرع و دین نمایندگان طریق یسین
خصوصاً حضرت صاحبقرانی که صلاهی انسی رسول الله الیکم در داده لوائی بعثت
الی الاسود والاحمر بر اوج فلک خضرا افراخت و از ادای لانبی بعدی ، صدای دولت
ابدی در این طاق نه رواق زبرجدی انداخت و رقم نسخ و تبدیل در صحیفه آمال به
ادیان و ملل سابق کشیده چون دین مبین او بحکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین
تا انقراض جهان از عروض نسخ و بطلان ایمن و بری خواهد بود اشارت بابشارت
انی ترکت قیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مقتضی آن شد که جهت استقامت و
استدامت انوار صبح نبوت او در بسیط خاک به ازای بسروج دوازده کوکب منیر
اهامت و ولایت سرو مسوزون خلافت و قائم مقام سایر دوایر باشد که وکل شیئی
احصیناه فی امام مبین و چون از آن جمله دیار خراسان که از اقلیم رابع وسط ربع
مسکون و واسطه العقد ایران و توران است بر حسب اشارت ستدفن نصفه منی
بارض خراسان و در اختصاص بشرف اقامت امام هشتم ان ایمه اهل البیت صلوات
الله علیهم اجمعین از مقام هشت متجاوز و متصاعد شده

حبذا این روضه قدس است یابستان انس کازسپهر کبریا مهری است انور دربرش
خازن جنت بزلف حور روید هر صباح چون نشیند گردی از رخسار شاهان بر درش
و لامحاله چون طراوت روضه شریعت و نضارت روحه طریقت و حقیقت ازینا بیع
تعظیم و احترام دودمان سید المرسلین و توقیر احتشام خاندان طیبین و طاهرین میسور
و مقصور تواند بود اقتضای کمال اسلام و دین داری چنان تواند بود که اختیار

طوایف خواص و عوام این ملت مکرمت آثار بمقتضای مثل اهل بیته کسفیة نوح
 من دخلها امن ومن تخرج عنها غرق درمجاورت این آستان که قبله گاه راستان است
 حق خدمت و نیازمندی بجای آورند در ملازمت مفتیان دودمان نبوت و امامت که
 شعبه دوحه لولاك و شجره ثمره ما ارسلناك انسد هیچ دقیقه ای از دقایق ارادت و
 دل بستگی فرونگذارند و لهذا جمیع طبقات امم و اصناف ترك و عرب و عجم از اطراف
 و اکناف اقالیم بدلاله و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و نیت استفاضه از آن
 مظهر انوار حق و مرحمت طریقه توجه و تردد مسلوک می دارند و به هیچ حال وظیفه
 تقدیم ضراعت و نیازمندی فرو نمی گذارند

مطلع انوار حکمت آنکه هر روز آفتاب بوسه از اخلاص خاک روضه جان پرورش
 و چون خدمت درویش صادق الاخلاص زایرالحرمین الشریفین شرف الدین درویش
حاجی که از درویشان سعادت یار این عتبه برکت آثار است و من المهد الی الحد
 آتش شوق و محبت منتسبان دودمان رسالت برافروخته و کباب وار بر سر بازار
 ارادت و اخلاص دل بی غل و سینه بی کینه بداغ نیاز و اختصاص اهل بیت امامت
 سوخته منظور نقباء سادات عالی مقدر است و به تشریف شده و چراغ و سفره و سایر
 اسباب ترتیب و نوازش که در میان امثال و اقران وسیله امتیاز و سرافرازی او تواند
 بود مخصوص و ملحوظ شده

[نشان طرفه خوانی و منصب اذان بنام ضیاء الدین مقری]

حمد بی حد که مقریان سحر خیز شهرستان شعور و انتباه بصدای ندای آن
 تکلم نمایند و سپاس بی قیاس که قمریان دستان سرای بهارستان ناله و آه به ادای

فحوای آن ترنم نمایند ، حضرت خداوندی را که منادی فرمان واجب الاذعان از مصدوقه فلنولئینك قبله تره ضیئها^۱ بر صفوت صفوت ارباب اقامت صلوات ما يتصل بذلك من ساير القربات میخواند و برفع منابر اسلام ادای فرایض و واجبات و سنن و مستحبات بر وجهی که صورت حال اوليك الذين يتقبل عنهم احسن ما عملوا در مرات اوقات آن چهره نماست و بمسامع مجامع جماعت اهل الله که اصحاب تیقظ و احتیاط اند میرساند که قبه پر نور عالم ظهور را بدست صنع صمدیت اساس انداخته قیومی که بر منبر اعلان اعلام خطبه توقیرانی جاعلك للناس اماماً بنام نامی السلطان ظل الله برافراخته

از قضای او یکی در نار نیران سوخته وز رضایش آن یکی روضات رضوان یافته
هر که از سلطان فضلش خواسته دادگناه در زمان حکم نجات از کل عصیان یافته
و غلغله صلوات نامیات و ولوله تحیات زاکیات بر مرقد منور و مشهد معطر سلطان
جمع انبیا و امام جمیع اصفیا و اولیا که تا صلاى انى رسول الله اليکم در داده هر
روز پنج نوبت صدای نوبت او درین طاق نه رواق می اندازند و لوای دولت ابدی او
بر اوج فلک زبرجدی می افرازند .

کیوان شنیده بر سر این هفت گرد خوان هر روز پنج بار صدای بلال او
چرخ کبود نه طبقه دکمه ایست سبز بسر خاك ذیل کسوت خدام آل او
صلی الله علیه وآله الطیبین و عترته الطاهرین اجمعین ، امّا بعد بر ضمایر منیر ارباب
عقل و کیاست و خواطر خطیره اصحاب علم و فراست مخفی و محجوب نماند که
مشاهده مشهد بزرگوار ایمه معصومین و مجاورت مرقد فیض آثار اجله آل طه و
یس سلام الله علیهم اجمعین از مقدمات حصول مقاصد دینی و دنیوی و مقدمات وصول
بفتوحات صوری و معنوی است سیما روضه بهشت آیین امام هشتم که از چهار
رکن معموره وجود مشاهد میگردد که تا انقراض جهان پنج نوبت کوس سلطانی بر
در بارگاه امامت او زنند و از شش جهت مقصوره ایجاد آواز می آید که تا

۱ - آیه قرآن : فلنولئینك قبله ترضاها

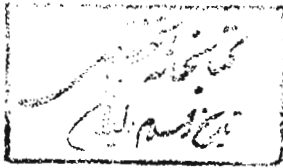
انتهای زمان هفت کشور عالم مستخر فرمان اوست و هو الامام المهتم سلطان اولیاء
 الله العظام ملاذ الخافقین و كهف الثقلین الذی بینہ و بین السوری بعد المشرقین
 مهبط اشعه انوار لاهوت المتشبت باذیال افاضله سكان خطایر الجبروت امام بحق
 امام الجن والانس سلطان ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوات والسلام وعلی
 آباءه الغابرین من الاواخر والاوائل بالقدح المعلى كه لامحاله بمقتضى من زارنى
 فى تلك البقعة كتب الله له ثواب الف حجة مبرورة و الف عمرة مقبولة بالحقیقه كعبه
 راستان و قبله راست روان است و بدستیاری فیوض بیدریغ صاحب قاب و قوسین
 مقریان گوشه ایوان گردون سای او درسحرگاهان زده تیر دعاها برنشان
 و چون درویش صالح صادق الاخلاص واثق الاختصاص زبده المؤذنین فی عموم آفاق
 خصوصاً فی روضه المرضیه بالارث والاستحقاق

آن بلبل گلدسته معموره خاك
 سرخیل مؤذنان این روضه پاك
 تحسین کرده خروش شبخوان فلك
 چون رفته صدای بانگ او برافلاك
ضیاء الملة والدين مقری نورالله زاده الله نوره و ضاعف حضوره كه پدر نامدار
 مغفرت شعار او **مقری سعدالدين مسعود** در سلك اولئك الذین سعد و انتظام یافته
 اتبغاء لوجه الله تعالى و طلبا لمرضاته العلى مخلص مخصص خاندان نبوت و فتوت
 بود مدت پنجاه سال تقریباً درعتبه علیه علویه امامیه و مسجد جامع **مشهد مقدس**
سلطانیه بطرفه خوانی و خوش الحانی تعهد منصب اذان نموده

در سرش هرگز نگشته عشق تاج خسروی
 هر که طوق بندگی چون تو سلطان یافته
 کرد راه مفلسان کوی عشقت را خرد
 گوهر تاج سر مغفور و خاقان یانته
 و از آثار غریب عم عام او **مقری سعیدالدين** در این مقام خجسته فرجام آنکه
 سابقاً میل قبه مرفوعه حضرت سلطان امامت مکانی بواسطه مرور ایام و کرور شهرور
 و اعوام میل اعواج و انحراف تمام یافته بود . سر نیاز بر سطح گنبد عالی نموده
 چند آنکه هنروران وقت جهت اصلاح آن مهم نردبامهای رفیع بر یکدیگر بسته

متردد می‌بودند که به چه طریق خیر انجام بر آن قبه گردون‌سای استعلا توان نمود. صورتی به مقتضای حال از حجاب غیبت انکشاف نمی‌یافت. مشارالیه در خلال آن احوال به تلقین ملهم آسمانی به نردبام بالا رفت و نردبام دیگر بر سطح گنبد انداخته يك سر آن بر بالای نردبام اصل استوار گردانید و بی‌تحاشی به بالای مرتقی گشته صلوات فرستاد و میل قبه بسهولت فرود آورد تا استادان ماهر تجدید آن نمودند و به اختراع کارگذاری او جرأت یافته بجای خود نصب کردند و آن مؤید صاحب توفیق از موقف امامت به خلعت گرانمایه مشرف گردید.

تانه‌گردد زنده‌جانت هر سحر بر بوی او کی توانی نعره یا حی زدن در کوی او
والحاله هذه درویش نورالله مشارالیه بعد از انقضای مدت حیات پدر عزیز طریقه
پسندیده الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید مسلوک داشته به شرف مؤذنی آستانه شریفه
سرافراز است باستحقاق رعایت جانب وملاحظه خاطر من کل الوجوده وجميع الجهات
از همگنان ممتاز



نوشته پادشاهان اسلام ، از روی تعظیم و احترام
بر پنج کلمه

مکاتیبی که از زبان خسروان صاحبقران بامثال و اقران و اعیان مملکت
جهان ترتیب نموده

برای تجدید تجلید مصحفی که بقلم (بخط) مولانا شهاب‌الدین عبدالله
هروی (مروارید) نوشته شده بود

اقتبس و استدعی تحية من عندالله مبارکه طيبة تحف و اهدى بها الی
حضرت من حضرت حذیرته خضرتہ خطایر الملوک و محاضر اللاهوت جهانبانی، که علم
دولت آدم و من دونه تحت لوای برسمک سماک افراخته و سایه رفعت بعثت الی
الاسود والاحمر بر مفارق شش جهت هفت اقلیم انداخته کوس سلطنت جهانگیرش
که بر کنگره عالیه و رفعا لک ذکرک می‌زنند آوازه کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین از حضيض خاك بذروه افلاك رسانید و بیرق انا نبی السیف از فرق طارم
اعلا گذرانید

۱ - حضرتہ حظائر

| | |
|-----------------------|--------------------------------|
| محمد نور چشم اهل بینش | سزای آفرین از آفرینش |
| شهنشاه سریر قاب قوسین | امام انبیا سلطان کونین |
| سوار عرصه میدان تحقیق | که برد از هر دو عالم گوی توفیق |

النبي العربي الواضح التحجيل المبين علو شأنه في التوراة والانجيل صلى الله عليه وآله الطيبين واصحابه الطاهرين و از زمره منتسبان خاص آن موقف مقدس که محل ورود و فرود ملايك و غایت مقصد و مقصود صدر نشینان متکثین علی الاریک است جناب مستطاب مولانا و شیخ الاسلام حجة الله علی کافه الانام فی العالم مطلع انوار اولیک المقربون مخزن اسرار لا خوف علیهم و لاهم یحزنون ، المشرف یسرف خصوص سده سید المرسلین مولانا **صلاح الملة و التقوی و الدین** و اصلح الله حاله و احسن مرجعه و مآله را بمزید اختصاص ممتاز گردانیده مستظهر و امیدوار می باشد که چون در زمین بوسی عتبه رسالت پناه خاتم صلی الله علیه و آله و سلم حق نیازمندی گذارند ازین محروم مهجور یاد آرند .

ای مرغ شاخسار عنایت که دمبدم از گلشن وفا رسدت نکمیت وصال خوش می پری بلند فراموشیت مباد از حال ما که بسته پریم و شکسته بال بعده تصویر ضمیر منیر میرود که مقارن این حال که قافله سالاران قوافل تاییدات سبحانی محل احرام بیت الله الحرام و زیارت روضه رضیه بدر انحن انک لمن المرسلین باران رحمت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر ناله شوق بسته بمقتضای صدق نیت و خلوص اعتقاد از شرایف مصاحف قرآنی که کتابت آن از انوار در تنزیل آسمانی و از وجوه معجزات قلم گذاری مولانا **شهاب الدین عبدالله هروی** است که دست قدرت رب العباد او را از فضیلت علیکم بحسن الخط ، بخط کامل بهره ور گردانیده مصحوب توجه ایشان وقفاً لازماً علی کل من مدینه السلام من معاشر المسلمین لبینسل زیارت سید الاولین و الاخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه ارسال گردانیده بودیم و چون در تضاعیف این احوال از انهای احبساء راکب الحجج از مقام حجاز آهنگ بازگشت نموده بودند بمسامع جلال پیوست که جلد مصحف آن بتمادی روزگار از درجه جودت منصرف گشته مرة بعد اخری به تجدید تجلید آن

اهتمام تمام نموده در صحبت زبده سالکان موفق مولانا حاجی عبدالله ارسال
رفت هرآینه بوسیله سعی جمیل آنجناب به محل اقتران خواهد یافت .



سلام الله و تحياته ورحمة وبركاته على معشر الشرفين^۱ النحيف الجليل الاصيل
الكبير الخبير الحبيب الكلیم السليم ، من اهل الحرمین الشرفین طائف كعبه
المشرقین و زایر قبله المغربین اصلح الله تعالى احوالهم و احسن فی الدارین مرجعهم
و مالهم ، رجاء واثق و وثوق صادق دارد که چون در آن موقف مقدس حق نیازمندی
گذراند ازین محروم مهجور که پیوسته لسان حال بفحوای این مقال که :

کی بود یارب که رو، در یثرب و بطحا کنم که به مکه منزل و گه در مدینه جاکنم
مترنم دارد یاد آرند ، والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ، بعدها ، تصویر
ضمایر خبیر آنکه ، در خلال این احوال و کیل موقوفات حرمین محترمین المشرف
بشرف سده سید الثقلین شیخ ... از مکه مبارکه به جهت استحصال حاصل اوقاف
اند خود و غیر آنکه نامزد سکنه و اهالی آن خجسته دیار فرخنده آثار است بدار
الملك هرات صینت عن تطرق آفات رسید کماهی حالات آن قضیه برین وجه سانح
گشت که مرة بعد اولی و کرة بعد اخری که مبلغ های کدرا منند از خطه خراسان
بصوب حرمین شریفین ارسال یافته و پرتو وصول آن بر ساحت آن عالیمقام نتافته ،
چه، هر نوبت از آن جمله بعضی در اثنای طرق و مسالك عرضه ضیاع گشته و بعضی
دیگر از شوایب قصور و تقصیر حاملان و متعهدان که به نا وجه رقم تصرف در آن
کشیده اند بمصرف و جوب استحقاق نرسیده ان هذالشی عجاب ، و چون مقارن امعان
نظراصابت آیین در استکشاف حقیقت مصلحت شرع مبین رجوع به اجتهاد زمره
کرام علمای اسلام که وارثان علوم انبیاء اند نموده شد ، ایمه فقه و فتوی متفق اللفظ
و المعنی رقم زده کلك احتیاط گردانیدند که موقوف علیه حاصل آن موقوفات به

حسب شرع شریف مقرر و محقق نیست و نظر به دستوری که در سوابق اوقات قرار و استمرار یافته که به هر وقت جمعی از شرّ ذمه کریمه سادات عالی‌مقدار و مشایخ هدایت شعار حرمین شریفین می‌رسیده‌اند ایشان را مصارف و جوب دانسته حاصل آن وقف را بمصالح ایشان صرف می‌نموده‌اند ، در این ولا نیز اقتدا به سنت سینه سلف صالح واجب و مناسب دید بناء علی هذا ، حکم مطاع لازم الاتباع بنفاد انجامید که بر مقتضای فحوای فتوای ایمه هدی عمل نموده به هیچ حال تجاوز جایز ندارند و من تلك الجملة مبلغی از حاصل آن موقوفات مدد حال شیخ مشارالیه گشت و مبلغ دیگر بنام سایر مقیمان حرمین شریفین کریمین زاده‌ما الله شرفاً و کرامه مصحوب او به ارسال پیوست وظیفه الوقت همگنان و قهم الله سبحانه لاشاعت آثار الخیر و البرکة آنکه به همت مبارک مددکار باشند و من الله العون و التأيید انه حمید مجید .

نامه ایست در باره ارسال وجوه موقوفات حرمین شریفین برای ابو نصر سلطان یعقوب از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا

جناب سلطنت پناه مملکت مآب معدلت انتساب سلطان مظفر کامکار والی ولایت نصرت و اقتدار مورد عنایات نامتناهی مهبط اصطناعات الهی ، موسس قواعد الشرع مرخص بنیان دین المنسبین الفایز من عند الله لكل مأمول و مطلوب معز السلطنه و الدنيا والدين **ابو نصر سلطان یعقوب** اعز الله انهار دولته و شید قوایم الملك به مراسم عدالته را قوافل دعوات استجابت آثار هم‌رکاب رواجل لیل و نهار اهدا و اتحاف نموده به جوامع ضمیر و همگی همت مستدعی نظام اسباب دولت انتظام موجبات امانی و آمال ملک و ملت می‌باشد ، انه علی تیسیر ذلك قدیر ، بعدّه اعلام رای

شریف آنکه :

جون در اتفاقات حسنه بعضی از موقوفات حرمین شریفین زادهما شرفاً در ممالک
محروسه سمت وقوع دارد از حاصل آن مبلغ و مقداری مصحوب آن قبله اقبال و
کعبه عظمت و جلال می گردانیم و از جمله مقارن این حال موازی سی هزار دینار کپکی
ابریشم مرغوب به قیمت استرآباد در صحبت مرتضی اعظم اکرم سید ضیاءالدین
نورالله که از سادات ابوترابی اوزگند و منتسبان عتبه دولت ارجمند است به توفیق
سیحانی و توفیق هدایت آسمانی احرام زمین بوس آن مقام خجسته فرجام بسته روانه
گردانیدیم تا در هر موضع از بلاد دیگر که در فروختن آن غبطه متصور باشد به دستیاری
اهتمام فروخته ثمن آن را به مدینه فردوس اشتباه حضرت رسالت پناه خاتم انبیا
صلی الله علیه وسلم رساند ، هر آینه بشرف ملازمت آن جناب سلطنت مآب سرافراز
خواهد شد طریق التفات سپرده سید مشارالیه را بزودی اجازت فرمایند بنوعی که
سالکان راه یقین ، به میامن تأییدات ایشان به مدارج مقصد اقصی رسند، زیادت اطناب
نمی رود ، السلام علی من اتبع الهدی .

نامه به ابونصر یعقوب بیک از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا

جناب نجابت مآب سلطنت ایاب شهریار خطه جلال و بختیاری ، شمسوار میدان
بسالت و نامداری ، محرر قصبات السبق فی مضممار الحکومه والجلال مطرز ملابس الدوله
والسعاده بطراز التفضل والافصال ، مظفر الحق والدین ابونصر یعقوب بیک اعز الله انصاره .
دعوت طیبات و تحیات مبارکات که بلسان مودت و مصادقت موروثی و مکتسبی
سمت گزارش یافته باشد . به مطالعه انور رسانیده به جوامع ضمیر و همگی همت

مستدعی نظام اسباب دولت و انتظام موجب امانی و آمال ملک و ملت می‌باشد ،
انه علی تیسیر ذلك قدیر .

بعده ، اعلام ضمیر آنکه چون بر بصایر ارباب علم‌الیقین جلوه نمایش یافته
که کرامت ترفع و فرمانروائی به مسند نشین ترفیع درجات من تشاء از بهر آن ارزانی
داشته‌اند که تا به استیفای خطوط و استحصال مستلذات رغبت نماید و به تکلفات بسیار
و تجملات بیرون از حیز حصر و شمار تمتع و استظهار فراید .

قال نبی الله الخاتم صلی الله علیه و سلم ... بنا بر تحقیق این حال برادر
فضیلت مند ستوده خصال ، قره با سره السلطنه و غره^۲ جبهه الخلافه، مظهر اسرار الحکم
والکمال مطلع انوار المیامن والسعادات ، **مغیث الملک والدين ابو الفتح محمد**
سلطان ابقاه الله تعالی و رقاء مدارج العز والعلی با وجود ارتقا بمدارج سلطنت و
جهان‌داری و اعتلا به درجات فرماندهی و کامکاری که لامحاله در اقتناص شوارد امانی
و آمال مستهیم دولت ابدی الاتصال بود و به امداد تأییدات الهی تعامت اسباب
خلافت و پادشاهی در سلك حصول منتظم و مجتمع داشت .

هم عهد^۳ باو ساده او تخت سلطنت هم عقد با عمامه او تاج خسروی
بر مقتضای این مقال که لیس^۴ لسلطان العلم زوال تحصیل علوم و معارف دینی
و دنیوی و تکمیل رسوم فقر و اعراض از زخارف مموره^۵ دنیوی پیش نهاد خاطر شریف
ساخته در مقامات تجرید علایق صرف عنان همت با یضاح معانی بدیع و استفاضه از
خصوصیات انوار عارفان بصیر و مستبصران خبیر بنوعی واجب شناخت که به‌اندک
زمانی مستجمع مآثر اوتیت جوامع الکلم آمده بر ممالک فضایل و عوالم علوم قهرمان
نافذ فرمان شد و در بقاع و رباع حقایق و معارف استیلا و استعلاء تمام یافته در سلك
زمره ملوک تحت اطمار داخل گشت و هر آینه هوشمند خیر اندیش اسباب نعمتی طلبید
که امداد آن از وصمت انقطاع محروس باشد و شمع بهجت و ارتیاح^۶ در خانه و کاشانه

۱ - ن . خوانده نمی‌شود

۲ - ن . عزه جهته ا

۳ - ن . باد ساوه ا

۴ - ن . لیس السلطان

۵ - ن . مموره ا

۶ - ن . ارتیاح ا

افروزد و مجال گذار^۱ نباشد و التوفیق من الله رافع الدرجات و چون در سوابق احوال سابقه هدایت آسمانی با قوافل عنایت سبجانی احرام زیارت حرمین شریفین زاده ما الله تشریفاً بسته بوده بر حسب مشیت سبب در حدود عراق عرب ، بواسطه حدوث واقعه مهیب والد مغفرت مآب آن جناب انارالله برهانه که پیوسته دفع درازدستی حرامیان نموده راه بیت بر طوایف احرامیان اقطار گشاده می داشت ، و امید آنکه از برکت آن مساعی مرضیه ابواب دارالسلام بر روی اقبال آن خیراندیش سعادت انجام مفتوح گردد ، بموجب التماس بقبه عظماء الملوك و السلاطين غیث الدوله والدین سلطان خلیل که بی مجال تردد چون شیوع آن خیر موحش موجب حدوث فطرات و خوف تطرق و مسالك تواند بود مبادا طوایف اعراب در خلال بوادی خلل بقواعد انتظام حواشی قافله رسانند ، بر مقتضای مصلحت وقت مراجعت نموده منتظر فرصت می بود تا در این ولا دیگر باره نیت اقبال بر قبله مقصود و انصراف از نمودهای بی بود متأكد ساخته بمزید اخلاص متوجه حصول آن مأمول گشت تا بمساعدت تایید الهی هر چند زودتر به نیل آن سعادت عظمی فایز گردد و چند آنکه برقرار معهود سلسله فسخ عزایم او حرکت داده کمال مبالغه در توقف و تأخیر بظهور رسید بر قصد مبالغه در ترك و اعراض آستین استغنا بر افشاند و بحکم و اتخاذ و امن مقام ابراهیم مصلی بر طریق ستوده ابراهیم ادهمی دست التفات از ذخارف دنیا بداشت و مثل بلند همتان پای انصراف بر تخت شهریاری زد، هر آینه آنرا که دست عنایت ازلی به جاذبه قبول به جانب خود کشد، از بعد مسافت چه باك و آنرا که داعی مرحمت بخشاینده بی منت به خانه مطلوب دعوت کند از خوف راه چه اندیشد ، شك نیست که خلعت افتخار برادر فضیلت مدار نامدار هداه الله سواء الطريق مهمما مکن بطراز اکرام و اعزاز از این جانب مطرز و معزز است و جریان ثبوت و تمامی سریرت به مجاری احوال سفر و حضر او متعلق و متوجه و مقارن این حال برقرار از میان محاسن اتفاقات و مقتضیات صدق مودت و مضافات کثرت و مملکت وسیع را وحدت جمعی و توحید معنوی حاصل گشته هر آینه به هنگام مقاربت آن حدود طریق مراقبت ذات البین که مقتضای اتحاد و خصوصیت طرفین است مسلوب خواهند

داشت چنانکه سالکان راه یقین به میامن تائید و مساعدت ایشان به مدارج مقصد اقصی
رسند و استماع اخبار خجسته آثار وسیله مزید اعتقاد و مصادقت گردد .

لله عقد ولاء لانفصام له

وما انك يزدد توثيقا و تأكيدا

والحب في الله فيض من مواهبه

فزادنا الله توفيقا و تاييدا

زيادت اطناب نمی رود ، والسلام علی من اتبع الهدی

[نامه ایست به جهان شاه قره قویونلو در باره علاءالدین علی از جانب

سلطان حسین میرزا بایقرا]

عالی جناب اخوت مآب عدالت شعار جلالت دثار ممالک پناه ملایک اشتباه ،
سلطان جهانگیر جهانبان ، خسرو اعظم اعدل بدیع الشان ، دارنده تاج کیان برازنده
دواج خسروانی ، مستعد استعلاء مشیر خورشید ، مستحق استیلای سریر جمشید ،
محرر قصبات السبق فی مضممار السلطنه والجلال ، مطرز ملابس الدوله و السعاده
بطراز الفضل والافضال کامل مصالح الملك والملته بالعدل والاحسان ، مظهر آثار
رحمة الله الرحیم الرحمن ، مظفر الحق والسلطنه والدنیا والدین امیر جهان شاه نویان
ایدا الله سبحانه فی مرضیه ملکه وسلطانہ محب صادق الوداد واثق الاتحاد الوف تحیات
شمسیه اللعمات که اشعه اخلاصش چون بارقه نور، نور از چهره حور لامع ولایح باشد
وصفوف مدحات و رویه النفحات که رایحه اختصاصش مانند نکبت عنبر از ریاحین
جویبار شایخ و فایح گردد به موقف انها رسانیده جهت خلود دولت عظمی علی
تعاقب الایام والشهور غرر دُرر دعای نامحصور مصون از تفرق قاطع صدق و صفا در
سلك ادانی کشد و از مبداء فیاض دوارف عوارف ادعونی استجب لکم مستظمر اضافت
انوار اجابت واستجابت می باشد که آثار میامن آن به تجدد ازمنه وآفات برصفحات

صحایف اوضاع حالات بنوعی سمت ظهور یابد که مشاهد افراد طوایف امم واصناف ترك و عرب و عجم گردد . والله حقیق به تحقیق رجاء الاملین^۱ بر ضمیر منیر بی عیب که عکس نمای اسرار غیب است مخفی و محجوب نباشد که مطمع نظر هم عوالی و سررشته تحصیل اسباب فضایل و کمالات و تمهید مقدمات مفاخر و مرادات است بناءً علی هذا مدت متمادی است که جناب حقایق مآب فضایل انتساب مولانا الفاضل الکامل کاشف^۲ معضلات المسایل قدوة الحکماء الراسخین اسوه فضلاء الکاملین المختص بجلایل الفضایل و دقائق المعالی **مولانا علاء الحق والملة والدين علی** ، زاد الله تعالی فضایله و معالیه در حوادث سنین و عنفوان شباب از سایر بنی نوع بر فعت مقصد و عزت مطلب ممتاز و مستثنی گشته و با وجود بعد مسافت از حدود ولایت عنان همت بامتثال امر اطلبو العلم ولو بالصین مصروف داشته .

معظمت مدن و امصار ممالک مسحروسه سیما دارالملک **هراة** و بلدة الاسلام **سمرقند** انواع علوم حقیقی باصولها و فروعها بخوبی آتی و روشن تر بیانی اکتساب نموده و در مضمار ایقان و اتقان از جمهور اتقیا و از کیا و دانشوران احرار قصبات سبق نموده و بواسطه کمال استعداد و قابلیت و وفور استحقاق و اهلیت شرف جلوس پایه سریر مفیض السرور و اجلاس مدرسه شریفه خاقان سعید مغفور یافته اما درین اوان بر منتضی حب الوطن من الایمان جاذبه صلح رحم محرک سلسله شوق و نیاز او بجانب عشایر و اقارب گشته متوجه وطن مألوف و مسکن معهود شد و بی شک در سلك مجامع قدس انتظام یافته بفیض نظرا قدس مشرف خواهد گردید و هر آینه بطالع ایمن شرف اجازت یافته بطریق احسن بحدود مقصد خواهد رسید و التوفیق من الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی.



۲ - ن . مکاشف ۱

۱ - ن . رجاء الامین

[نامه ایست به مبارزالدین حسن بیک در باره مولانا علاءالدین علی نوشته اند]
(از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا)

امیر و نویین اعظم سپه آرای عرب و عجم مرزبان زمان مبارزالدین حسن بیک
بوفور عواطف و عنایات خسروانه و شمول نوازش و اصطناعات پادشاهانه شرف اختصاص
و اعزاز استثنا یافته جوامع همت عالی و بواعث نهمت متعالی مصروف و مشغوف
انجراح و اسعاف مطالب خود شناسند بعده مخفی نباشد که روز بروز به مسامع جلال
می رسد که چون فوج فوج از بندگان و منتسبان درگاه ظفر پناه از جوانت اطراف
به ولایت آن عزیز می رسند مبنی بر خلوص عقیدت و دولتخواهی و صدق ارادت و
وفاداری بروجهی که از کمال صرامت و شهامت او متصور و متوقع است و ظایف تفقدات
حمیده و مراسم تملطفات پسندیده مرعی میدارد و چون کماهی آن بر مرآت ضمیر بی عیب
که جام جهان نمای اسرار غیب است شرف ارتسام می یابد موجب مزید عنایت و اعتقاد
و سبب ازدیاد وثوق و اعتماد می گردد و غرض آنکه جناب حقایق مآب قضایل انتساب
مولانا الفاضل الکامل کاشف معضلات المسایل قدوة الحکماء السراسخین اسوة الفضلاء
الکاملین المختص به جلال الفضایل و دقایق ، مولانا علاء الحق والملة والدین علی
زاد الله فضایله و معالیه که ثمره علم و عرفان و خلف صدق رفیع القدر بدیع الشأن اعنی
جناب قدسی مآب کروّبی مناب مولانا و شیخ الاسلام الاعظم الاعلم عمدة اکابر العلماء
و المشایخ فی العالم مستعبد^۱ ارباب العلوم و الفضایل ، مستخدم اصحاب المفاخر
فی الدقایق و الجلال المحفوظ الصنوف مغفره رب الباری شیخ شمس الحق و الحقیقه
والدنیا والدین الغفاری روح الله نسایم القدس روحه و نسبت علّو همت که صحیفه
محمدشش بدرقم ان الله تعالی موالی الیهیم^۲ مرقوم شده قلل شامخات مفاخره و معالی

۱ - ن . مستعید ۱
۲ - کذا فی الاصل .

را مطمح نظر اعتنا و اهتمام ساخته و به هدایت عنایت ربانی و عنایت هدایت سبجانی قدم صدق امتثال اطلبوا العلم ولو بالصین نهاده با وجود مسافت بعید از ناحیت روم روی نیاز به حدود ممالک محروسه شیراز آورده و درامهات معالم و معظمت مدارس دارالممالک هرات و بلده الاسلام سمرقند جهدمستطاع مبذول داشته و به اندک زمانی در استحصال فنون علم حقیقی و استکمال شعب فضایل یقینی بلکه استفاد و استقصا به اقصی مدارج امکان رسانیده و چون فی الحقیقه حقیق بود بر عنایت حق و استکمال او در میدای حال و غره شباب شرف جلوس مجالس عالی مقدار و اجلاس مدرسه خاقان مغفرت شعار یافت .

در این وقت جاذبه حب الوطن عنان توجه او به جانب مسکن مألوف مصروف گردانید و چون عمده در موجبات اعتبار مزیت و اعلاء منزلت علماء اعلام و مشایخ عظام سعت قابلیت و کمال استعداد است و مولانا الاعظم المشار الیه در مضار کمالات صوری و معنوی احراز قصبات السبق نموده می باید چنانکه از اطوار ستوده و آثار پسندیده آن عزیز مقصود و منتظر است در مراقب مراعات اجلال و اکرام او غایت قصوای سعی و اجتهاد مبذول دارد و بدرقه مساعدت و هدایت رفیق طریق او گردانیده او را به فراغ بال و فراخ حال روانه گردانده که هر آینه دلیل تکمیل مراسم اخلاص و علامت استدامت لوازم اختصاص خواهد بود .



[به یکی از پادشاهان قره قویو نلو درباره خواجه قطب الدین]
[طاووس نوشته شده است]

از طرف شاه سلطان حسین میرزا بایقرا

.... تعالی موقف سلطنت مآب عدالت ایاب اخوت شعارفوت دثار سلطان کامکار
کامران . قهرمان عادل عاقل کشورستان نویین صاحب قران ظفر قرین مطرز شعار شرع

سید المرسلین ، ناصب رایات آیات سر و علان ناظم مناظم امور جمهور بوجه اعلی الله تعالی معالم الاسلام بدوام ایام ملکه و سلطانه و نصر ریاض مطالب الانام به رشحات غمام انعامه و احسانه سوانح دعوات استجابات آیات که مقتضای غایت قصوای طریق مودت و مضافات تواند بود متحف و مہدی داشته همگی ہمت عالی نہمت بر ازدیاد مواد موآخت و مصادقت مقصور و محصور می دارد و الحَبَّ فی اللہ من^۱ مواہبہ فزادنا اللہ توفیقاً و تاکیداً .

بعده ، برمرات ضمیر مستبصران روشن و ہویدا است کہ چون صانع حکیم بر مقتضای حکمت قدیم ، ارتفاع بنای جهاننداری را بہ استحکام میانی مرحمت گزاری منوط و مربوط گردانیدہ و اگر احیاناً خدشہ بر چہرہ روزگار بندگان خدمتکار می نماید واجب باشد کہ بہ حسن عواطف خداوندان عالی مقدار مندفع گردد و اگر عقدہ ای در عقد مجاری احوال زیردستان فرمان بردار ظاهر شود لازم آید کہ بہ یمن ملکات ملوک فلک اقتدار زایل گردد و علی مانطق بہ لسان الصادق مصدق^۲ است علیہ صلات الصلوات النامیات و تحف التحیات الطیبات ارحموا من فی الارض یرحکم من فی السماء ، و ہر آینہ پادشاہان فرخندہ خصال بمکارم اخلاق متجلی گشتہ خواطر جمهور را بوسایط اکرام در حیث تسخیر آرند و خسروان صاحب کمال بہ محاسن صفات متجلی بودہ سواد امور ایام را بہ روابط اہتمام در حیظہ حراست نگاہ دارند .

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| اگر هر کسی هر چه خواهد کند | شود کار عالم سراسر خراب |
| بدرستور انصاف نباید سپرد | طریق معیشت بہ رأی صواب |

بناء علی ہذا دل عادل و شیمہ کامل ما ، در اشاعت امداد دست تشبث تشبہ بہ اخلاق ایزدی می زند و در بسیط خلال آلائی نامتناہی استمداد از صفات الہی می کند کہ السلطان ظل اللہ فی الارض .

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| حق بود ہم چو شخص و شہ سایہ | سایہ از شخص می برد مایہ |
|----------------------------|-------------------------|

۱ - ن . فی اللہ مواہبہ ۲ - ن . المصدوق

هرچه در ذات شخص موجود است بی تفاوت ز سایه مشهود است
 هم چنین هرچه ایزد متعال دارد از معنی جلال و جمال
 پرتو ظل آن بود پیدای از دل و دست خسرو والا

وبالجملة در زمانی که به تأیید جنود آسمانی بر عزم تعریک و لایة ولایت ممالک
 نوران زمین تحریک سلسله نهضت نموده مساحت حدود جیحون را مضرب سرادقات
 عمایون فرمودیم به مسامع جلال پیوست که **خواجه قطب الدین طاووس سمنانی**
 که در ریاض فردوس آیین مملکت به زینت تربیت و قدر پرورش ما جلوه نمایش
 یافته بود و چون همای سعادت در هوای باغ جهان آرای دولت به جناح مراد طیران
 نمود حرف بی وجه و توهّم بی محل به حال خود راه داده باقوافل مخایل شتی به دلالت
 اولم یرواناً جعلنا حرماً آمناً محل احرام بیت الله الحرام و روضه رضیه رسون علیه السلام
 بر ناقه شوق بسته و هودج ارتحال بر تختی استعمال نهاده قطع بوادی مجاهدت اختیار
 کرده که طاووس الحرمین شود و با آنکه بروفق سجیه در بانوال کشتزار آمال باز ماندگان
 اورا به باران مرحمت و احسان تازه و سیراب گردانیدیم و نوازش نامه های متعاقب
 جهت استمالت ایشان مبذول فرموده تمامت جهات و مضافات که داشتند مصرعاً^۱
 مفوض و مسلم داشتیم، چون رأی عالی متضمن آیات فتوحات متعالی در فاخره هرات
 که مستقر سریر سلطنت است نزول اقبال فرموده بر مقتضای فحوای کل کثرة انما تضبطها
 جهة^۲ و حدة سمت انفصام^۳ به سمط انتظام منتسبان او که جم غفیر و جمع کثیر بوده اند
 اکثر ضیاع دست زده ضیاع کشته و عقار پایمال ادبار آمده چون توقف او در حدود
 عراق بوقوف پیوست و مجدداً بصدق نیت و صفای عقیدت بر مقتضای فحوای لیغفر
 لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر جميع عترات^۴ و هفوات اورا محققه^۵ او موهومته^۶ بعواید
 عنو و اقاله تدارك فرمودیم و ابواب عنایت و مرحمت بر روی او باز گشاده تمامت
 جرایم و خیانات اورا سالفته^۷ او آتیتة^۸ باستار صفح و اغماض پوشیدیم و اگر بمساعدت

۱ - ن . کذا فی الاصل
 ۲ - ن . جهت وحدت
 ۳ - ن . انفصام
 ۴ - ن . عشرات

سعدت التفات جناب سلطانی رخصت عمل به مقتضای العود احمد یافته ببرکات
دواعی حب الوطن عنان »



نامه ایست که بسطان محمود برای وصلت محمد معصوم بهادر با الغ بیک نوشته است

جناب اخوت مآب سلطنت ایاب سیادت انتساب المجاهد الغازی سبیل الله الودود
و معز السلطنة والدین سلطان محمود ، اعز الله انصاره و ضاعف فی الدوله و السعاده
اقتداره را تحیات زاکیات مبنی از کمال مودت و مواخاة ابلاغ و ارسال داشته همگی
همت و جوامع ضمیر بر انتظام اسباب حصول مرام مقصور و محصور می باشد هذا اعلام
شریف آنکه چون از میان برکات امور خیر انجام همواره بساط جهان مزین است و
دید آمال جهانیان روشن مقارن این احوال است وصلت خجسته مآل فرزند سعادت مند
محمد معصوم بهادر ابقاهم الله سبحانه بنا جناب اخوت مآب سلطنت انتساب
غیاث السلطنة والدین الغ بیک علاوه رابطه قرابت گشت و چون رعایت رسم سابق
از مقتضیات خصوصیت وقت است جهت آن مهم معتمدا لخواص نظام محمد سعید
متوجه آن صوب شد تا اظهار آثار محبت این جانب نموده خبر صحت مزاج شریف
بادا رساند و اجب آنکه علی الدوام فتح الباب ارسال رسل و رسائل لازم داشته در ازدیاد
مواد و داد و اتحاد کوشد تا نتایج خیر آن واضح و لایح گردد و السلام و الاکرام .
عنان ارادت بصوب مکن قدیم معطوف گرداند و بادل فارغ و صدر منشرح
سلوک جاده سعادت نموده قدم در خطه مالوف نهد هر آینه ضمیمه سایر مآثر جهاننداری
گشته مناشیر مقاصد و مصالح او به توقیع انجام و اسعاف ارتقام خواهد یافت و آنچه
در حیث تصور آید از کمال استمالت و دلداری و غایت عنایت و دلجوئی بعیان صریح
مشاهده خواهد نمود و من الله الاعاته و التایید .

منشورهای ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا

ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوز و میز

جناب سیادت مآب جلالت انتساب مرتضی ممالک اسلام زبیده عتره النبی علیه السلام السید السنند امیر غیاث الممله و الدین محمد ادام الله ایام سیادته بصنوف اعزاز و اکرام و فنون تعظیم و احترام اختصاص و امتیاز تمام یافته خلوص عقیدت خسروانه و صفای طویت پادشاهانه بحد کمال و درجه اعتدال شناسد مخفی نماند که چون از مبدأ ظهور آثار دولت این خاندان عالی منزلت که پناه خسروان آفاق و قبله پادشاهان باستحقاق است پیوسته آباء و اخوان رفیع الشأن آن جناب شیوه ستوده اخلاص اختصاص عتبه کیانی پدران نامدار صاحب قران و برادران ظفر شعار کشورستان ما ورزیده به جزایل فضایل سلطانی و لطایف عواطف خسروانی مشرف و معزز می گشته اند درین ولاکه از دیوان اعلاآلاء نا متناهی الهی به پروانچه لله الامر من قبل و من بعد و منشور آن الارض یورثها من یشاء ، به اسم همایون رسم ما شرف نفاذ یافته تخت موروث خراسان به تحت تصرف بندگان درگاه سپهرنشان درآمد و طوایف انام علی تفاوت الدرجات و تباین الطبقات بمواجب مواهب پادشاهانه مستبشر و مسرور گشتند مناسب بلکه واجب آن بود که آنجناب نیز به مقتضی فحوای

الولد الحرّ يقتدى بأبائه الغرّ و اقتدا به سنت^۱ سینه اسلاف خود کرده تأکید و تجدید مراسم قدیم را جهتی بوضوح نه پیوست می‌باید که بلواطف عواطف بیدریغ مستظهر و مستوثق بوده اقبال صفت متوجه مستقر سریر خلافت مصیر گردد که به عنایت بی‌نهایت الهی اضعاف اسلاف خود به اصناف مراحم و مکارم مفتخر و سر-افراز خواهد گشت .



ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوز و میز

مالك قدیم و دیان حکیم قهر سلطانه و بهر برهانه صلاح کار هر کثرتی به وحدتی باز بسته که عقد جمعیت آن بی این انتظام نگیرد و به هیچ وجه سرانجام نه پذیرد از آنجمله نظم امور دار الخلافه پیکر انسانی که عالم صغیر است به تدبیر نفس متعلق گشته که بی پرتو التفات او اصلا اصلاح نیابد^۲ و هیچ کار از او نیاید و به همین تیره ثبات و اجتماعات عالم کبیر مرتبط به تمکن و استقلال پادشاه عدیم-المثال است که بی‌قرار ضابطه سیاست ملوک، نظام مملکت را دوام نماند و البته به فساد و انحرام انجامد نسبه الملوك الى المدینه کنسبه النفس الى البدن و ظاهراست که چون تدبیر نفس و افعال قوای طبیعی و حیوانی که کماشتگان او آند بر سنن سینه سویت و عدالت باشد هرآینه بدن از حلیه صحت و عافیت عاطل مانده و مألش به فساد و زوال انجامد و برهمین منوال اگر کلک مملکتی یا والی ولایتی ضمیر مغیر توجه آن دارد که آثار تلطف و انوار تفقد شایع و مستفیض گردد از میامن آن سیاست خلاف در سلك نظام و اوضاع دولت یراعلی مدارج انتظام باشد و اگر از صراط

۲ - ن . واو ندارد

۱ - ن . والعز و اقتدار النسب سینه ۱ ؟

مستقیم عدل و راستی عدول جوید و تمنای هوای نفس طریق ناصواب پوید بی شک اختلال باحوال حوالی مملکت راه یافته قواعد امن و سلامت متزلزل گردد و چون به مقتضی حکمت الهی ارومه ارجمند این خاندان بدیع الشان از میامن طبقات مبدعات بدین موهبت خاص مخصوص آمده برنظم سلسه موجودات در هرقرنی به میامن وجود شریف صاحبقرانی از پدران نامدار و برادران کامکار ما منوط و مربوط گشته رأی آفتاب اشراق ایشان پرتو عنایت و التفات بر احوال صغار و کبار روزگار انداخته طوایف انام ایام وعلی التفاوت الدرجات و تباین الطبقات به جزایل مواهب پادشاهانه و جلایل مراحم خسروانه ممتاز و سرافراز گردانیدند و در هر زمانی تمامت ملوک و سلاطین اطراف و اقطار جهان سیما جمهور رایان و فرمانروایان ممالک هندوستان سر ارادت و اخلاص بر خط موافقت و فرمان نهاده وسایل رسل و رسایل مرادف و متواصل می داشتند و این شیوه ستوده سبب مزید جمعیت و رفاهیت خلایق گشته محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح و فلاح مرعی ماند در این وقت که از دیوان اعلی آلاء نامتناهی الهی پروانچه لله الامر من قبل و من بعد یومنه یفرح المؤمنین منشور واجب الاطاعه ان الارض یورثها من یشاء من عباده به اسم همایون رسم ما شرف نفاذ یافت و تخت موروث خراسان که دار الخلافه روی زمین است به تحت تصرف و تسخیر ملازمان پایه سریر اعلی اعلاه الله تعالی درآمده طبقات خلایق که بدایع و ودایع حضرت خالق اند بموجب عدل و انصاف مستبشر و مسرور گشتند و برقرار شاهان و شهریاران هر دیار بمقتضای نّص انّا وجدنا آباءنا علی آثارهم مقتدون اقتدا به سنت سلطان دین دار ایالت شعار قهرمان عادل عاقل رفیع المقدار قامع الکفره والمشرکین قالع الفجره والمترددین ناصر عباد الله و حامی بلاده الفایز بامتثال امره و جاهد فی سبیل الله حق جهاده ، **ظہیرالدوله والدین ملوخان** من الله علیه باحیای مراسم العدل والاحسان لامحاله صورتی است بلطایف معنی آراسته و منظری با تقوی پیراسته تا غایت شمامه تذکره بمشام خدام سپهر احتشام نرسید، ان هذالشى عجاب چون جناب فضایل مآب مولانا الاعظم الاعلم صاعد معارج المعالی

العوالی معزن اسرار الحکم و الکمالات مطلع انوار المیامن والسعادات **قاضی زاده بدرالملک والدین علی** ، اعلی الله^۱ قدره و اتم علی سماء السعاده بدره ، که بمنطق فصیح و حکمت صریح کشف معضلات اشارات ریاضی و طبیعی است ، و انواع علوم از اصول و فروع به هیاتی درحیطه ضبط و تحصیل آورده که شمس منیر با آنکه حکمت اشراق فن اوست در مرافق^۲ اقتباس و مراصد استرشاد از او مترصد و مترقب می باشد و والد عالیمقدار معالی دثار او مولانا العالم الفاضل الحکیم المتین الکامل استاد العلماء المتأخرین ملاذالعرفاء المحققین مولانا **صلاح الملک والدین موسی المشتهر به قاضی زاده رومی** قدس سره و نورضریحه که از کمال تعین و اشتیاقی که در جمیع بلاد و امصار دارد احتیاج ارتکاب اوصاف و القاب ندارد و احراز سعادت حضور مبارک او و جنبه توجه آن صوب ساخته بود این **همایون نامه مودت** رقم زده نوازش و عاطفت گشت و بی شایبه تکلف و مبالغه حقیقت حال اعتنا و اهتمام خجسته مآل ما بر وجهی که بعین صریح مشاهده کرده بسمع شریف خواهیم رسانید تا بعد از این ابواب تودد مفتوح گشته طریق ابلاغ و ارسال رسل و رسایل از جانبین مسلوک باشد و از برکت تخم و داد^۳ و وفاق که در کشتزار صدق به نیت پرورش انبتهای الله نباتا حسنا ، نشو و نما یابد و فضای صحرای فتح المجال آمال از خرمن کرامت و دخل اقبال مالا مال گردد ، مصراع : نهال دوستی بنشان که گام دل به بار آرد ، و چون انوار استحقاق و استعداد بر صفحات و جنات اوضاع و احوال او واضح و لایح است و بی شک انسی و الفتی باین غایت که با وجود انتظام اسباب حضور و کمال عزّ حضر اختیار بر شقه بعید کند بی رابطه معنوی و حادثه آشنائی که در مجمع الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف^۴ . مصراع : با خود آورده از آنجا نه بخود بر بسته ، هر آینه سایه التّمات بر تفقد حال جناب مشارالیه انداخته در رعایت اعزاز و

۱ - ن . علی الله

۲ - ن . موافق ا

۳ - ن . ولاد !

۴ - صورت کلام نبوی است در متن منها اسلف ا

اکرام جانب او چنانکه باید و شاید تقصیری و تاخیری نخواهد رفت و التوفیق
من الله تعالی



ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوز و میز

به جانب امیر خبیر روشن ضمیر خواجه صاحب جاه صایب تدبیر دارای
ممالك بحر و بر، سپه آرای معارك فتح و ظفر، الجاری سناین نواله فی عمان الاحسان
المقلب من سماء الکرامه به **خواجه جهان لزال** فی امثال امر جاهدوا فی سبیل الله
باموالکم و انفسکم ذلك خیر لکم محمود لعواقب مسعود المبارک در رتبیاتی که
غواصان متلالی از بحار اهتمام به ساحل مرام رسانند و جواهر مدحاتی که طالبان
نفایس یاقوتی از معادن خفا بیواطن آثار آورند مصحوب قوافل عواطف کیانی که
رواحل نوازش سلطانی متحف و مهسدی گردانیده همگی همت خسروانه و تمامی
نهمت پادشاهانه متوجه و مصروف است که چون خواجه جهان از متانت رای و
شهامت و وفور استعداد صراف گوی نجابت از صنایع مشاهیر زمان ربوده و از میان
کشف کریم و احاسن صفات جمیل قصب السبق از سابقان میدان امارت و وزارت
اختیار نموده بحکم و اما ماینفع الناس فی الارض بمزید توفیق سبحانی و
جنود تائید آسمانی مخصوص و ممتاز باشد

بعده. اعلام آنکه چون سابقه عنایت ربانی جهت مصلحت خلافت و جهان بینی
قامت دولت ما را خلعت رفعت ارزانی داشته لامحاله در همه حال وجهه همت عالی
نهمت آنست که ارکان دین و دولت بصفه نصفت و مرحمت استحکام پذیرد و بساط
امن و امان در بسط زمین و زمان ممهت باشد

حق زشاهان بغیر عدل نخواست آسمان و زمین ز عدل بپاست

اما برمرآت ضمیر مستبصران خبیرروشن است که در میدان ظهور صیح دولت و مطلع لمعان آفتاب سلطنت که مشارب مآرب از کدورات عوارض بالکلیه صافی نگشته باشد بواسطه کثرت تردد لشکرها و زیادتی حرکت لشگریان عواطف ریاح مطالبات دیوانی و حوالات ضروری در اغوار و انجاد هر دیار وزیدن گیرد و چون در آن اثنا خاطر همایون متوجه تدبیر مصالح جهانگیری و کشور گشایی می‌باشد اسباب و اهمال و امهال در رعایت انتظام احوال زیردستان دست می‌دهد و می‌شاید که در آن حال بقدر مقتضیات گردی از تعرض سپاه نصرت شعار بر دامن احوال منتسبان آنجناب درین دیارنشسته باشد و آن صورت اصلا موافق مزاج نیفتاد اکنون بحمدالله منه که چون بحکم وان جندنا لهم الغالبون از خنده نصرت باری چهره ظفر مستبشر است و از ابتسام جام تایید الهی مناسم استقلال و دولت خندان، نظر فرخنده با فاضل انوار عدل و احسان متعلق داشته و التفات خاطر انور به اشاعت انوار مرحمت و امتنان مشعوف گردانیده همگی همت بر رعایت قصوی حضور و رفاهیت مقیمان و مسافران و ایمنی و آبادانی ممالک و مسالك و تدارك مافات و تلافی ماضع مقصور و محصور است و طوایف زایران و وافدان از اطراف و اکناف ایران و توران احرام کعبه جلال و قبله اقبال ما بسته در تحت ظلال خلافت مجتمع اند .

بمن دارد اکنون جهان پشت راست مرا زین سپس پاس مردم سزاست

بناء علی هذا مولانا العالم الفاضل جامع انواع العلوم والفصائل رافع اعلام العلوم العقلیه کاشف اسرار المعارف النقلیه مولانا شمس الملة والدین شیخ محمد گیلانی ادام الله فضایله را که در میان امثال و اقران بنظر اعتنا ممتاز و سرفراز است جهت سوانح سابق فرستاده شد که شیوه استرضای کما ینبغی مرعی داشته من بعداهالی آن حوالی بوفور عواطف و نوازش بیدریغ مستظهر باشند و بکمال مرحمت و معدلت مستوثق و مطمئن خاطر گشته جهت عرض ملتسمات و فسح معاملات تردد و آمد

و شد کنند تا میانه این امر ستوده به مجاری احوال و اهالی روزگار واصل گردد
و سبب مزید جمعیت و استقامت خلائق آمده محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت
حدود و فلاح صلاح مرعی دارند .

۶۶۶۶

ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوزومیز

چون از دیوان دارالسیاده و فضلنا بعضهم علی کثیر فمن خلقنا تفضیلامثال اقبال
ان الذین ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام عالی مقام ماموشح و محلی گشته و خلعت متابعت
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله بر قامت رفیع منزلت مازیبا و بر ازنده آمده و امر ونهی
بزرگواری که زیور ضمیر انگشت نبوتش خاتم تمکین نگین و لکن رسول الله خاتم النبیین
باشد در سرّاً و ضرراً نصب العین ضمیر منیر باید داشت که حسن خاتمه آجل و نیل
سلامت عاجل جز آن وسیله بخاطر هیچ سعادت مندی خطور نیابد و احکام و فرامین
پادشاهی که مستقر سریر سلطنتش کریاس جلالت اساس و ما ارسلناک الا کافه للناس
تواند بود آشکارا و نهانی بقدم امتثال و اذعان تلقی باید نمود که تحصیل مقاصد و
مطالب دینی و اخروی را غیر از این تدبیری در ضمیر هیچ زیرک ارجمند ظهور
نکند .

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن
و از جمله رعایت مقتضی فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی علی قایله
شرایف الصلوات و کرائم التحیات است که لامحاله گوهر نسبت عالی قیمت از
بهر موهبت آن حضرت شرفش افسر متقیب است و مباحات نقباء سادات و جلالت

آیات و ناهیک فیهم انہم لی احمد۱.

لاجرم پیوسته ملاحظه جانب شریف آن زمره عظیم الشان و اعتنا به نضارت ریاض احوال و اوضاع ایشان برذمت همت عالی نہمت واجب و لازم دانسته ایم و اهتمام بانظام و التیام اسباب فراغبال و الحاح امانی و آمال آن طایفه بزرگوار رفیع المقدر الحجج (!؟) رسایل و ذرایع به تحصیل مقاصد و مآرب دو جهانی شناخته خصوصاً زمرہ ای کہ صیت طہارت نسب ایشان در بساط زمان چون نور خورشید عالم گیر است و در بسط زمین ورد زبان صغیر و کبیر است . چون سادات عالیقدر سواد پاک سبزوار کہ صحت انتصاب ایشان به سید انبیا مقصد و مقصود ابداع و انشاء خلاصہ زبده عادات و ابدا صلی اللہ علیہ و علی آلہ فی الآخرہ والاولی کالشمس فی وسط السماءست .

سلام علی من شاقتی بوصالہ^۲ وان لم افز^۳ الا بطیف خیالہ
حَبِّ و ما ابصرته غیر اننی سمعت من الحاکین وصف کمالہ

هرچند در مدت متمادی کہ وفود مظفر جنود موقر و رودیادی معانی از جمعیت آباد خاطر محمودالمآثر آن مجموعه مختارات و دیوان مفاخر انسانی مخزن اسرار الحکم والکمالات مطلع انوار المیامن والسعادات مستخدم اصحاب السیف والقلم مستتبع ارباب الطبل والتعلّم مَلِّک مَلِّک خصال مَلِّک ستان نوئین سعادت قرین صاحبقران دارای ملت آرای دین پرور فرمانفرمای ممالک ومسالك بحرو بر

بحر کمال و کان کرم **خواجه جهان** کاز چرخ پیر برده به بخت جوان گرو
کلکش کہ گاہ نطق دل نیشکر شکست برد از ہزار طوطی ہندوستان گرو
لازال فی الدنیا و فی الآخرہ مرفوداً^۴ فیهما مسعوداً محمورا ، با اجناس لطایف و
اسرار عالم صوب ظہور و اظهار متوجہ دیار وامصار اخبار واستخبارمی گرداند و از
راہ بوادی ایادی و مراحل انامل بسواستت جواری منشآت کالاعلام اقسام از

۱ - ن. و یا ہبک فہیم انہم الی احمد . ۲ - ن . بوسالہ ۱۶

۳ - ن . اقر ؟ ۴ - ن . مرفور فیہا

عمان هندوستان دوات عبور نموده خطه دارالملک خراسان قرطاس رواحل نزول تعارف و استیناس می سازند هرگز جانب این محب را به ابلاغ کتابتی با شعار و ارسال رسوم پیغام گذار منظور و مذکور نداشتند اما صفت مکارم و مآثر ستوده آن جناب مملکت ایاب از اخبار طبقات زوآر بطریق تواتر که باتفاق ائمه دین موجب علم و مورث یقین است استماع می رود که بحکم سابقه عنایت ازلی چهره ابهت صوری بانوار فضایل معنوی منور و درخشان داشته اند و زواهر جواهر فواضل به انافل اصطناع می رود که بحکم سابقه در سلك اجتماع کشیده .

گو ، بیاو در فشانستی سر کلکش نگر آنکه عمری بهر د ربر دامن عمان نشست به تخصیص فضیلت جهاد و غزو کفار که مستتبع محبت آفریدگار است . کما شهدت به الایه الکریمه ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیل الله صفا کانهم بنیان مرصوص و صاحب معالی مآب اعالی ایاب اخوت شعار محبت دثار ، قدوه ارباب الدول فی الافاق عمده اصحاب الملل بکمال الاستحقاق **خواجه غیاث الدوله والدین عادلشاه** اعلی الله بما ترضیه فی دینه و دنیاہ علی الاستمرار والدوام در مجالس خاص و مجامع عام تفصیل ملکات ملکی را بصورت تقریر دلپذیر نصب العین ضمیر می سازد و در ازدیاد اسباب ارادت و ایجاد عادت قصوی سعی جمیل مبذول می دارد لاجرم صفحات خاطر به نقوش محبت و ولاء جناب معلی مزین و محلی گشته داعیه همم باقامت مراسم مقتضای طریقه صدق و صفا مصروف و معطوف آمده . مصراع^۱ غافل نه ایم^۲ یک نفس از ذکر خیر او، بناء علی هذا چون در این وقت جناب فضایل مآب فواید انتساب مولانا العالم النحریر صاحب التوقیر مقوم القوانین الکلامیه ، مقوی الحکماء اسلامیه ، قدوة العلماء الکاملین ، اسوة الفضلا المدققین ، **مولانا شمس الملة والدین محمد** ادام الله میان مفاخره و زاد معالیه و معاثره که در میان ارباب علو همت با کتساب اسباب کمال و فضیلت بلند پایه و سرافراز

۱ - ن . مصراع ندارد .
۲ - ن . نیم .
۳ - ن . مضافات
۴ - ن . مراسلت .

گشت و بواسطه فنون استعداد و وفور استحقاق بر زمره دانشمندان و فرقه مستعدان شرف تفوق و منزلت رفیع یافته از موقوف سریر اعلیٰ اعلاه الله تعالی متوجه آن صوب بود محسوب عزیزت مشار الیه به تحریک سلسله مقالات قبل الملاقات سبقت گرفته می شود، تا ایراد صحیفه حسن مفاوضات^۱ مفتاح فتح باب مراسلات^۲ گردد من الله الهدایه .



منشورهاییکه برای محتـبـان دارالسلطنه هرات نوشته است

متصدیان امور مملکت خراسان عموماً و متوطنان ولایت توس و مشهد مقدس رضویه خصوصاً احسن الله احوالهم بدانند که :
بر مقتضی نص قطعی و حکم یقینی ، الا ان حیزب الله هم الغالبون ، آیات فتح و فیروزی و رایات ظفر و بهروزی مخصوص والیان کشور دین و مقارن پیروان احکام رب العالمین است و سنت الهی چنان جاری گشته که هر صاحب توفیق کامکار که در اعتلاء اسلام و احکام رسول علیه السلام مساعی جلیله جمیله بتقدیم رساند بحکم اذا جاء الحق و ذق الباطل بر اهل جور و طغیان و ظلم و عدوان شرف تفوق و تسلط یابد

سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی جویبار شرع مطهر طمع مدار
ولله الحمد والمنة : که بروفق اشارت الدین أس والملك حارس^۲ و مالا اساس
له فهو مهذوم و مالا حارس له فهو ضایع . همگی همت خسروانه و تمامی نهمت
پادشاهانه مصروف و معطوف بر آن است که در تقویت دین حق و رعایت مصالح

۱ - ن . و مضافات . ۲ - ن . مراسلت ۳ - ن . و الاساس

خلق هیچ دقیقه‌ای موقوف و نامرعی نگذاریم تا موجب ان تنصروا^۱ الله ينصرکم و یتب^۲ اقدامکم روز بروز قواعد دولت و بختیاری و قوایم خلافت و شهریاری استحکام گیرد^۳ و انتظام بهتر پذیرد . و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و از جمله نظایر و اشباه^۴ صورت ملاحظه و خوارج است در این وقت از تلقین مهم **الّا الهم هم المفسدون** به مسامع جلال پیوست که در بعضی مواطن و مساکن آن حدود و نواحی جهله برگشته روزگار سر رشته صواب از دست داده قدم در راه خطا نهاده‌اند و به مشارب رسوم خروج و الحاد صورت انهدام بقواعد و عقاید اسلام راه داده بجلال الله و کبریائه که نایره سیاست پادشاهانه بنوعی در التهاب و اشتعال است که اثر بآس سطوت ان^۵ تکاد السماوات ینفطرون و تنشق الارض و ترالجبال و واردات^۶ آنکه بعد از استکشاف احوال به نفس مبارک عنان عزیمت به صوب تسکین این داهیه معطوف فرماییم و رکاب همایون به تحلیل این ماده رنجه داریم و اگر عیاذاً بالله شمه‌ای از این صورت به ثبوت پیوندد بحکم نص قاطع انا من المجرمین منتقمون^۷ به تیغ آتشبار آب حیات ایشان را تیره گردانیم و باتند باد خشم و سیاست دمار از روزگار مدبران خاکسار برآوریم بنوعی که آثار آن تا انقراض جهان بر لوح زمان باقی مانده و ما النصر الامن عندالله العزیز الحکیم بنا بر وفور اهتمام که بسی شایبه مکث و تاخیر به کفایت ایسن مهم خطیر متعلق است علی الفور جناب سیادت مآب شریعت انتساب مولانا و مرتضی اعظم حاوی معالی العلوم الهم بقیه اعظم اولاد سید الثقلین **مولانا معز الشریعه والیدین شیخ حسین ادا م الله** تعالی میامنه را که نفس او بزبور علوم و سیادت مزین است و آینه ضمیر به صیقل زهد و هدایت روشن و لامحاله محل اعتماد و وثوق عظیم امور و جلایل اشغال گشته جهت تحقق و تفحص آن قضایا بر رسم استعجال متوجه

۱ - ن . تنصرا لله . ۲ - ن . ثبت . ۳ - ن . دیگر ا؟

۴ - ن . اشتباه ا؟ ۵ - ن . ان یکادا السماوات ینظرون و ینشق الارض و بحر الجبال

۶ - کذا . ۷ - ن . انا من المجرمون منتقمون ا؟

گردانیدم تا بر وجهی که از کمال ضبط و صیانت او متوقع و منتظر است قدم صدق و دیانت در حرم امانت العالم امین الله فی الارض نهد و نقد عقاید دینی و اعمال یقینی هر یک بر محک ضمیر خبیر امتحان نموده بمقدار عیار مکشوف بصیرت و اعتبار گرداند و فرق فِرق حق از باطل نموده جمعی را که مستحق قتل بدانند . بداروغه ولایت سپارد تا او به پایه سریر اعلی فرستد و بعضی را که شایسته اخراج باشند نیز بداروغه سپرده کیفیت را عرضه داشت نماید تا حکم او به نفاذ پیوندد و سایر مبتدعان و متمردان که مستوجب تعزیر و تشهیر باشند بر مقتضای شرع شریف اجراء حدود نماید و بهر موضع و مقام که نزول کند منع و زجر ظالمان و فاسقان و قلع و قمع مفسدان و مبتدعان دانسته ایشان را از جهالت شرك و طغیان و ضلالت کفر و کفران برهاند و اگر کسی در خوانق و مدارس و سایر بقاع الخیر به خلاف شرع و شرط وقف ساکن شده باشد اخراج کند و تفحص رقبات اوقاف نموده آنچه به غیر حق تصرف نموده باشند مستخلص گردانیده به متولی شرعی سپارد تا بحال عمارت آورد ، سبیل همگنان آنکه ، مرتضی ، مشارالیه را من حیث الاستقلال متصدی این شغل خطیر دانسته شرایط تعظیم و توقیر او بجای آورند و در این باب باید متابعت و انقیاد واجب دانند و در هر جا و از هر کس مدد و معاونت طلبد تقصیر جایز ندارد و در هیچ راه ایلچیان و قوشچیان اولانغان او و محتسبان و نوگران او را نگیرند و نواب و گماشتگان او که در هر باب نصب کرده وابسته او باشد ، شکر و شکایت ایشان را معتبر و موثر شناسند و هیچ یک از این قیود احکام را مخصوص بموضع دون موضعی و مقید بسوقت دون وقتی ندانند بلکه از جمیع مسواضع و تمامت اوقات مقرر و مجری دانند .

منشور دیگر از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا درباره معزالدین شیخ حسین

زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت و اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اعز ارجمند و اقارب اعز سعادت‌مند مکنسهم‌الله تعالی فی‌الادوار مدارالفلک‌الدوار و امراء کبار و وزرای عالی‌مقدار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و ارباب مراتب و درجات و اصحاب تومانات به اعلام مسالك و اشراف ممالک از مشاهیر نقبا و جماعیر آل عبا و قضاة اسلام و علمای انام و متوطنه مسواطن و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برابا و افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند که: اعزاز و اکرام سادات عظام که بمقتضای قل لاسئلكم علیه اجرا الالمودة فی القربی، شجره مودت ایشان مثمر اقتنای صنوف سعادت است و تعظیم و احترام علمای اسلام که به موجب او لوالعلم قائماً بالقسط شهادت ایشان به شهادت الهی شرف اقتران یافته و توقیر اجلال در باب زهد و تقوی که صدرنشینان مسند ان اکرمکم عندالله اتقیکم ایّد، از لوازم امور شهریاری و شرایط اوضاع جهاننداری است و چون جناب سیادت نصاب نقابت قباب شریعت شعار حقیقت دثار مرتضی و شیخ الاسلام الاعظم الاعلم سلطان اعظم علما السادات فی العالم محرر قصبات السبق فی مضممار الحقایق مظهر آیات الاعجاز فی اختراع الدقایق مستفید ارباب العلوم و الفضایل الفایز بالقدح المعلی من الاواخر والاوائل مولانا معز الحق و السیاده و التقوی و الدین شیخ حسین ادام‌الله تعالی ظلال سیادته و افاض علی الافاضل زلال افادته بمرافقت عنایات الهی و افاضت برکات نامتناهی مستجمع جمیع این مآثر و مفاخر آمده و با

وجود نسبت عالی که صحت انتمای آن به عاشر ائمه اثنی عشر سلام الله علیه وعلی آبائه سمت ثبوت یافته برافاضل دانشوران جهان بصنوف فضایل ذاتی و کمالات مکتسبیه رتبت تقدم و تفوق دارد و از امثال پرهیزکاران زمان بفنون خصایل سنیه و اعمال مرضیه ممتاز و مستثنی گشته مبنی بر تحقیق این حال که: به هیچ صورتی اندر نباشد این معنی بندگی حضرت اعلی خاقانی صاحبقرانی سلیمان مکانی کشورستانی جهانبانی خلدالله سبحانه فی مرضیه مخصوص و سرافراز گردید و چون ربط شوارذ قضایای شرعیه که بحکم الملك والدین توامان ، همگی همت خسروانه بر احکام احکام و اعلاى اعلام آن مقصور و محصور است بکف کفایت و اهتمام او باز گذشته شد تا او به اصابت رأى شرع آرای قوانین دین مبین و قواعد ملت سید المرسلین را در میان خلائق ممتهد و جاری گرداند و غبار ملاهی و مناهى از صفحات ایام ستوده و گرد منکرات و محدثات از رخسار دیار اهل اسلام بکلی فروشته بساط دیانت و مسلمانی در بسط زمین و زمان گستراند .

زگیتی بیک باره نزدیک و دور بر انداخت آیین فسق و فجور
 و چون جناب مشارالیه بوفور کیاست و فراست و عموم دانش و بینش در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر مساعی جمیله جلیله که زیاده بر آن مطلقا مقدور و میسور نتواند بود به تقدیم رسانیده و الحق این صورت متضمن صلاح و فلاح سلطنت و مقتضی ثبات و ارتباط دولت و واسطه ابقای ذکر جمیل و وسیطه ابقای اجر جزیل و ذریعه مباحات و مفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت است لاجرم هر روز از معادى التفات پادشاهانه بکرامت دیگر و عنایت بیشتر پیشرفت و سرافراز می گردد و در ترفع و تفوق و منزلت و مرتبت او غایت قصوی عواطف و نوازش ارزانی می فرمایند تا در این ولا فرمان جهانمطاع و واجب الاتباع لازال نافذا شرف صدور یافته صورت آنکه در این وقت تصمیم عزیمت همایون بصوب ممالک توران زمین عنان اختیار تمامی مهمات صغار و کبار و اسافل و اعالی خراسان بقبضه مفاخر و معالی او باز داده ایم و مقالید حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شهر و ولایات

بخذا فیرها در کف کفایت وید استحقاق واهلیت او نهاده ایم ومع هذا بمسامع جلال می رسد که داروغگان و محصلان و عمال و عسسان و کارگذاران و مباشران اشغال در قصد مهمات و ارتکاب امور بخلاف شریعت غرأ عمل می نمایند و از طریقہ مرضیہ شرع شریف انصراف می جویند، می باید که چنانکه مشافهه مقرر شده جهد مستطاع بتقدیم رسانند و نسق غث و ثمین مهمات شریف و وضع و جلیل و حقیر آنجا را بعهدہ خود دانند و در باب استرفاه^۱ احوال همگنان از ترك و تاز يك و وظیفه اجتهاد مرعی داشته نگذارد که از قوی برضعیف حیف و تعدی رود و در زجر و تأدیب مفسدان و ظالمان و فاسقان و متغلبان جهد مأجور^۲ و سعی مشکور بظهور رسانند و اگر کسی قدم از جاده شریعت بیرون نهد و بدفع و منع متؤثر نگردد صورت حال بشر فعرض رساند تا بنوعی درباره آن کس حکم فرماییم که سبب عبرت و انقباه دیگران گردد و اکنون بحکم انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون این حکم همایون به امضای فرمان جهانمطاع شرف صدور می یابد تا جناب مرتضی مشار الیه من حیث الاستقلال متصدی این مهمات خطیره که عمده امور مملکت و واسطه عقد سلطنت است دانند و تمامی صلاح و فساد شهر و ولایات را به حسن کفایت و یمن کیاست او بساز گذاشته مجال مشارکت و مساعدت غیر با او محال شناسند و وظیفه حکام و داروغگان و بتگچیان و امیران و عسسان و متصدیان اعمال بلده هرات و نواحی خصوصاً تمامی ولایات خراسان و توابع عموماً آنکه از جمیع امور و مهمات که مطابق شرع باشد او امر و نواهی او را ممثل بوده انقیاد از لوازم شمرند اطاعت و متابعت او را در جمیع احوال و اوضاع که البته خلاف شریعت مصطفوی نخواهد بود واجب شناسند جناب مرتضی مشار الیه نیز باید که در انفاذ منطوق فرمان واجب الاذعان مساعی جمیله جلیله حیثما تقتضیه^۳ الشریعه الشریفه بتقدیم رساند و دست تطاول متغلبه از ذیل اموال و احوال درویشان و مستضعفان کوتاه و کشیده گرداند و زجر و تأدیب فسقه و فجره و قلع و قمع متمردان و مفسدان از لوازم شمرده ایشان را بروجهی گوشمال دهد که موجب اعتبار دیگران گردد، خلاف

۱ - ن . استرفای

۲ - ن . مأجور

۳ - ن . مفینه !

شریعت غراً بهرچه بنظر شعور اودرآید و ازهرکس کاینآ من کان جریمه صادر شود بکلی دفع آن نماید وروی دل هیچ آفریده ازکبیر و صغیر و جلیل و حقیر نه بینند^۱ و درتأدیب و تعریک ظالمان و فاسقان بدانچه رأی صواب‌نمای او اقتضا نماید بجای آورد و اگر کسی تمرد و استکبار ورزد و مأمور نماید تا او را سیاست فرموده سبب عبرت دیگران گردانیم براین وجه مقرر دارند و دانند و از مقتضای حکم درنه گذرند .

منشور سلطان حسین میرزا با بقرا درباره معزالدین شیخ حسین

برادران جلیل‌الشان عظیم‌القدر و فرزندان عدیل‌الشمس شبیه‌البدر ابقاهم‌الله تعالی و رقاهم مدارج‌العز و العلی و امرای دولت و اعیان و مشاهیر سادات عظام و جماهیر علماء اعلام و کافه رعایای ممالک و عامه زوایای مسالك احسن‌الله احوالهم و حقوق فی‌الدارین آمالهم بدانند که :

چون اعلاى اعلام اسلام و احكام احكام رسول علیه‌السلام از شرایط امور ایالت و جهاننداری و لوازم اسباب خلافت و شهرداری است ، همگی همت خسروانی و تمامی نهمت حضرت‌اعلی سلطانی ، سلیمان مکانی ، مصروف و معطوف گشته که در تقویت دین‌حق و رعایت مصالح خلق دقیقه‌ای موقوف و نامرعی نماند تا بموجب وعده آن تنصروا لله ینصركم روز بروز قواعد دولت و اقبال و قوایم عظمت و جلال استحكام دیگر گیرد و انتظام هرچه تمامتر پذیرد و ذلك فضل‌الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم لاجرم از طبقه سادات محقق و عالی‌مقدار و از زمره علمای محقق افادت شعار که متصدی نسق مصالح امور و متعهد کفایت مناظم جمهور تواند شد رقم ایثار و اختیار بر صحیفه

۱ - روی دل کسی ندیدن ترکیب تازه ایست !

احوال آثار عالیجناب نقابت قباب حقیقت دثار مرتضی و شیخ الاسلام الاعظم سلطان اعظم النقیبا و العلامی فی العالم مستعید ارباب العلوم و الفضایل الفایز بالقدح المعلی من الاواخر و الاوائل ملاذ صناید الافاق ، مرجع جمهور الطوائف علی الاطلاق ، معز السلطنه و الافاده والد نیا و الدین شیخ حسین ادام الله ظلال سیادته و افاض علی کافه الافاضل لازال افادته کشیده و اورا از سایر اکابر بمزید عواطف خسروانه و نوازش پادشاهانه ممتاز و سرافراز گردانیده و ضبط تمامت قضایای شرعی و عرفیه بکف کفایت و بدرعایت او باز گذاشته تا او باصابت رأی شرع آرای قوانین دین مبین و قواعد ملت سید المرسلین در میان خلایق معتمد و جاری گرداند و غبار ملامی و مناهی از صفحات صحایف انام محو فرماید و چون این مهمات خطیره عمده امور مملکت عقد سلطنت است مانیز شرط متابعت و اقتدار مرعی داشته تمامت احکام همایون راکه در این باب بنفاد پیوسته بشرف امضا میرسانیم، سبیل ارباب اقامت و سکون در اقطاع ربع مسکون آنکه بر حسب فرمان واجب الاذعان در جمیع امور و مهمات شرعی رجوع به جناب مشارالیه نمایند و اوامر و نواهی او را ممثیل بوده انقیاد از لوازم شمرند .

منشور قاضی القتانی هرات برای مولانا شمس الدین عبدالله امامی بامشارکت
مولانا قطب الدین محمد امامی از طرف
سلطان حسین میرزا بایقرا

برادران مشتری قدر بهرام خاصیت و فرزندان خورشید سیمای قمر ماهیت
ابقاهم الله تعالی و رقاہم مدارج العز و العلی و امرای ملک آرای و صدور روشن رأی و
وزرای عطارد فطنت و جمهور منتسبان عتبه دولت بازمره سادات واجب الاجلال و

علما و مشایخ ستوده خصال خجسته مآل و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال دیوانی احسن الله مآلهم وانحج بالخیر آمالهم بدانند که از دیوان قضای و الله یقضی بالحق نشان لازم الاذعان خلافت و امامت مارا بتوفیق انی جاعلک للناس اماماً مسجل فرموده اند و در محکمه علیای آئیناه حکما و علما صحت دعوی ایالت و جلالت مارا بصورت فتوی فحولی انا جعلناک خلیفة فی الارض فا حکم بین الناس بالحق مکمل گردانیده همگی هم همایون به مقتضای قضیه الملك و الدین توامان بر آن مصروف و معطوف است که همواره اعلام دین قویم باعلاء تمشیت مامعلی و مشارع شرع مستقیم از شویب شبهه و ریا مصفی باشد و بی شبهه ثبوت این معامله جز بوثیقه بینات نصفت و شهود عدالت قضاة اسلام و علمای اعلام که شمس فلک استعداد و بدر سپهر استحقاق اند استحکام نمی یابد سیما طایفه شریف القدر امامیه هرات صینت عن تطرق الحوادث و الافات که عصرها و قرن ها اباعن جد بمساعدت سعادت جد ، نص مبرم عدل القاضی فی القضیه خیر من عباده الثقلین را نصب العین ضمیر منیر خبیر ساخته افضی القضاة خراسان و صدر نشین مجامع هر عهد و زمان بوده اند. چون جناب فضایل مآب شریعت آیات مولانا الاعظم الاعلم خلاصه اعاظم العلماء و القضاة بین الامم غایب بحار الفروع و الاصول ناظم درر المعقول و المنقول مولانا شمس الملة و الدین عبدالله الامامی و فقه الله لاحیاء مراسم الشریعه الشریفه که پرتو اشراقات شمسیه اللمعات بر کشف اسرار علوم دینی و حل غوامض رسوم علمی انداخته انوار اهلیه و قابلیته این امر خطیر بر صفحات روزنامهجات احوال او اظهر من الشمس و ابین الامس است ببناء علی هذا منصب قضا و حکومت شرعی دار الملك هرات و جمیع توابع و مضافات آن بشرکت جناب شریعت مآب مولانا زاده اعظم سبیل اکابر قضاة الاسلام مولانا قطب الملة و الدین محمد الامامی زاده الله ایام تشرعه که تاغایت متصدی این شغل خطیر بوده مفوض و مامول گشت مقرر آنکه در جمیع امور اقتدا به آثار اشراف اسلاف خود که نعم القول الامامی نموده علی الدوام فی مجاری الشهور و الاعوام صورت کلمه اجماعیه التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله در آورند و در تحقیق قضایای شرعیه بر سبیل

مشارکت مناہج^۱ شریعت و با اقدام احتیاط فراست سرآ و علانیہ از متابعت موادمطاواعت دعاوی رعایا بکلی اعراض نمایند و دراستماع کلام متخاصمین بحکم اذاختصم اليک خصمان^۲ فسویبئنا فی اللفظ والخط طریق مساوات سپرده در تزکیہ و تعدیل شہود شرایط اعتنا و اہتمام بتقدیم رسانند و در احیای مراسم امر معروف و نہی منکر و اجرای حدود تعزیرات و عقود انکحہ بلاولی ومع الولی و قسمت ترکات و ضبط اموال ایتمام و سفہا و مجانیں جہد مستطاع مبذول داشته از مؤاخذہ روز حساب و محاسبہ یوم نظوی السماء کظی السجل الکتب^۳ غافل و ذاہل نباشند ، سبیل ہمگنان آنکہ :

مولانا و الاعظم المشار الیہ را متصدی این مهمات دانستہ وظایف توقیر و تعظیم کما ینبغی بہ تقدیم رسانند و در کلی و جزوی قضایای شرعیہ و معاملات دینیہ و عزل و نصب محتسبان و خطبا و امامان رجوع بہ اشارت و استصواب او نمایند و ہر کس را از قبل خود بہ امر مذکور تعیین نماید قایم مقام او دانستہ بہ عزل و نصب او کہ موافق شریعت و بدیضا تواند نمود معزول و منصوب دانند وظیفہ شغل قضا و حق السعی این مهم رفعت انتما بدستور جناب مغفرت مآب قاضی نور الملہ والدین محمد الامامی کہ بینہما قرب قرابت ثابت است بی قصور و تنقیص بدورسانند .



منشوری دیگر بنام قطب الدین محمد الامامی برای منصب قضا و حکومت شرعی دارالسلطنہ ہرات

اصول شجرہ دین و دولت و فروغ دوحہ ملک و ملت و امرای نصرت شعار ظفر

۱ - ن . مناسب !؟ ۲ - ن . سعی بینہما !

۳ - ن . الکتاب - آیہ قرآن مجید است

قرین و صدور من شرح الصدر نشین واصحاب دیوان اعلی و نواب عتبه سپهر انتما
اتانقباء جلالت مآب و علماء فضیلت انتساب و افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب
و عجم بدانند که چون از دیوان قضای و الله یقضی منشور بیضای خلافت مارا بتوقیع
انی جاعلک للناس اماماً سجلی فرموده اند و در محکمه علیا و آتیناه ، حکما و علما
صحت دعوی ایالت مارا بصورت فتوی انا جعلناک خلیفه فی الارض مکمل گردانیده
همگی همت به مقتضای قضیه الملك والدين توامان مصروف و معطوف است که همواره
اعلام دین قویم باعلاء تمشیت مامعلی و مشارع شرع مستقیم از شوایب شبهه و ریا
مصنفی باشد و بی شبهه ثبوت این معامله جز بوثیقه بینات نصفت و شهود عدالت قضات
کبار و علمای عالی مقدار که حافظان ممالک ملت و حارسان مسالك شریعت اند است حکام
نمی یابد خصوصاً گروه متعین مشهور که علی مر الاعوام والشهور اباعن جد بمساعدت
سعادت جداقصی القضاة زمان و صدر نشین ه جامع عهد و اوان بوده اند ، چون جناب
شریعت مآب مولانا و مولانا زاده اعظم خلاصه اعظام القضاة و العلماء فی العالم
جامع المفایر العلمیه و حاوی الماثر العلیه ، مولانا قطب الملة والدين محمد الامامی
رقاه الله تعالی معارج الکمال بفضله السامی که لامحاله به ملکه کامله که در قطع معاملات
شرعیه و نسق مهمات دینی از اسلاف اشراف خود اکتساب نموده آثار استحقاق و
استعداد بینة بر طبق منطوق ابن الفقیه نصف الفقیه از روزنامه چه حالات او واضح
است بنابراین منصب قضا و حکومت شرعی دار السلطنه هرات و توابع و مضافات آن
بموجب پروانچه انزل الداء بدو مفوض گشته مقرر شد که باقتضای قضیه الولد الحر
یقتدی بآبائه الغر اقتدا بآثار حمیده سلف صالح خود که نعم القول ماقال الامامی نموده
پیوسته صورت التعظیم لامر الله والشفقه علی خلق الله نقش خاتم انتباه دارد و مناهج
شریعت را به اقدام علم و فراست و خطورات عقل و کیاست پیسوده در سر و علانیه
اعتصام به حبل المتین فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی مستوثق گردانید و از

مطالعت هوا و مطاوعت دعاوی بکلی اعراض کرده در جمیع مهمام بموجب فتوی ایمه اسلام عمل نمایند و ظاهراً و باطناً از صورت مقتضای یعلم خاینه الانفس و ما یخفی الصدور ، در حقیقت فحوای ، فان لم تکن تراه فامه یراک غافل و ذاهل نباشند و در اوقات مرافعات بین المتخاصمین^۱ هر چند تفاوت بیند تفاوت نه بیند و در هر مجلس که خواجه مهمات پرسیده خواه بانفراد و استقلال خواه به اشتراک حکم ، و در احیای مراسم امر معروف و نهی از منکر و اجرای حدود تعزیرات عقود و انکحه بلاولی [و] مع الوالی و قسمت ترکات جهد مستطاع مبدول داشته از مؤاخذة روز حساب و محاسبه یوم نطوی السماء کطی السجل الکتب^۲ هر اسان و ترسان باشد از حال تسعیر و احتکار و ناانصافی مردم بازار واقف و خبردار بوده در تعدیل میکال^۳ و میزان و تحقیق ذراع [و] اوزان غایت اهتمام مرعی دارد .

سبیل همگنان آنکه جناب مولانای اعظم مشارالیه را متصدی این مهمات دانسته و ظایف توقیر و تعظیم کماینبغی به تقدیم رسانند و دست قدرت او را در اعتناق این شغل باستحقاق قوی و مطلق داشته شرایط امداد و تأیید بظهور رسانند و در کلی و جزوی قضایای شرعیه در عزل و نصب محتسبان و خطیبان و امامان رجوع به ارادت و اختیار اولازم دانند هر کس را از قبل خود به امر قضا تعیین کند نایب مناب و قایم مقام او دانسته بعزل و نصب او معزول و منسوب شمرند و حکم او را در این باب خواه با استقلال و خواه باتفاق که هر آینه مطابق مقتضای شریعت غرا تواند بود نافذ و لازم دانند .



۱ - ن . بین المتخاصمین
 ۲ - ن . تقریرات
 ۳ - ن . الکتاب
 از قران مجید است ۴ - ن . منکال

فرمان قاضی القضااتی ولایت بیهق برای کمال‌الدین حسین کاشفی واعظ
از طرف
سلطان حسین میرزا بایقرا

ناظران احوال دولت ابدی الاتصال و مباشران اعمال سعادت مآل قرنت اوضاعهم
بالنحج والاقبال، بدانند که : در حکمت و در تقویم هیأت افراد انسان که زایچه فطرت
ایشان مواقع نجوم استعدادات [و] مواضع سهام سعادات^۱ است جز تجلی معرفت احکام
و حقایق و تصدی مبادی ادراک آثار و دقائق نتواند بود کمانص علیه مفیض الخیر و
الجود فی افاده مضمون ما خلقت الجن والانس الالیعبدون ای لیعرفون، لاجرم در باب
همم^۲ علیّه که بر مقتضای فحوای ان الله یحب عوالی الهمم از طریق تقلید صرف
انصراف می نمایند صرف عنان همت به تحقیق حقایق اصول و فروع و توضیح مناهج
معقول و مسموع واجب شناخته در مضممار کشف اسرار و حل مشکلات افکار هادی
قصبات السبق می آیند، چون جناب طریقت مآب مولاناء العالم الفاضل کاشف المعضلات
المسائل قدوه ارباب السیر والسلوک ناصح اعظام الامراء و الملوک مولانا کمال الملة
والدین حسین الکاشفی البیهقی ادام الله میامن کمالاته که درجات ارتفاع آفتاب
ضمیرش به علاقه اسطرلاب عقول والباب و مقیاس معاشر و حواس معلوم نشود و دقائق
کواکب و ثوابت انظارش بوسیله ارصاد افکار ، برسیوح^۳ (!؟) افلاک املاک ضمائر
الوالابصار روشن نگردد، بنا بر تقریر این آثار در بلده فاخره سبزوآر و سایر مواضع
ولایت بیهق چون حکومت قضایای شرعیه را از مشارالیه اولسی والیق نبود زمان

۱ - ن. سعادت ۲ - ن. عتبه ۳ - ظ. سطوح

دولت سلطان خدمت ایشان را به حکم ان الله^۱ یا مرکم ان تود^۲ الامانات الی اهلها باختیار منصب شریف قاضی القضاة آنجا تکلیف و بعد از اجابت و امتثال فرمان وافی و مدت اشتغال به نسق مهمات دنیوی زمره ادانی و عالی جاذبه سلوک جاده اعراض از اهل ظاهر و یمن ملازمت سجاده توجه باطن و حضور خاطر و رابطه درس و افاده علوم رافع و موعظه و ارشاد مسلمانان بروجه زمام اهتمام ایشان را بصوب استغفار مهم خطیر قضا مصروف داشته و چون نوبت دولت مانیز باقتضای لوازم همان امضای حکم قضای سابق باسم سامی ایشان فرمود و مدت متمادی حیثما یقضیه الشریعه الشریفه اشتغال نموده در این ولا ملاحظه همان موانع که پیوسته نصب العین ضمیر ایشان بود بوسیله انواع التماس و استعطاف از تعهد منسب قضا معذور و معاف گشتند سبیل همگان آنکه در هر مقام که اقامت نمایند شرایط تعظیم و توقیر جناب مولانا الاعظم المشار الیه و زمره شاگردان و درویشان ایشان به تقدیم رسانند و فواید مجلس و منافع حضور ایشان مغتنم شمرده از برکات فضایل و کمالات ایشان تمتع و مستفید گردند و ایلچیان و قوشچیان و یامچیان طریقه ادب و حرمت سلوک داشته چهار پایان خاصه و متعلقان ایشان را اولاغ نگیرند و در منازل و مساکن ایشان محل حلول و مجال نزول دانند و شکر و شکایت ایشان را مشمر و مؤثر شناسند بر این جمله مقرر دانسته از مقتضای حکم جهانمطاع تجاوز جایز ندارند تا مستحق مؤاخذه نگردند .

فرمان احتسابی مولانا نورالدین محمد اشرف

ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت و جمهور سادات عظام و علمای اعلام و

۱ - ن . ان الله یا مر ان تود الامانات !

و مشایخ اسلام و متمدیان اشغال و مباشران اعمال و سکنه مساکن و متوطنه دارالسلطنه
هرات بدانند که :

چون همگی همت همایون عالیحضرت پادشاه ربع مسکون خلدالله ایام خلافت
بر تمهید قواعد دینی و تشیید مراسم یقینی که از موجبات ثبات دولت و اسباب مزید
حشمت و رفعت دنیا و آخرت است مقصور و محصور می باشد ، مقارن این احوال
اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر که از جایل امور و عظیم اشغال است و از روی
اعتنا بعهده اهتمام جناب سیادت مآب فضیلت انتساب مولانا و مرتضی اعظم سلیل
اکابر السادات و اعظام العلماء بین الامم **مولانا نورالدین محمد اشرف** شرفه الله سبحانه
به حسن توفیقه که ارثاً و اکتساباً استعداد و استحقاق این امر شریف از صفحات حالات
او ظاهر است فرموده اند که از روی تیقظ و تحفظ به امر احتساب جلیل الحساب قیام
بردوام نمایند تمامت [مردم] شریف و وضع دارالسلطنه هرات به حکم فاحکم بین الناس
بالحق در دفع و رفع فسق و فجور و تأدیب و تعزیر و اقامه جمعه و جماعات و تعلیم فرایض
و سنن و واجبات و تصحیح موازین و مکایل و سایر مایکون من هذه^۱ القلل حیثما کان^۲
مطمح نظر همت داند و چون بذروه عرض میرسد که در باب رقبات موقوفات قدیم و
جدید که در فاخره **هرات** و بلوکات واقع است از قبیل اسباب و مستقلات و غیر ذلك
دفتر منقح که موجب^۳ ضبط و ربط آن تواند بود تا غایت سمت تکمیل نیافته و حاصلات
و محصولات آن را جماعت امامان و مؤذنان متصرف گشته از ترتیب اسباب عمارت
ضروری و نسق جهات فرش و روشنائی منصرف می باشند و مع ذلك از عهده رعایت
شغل خطیر^۴ بر مقتضی شرع شریف تقاضا نمی نماید .

حکم جهانمطاع لازم الاتباع بنفاد پیوسته که جناب مولانا و مرتضی اعظم
مشارالیه تحقیق رقبات قدیم و جدید موقوفات آن مواضع در استکشاف احوال امامان

۳ - ن . بموجب

۲ - ن . حیثما مطمح

۱ - ن . القیل

۴ - ن . تر

ومؤذنان وظیفه سعی مشکور بظهور آورد و حاصلات آن را بروفق شرط وقف به عمارت ضروری و ترتیب مصالح فرش و روشنائی و وظیفه شرعیه امامان ومؤذنان مصروف گرداند و آنچه متغلبان وقف متصرف گشته باشند از ایشان استرداد نموده به مردم امین کافی بسپارد و اگر بعضی از ارباب اعتساف بعلت قلت انصاف در مساجد مستعد و مباشر امامت گشته باشند کیفیت آن را به ذروه عرض رساند تا بهر وجه در آن باب واجب الاذعان وقوع یابد به تقدیم رساند و چون به لوازم شغل قیام نموده دفتر مکمل منقح به دفتر خانه عالی سپرده فهرست معهود ستاند بدستور متولیان اوقاف از ابتدای محصول توشقان ثیل جهت حق السعی خود و نویسنده که متعهد این شغل گردانده نیمه از حاصل موقوفات مساجد گرفته بدورسانند، به پروانچه و نشان مجدد محتاج ندانند، سبیل همگنان از خواص و عوام بلده و بیلوکات آنکه: جناب سیادت مآب مشارالیه را بر حسب فرمان لازم الاذعان صاحب عهده امور مذکور دانسته از مقتضای حکم مطاع تجاوز جایز ندانند .

* * *

فرمان احتسابی مولانا نجم الدین محمد قاینی باتفاق نظام الدین احمد خوafi

فرزندان جوان بخت کامکار ، و امرای عظیم القادر عالمقدار و صدور صدر نشین رفیع الشان و وزرای خبرت واضح البیان ، و ارباب مناصب و اصحاب مراتب و سکنه و اهالی و افراد امم و اصناف ترك و عرب و عجم بدانند که: چون بحکم واجب الاذعان الملك والدین توامان تأسیس بنیان خلافت جهانیان تأکید اساس سلطنت و کامرانی به تمهید قواعد دین متین و تشیید معاهد شرع سید المرسلین منوط است و انتظام احوال دولت و التیام احوال مملکت بنظام امور ملت و قوام اوضاع شریعت مربوط .

تأویل توأمآن چه بود غیر از آنکه ملک آن را دهد خدای که دین را شعار کرد
 لامحاله آیات فتح مبین از حروف سیوف ارباب دولت گاهی روشن گردد که
 رایات دین مبین را به اوج مدارج تقویت برافرازند و نفیر نصیر^۱ قوم از لسنه اسنه
 اصحاب شوکت وقتی مبرهن گردد که توقیر^۲ شرع مستقیم را مطمح تربیت سازند و
 بحمدالله تعالی نهال سلطنت و جلال ما بزوال^۳ تقویت شرع غرا نشوونما یافته و شجره
 طیبه دولت و اقبال به نسایم احیای مراسم ملت بیضای نصارت و بها پذیرفته همگی
 همت عالی نهمت در ایام دولت روز افزون مصروف و تمامی نیت متعالی منزلت در
 روزگار خلافت همایون معطوف است که بمقتضای فحوای کنستم خیر امت اخرجت
 للناس تأمرون بالمعروف و تنهون^۴ عن المنکر ظلمت ظلم و بدعت از کوکب شرع و
 ملت منکشف شود و نجم دین هدی بر ذروهی فلك عالی مستعلی گردد بناء علی هذا
 تمشیت مهم احتساب جلیل الحساب بر ذمه همت همایون واجب و لازم می دانیم و
 زمام اهتمام و اختیار این شغل ستوده آثار بکف کفایت و اجتهاد علمای دین دار و
 فضلالی تقوی شعار که حافظان حدود ملت و حارسان ثغور طریقت اند سپرده مشاغل
 تأیید و تقویت از بوارق^۵ تعاونوا علی البر و التقوی پیشوای عظمت ایشان می گردانیم
 و چون مولانا الاعظم الاورع^۶ الاظهر خلف العلمای الماضین محیی آثار سید المرسلین
**مولانا نجم الدین محمد بن المولی المبرور الجلیله المشهور جلال الملة والدین
 القایتی** ، زاد الله^۷ توفیقه و رحم اسلافه بوفور استحقاق و استبهاال من نفسی نفسه
 عن المنکرات فهو جدیر به تقلید الدینیات متصف و متعین است و مدت متمادی بر حسب
 فرمان اعمام نامدار و اخوان کامکار در دار السلطنه هرات و بلوکات و توابع و
 مضافات از عهده این امر خطیر کما ینبغی یقضی نموده در این ولا به مقتضای فحوای ان الله

۱ - ن . بصر
 ۲ - ن . توقیر
 ۳ - ن . بزوال
 ۴ - ن . ینهون ؟
 ۵ - ن . تعادلوا
 ۶ - ن . اورع اطهر
 ۷ - ن . زاده الله

بأمركم ان تؤددا الامانات الی اهلها مقرر شد که مولانا مشارالیه به مشارکت و اتفاق و مساهمت و استصواب مولانا العالم الفاضل المتورع الكامل نظام الملة والدين احمد الخوافی زاد الله تعالی علمه و ورعه که در این مدت بر سبیل استقلال به موجب حکم واجب الامتثال مباشر شغل کثیر الحساب احتساب بوده^۲ و در مضماری^۳ و لتکن منکم امته يدعون الی الخیر بأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر قصب السبق از ایمه روزگار ر بوده بدین امر ذی بال اشتغال نمایند و عموم طوایف را به حسن ارشاد و هدایت مقتضی فتوی و روایت به جاده قویم شرع مستقیم دلالت نموده در تأدیب زمره اشرار و تعریک فرقه فجّار غایت اجتهاد و اقتدار مرعی دارد و تعمیر مساجد و معابد و تفتیش احوال امامان و مؤذنان بقاع خیر و ترفیه احوال اهالی دین منظور نظر اعتنا و اهتمام گردانیده در دفع مباشران معاصی و ملامی و متصدیان بدیع و مناهی بقدر وسع بذل مجهود بتقدیم رسانند و از حال تسعیر و احتکار و ناانصافی مردم بازار واقف و خبردار بوده نگذارد که از آنچه حکم و دستور و انصاف به زیاده و کم خرید و فروخت کنند و در تعدیل مکیال و میزان و تحقیق ذراع و اوزان به حکم اقیموالوزن بالقسط غایت تیقظ و احتیاط بجای آورده اجرای حدود و تعزیرات و اعزاء اصناف خلایق بر جمعه و جماعات حیثما یقضیه الشریعه الشریفه بظهور رسانند و اراقه^۴ خمور و سایر مسکرات و کسر ظروف و اوانی و آلات و ادوات لهو و لعب و منع و زجر مرتکبان جهد مستطاع مبذول داشته عامه طوایف را به تعلیم و تعلم فرایض و واجبات و سنن اسلام ترتیب و تکلیف نمایند و از هر کس کاینآ من کان برخلاف شرع و سنت صوری مشاهده کنند ، دفع و رفع آن لازم دانسته در او امر و نواهی مدافنه جایز ندارد و بحکم فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی به هیچ روی دل هیچکس نه بیند . سبیل همگنان آنکه مولانا الاعظم مشارالیه را در تصدی این منصب خطیر

۱ - ن . توددوا

۲ - ن . نموده

۳ - ن . ولیکن

۴ - ن . و درقه

برسبیل اشتراك و اتفاق منصوب دانسته لوازم توقیر و اکرام و مراسم تعظیم [واحترام] بجای آورند و او را در این شغل ماذون به استخلاف شناخته عزل و نصب او را در این باب معتبر دانند مقرر است که جهت وظیفه مولانا مشارالیه و جماعتی که برسم امداد و معاونت ملازم او باشند از ابتدای شروع هر سال مبلغ شش هزار دینار کپکی از بیت المال و دو بیست خروار گندم بوزن شرع از مال بلوکات دهند و چیزی قاصر و منکسر نه گردانند و در این باب تفصیر نه نمایند .

فرمان احتسابی هرات برای مولانا قطب الدین محمدلاری خوانی

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره باجماهیر سادات عظام و مشاهیر علمای اعلام و افراد طوایف امم و اصناف ترك و عرب و عجم اصلح الله احوالهم و انجح بالخیر آمالهم بدانند که:
بر مقتضای کلام سبحانی و تنزیل نص آسمانی و هو قوله عزّ طوله کنتم خیراته اخرجت للناس یا مرون^۱ بالمعروف و تنهون عن المنکر ، همگی همت خسروانسه و تمامی نهمت پادشاهانه بر تمهید قواعد دین و احیای مراسم شریعت سید المرسلین مقصور و محصور گشته ، نظر همایون اثرها ، به اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر که ثمره اقتناء صنوف سعادت و وسیله ازدیاد شوکت دنیا و آخرت است مصروف و معطوف می باشد لاجرم از جمیع موطن و مساکن از ممالک محروسه تمشیت معامله احتساب جلیل الحساب شناخته در هر موضع از آن معتمد امین که اساس این امر خطیر را رکن مشارالیه و قطب مدارالیه تواند بود اختیار^۲ می نماییم و زمام مصالح سینه

۱ - ن . بامرون ۲ - ق . اختیار نمی نماییم ا

را به ییادها تمام واجتهاد او سپرده مشاغل تقویت و تأیید از یوارق تعاونوا علی البرو التقوی پیشوای عزیمت او می فرماییم سیما در مدینه الاسلام هرات صینت عن تطرق آفات والمخافات در جمیع توابع ومضافات آن مجمع^۱ اعیان و اشراف زمان و مرجع صناید و مشاهیر ایران و توران است هر آینه مزید توجه والتفات به ترویج آن متعلق و متسلسل تواند [بود] بناء علی ذلك مولانا الاعظم الاعلم الاورع الاطهر الاکرم زبده العلماء المتشرعین مولانا قطب الدین محمد لاری الخوافی و فقه الله تعالی که شرف علم و هدایت و سداد و امانت بر نقاب و عدول ایام بوقوف پیوسته حکم فرمودیم که استقامت در جاده التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله نهاده در شهر و بلوکات از سرتیقظ و هوشمندی بامر خطیر احتساب قیام نماید و در انتظام اسباب آن سعی تمام و جهد مالا کلام بظهور آورده قلع ماده فسق و فجور و کسر^۲ اوانی لهو و لعب و اراقه خمور و سایر مسکرات واجب و لازم دانند و پشت عناد و استکبار فسقه و فجره و اصحاب ملاحی از کنگر و بازیگر و هنگامه گیر و مرغباز و غیر ذلك بر نهج شریعت غرا از بار تأدیب دو تا گردانیده اجرای حدود و تعزیرات بوجه شرع شریف نماید و قطع و فصل خصومات و تعدیل ذراع و تعیین اسعار^۳ و تحقیق احتکار و عقود انکحه با لولی و مع الولی و تعمیر مساجد و تفتیش احوال امامان و مؤذنان ضبط جمعه و جماعات و تعلیم فرایض و سنن و واجبات حیثما یقیضه الشریعه الشریفه به تقدیم رسانیده در تصحیح موازین و مکائیل^۴ محابا روا ندارد و بامعان و ایقان تمام رایج از کاسد و صالح از فاسد امتیاز کرده زجر مفسدان و ضرب اصحاب بدعت واجب شناسد سبیل همگنان اصلح الله احوالهم آنکه مولانا الاعظم المشاریه را متصدی این امور شناخته و ظایف توقیر و اعزاز او به تقدیم رسانند و جمیع اوامر و نواهی او را در این باب که هر آینه مطابق شرع شریف تواند بود

۳ - ن . اشعار؟

۲ - ن . و کبیرا وانی و لهو !!

۱ - ن : لامجمع

۴ - ن . کلیال

امثال نموده طریق مساعدت و امداد او مسلوک دارند تا روز بروز آثار خیرات و مبرات تزايد و تضاعف پذیرد و برکات ماثوبات آجلاً و عاجلاً^۱ بسروزگار همگنان متواصل و متلاحق باشد، مولانای مشارالیه نیز باید که بر مقتضای فحوای من یحب الله و ابغض الله و اعطى الله و منع الله فقد استكمل الايمان نصب العین ضمیر داشته بصدر منشرح بنوعی کند که عند الخالق و الخلاق مرضی و مستحسن باشد .

واگذاری امامت بقعه کوسویه به مولانا تاج الدین علی

سادات عظام و مشایخ اسلام و قضاة کبار و علمای نامدار و اصول و اعیان و سکنه اهالی قصبه کوسویه احسن الله احوالهم بدانند که چون قامت دولت ماکه در محراب خلافت شایستگی امامت سلاطین جهاندارد بخلف اقامت و ظایف طاعات و عبادات که بمقتضای مضمون عماد الدین رکن^۱ الاسلام است مشرف و سرافراز گشته همگی همت خسروانه بر احیای مساجد که جامع صنوف^۲ جماعت خداپرستان تواند بود موقوف می باشد و چون جامع قبله العباده کوسویه که هر هفته یکبار در وقت ندای یا ایها الذین آمنوا اذا^۳ نودی للصوصة من یوم الجمعة فاسعوا الی^۴ ذکر الله جمعی از مسترشدان آن درگاه درین مقام شریف به نیت ادای فرض جمعه آیند که از معظمت مساجد و معابد است و اهتمام تمام بروفق و رواج آن متعلق و مربوط به پروانه و جعلنا للمتقین اماما امامت و خطابت آن بقعه بمولانا الصالح المتورع تاج الدین علی که بشرف بساط بسوس همایون اختصاص یافته انما یخشی^۵ الله من

۳ - ن . آمنو و نودی الصلوة ا

۲ - ن . صفوت

۱ - ن . رکن

۵ - ن . یحی

۴ - ن . انی

عباده العلماء بر صفحات احوال او واضح بود مفوض گشت .

فرمان و آذاری سمت تعلیم دبیرستان خانقاه رسالت پناه در شهر هرات به شاعر و خوشنویس نامی سلطان احمد مجنون

برادران نامدار و فرزندان سعادت یار ، واروغ همایون و امیرای دولت روزافزون و صدور صدرنشین و وزرای صاحب تمکین و مباشران اعمال موقوفات و متصدیان امور مهمات بدانند که : چون در مبادی احوال دولت ابدی الاتصال در خانقاه مقدس حضرت رسالت پناه خاتم انبیا صلی الله علیه وسلم که متصل چهارسوق دارالسلطنه هرات صینت عن تطرق الآفات سمت احداث یافته به تلقین ملهم اقبال که خلیفه نغمه سرای مکتب ولقد آتیناک سبعا من المثنائی والقران العظیم است جهت تعلیم فحوای این حروف و کن مستفید اکل یوم زیاده^۱ و من العلم واسبح فی بحار الفواید که قاریان نعم البیان در آن مقام شکر ف لوح تعلیم در کنار فرزندان سعادت یار اهل الاسلام نموده حفظ سوره قرآنی را مستبشر باشند سرافراز گشته بودیم بنا بر تمهید آن مدت متمادی مولانای المرحوم **جلال الدین محمود الرفیقی** حسب الحکم مطاع آن امر شریف را متعهد بود و چون مولانای مشارالیه و دیعت حیات سپرده فرزند رشید او مولانا الفایز بتحصیل الفنون سلطان **احمد المتخلص به مجنون** بصلاح و صلاحیت و مقدمات علوم دینی و فنون فصاحت از نظم و نشر و حسن خط ، از هر نوع ، ممتاز و سرافراز است و مقارن این وقت در مجلس همایون قصیده ای غرا درستایش دولت روزافزون گذرانیده به عنایات خسروانه سرافراز گشته حکم شد، که برطبق

۱ - ن . و کن مستفسدان

والد مغفور خود در خانقاه حضرت رسالت پناه به تعلیم دبیرستان موضع رفیع الشان من حیث الاستقلال بی مشارکت غیری مشغول بوده وظیفه همگی آن شغل شریف را بدستور والد خود بتمام و کمال متصرف گردد ، سبیل همگنان آنکه مولانای مشارالیه بر سبیل انفراد و استقلال بی مشارکت و مساهمت غیری صاحب عهدهی آن امر دانند بدانچه به راه و رسم آن متعلق تواند بود رجوع بدو نمایند وظیفه حکمی آن شغل را چنانکه دروقف نامه همایون سمت ذکر یافته بتمام و کمال بدورسانند .



فرمان تدریس مولانای اعظم جمال الدین عطاءالله برای مدرسه سلطانی نهرانجیل هرات

برادران جمشید آیین مشتری خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر ماهیت ابقاهم الله تعالی و رقاہم مدارج العز والعلی و امرای ملک آرای بہرام انتقام و صدور زحل محل رفیع مقام و وزرای روشن رأی عطار د فظنت و نواب جلیل القدر کثیر الموهبت با اصول نقبای راسخ بینان و فحول علمای واضح برہان و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران دیوانی اصلح الله مالہم و انجح بالخیر آمالہم بدانند کہ در نظر خجسته اثر عقل روز افزون کہ مدرس مدرسه انی اعلم مالا تعلمون است مخفی و محجوب نماند کہ اعلائی علوم معارف و احکام احکام نکات و لطایف مستدعی اعلا بر اعالی مدارج رفعت و مستلزم ارتقاء بر شواہق جبال جلال است فلہذا . طایفہای از خواص نوع انسان بر مقتضی ان الله یحب عوالی الہم از میان امثال و اقران بشرف مطالب فضل و مآرب اخلاص امتیاز و اختصاص یافته در مواقف جد و اجتهاد و صرف عنان ہمت عالی بہ تحقیق حقایق اصول و فروع واجب و لازم می دانند و در مقامات کشف اسرار حل مشکلات افکار بہ حدیث صحیح و منطقی فصیح و حکمت صریح حاوی انواع حجج

وبراهین آمده صحاح عقاید که قانون شفا و نجات است به اشارات^۱ شافیه و تنبیہات کافیہ مقرر و محرر می گردانند و از جمله اشباه و نظایر این تشبیب^۲ آن که :

جمال حال مرتضی ستوده خصال ، شیخ ارباب الحدیث و سید اصحاب السنند تبیان^۳ الکتاب فیما بین الامم و ارث علوم سید المرسلین صلی الله علیه وسلم ، جمال الحق و الحقیقه و الدین عطاء الله ، اعطاء الله تعالی مایحبه و یرضاه به جسماعت صفات جلیله شرف این منزلت عظمی یافته و از مطالع اشراقات فیوض الهی پرتو انوار مصابیح مشکلات فضایل و کمالات، بر پیشگاه انتباه او تافته چنانکه مطول فواید که مفتاح کنز دقایق است و مجمل و مفصل عوایدش جامع اصول حقایق بدایع معانی بروشن تر تفسیری از او در معرض بیان می آید و کنه مبانی سبع المثانی به وجیز و بسیط عبارات و استعارات او می نماید مقارن این حال منصب تدریس صفابخش از مدرسه سپهر اساس سلطانی که بر حاشیه فهر اجیل به نیت تربیت علمای عیسی دم زمان و ترتیب اسباب رفاهیت خاطر طالبان و متوجهان یافته بکمال اهتمام او مفوض فرمودیم تا به لطف توضیح و تنقیح در ایام متبرک تحصیل به افاده و نشر علوم دینی سیما اصول و فروع حدیث نبوی اشتغال نموده یک نفر معید^۴ مستعد و پانزده نفر طالب علم صالح مجتهد از ارباب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم ملازم درس افادت انتساب او باشند تاهریک بمقدار استحقاق و استیمال به خط تمام و قسط مالا کلام فایز و بهره مند گشته از [حضیض]^۵ محمول باوج قبول رساند .

وظیفه همگنان آنکه : برین موجب مقرر داشته وظیفه ایشان را از ابتدای شروع جناب مشارالیه که منتصف رمضان المبارک سنه اثنی و تسعین و ثمانیاد است، سال بسال از محصولات موقوفات همایون بی شایبه تنقیص بدستوری که مضمون وقف نامه چه همایون بکم و کیف آن ناطق است بدیشان برسانند .

۱ - ن . اشارت
۲ - ن : نشیب
۳ - ن . بنیان کتاب
۴ - ن . معبد
۵ - ن . از حمول !

مقرر است که متولیان و صاحب جمعان اوقاف مذکورہ سنتاً بعدسنہ برین موجب عمل نموده به نشان و پروانچہ مجدد محتاج ندانند و حجرات معدود کہ از مضافات آن درگاہ درسگاہ فضیلت پناہ است بتصرف ایشان گذارند .



فرمان انتخاب مولانا شمس الدین محمد بحر آبادی برای تدریس مدرسہ سلطانی باغ جهان آرای ہرات متصل بہ لنگر نعمت آباد

اصول شجرہ دین و دولت و فروع دوحہ ملک و ملت ابقاھم اللہ تعالی و رقاھم مدارج العز والعلی و ارکان دولت راسخۃ البنیان و اعیان حضرت قاہرہ البرھان اصلح اللہ احوالہم وانجح بالخیر والسعادہ آمالہم بدانند کہ در نظر خجستہ اثر عقل روز افزون کہ مدرس انی اعلم مالا تعلمون است مخفی و محجوب نماند کہ بہ حکم ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوہ عند اللہ ہو خیراً واعظم اجراً اقامت وظایف بذل مجہود در سراً و ضراً و وظیفہ ہمت ہمایون ماست و اتفاق مواجب مال درس و علانیہ راتبہ دولت روز افزون ما ، لاجرم بہ خلوص نیت و صفای طویت روی دل متوجہ انشاء و ابداع انواع بقاع خیر می گردانیم و از اعداد خیرات جسیمہ^۱ و امداد صدقات عمیمہ رایت تربیت اسباب منہاج ارباب استحقاق باوج رفعت و رفعنہا مکاناً علیامی رسانیم و از آن جملہ مقارن این احوال کہ در شارع خیابان قدیم دارالسلطنہ ہرات صینت عن تطرق الآفات قریب در شمالی باع جهان آرای متصل بہ لنگر دریانوال نعمت آباد کہ علی الدوام والاتصال نیت تربیت عظمای علمای زمان و ترتیب اسباب رفاهیت خاطر طالبان و متوجہان از ما پدہ موہبت الہی بو فور نعمت آباد باد . بنای مدرسہ عالی چنانکہ

فراخور همت معّالی مع آلائی ما تواند بود، امر فرمودیم، فضایش، چون ریاض بهشت باصفا و هوایش نمودار نسیم خلد روح افزا، بعد از آنکه دو دانشمند ماهر متبحر از خواص دوده‌ی اکابر که علم علم من عمل و علم یدعی عظیمافی ملکوت السماء از قبه گنبد خضرا در گذرانیده‌اند و در حل غوامض مسایل دین، خامه افنا قایم مقام پیشوایان پیشین گردانیده برگزیدیم، پرتو التفات بر ساحت احوال مولانا العالم الفاضل الکاشف معضلات جمیع المسایل مولانا شمس الدین محمد بحر آبادی فاضل انوار کمالاته که از علمای متبحر روزگار در استکمال علوم دینی به منطبق فصیح و حکمت صریح اختصاص یافته و در تحقیق حقایق و مامیات به اشارات^۱ شافیه و تنبیهاات کافیه شرح مقاصد افهام او هام بدستوری مقرر و محرر داشته که وجیز و بسیط عبارات و استعارات به توضیح و تنقیح فصلی از آن باب و فانماید انداخته او را در آن امر جلیل القدر شریک و سهم ایشان گردانیدیم تا بر سبیل انفراد و استقلال در صدر ایوان یکی از چهار صنفه مدرسه همایون به شرح افاضه انوار علوم و معارف و تدریس و افاده انواع حقایق و لطایف مشغول بوده به دستگیری تقریر هدایت مآل از چشمه سار زلال افصال خود انهار فواید و اسرار بر ریاض استعدادات طالبان صادق هوشیار روان گردانند و روز بروز در موافقت صدق و اخلاص بر مطالعه و مذاکره علوم شرعی مواظبت نموده ارباب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم را بر مقدار استحقاق و مبلغ استیصال به حظ تمام و نصیب کمال فایز و بهره مند داشته از حسیض خمول به اوج قبول رسانند. وظیفه همگنان آنکه:

مولانا الفاضل المشار الیه را متصدی این امر شریف دانسته آنچه به راه و رسم آن متعلق و منسوب باشد و مقنّوس دانند و ظایف مرسومات مشافهه و مشاهره...^۲.
اعالی و ادانی حوزه درس او بی قصور و احتیاس از حاصل موقوفات که در وقف نامچه همایون بارز خواهد گشت و اصل گردانند.



۱ - ن. اشارت. ۲ - در نسخه دو کلمه پاک شده است.

فرمان انتساب مولانا خواجه ناصرالدین ضیاءالملک الجامی ترمذی برای
تصدی و تدریس مزازفا یض الا نواز امام المتقین حضرت امیرالمومنین
سلطان الاویما و برهان الاتقیما اسدالله الغالب علی بن ابی طالب
علیه الصلوٰة والسلام در شهر بلخ

فرزند اعز ارشد ، رشیدالدوله و الدین حیدر محمد ابقا بم الله تعالی و رقاہ
مدارج العز والعلی وامرای دولت و منتسبان عتید رفیع منزلت و متصدیان اشغال
سلطانی و مباشران مهمات دیوانی قیبة الاسلام بلخ و جمیع مضافات و منسوبات آن
بدانند که :

چون در نظر خجسته اثر عقل دور بین که مدرس مدرسه همایون انی اعلم مالا
تعلمون است اعلاء اعلام علوم اسلام مستدعی بر اعالی مدارج رفعت و اعلی آمده
لاجرم طایفه ای از خواص نوع انسان در مواقف جد و اجتهاد صرف عنان همت به تحقیق
حقایق اصول و فروع واجب می دانند و در مقامات کشف اسرار به حدیث صحیح و
منطق فصیح صحاح عقاید را که قانون شفا و نجات است به اشارات شافیه و تنبیهات
کافیہ مقرر و محرر می دانند و از آن جمله شیخ الاسلام زاده بقیة اعظام المشایخ والسعاده
خواجه ناصرالدین ضیاء الملک جامی است که انتماء نسب او به خانواده شریف
علاء الملک ترمذی علاوه نسب عالی او به دودمان رفیع احمدی پیوسته گشته و

جام مرام کمالات علمی در کام اهتمام او خوشگوار آمده بناء علی ذلک در خلال این احوال منصب تدریس سر مزار بهشت آیین فیض آثار حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین سلطان الاولیا و برهان الاتقیا مطلوب کل طالب و غالب مولانا و مولی الثقلین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام به کمال اهتمام او مفوض گشت که در آن موقف مقدس به افاده علوم شرعی قیام نموده ارباب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم را بر مقدار استحقاق و مبلغ استیمال محفوظ و بهره ورگرداند ، وظیفه همگنان آنکه : شیخزاده مشارالیه را متصدی این امر جلیل شناخته و آنچه متعلق بلوازم این شغل تواند بود رجوع به استشارات او نمایند و چون حسب المعمود بر شرایط آن مهم اقدام نماید هر سال به رسم حق التدریس از حاصل موقوفات و نذورات آن مزار افاضت نثار بدو رسانند و به قلیل و کثیر چیزی از آن قاصر و منکسر ندانند ، مقرر است که : اگر شیخزاده مشارالیه در موقوفات آن مقام مقدس بکوچ خود متصدی زراعت گردد و مبلغ و مقدار مذکور را سنه " بعد سنه از واجب آن حساب نموده تفاوتی که زیاده و کم ظاهر گردد اعتبار نمایند .

فرمان تدریس مولانا سید افضل الدین محمد موسوی در آستان قدس رضوی

مشاهیر نقبا و جماعیر آل عبا از قضات اسلام و علمای انام و سکنه مساکن و متوطنه موطن به ولایت توس و مشهد مقدس حضرت امام همام علیه و آباءه یفنون التحیه والسلام بدانند که :

چون اعزاز و اکرام سادات عام که بمقتضی فحوای قل لاسئلكم علیه

اجراً^۱ الا المودة فی القربی شجره سودت ایشان مثمر اقتناء صنوف سعادت است و تعظیم واحترام علمای اعلام که بموجب و السوالعلم قایما بالقسط شهادت ایشان به شهادت الهی اقتران یافته از لوازم امور شهریارى و شرایط اوضاع جهاندارى است و جناب فضیلت انتساب مرتضى اعظم اعلم اورع اطهر اکرم اعتضاد اعظام السادات و العلما محرر قصبات السبق فی مضممار العلم والتقوى افضل اکابر المحدثین وارث علوم سید المرسلین سید افضل الاملة والدین محمد الموسوی ادیمت مناخر سیادتة و مآثر سعادتہ بمرافقت عنایات الهی و افاضت برکات نامتناهی مستجمع جمیع کمالات صوری و معنوی آمده و لامحاله بی آنکه مستجمع حل این حدیث را بره بالغه و اطراء تواند نمود فی الحسان و الصحاح کمشکوة فیها مصباح است بناء علی ذلك از روی عنایت، حکم مطاع الاتباع ارزانی داشتیم که مرتضى اعظم مشارالیه ملاحظ ترویج روح مقدس امام عمام سلطان اولیاء الله العظام ملاذا الخافقین و کشف الثقلین الذی بینہ^۲ و بین الوری بعد المشرقین الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیه و آباء الطیبین الطاهرین و ترویج امور آن قبه بهشت آیین که به حکم من زارنی فی^۳ تلك البقعه كتب الله له ثواب الف حجه مبرورة و الف عمره مقبوله که بالحقیقه کعبه راستان و قبله راست آن است. به افاده و تدریس علم شریف حدیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اشتغال نموده طوایف طلبه را از یمن افاضت شیخ بطریق قویم شرع مستقیم رساند و تمامه فتاوی شرعیه و سجلات دینیہ آن ولایت مع ارجا^۴ آنها که مقرر آثار ولایت و مستقر انوار امامت و هدایت است به هر وقت که اتفاق افتد جهت وصول بدرجه و ثوق بمهر موثوق به خود، موشح گرداند، مقرر است که مادام فتاوی ایمه و صور دعاوی و تمسکات مقرون بمضمون فتوی در آن حدود به مهر مشارالیه اقتران نیابد قضات اسلام آن حدود و مضافات بر قطع و فصل^۵ قضایا و معاملات هیچکس

۱ - ن . اجرا الموده
 ۲ - ن . بنیه
 ۳ - ن . من
 ۴ - ن . ارجاعها
 ۵ - ن . حصلها

انجام و اقدام ننماید . سبیل همگنان از ارباب اقامت آنکه: برین موجب مقرر داشته شرایط تعظیم و توفیر مشارالیه بتقدیم رسانند و سنه^۱ بعدسنه به تجدیدنشان و پروانچه محتاج ندانند و چون بتوقیع و قیوع^(۲) همایون موشح و مشحون گردد اعتماد نمایند.

* * *

فرمان شیخ الاسلامی خواجه شهاب الدین عبداللہ مہنہای از نوادگان سلطان العرفا ابوسعید ابوالخیر قدس اللہ سرہ و سجاده نشینی ہزار با انوار خواجه عبداللہ انصاری بنام نامی آن جناب پس از تعمیر درگاہ

فاتحہ خطاب در ہر باب و خاتمہ مقال در ہمہ حال سپاس و ستایش خجستہ مآل قادر حکیم کہ بہ اقتضای سابقہ عنایت قدیم طایفہ مخصوص از اخص خواص گرامی نوع بشر برگزید و بہ افاضت انوار وحی و کلام سعادت آثار کشف والہام و افق احوال ملک و ملکوت و کاشف اسرار ناسوت و لاهوت گردانید .

فرستادگان خداوند پاک چو خورشید روشن در این تیرہ خاک
گشایندگان در شرع و دین نمایندگان طریق یقین

خصوصاً والی ولایت ہدایت کہ بمقتضای فحوای قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی بحکم اللہ نہ در صوامع حال عقد عملی از اعمال بی متابعت فرہان او در سلک جوار انتظام یابد و نہ در جوامع^۲ قال^۳ نقد^۴ امسلی از آمال بی معیار اعتبار او بہ سکہ قبول رسد .

۱ - ن . فاتبعونی بحکم
۲ - ن . جامع
۳ - ن . مال
۴ - لقد

«پندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی

اللهم صل علی محمد کما ذکره الذاکرون .

بعده . چون بصایر ارباب علم الیقین و سراپر اصحاب عین الیقین کما هو حق الجلائی والاستحقاق^۱ که زمره ارجمند بی مانند که برکت سلوک جاده متابعت و اقتدا و یمن ملازمت سجاده موافقت و اقتفاء^۲ به حفظ وافر و نصیب وافی علی اختلاف درجات استحقاقهم . و تفاوت مراتب قصدهم و اطلاقهم استعساد یافته اند در همه حال و سایط هدایت و ارشاد عباد و وسایل صلاح و معاش و معاد گشته مصالح اهل علم و منافع ذرات ذریات آدم صورت و معنی و اجرة دیناً و دنیا^۳ فیوض حالات صوری و معنوی و کمالات کسبی و وهبی ایشان انتظام پذیرفته لاجرم تأیید ازلی و توفیق لم یزلی باطن فیاض مارا مطرح اشعه انوار عنایت و مهبط شععه آثار هدایت ساخته و بصر بصیرت مارا به کحل مجاهده جمال صورت احوال و معاینه کمال اعمال منور گردانیده تا از سر صفای نیت و خلوص طویت روی دل متوجه جهت ارادت دینی و میل حسن عقیدت و اعزاز عارفان خبیر و فاقدان بصیر^۳... الاشیاء کماهی می گردانیم و رابطه اعتقاد و محبت ایشان را وسیله جمع میان دولت دنیا و آخرت می سازیم .

هر سعادت که سلاطین جهان یافته اند هیچ شک نیست که از دولت درویشان است
آخر الامر کند سلطنت عالم قدس هر که را تربیت حضرت درویشان است

سیما حضرة من حضره حظائر^۴ الملکوت و محاضر اللاهوت اعنی شیخنا و شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف المتکلمین من اکرام الامم قطب اصحاب الالهامات الربانیة قدوة ارباب المکاشفات السبحانیة مهبط انوار اولیک المقربون مورد اسرار لایخوف علیهم ولا هم یحزنون ، ناظم مناظم الحق و الیقین وارث علوم سید المرسلین . سریزدان خواجه عبد الله انصاری که هست خاک در گاهش فروغ دیده کر و بیان

۳- چند کلمه سیاه شده

۱ - کذا ۲ - ن . اقتناء

۴ - ن . خطایر !

چرخ پوشد هر شبی دلق مرقع از نجوم

اوست در همت به ارباب حقیقت هم رکاب

روح الله تعالى روحه وافاض على العالمين فتوحه که بعضی از اعراق دو حیات
انساب رفعت انتساب به شجره طیبه آن حضرت شرف انتمای می یابد و از مطلع عنایت
آفریدگار لمعات اشراقات آن له اباشیخاً کبیراً بسراحت وجود خجسته ورود ما
می تابد^۱ وذلك هو النور المبین در این اوقات اقتضای لوازم آن نسبت مقدسه عالی
رتبت در باطن فیاض ماداعیه احیای مراسم اوضاع آن تربت مقدسه و خانقاه معارف
پناهش که شوایب اندراس به اساس رونق و رواج آن پیوسته بود حرکت یافت و
همت همایون فال بصوب ترتیب اسباب نظام احوال زایران و مجاوران آن کعبه
امانی و قبله آسمال مصروف گشت ، بعد از رعایت رسم امعان ، نظر تأمل بر مقتضی
یتفکرون فی خلق السموات تلقین ملهم دولت آسمانی که ان الله یامرکم ان تؤدوا -
الامانات الی اهلها تیسیر حصول این امر خطیر در ضمن قدم مبارک مقدم عالیجناب
طریقت مآب حقیقت انتساب شیخ الاسلام الاعظم ، ناظم معانی الامور بعوالی الهمم
صاحب آیات الفضل والافضال ناصب رایات الکرامة والاقبال نتیجه اصلاص اصحاب
الولایه و الهدایه بالاتفاق اعتقاد اعظام السلاطین المویدهن عندالله ، **خواجه**
شهاب الملة والدين عبد الله ادام الله تعالی میامن معالیه مندرج نمود که لامحاله
قدوه مشاهیر اکابر زمان و مقدم جماهیر مشایخ جهان است و باوجود تحملی بحلی
نسب شریف که خلاصه خاندان ولایت مآل و نقاوه دودمان خجسته قال حضرت عالی
رتبت متعالی مرتبت سلطان مشایخ الآفاق برهان ارباب الشهود علی الاطلاق مالک
الممالک العلم والعرفان صاعد^۲ . صاعد المشاهده والایقان محیی هآثر سید المرسلین
حجة الله علی العارفين المحققین .

آن بحر حقایق و معانی

شبلی دوم جنید ثانی

در آییننه ضمیر روشن دیده^۱ همه نقش آسمانی

المتوجه الى الله و المعرض عن الغير السلطان ابو سعید ابو الخیر قدس الله

سرره المبین وجعل منزلة ومكانه في اعلى علمین است بفاخرترین خلعتی از حسب مهین^۲
فایز و مستعد گشته هم چنانکه مقالید جلال مقاصد دینی چون دعوت خلائق به حضرت
خالق و ارشاد بصلاح و فلاح و معاش و معاد که^۳ مفصّی بحصول مراتب قرب [و]
وصول درجات خلد است در قبضه ارادت و هدایت جناب مشارالیه است ، هم چنین
نصایح عظامی مصالح و مهمات دنیوی چون اصلاح ذات البین نسبت به سلاطین مشرقین
و مغربین که وسیله آرامش و آسایش جهان و جهانیان گردد بتوسط و توسل مساعی
جلیله جمیله ایشان منوط و مربوط است ، بنا بر التماس لسان الغیب پرتو التفات
برساحت تقلد امر شریف شیخی خانقاه مزار قدس آثار گازرگاه که تولیت [و]
موقوفات و ترتیب و تحقیق مصالح ادوات آن بقعه مقدسه انداخت و قدم صدق و
امانت در آن آستان که مقام راستان است نهاده بر سر آن خاک پاک بنور حضور عاظم
نور علی نور برافراخت و الحق به برکت آن مجالست مجانست لفظی و معنوی و
مناسبت ظاهری و باطنی مرعی افتاده صورت انزل الدار^۴ بانیمها و اعط^۵ القوس باریها
باحسن وجوه بظهور آمد .

ای فلک انصاف ده کان منصب صاحب‌الدان این چنین بازیب و زینت خوبتر یا آنچه نمان
سبیل برادران نامدار و فرزندان کامکار و اروغ همایون و امرای دولت و وزا افزون
و صدور صدر نشین و وزرای صاحب تمکین و مباشران اعمال سلطانی و متصدیان امور
و اشغال دیوانی آنکه منصب شریف شیخ الاسلامی و سجاده نشینی مزار مقدس گازرگاه
و خانقاه حقایق پناه آن و تولیت جمیع موقوفات سابقه او ، لاحق او ، جدید و صرف
آن بمصارف استحقاق و عزل و نصب متصدیان اشغال و تعهد احوال

۱ - ن . دید

۲ - ن . مهل

۳ - ن . بعضی

۴ - ن . الداء

۵ - ن . واعظ

مطیفان^۱ و مجاوران و صادر و وارد و غیر آن علی الاطلاق به جناب کرامت مآب
 شیخ الاسلام الاعظم مشارالیه منمّوض شناسد و مجال مشارکت و مداخلت غیر از قبیل
 مجال دانسته در جمیع قضایای کلبّیه و جزویه مراجعت بده او امر و نواهی ایشان از
 متعرضات شمارند و رعایت مواجب ادب و احترام نسب نسبت به جناب شیخ الاسلامی
 مشمر صنوف سعادت دنیا و آخرت شناسند.

فرمان تولیت مولانا سید نورالدین محمد کاظمی برای نظارت بر موقوفات آستانه ابواسمعیل خواجه عبدالله انصاری در گازگاه

اما بعد، حمد لله الذی بنعمته يتم الصالحات و بتوفيقه^۲ يفتح^۳ ابواب الخيرات
 والميراث والصلوة على سيد المرسل وسند الكاينات محمد المصطفى صاحب الكرامات
 والمعجزات وآله و اصحابه المهاجرين والانصار صلوه باقيه^۴ ببقاء الارضين و
 السموات، چرن استيفای ثواب جزيل و تقويم قوايم سرير سلطنت و تشييد مباني امور
 مملکت براحياي مراسم بقاع الخير و ترويج مناهج مواقع البر موقوف است و پيوسته
 همگی همت عالی نهيت به تمهيد اين اصول و قواعد و احراز اين معنی و مقاصد

۱ - ن . مطيقان! که صحيح آن مطيقان است و به کرات در اين منشآت بکار رفتند بجای طائفان.
 و اين صورت هر چند از نظر قواعد زبان عربی غلط است . گوئی از غلطهای معمول و مصطلح زمان
 بوده همانند اولتر که غلط است ولی مصطلح و معمول بوده و ادیبان و شاعران بزرگ هم بکار برده اند.

- | | | |
|--------------|--------------|-------------------------|
| ۲ - ن . نعمه | ۳ - ن : ثم | ۴ - ن . و توفيقه |
| ۵ - يفتح ا | ۶ - ن . اسند | ۷ - ن . یافته به بقای ا |

معلوف مستعیناً^۱ بعنایت الله تعالی درامضای این عزیمت و اجزای این امنیت خاطر فیاض به تفویض^۲ این مهمات خطیره بصاحب عهده کامل کافی ملتفت می گردد، تا تعیین^۳ هر عملی از اعمال و تقریر هر شغلی از اشغال بقدر استحقاق و اندازه قرار گرفته همواره فاض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه باشد به تخصیص انتظام مهام مزار قدس آثار مورد الانوار شیخنا و شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف المتکلمین فی العالم سلطان مشایخ الافاق برهان اولیاء الحق سبحانه علمی الاطلاق قطب فلسک هدایت و انتباه آفتاب سپهر سعادت نحن^۴ انصار الله .

راه رو او بطریق صفا رفته قدم بر قدم مصطفا

مورد اسرار ربوبیه رببه الباری کامل الوقت ابواسمعیل خواجه عبدالله انصاری قدس الله روحه و زاد فی اعلی علمین فتوحه که بمقتضای فحوای ان الله اباً^۵ شیخاً کبیراً . طرفی از^۶ اغصان اشجار طاهره^۷ و نژاد عالی نهادما از آن اصل رفیع منشعب گشته و لامحاله باوجود ارتفاع درجات طول و عرض جلالت خاندان خلافت الارض موجب مباهات و مفاخرت دنیا و آخرت، در این وقت لوازم این مقدمات در باطن فیض بخش ما داعیه مزید رونق و رواج آن کعبه امانی و قبله اقبال حرکت یافته به تلقین ملهم دولت آسمانی که ان الله یا هر کم ان تؤاددا الامانات الی^۹ اهلها تیسیر حصول این امر خطیر در ضمیر ظل اهتمام جناب سعادت مآب مرتضی اعظم اورع اطهر اکرم قدوة العتره الطاهره زبدة الملة الباهره صاحب آیات الفضل و الکمال ناصب سیادته و میامن سعادت مندرج نمود بی شایبه مبالغه و الحراء^{۱۰} اقتناء ثمار حسب جمیل علاوة انما اثر اشجار نسب جلیل گردانیده مطلع انوار استحقاق و استیمهال کسبی است .
 فلهمذا تقلد امر شریف شیخی و سجاده نشینی خانقاه ولایت پناه روضه مقدسه

- | | | |
|------------------|-------------------|----------------|
| ۱ - ن . مستفساً! | ۲ - ن . به نقوصاً | ۳ - ن . تابعین |
| ۴ - ن . الانصار | ۵ - ن . شیخنا | ۶ - ن . اغصان |
| ۷ - ن . طاهره | ۸ - ن . تودد | ۹ - ن . انی |
| ۱۰ - ن . واصراً | | |

گمازرسماه و تولیت موقوفات از مزارع و قنوات و طواحین و دکاکین و غیر ذلک قایمه
 و جدیده حسب المفصل بکف کفایت جناب مرتضی اعظم مشارالیه باز گذاشتیم تا قدم
 صدق و امانت در آن آستان که مقام راستان است نهاده بر سر آن خاک پاک بنور حضور
 عسّم نور علی نور برافرازد و مقام شیخ الاسلامی را بانوار آثار سعادت سیادت مشرف
 و منسور سازد و برادران نامدار و فرزندان کامکار و اروغ همایون و امرای دولت
 روزافزون و صدور صدر نشین و وزرای صاحب تمکین و ناظران اموال دیوانی و
 متکلفان اشغال سلطانی و متولیان موقوفات و محصلان و مباشران و محصان دار السلطنه
هرات و بلوکات و ولایات بر این موجب مقرر دانسته آنچه به راه و رسم شیخ الاسلامی
 و تولیت اوقاف سابقه او، لاحق و قدیمه و جدیده و صرف محصولات آن بمصارف
 استحقاق و ترتیب مصالح و ادوات و رواتب و عزل و نصب متصدیان امور و تعهد
 احوال مطیفان و مجاوران و صادر و وارد و غیر آن علی الاطلاق متعلق باشد به جناب
 مرتضی مشارالیه علی سبیل الانفراد و الاستقلال بی مشارکت و مداخلت غیری مغفوض
 شناسند و از موقوفات مذکوره مال و نفاذ لشکر و اخراجات و ذخیره و ساوری و سبونیچی
 و سر شمار ده یازده و ده و نیم و ضابطانه و حق السعی و داروغخانه و سایر تکلیفات دیوانی
 و مرسومات سلطانی حکمی و غیر حکمی نه طلبند و من کل الوجوه و جمیع الجهات معاف
 و مرفوع القلم دانسته حرازان (؟) و رافعان به هیچ سند در اراضی و باغات و وقف مدخل
 نه سازند و به هیچ وجه متعرض و مشوش جناب مرتضی مشارالیه و خدام و ملازمان آن
 بقعه شریف و مزارعان موقوفات مذکوره نه گردند. سبیل مرتضی اعظم مشارالیه آنکه
 از طریق مرصیه او متصور و منتظر است پیوسته آثار کفایت و ایثار هدایت لازم وقت
 دانسته در مراقبت شرایط تیقظ و تحفظ دقیقه ای از دقائق اهمال و امهال جایز ندارند
 چنانکه عند الخالق مستحسن و مشکور افتد و حق التولیه بسدستور سابق تصرف
 نمایند .

تفویض منصب شیخی و سجاده نشینی مرقد مطهر ابوالمناب
سلطان محمد حنفیه به مولانا نورالدین شیخ محمد علوی درگزی

چون خاطر فیاض سلطانی بتفویض انتظام مهم مزار قدس آثار سلطان الایمه المعصومین و رفع ان الاجله الکاملین قطب فلک هدایت و آفتاب سپهر ولایت .
نور چشم خلیفه ابرار میوه باغ حیدر کرار
مظهر آثار انوار العلیله کامل آفاق ، ابوالمناب سلطانه محمد الحنفیه
قدس الله اسراره وضاعف انواره که لامحاله در مدینه معموره توس که از مشاهیر
بلاد مملکت خراسان است بعون عنایت بی نهایت الهی سمت وقوع یافته داعیه مزید
رونق و رواج آن کعبه امانی و قبله اقبال در باطن فیض بخش خسروانه حرکت یافته
به تلقین ملهم دولت آسمانی که ان الله یا مرکم ان تؤادوا الامانات الی اهلها تیسیر
وصول این امر خطیر در ضمن اهتمام شریف زاده انام جامع الفضائل و المفاخر
مرضی الشامیل و المآثر نور الملة والدین شیخ محمد علوی درگزی شرفه الله بفضله
فیما یجری که نسب شریف اوبدان حضرت جنت حضرت شرف انتما یافته مندرج
نمود . فلهمذا امر شریف شیخی و سجاده نشینی آن روضه ولایت پناه امامت دستگاه
را بکف کفایت و اهتمام مشارالیه باز گذاشتیم تا قدم صدق و امانت در آن آستان که
مقام راستان است بر سر آن خاک پاک بنور حضور عالم نور علی نور برافزاد و مقام
شریف شیخی و پیشوائی آن مقام اشرف به انوار آثار رونق و رواج منور و مشرف سازد.
فرزندان نامدار نصرت شعار و امرای ارجمند سعادت یار و صدور صدر نشین و
وزرای کفایت آئین و متولیان موقوفات و محصلان و مباحثان امور و مهمات برین
موجب مقرر داشته آنچه به راه و رسم شیخی و پیشوائی و به قدم اختیار در ضبط و ربط

۱ - ن . کذا ۲ - ن . تودد ۳ - ن . اصول

سوانح اوقات آن روضه بهشت آیین و تعهد احوال مطیمنان و مجاوران و صرف محصولات و نذورات آن بمصارف وجوب و استحقاق و ترتیب مقدمات و ادوات و رواتب عزل و نصب متصدیان امور و مباشران اعمال آن و غیر ذلك متعلق شد از ابتدای شروع بر سبیل استقلال بی مشارکت غیری به اختیار مشارالیه مفوض شناسند^۱ سبیل شریف زاده مشارالیه آنکه چنانکه از طریقہ او متصور است، پیوسته کفایت و کارگذاری لازم وقت دانسته در مراقبت شرایط تیقظ و احتیاط دقیقه‌ای از دقایق اہمال و امہال جایز ندارد. بروجہی کہ عند الخالق و الخلاق مستحسن و مشکور افتد و وظیفہ شیخی و پیشوائی سنۃ بعد سنہ بدستور سابق تصرف نماید و متعرضان امور اوقاف مزاحم او نگردند.



احیای مزار و خانقاہ ابوالولید احمد بن ابی رجاء الشجاعی و تعیین مر ترضی اعظم بر ای تولیت موقوفات آن

اصول شجرہ دین و دولت و فروع دوحہ ملک و ملت از برادران جمشید آیین بہرام انتصار و فرزندان خورشید جبین سعادت یار . ابقاھم اللہ تعالی ورقاھم . مدارج العزّ والعلی و امرای نصرت شعار ظفر قرین و صدور منشرح الصدر صدر نشین، و وزرای صاحب خبرت صایب تدبیر و بتکچیان راست قلم روشن ضمیر ، و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی ، احسن اللہ مالہم وانجح بالخیر و السعاده آمالہم بدانند کہ :

چون بہ مقتضای فحوای خبر مأثور ، استعینوا من اهل القبور ، مشاهده مشاهد

مشایخ و زیارت مقابر اکابر از مُعدّات حصول مقاصد دینی و دنیوی و مقاصد وصول به فتوحات صوری و معنوی است لامحاله بصدق نیّت و قدم نیاز احراز برکات آثار مراقبانه معاهد که بهر حال برعلاقه معینیه و مقابله معنویه بین الشرایر مرتب و متفرع هی گردد واجب و لازم می دانیم از حضرت حی لایموت تعالی و تقدس استفاضه انوار نصرت و تایید به تقدیم می رسانیم سیمامرقد فرقدسای حضرت شیخ الاسلام الاعظم الاعلم مرشد طوایف المتکلمین بین مکارم الامم، مالک ممالک العلم والعرفان صاعد مصاعد المشاعده والایقان مُحیی مآثر سید المرسلین حجة الله علی القاین المحققین مهبط انوار اولیک المقربون مورد اسرار لاخلوف علیهم و لاهم یحزنون، امام زاهد، **ابوالولید احمد بن ابی رجاء الشجاعی** قدس الله سرّه المبین و جعل مکانه فی اعلیٰ علیین، که از قدمای علمای مشایخ طریقت بوده، مشاهیر کاملان اسلام و صناید زایران خجسته مقام از فروغ لمعات مهر فیض آثار، کرامت و اقتباس انوار مقاصد و مرادات کره اند و از پرتو اشعه خورشید نور افشان مقامات و اقتباس شوارق^۱ مطالب و مرامات نموده.

گر کسی خسته حال دل مرده از هواهای نفس پزمرده

بگذرد از حریم محفل او زنده گردد ز مردگی او

لاجرم، در باطن فیاض ما داعیه احیای مراسم اوضاع آن تربت مقدس و خانقاه معارف پناهش که الحق مقارن این احوال بسبب^۲ تقصیر خادمان آستانه در نسق اموری که متعهد^۳ بودند شویب اندراس به اساس رونق آن پیوسته بود حرکت یافته و همت همایون فال بصوب ترتیب اسباب نظام احوال زایران و مجاوران کعبه امانی و قبله آمال مصروف گشت و بعد از رعایت رسم امعان نظر به تلقین مصدوقه ان الله یامرکم ان تؤدوا^۴ الامانات الی اهلها تیسیر حصول آن امر خطیر به حسن اهتمام آن مرتضی اعظم که اقتناء حسب جمیل علاوه انتمای اشجار نسب اصیل گردانیده مطلع انوار استعداد کسبی و استحقاق وهبی است تفویض یافت تا قدم صدق شیخی و

۱ - ن . سوارق ۲ - ن . نسبت؟! ۳ - ن . متعمد

۴ - ن . تودو الامانات

سجاده نشینی و تولیت موقوفات در آن مقام شریف بابرکات نهاده اثر کفایت و کاردانی بظهور رساند سبیل همگنان با اجمعهم آنکه . براین موجب مقرر داشته آنچه براه و رسم شیخ الاسلامی و تولیت اوقاف سابقه او، لاحقاً او، قدیمه او، جدیده و صرف محصولات آن بمصارف و جوب حیثاً مقتضیه^۱ الشرع المطاع و الحکم لازم^۲ الاتباع و ترتیب مصالح و ادوات رواتب علی تفاوت الدرجات و تباین المراتب و تعهد احوال مطیمان و مجاوران و صادر و وارد و غیر آن و عزل و نصب متصدیان امور از طبقه مجاوران و خادمان و امام و مؤذن و غیر ذلك متعلق و منسوب تواند بود از ابتدای که المرتضی اعظم مشارالیه بر سبیل انفراد و استقلال بی مجال مشارکت و مداخلت غیرى مفوض و مخصوص شناسد جماعت مزارعان مواضع وقف مزار مقدس مذکور قبول او را در تمامت مهمات آن بقعه متبرک مثمر و مؤثر شناخته از مقتضی مصلحت و صواب دید او تجاوز جایز ندارند و صاحب جمع موقوفات آن موضع مبارک یک دینار و یک من بار بی وقوف و رخصت مشارالیه برات نه نویسد . و نه ستاند ، مرتضی اعظم مشارالیه نیز باید چنانکه از طریق مرضیه او متصور^۴ و منتظر است پیوسته آثار کفایت و درایت بر صفحات اوقات واضح و لایح گردانیده در مراقبت شرایط تمیظ دقیقه ای از دقائق امهال و اهمال جایز ندارند تا عند الخالق و الخلاق مستحسن و مشکور افتد . مقرر است که چون از عهد لوازیم این شغل کما ینبغی تفصی^۵ نماید سنه بعد سنه حق التولیه بوجه شرع و دستور سابق بی تطرق قصور بی قبض تصرف نماید .



۱ - ن . اجمعهم ۲ - ن . یقضیه ۳ - ن . لازم
 ۲ - ن . مقرر است ۵ - ن . نقصی ؟

فرمان تولیت مزار بانوار امامزاده عبدالله کهن دژ هرات بنام
سید علاءالدین علمی و سید عمیدالدین عمادالملک

متصدیان دین و دولت و متولیان موقوفات ملک و ملت بدانند که: چون تایید

ازلی و تایید لم یزلی باطن فیاض ما مطرح اشعه انوار ارادت و مهبط شعشه آثار
اعتقاد با اهل البیت نبوت و رسالت گردانیده . صورت و معنی از سر صفای نیست و
خلوص طویر روی دل متوجه و جهت نیازمندی و استمداد از همت احیا و اموات پاکان
آن خانواده کثیر البرکات می گردانیم و رابطه زیارت و استعانت ایشان را بر مقتضی
فحوای استعینوا من اهل القبور وسیله جمع میان دولت دنیا و آخرت می دانیم سیما
حضرت جنت حضرت سلطان سادات زمان و زمین ، اعتضاد اولاد سید المرسلین نور
حدقه لولاک و نور حدیقه و انا ارسلناک .

[شعر]

هو این حبیب الله و ابن وصیه له معجز^۲ یربی علی کل منخر

السیدالسند المستند الجلیل الاصل القلیل السعید الحمید الامیر الکبیر الخبیر،
عبدالله المدفون به قهندز هرات صینت عن تطرق جمیع آفات و المخافات ، و
چون در خلال این احوال سلالتی اعظم السادات الموسویه ...^۳... اباعن جد اهل السعادات
الدینه والدنیویه . سید علاءالدین علمی و سید عمیدالدین عمادالملک که بر رابطه
مناسبت و صحت انتساب ایشان بدان دوره عظیم الشأن منصب شیخی آن مزار مقدس
آثار و تولیت موقوفات و تحقیق و ترتیب مصالح و ادوات آن بقعه خیر آثار که

۳ - خواننده نمی‌شود

۲ - ن . برنی

۱ - ن . تایید

به سادات مصرخ (۲۱) سمت اشتهار یافته و خانقاه نوروز مفوض به مصلحت و صواب دید ایشان است فرمان مطاع که در سننات سابق به اسم والد شریف ایشان مرتضی مرحوم قدوه سادات صحیح النسب صریح الحسب، سید شرف الدین الموسوی اطلاق یافته بذروه عرض رسانیدند مشتمل بر آنکه جهت احیای مراسم اوضاع آن مزار فیض آثار و خانقاه خیر پناه بعد التفویض مهمات مذکوره به تعهد مشارالیه صورت فقر و اختلال احوال خود بعرض رسانیده بود و مؤید آن فتوای علمای اسلام نموده که اگر جهت مدد معاش و انتعاش او از حاصل موقوفات آن مواضع چیزی به مرتضی مشارالیه رسانند موجب نیل ثبوبات آخرت است و مبینی بر آن همت همایون فال بصوب ترتیب اسباب نظام احوال او مصروف گشته مقرر شده بود که سید مشارالیه بعد از حق التولیه معهود که سابقاً می گرفته آنچه سنة بعد سنه ارباب استحقاق از حاصل اوقات مذکوره می برده اند به خاصه خود تصرف نموده وسیله مدد معاش یومیه خود سازد و بعد الیوم به هیچ وجهی متولیان عام جهت ارباب استحقاق بر آن اوقاف برات نه نویسند و چون مشارالیهها وسیله نشان والد غفران شعار خود به همان دستور التماس امضا نمودند و استحقاق و استیصال ایشان و ضوح تمام داشت فرمان مطاع بنفاد پیوست که نشان مذکور والد مغفور ایشان را بنام ایشان ممضی دانسته از محصول و مستغل و نذور آنجا که در این مدت به ارباب استحقاق میرسانیده اند بدیشان معاف دانسته غیر را با ایشان به هیچ وجهی شریک و سهمیم نه نمایند .

« نشان‌هایی که جهت راهنمایی قبیله ارباب دین و کعبه اصحاب »
« یقین در سلوک ، طریق انشای آن راه پیموده و احکام عام که »
« طبقه انام را از آن درمقام مرام آسوده. »

مجزا
از
دو حرف

قوافل راه حجاز را رفیق و ما یشابه به هذا الطريق

نشان مسافرت و حفاظت عارف ربانی شاه قاسم انوار
برای مسافرت به عراق

امرای حدود و اقطار و احکام بلاد و امصار و دارو غنجان عرصه ممالک و مستحفظان
طرق و مسالک و افراد طوایف امم، و اصناف ترك و عجم بدانند که :
چون بر مقتضای مثال واجب الامثال ، قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی ، بنام
خجسته فرجام ما موشح و معلى گشته ، اولاً بولای عترت طاهره المآثر نبوی علیه
و آله المعصومین من افضل الصلوات المصلین واجب و لازم شمرده ملاحظه جانب

شریف ایشان امر مقرر وقاعده معتبر می دانیم سیما زمره شریف که بدستیاری هفتتاح مجاهده ابواب مشاهده مفتوح داشته اند و مرآة ضمیر انوار خود را به انوار معارف الهی روشن ساخته ، چون حضرت جنت حضرت سیادت پناه هدایت دستگاه حقایق شعار معارف دثار سعادت مآب کرامت انتساب امام و امامزاده خورشید رای نوربخش ظلمت زدای صدر جریده اولیاء فلک جمع اتقیا ، نور حدیقه بینائی مازاغ ، نور حدیقه مینائی ابلاغ .

مهدی دجال کش آدم شیطان شکن موسی دریا شکاف احمد جبریل دم

الامیر الکبیر السید السند الجلیل الاصلی ، جلال الحق والحقیقه والدین
ابوالمفاخر شاه قاسم العارف لله والعالم بالله والداعی الی الله ، هداانا الله بانواره
آثار السایره فی اقطار الهادیه لاولی الایدی والابصار که لامحاله برمقتضی فحوای لکل وجهه هومولیهما نسبت تشبث و اعتصام ما بذیل ارادت و اعتقاد عالیجناب هدایت انما به مرتبه ایست که در جمیع احوال اسباب آمال از میان انفس نفیسه ایشان می دانیم واستفتاح ابواب مطالب از برکات هم عالیه ایشان می شماریم و چون مقارن این احوال به تلقین ملهم غیب عنان عزیمت خجسته مال بصوب توجه عراق مصروف فرمودند مقرر آنکه بعد قضاء الله سبحانه فی ایمن وقت واکرم ساعته بر جناح استعجال سعادت معاودت ارزانی دارند ، سبیل همگنان در جمیع مواضع آنکه :
مقدم شریف ایشان را بخطوات تعظیم تلقی نموده داروغگان اطراف تمامت مضافات ایشان را از منازل مخوفه سلامت گذرانند چنانکه به مراسم محمدمت و ارتضا اقتران یابد .



نشان مسافرت برای زیارت بیت الله الحرام جهت امیر کبیر غیاث الدین امیر سید عزیز

امرای اقطار و حکام امصار و داروغگان ممالک و مستحقان مسالک و کوتوالان قلاع و کلانتران بقاع و سرخیلان احشام و تنقاولان ایام ، و متوطنه موطن و سکنه مساکن و افراد طوایف امم ، و اصناف ترک و عرب و عجم ، بدانند که :

چون از دیوان دارالسیاده سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین مشال امثال فرموده قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام خجسته فرجام ما موشح و محلی گشته و محبت و متابعت بزرگواری که زیور انگشت نبوتش نگین خاتم تمکین و لکن رسول الله خاتم النبیین است در ضراً و سراً نصب العین ضمیر منیرها آمده ، در جمیع احوال و اوقات بر مقتضای انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی که از بحر انساب آن حضرت گوهر نسب عالی قسمت و از برای آرایش افسر منقبت و مباحات ازدیه شریف نقبا و سادات تولا بولای عترت طاهره نبوی و دودمان مبارک مصطفوی علیه وآله اجمعین صلوات المصلین واجب و لازم شمرده شجره مودت ایشان را مثمر اقتناء صنوف سعادت می دانیم و هرآینه :

| | |
|------------------------|------------------------|
| اهل بیت طهارتند اینها | نور چشم بصارتند اینها |
| اختر برج شرع و ایمانند | گوهر درج صدق و احسانند |
| قصره العین سید الشهدا | زهرة شاخ دوحه زهرا |
| میوه باغ احمد مختار | لاله راغ حیدر کرار |

حب ایشان دلیل صدق و صفا
 بغض ایشان نشان کفر و فنا
 گر بپرسد ز آسمان بالفرض
 سایر من خیمار اهل الارض
 بر زبان کواکب و انجم
 هیچ لفظی نیاید ، الا . 'هم
 سیما جرثومه^۱ زاهره المفاخر طاهره المآثر ، سلطان ایمه اثنا عشر حجة الله علی
 کافه البشر ، مهبط اشعه انوار لاهوت المتشبهت باذیال افضاله سکان خطایر الجبروت
 ملاذ الخافقین و کهف الثقلین الذی بینہ و بین الوری و بعد المشرقین .

امام به حق شاه مطلق که آمد
 حریم درش قبله گاه سلاطین
 شه کاخ عرفان گل باغ احسان
 در درج امکان مه برج تمکین
 الامام الهمام ، الطاهر الباهر ، **ابوالحسن علی بن موسی الرضا** رضوان الله
 علیه و آباءه الطیبین الطاهرین اجمعین که نقطه دایره هستی و عروة الوثقی خدا پرستی ،
 نور حدقه بینائی مازاغ ، نور حدیقه مینائی ابلاغ ، خبر و مقدم در مصحف جامع
 وجود ، بدر معجم در منازل افاضه مکرمت و ، جود است وصیت صنوف و طهارت آن
 حضرت در بسیط اطراف و اقطار ورد زبان صغار و کبار اهالی روزگار گشته و چون در
 این ولا عارج معارج السیاده بالاتفاق ، صاعد مساعد النقابه بالاستحقاق محرر
 قصبات السبق فی مضمار الامامه ، مظهر آیات الاعجاز فی اختراع انواع الکرامه .

آن بحر لطف و عاطفت کافی کف صافی صفت

خو رشید برج محمدت یاقوت کان اصطففا

نوب اوه چرخ کهن دیب ساچه اوراق کن

چون ماه کامل در سخن چون صبح صادق در صفا

الامیر الکبیر الجلیل الاصلی المتوجه الی الله و المعرض عن الغیر ، **غیاث الحق**

و النقابه و السیاده و الدین امیر سید عزیز هداه الله بانوار آثار السایره فی الاقطار

لافی الایدی والابصار به هدایت هادی یهدی لنوره من یشاء از شوایب شواعل و تعلقات
وطن مألوف ومسکن مانوش قطع نظر فرموده طی بوادی مجاهدت اختیار کرده باقواقل
سبحانی محمل احرام بیت الله الحرام و زیارت روضه رضیه رسول عربی **المجتبی**
ابوالقاسم محمد المصطفی ، صلی الله علیه وآله الکرام که :

جان پاکش به حقیقت زهمان آب وهواست گر بصورت گلش از خاک خراسان آمد
بر نافه شوق بسته وهودج ارتحال بر بختی استعجال نماده صدای صلابی و آذن
انی الناس با کحج یأتون رجالا^۱ وعلی کل صامرباتیك من کل فج، عمیق بگوش هوش
منتظران اشارت بشارت آیین حجه مبروره لیس جزاه الله الالجنه ، رسانید .

ما قافله کعبه عشقیم که رفته است سر تا سر آفاق صدای جرس ما
والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم ، سبیل همگنان آنکه :

بهر موضع و مقام که شرف نزول ارزانی دارند ...^۲ وین کار دولت است کنون
تا که را رسد . وامید واثق و وثوق صادق که لطیفه قدسی وجاذبه قدوسی ، از نشاط
وادی ایمن مراد خبر داده ، همگنان را به کعبه نیل وصال که جلیل اخلاص در حرم
اختصاص بر رفع اساس آن فایز گشته در مدینه مدینه الاسلام سعادت مال که بشرف حلول
پادشاه دینی و رسالت پناه ختمی ، سرافراز آمده واصل گرداند .

کس نیست که نیست میل او سوی شما لیکن بطریق دیگر آید هر کس
افتان و خیزان به کعبه کوی شما

بهر حال مقدم شریف ایشان بخطوات تعظیم و تبجیل وسایر مایکون من هذا القبیل
تلقی نمایند و مشاغل دلیل و بدرقه پیشوای عزایم ایشان گردانیده به محافظت و همراهی
خود از جمیع مسالك و مساکن مخوفه بسلامت گذرانند و به مأمن میمون رسانند و
ایلچیان وقوشچیان و یامچیان و سایر افراد طوایف انام شرایط ادب و احترام بظهور

۱- ن. الی ۲ - خیر این جمله نیامده و پیداست که از قلم کاتب افتاده است

رسانیده مراکب خاصه و عامه متعلقان و غیرهم از قوافل رواحل که ملازم رکاب ایشان باشند اولاًغ نگیرند و تمغاچیان و باجستانان حدود اطراف بار مردم آن قافله نگشایند و هیچکس به جهت سوقات و سلامانه و پیشکش و خدمتانه و غیر آن متعرض نشوند و مستحفظان طرق به شلتاق راه داری مزاحم نگردند ، براین جمله مقرر دانسته از مقتضای فرامین مطاع جهان مطیع تجاوز جایز ندارند ، و الا مجرم و مخاطب و مؤاخذ و معاقب خواهند بود .

نشان دیگر درباره خواجه رضی الدین احمد

حکام حدود و اطراف ممالک ، و داو و غنگان حواشی و اکناف مسالك ، کوتوالان حصون و قلاع معموره و کلانتران اماکن و بقاع مشهوره و سرخیلان احشام با احتشام ، و ینقاوولان ایام خجسته فرجام و افراد طوایف امم ، و اصناف ترک و عجم ، احسن الله احوالهم و انجح آمالهم بدانند که :

چون به منتضای فحوای علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ، ادای مواجب حج اسلام از معظمت ارکان شریف شریعت علی صاحبها شرایف التحیه و السلام است مقارن این احوال جناب نجابت ایاب سیادت انتساب خلاصه خاندان نبوت و رسالت و نقاوه دودمان فتوت و ایالت ، شیخ الاسلام الاعظم قدوه اکابر السادات و المشایخ فیما بین الامم بقیه مشاهیر الملوک فی الافاق ، مرجع جمهور الطوایف علی الاطلاق ، **خواجه رضی الملة والدین احمد** ، من آل احمد و هو احمد آلہ ، که به جامعیت فنون انساب رفعت انتساب از همگنان عالیقدر مودود به سادات حسنی چشتی انما می یابد و از جانب مرتضی ممالک اسلام **خانزاده علاء الملک**

به سادات حسینى عالی نسب تر آمد ، انتها مى پذیرد از مشاهیر اقطاب فلك هدايت
 انتباه به آفتاب سپهر سعادت نحن انصارالله مورد اسرار ربوبیت ربه الباری
 ابو اسمعیل خواجه عبدالله انصاری قدس الله روحه وزاد فی اعلى علیین فتوحه ، و
 ژنده پیل عرصه تحقیق و تکمیل و شرزه شیربیشه تمجید و تهلیل ، سلطان مشایخ
 الانام ، که آستانه او هست کعبه اسلام ، معین الحق والدین ابونصر احمد جامی
 صب الله علی المتعظشین جرعه من جام نواله و رشحه من کاس افاضه و افضاله و از
 جماهیر مشاهیر ولایات محروسه ممالک بمملوک غور که انتساب شقوق انساب
 ایشان به سلاطین غزنه و سلجوق و شرذمه شهریار سلطان جلال الدین خوارزمشاه
 منتهی می گردد ، نسب توارث کابرعن^۱ اکابر فی الجملة به هدايت هادی یهدی الله
 لنوره من یشاء محمل احرام بیت الله الحرام و زیارت روضه رضیه حضرت رسالت پناه
 خاتم. صلی الله علیه وسلم ، برناقه شوق بسته و هودج ارتحال برفراز بختی استمعجال
 نهاده متوجه شد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ، سبیل همگنان در خلال این
 اوقات آنکه بهر موضع و مقام شرف نزول و حلول ارزانی دارد مقدم شریف او را
 به خطوات^۲ تعظیم و تبجیل و سایر مایکون من هذا القبیل تلقی نمایند و مشاغل دلیل و
 بدرقه پیشوای عزایم او گردانیده به مأمّن معهود رسانند و اگر چیزی از اموال و جهات
 او غایب گردد در احضار آن غایت اهتمام مرعی داشته به اسهل وجوه باز یافت نمایند
 و ایلچیان و قوشچیان و یامچیان و سایر طبقات انام ، شرایط ادب و احترام ، بظهور
 رسانند ، و مراکب خاصه و عامه متعلقان و غیرهم از قوافل و رواحل که ملازم رکاب
 او باشند ، اولاغ نگیرند و تمغاچیان و باجستانان حدود و اطراف بار مردم آن قافله
 نگشایند و هیچکس به جهت سوغات و سلامانه و پیش کش و خدمتانه و غیر آن متعرض
 نشوند و مستحفظان^۳ طرق به شلتاق راهداری مزاحم نگردند ، برین جمله مقرر دانسته
 و از مقتضای فرامین جهانمطیع تجاوز ندارند .

۱ - ن. تطرق

۲ - ن. به خطورات

۳ - ن. اکابر من اکابر

نشان زیارت بیت الله الحرام بنام مغیث الدین ابوالفتح
محمد سلطان و سفارش ایشان به غیاث الدین سلطان خلیل

امرای اقطار و حکام امصار و داروغگان ممالک و مستحفظان مسالک و کوتوالان
قلاع و کلانتران بقاع و سرخیلان احشام و بیقا و لان ایام و متوطنه موطن و سکنه مساکن
و افراد طوایف امم ، و اصناف ترک و عرب و عجم ، اصلح الله احوالهم و انجح بالخیر
بدانند که :

چون رفعت شأن شایسته خلعت افتخار بطراز اعزاز رفع بعضکم فوق بعض
درجات مطرز و معزز است ، برتر از آن تواند بود که عنان قصد به جانب مزخرفات
فریبنده صوری تافته نیل لذات دنیوی را مقصور بالذات شناسند و در ایوان آسایش
یبتغون^۱ عرض الحیوة الدنیا نشسته غرض اصلی از کارخانه دولت و اقتدار بر مجرد
ترفع و تمتع سرای فانی مقصور و محصور داند و ان الاخره خیر و ابقی ، از مقتضیات
علو همت برادر اعز ارشد جوان بخت سعادتیار و اسطیة العقد السلطنة بجلال الاوصاف
و مراضی الآثار المختص بفیضان^۲ زوارف العوارف و دقایق العلوم و لطایف المعارف ،
مغیث الملك والسلطنة والدین ابوالفتح محمد سلطان ، اعز الله بعز قبوله و وفقه
لسلوك طریق وصوله، آنکه: در حال کمال بسطت و اختیار و نظم امور سلطنت و اقتدار
که لامحاله :

بود عمری سال و مه در ظلّ تابد آله بزم ساز و رزم جوی و مال بخش و ملک گیر.
چون پیوسته طبع لطیف و خاطر شریف او را از مـمـراشغال دولت دنیوی گرانای

۱ - ن. تبعون ! ۲ - ن. بفضیان !

تمام حاصل بود و نیت صادق و عزم درست صورت انخلاع از نقد حکومت و سلوک مسلک ترک و تجرید و انتظام درسلک زمره شریفه فقرا و درویشان .

سلاطین نشانان خلوت نشین اقالیم گیران عزلت گزین

در مرآت ضمیر انور روی می نمود ، روی التفات از رعایت رسوم و عادت بکلی برتافته دامن همت از بلیات اشغال فرمانروائی درکشیده بحکم لیس لسلطان العلم زوال از حسابش اعرض رضوا بالحيوة الدنيا ، اعراض نموده نفایس احوال و اوقات و خصایص احیان و انات بر اکتساب علوم و معارف یقینی و اقتناء ثمار فضایل و کمالات حقیقی که نسخه مفاخر امم و دیباچه مآثر خواص بنی آدم، همان تواند بود موقوف و محصور داشت تا به فیض فضل نامتناهی الهی در مضمار کشف اسرار و حل مشکلات افکار کماهی قصبات السبق آمده مطمح انتظار حکمای روزگار و عطرسای مجالس و مجامع علمای عالی مقدار گشت و مع هذه الحالة و الجلاله به برکت سلوک جاده فقر و فنا و یمن ملازمت سجاده رشد و اهتدا از فیوض فتوحات معنوی و حظوظ حالات و واردات قدسی بقسط وافی شرف اختصاص و امتیاز یافت و بعد از طی مسالك تحقیق حقایق کونی و الهی و قطع منازل تکمیل مراسم از ماالاشیاء کماهی چون شرف نوع انسان و سعادت و سلامت ایشان در این جهان و در آن اعتبار ادای مواجب حج اسلام دید که بر مقتضای و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا از معظمت ارکان دین واجب الاکرام است علی صاحبه صلات الصلوات و تحف التحیات المبارکات قبل از حلول این احوال به هدایت هادی یهدی الله لنوره من یشاء از شوایب تعلق اقارب و موطن قطع نظر نموده سلوک بوادی مجاهدت اختیار کرد و با قوافل عنایت سبحانی محمل احرام بیت الله الحرام و زیارت روضه رضیه خاتم نگین رسالت و خبیر و دار الملک عظمت و جلالت علیه الصلوة والسلام بر ناقه اشوق بسته و هودج ارتحال بر بختی استعجال نهاده متوجه قبله اقبال و کعبه امانی و آمال گشت و چون در حدود غرب از شیوع

واقعه مهیب پادشاه مغفرت پناه سلطان الغزاة والمجاهدين قهرمان الطفاه والمعاندين ،
معزالدین حسن بن علی بن عثمان .

که بود منتظم ازوی امور حج و غزاه جزایه الله معین المسلمین بخیر جزا
مواد تفرقه و آشوب درهیجان آمده تمامت آن تطرق و مسالك از آسیب اسباب
مخاطره بکلی مسدود شده بود و خلف مبرور او بقیة اعظم السلاطین ، غیاث الحق و
الدین سلطان خلیل ، اوضح برهانه ملاحظه آنکه چون صورت اختلال بقو اعد امنیت
آن حدود متطرق گشته مبادا که از ممر اعراب بیادیه ضرری به حواشی آن قافله راه
یابد التماس معاودت نموده بود و در خلال آن حال بر حسب استصواب او طریق العود
و احمد مسلوک داشته در انتهای فرصت فاصبر کما صبر الوالعزم دست و قار به حیل
اصطبار استوار گردانیده تا مقارن این احوال غبار انتظار از پیش دیده ترصد او محو
گشته دواعی تجرید سفر مبارک در باطن صافی او انبعاث یافت و باخیل وحشم و ایل
و خدم خود صدای ضلای و اذن فی الناس بالحج یا توك رجالا بگوش هوش منتظران
اشارت بشارت آیین حجة مبروره لیس لها جزا الخجة رسانید که :

ما قافله کعبه عشقیم که رفتست سرتاسر آفاق صدای جرس ما

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سبیل همگنان آنکه در وقت ذهاب و
مهتاب بهم موضع و مقام که نزول و حلول کند مقدم ایشان را به خطوات تعظیم و تبجیل
و سایر مایکون من هذا القبیل تلقی نمایند ، و مشاعل دلیل و بدرقه پیشوای عزیم ایشان
گردانیده به محافظت و همراهی خود از مساکن و مسالك مخوفه سلامت گذرانیده به مأمن
معین رسانند . ایلچیان و قوشچیان و سایر طوایف امم شرایط ادب و احترام بظهور
رسانیده چهار پایان هیچ یک از منتسبان و همراهان ایشان را اولاغ نگیرند و باج ستانان
حدود و اطراف بار مردم آن قافله نگشایند و به جهت سوغات و سلامانه و پیش کش و
خدمتانه و غیر آن متعرض نشوند و شکر و شکایت قوافل و رواحل که ملازم رکاب برادر
اعز اکرم مشارالیه باشد در جمیع امور مثمر و مؤثر شناسند و از مقتضای فرمان
جهان مطاع عالم مطیع تجاوز جایز ندارند.



نشان بنام مولانا خواجه کمال‌الدین عودی از موسیقی‌دانان بنام دوران
شاه سلطان حسین میرزا بایقرا

امرای حدود و اقطار و حکام بلاد و امصار و داروغگان عرصه‌ی ممالک و
مستخفان طرق و مسالک و کوتوالان قلاع و کلانتران اماکن و بقاع و افراد طوایف
امم و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند که :

چون کمال عنایت ازلی کفیل کفایت ابدی است ، به حکم اعطی کل شی خلقه
ثم هدی، هر فردی را از افراد به کمالی که لایق مرتبه استعداد او تواند بود شرف هدایت
داشته و واسطه انتظام عقد کمالات گردانید و در نوبت انتهای ادوار کمال به اواخر مآیه
تساعه سالک مسالک الاطوار عظیم‌النظر بنظر الاختصاص فی الادوار ، **خواجه**
کمال‌الدین عودی وقاه الله من بین الکمال که الحق ، مصرع : وجود اوست سراپا
کمال استعداد ، وجود فرخنده و زود خود را که مظهر آثار ربانی است و بنفس غمزدای
غم‌فزای فیثاغورس مانند عود در بوته امتحان معضلات امور سوخته قانون افاضت
انوار ادوار ملکی و ملکوتی و دستور افادت آثار ناسوتی و لاهوتی ساخت و بر مثال
چنگ دست اعتصام در دامن دولت پادشاهان نامدار این خانواده عالیمقدار زده در
جمیع فنون کمالات و نظم مسالک منازل و مقدمات که سبب شفای ارواح و قلوب و
وسيله نجات اجسام و اشباح از جمیع آلام و کروب است ، سیما در لطایف و دقایق
علمی و عملی فن موسیقی که شعبه‌ایست از اصول حکمت ریاضی یدبیتانمود
چنانکه :

آویزه گنوش زهره زهرا شد

آوازه هر نغمه‌اش از غایت حال

و چون اثر اشتعل الرأس شیباً بروجنات اوقات اولایح گشته شب شیباب به مبدأ ظهور صباح شیب پیوست بحکم لکل مقام مقال صدای ندای اینبو الی ربکم از قباب جناب عزت بگوش هوش اورسانید یعنی: عمری است که تو از آن غیری، چون وقت آمد از آن ماباش، به سمع قبول استماع نموده روی نیاز به تدارک آفات مافات و تلافی انواع مازاغ آورد و مجالست سراپرده حضور و مواهب طرب، سرای سرور به نغمه زیر و ناله زار آهنگ بازگشت نموده ساز چنگ و عود به سرپنجه و قار به مواتیق و عهد از دایره اعتبار بیرون انداخت، و بساط بم وزیر نشاط هرامیرو وزیر درنوردیده خلیل سان همه بت های آذری بشگست، والا سماع اقرب الطرق الی الله، و چون مقارن استعفا از ضرب اوتار عودی و تحریرات حسنی نغمات داودی مثل عشاق بینوا بر قصد مقام حجاز که متضمن احرام بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدس مصطفی علیه السلام والا کرام است در اهتزاز آمده متوجه صوب عراق شد و لله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم، سبیل همگنان علی العموم آنکه:

بهر موضع و مقام که نزول نمایند یا مچیان چهار پایان اورا به هیچ بهانه اولاغ نگیرند و تمغاچیان و باجستانان اطراف و جوانب رخت و بار اونگشایند و هیچکس به جهت سوغات و سلامانه مزاحم و متعرض نشود و مستحفظان طرق^۲ به شلتاق راهداری طمع و توقع نکنند.

دستور العمل برای داروغگان در مورد معافیت باغهای سفید و جدید و خیابان از عوارض دیوانی و عدم مداخله و جلوگیری از تردد مردم

احکام عام که طبقه انام را از آن در مقام مردم خاطر آسوده چون از الطاف

۱- ن. اشتمل ۲- ظ. تطرق

الهی ریاض دوحه سلطنت مارا بهریاحین وازهار و اشجار صنایع ازلی آراسته‌اند و از مکن الطاف نامتناهی حدایق عرصه مملکت مارا به نفعات و نسایم انوار لطایف آثار بدیع لم‌پزلی زیب و زینت داده پیوسته ضمیر همایون بر حسب کما احسن الله الیک متوجه است که روز بروز روض حسنات تازه و فیض برکات بی‌اندازه باشد و ثمره احسان و انعام از شجره دولت مستدام ما شامل احوال خاص و عام گردد تا سبز هزار دولت و اقبال ما از ترشح زلال افضال بحد اعتدال و نشو و کمال رسد .

از آب لطف و باد کرم در بسیط خاک دارند خسروان جهان تازه باغ ملک غرض از شمایم این شمامه که شمه‌ای از آن بمشام جان مستشفان می‌رسد آنکه: بعضی از باغات بهشت آیین سلطانی که در ظاهر دارالملک هرات صینت نهال احوالها عن ذیوال الحوادث و آفات واقع است چون باغ سفید و باغ جدید و باغ خیابان که هر یک از آن در نزهت و طراوت از باغ ارم دلگشا تر و از بوستان فردوس روح فزاتر افتاده و بسبب کمال لطافت الوان ثمار خط نسخ در ورق فواکه باغ روزگار کشیده که فاکه کثیره مّا یتخیرون^۱ و بواسطه عنوبت چشمه‌های گشاده اعیان زمان را چشم‌ها گشاده که جنات تجری من تحتها الانهار^۲، در زمان دولت پادشاه خاقان سعید اثمار متنوع که از اصناف درختان میوه‌دار درین سه موضع که نزهت‌گاه جهان‌بین و دلگشای خاطر حزین است مقرر چنان بوده که صادر و وارد ایام به جهت مهمات اِنام در آن مقام تردد و آمد و شد کنند . هر کس به جهت حصه وافی بی‌تعرض مانعی تصرف مستمره آن را راه داده حاصل شود (!) سال بسال بتصرف هر صیغ که باشد از صادر و وارد آن گذرانند و من بعد بدستور زمان مغفور مقرر داشته از سلوک طریق رسم آن کوتاه کشیده داشته و داخل دفتر دارند و این عارفه شریفه درباره آینده و رونده آن آن مواضع انعام مخلد بردوام و احسان مؤید مالا کلام شناسند^۳.



۱ - ن. یتخیرون - آیه قرآن است. ۲ - از آغاز سطر «... هر کس به جهت...» تا پایان مطلب کاملاً آشکار است که مطالب درهم ریخته و کلماتی از جمله‌ها حذف شده و چون تنها یک نسخه در دست است تصحیح ممکن نشد.

نشان منع ریش تراشی

چون طره مشکین اخبار سنت ، زینت عذار روزگار دولت ماگشته و زلف تو برتوی غالبه بوی ازاله آثار بدعت زینت خورشید انوار فطرت ما آمده، مهما ممکن ملاحظه موبمو از امور ملت سیدنقلین نموده در تحریک سلسله اجرای احکام شریعت یکسر مو فرو گذاشت نمی فرماییم و غبار خط بدعت و ضلالت از چهره احوال و اوضاع نوخطان خطه مناهی و ملاهی زدوده می گردانیم من جمله، در این وقت که باغ عارض فردوس آیین ما که مهیب نسیم و لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم است جلوه گاه طاووسان سنبل وریحان و انبیا نباتاً حسناً گشته نقوش محاسن الا ان فی شعر اللعی زینته الفتی^۱ بر صفحه جمال جهان آرای ما شرف ارتسام یافت ، داعیه رفع بدعت ریش تراشی که بر روی روزگار استمرار یافته بود سر از خاطر انور برزده این حکم ساطع که بمنزله نص قاطع است بنفاد پیوست که :

چون ستردن موی روی رجال آشفته حال که حرام متفق است و از حلقه منکرات موی آسا بر سر آمده بر مقتضای فحوای و ریشاً و لباس التقوی در ممالک محروسه بهشت آیین که وجه العین تمامت روی زمین است ، ماده این فساد برکنده شود سبیل قاضی **خو اف** آنکه در تفحص و تجسس این شغل عظیم عظام شأنه، شانه صفت موی شکافی کردن بساط^۲ ستردن محاسن که سپردن طریق مقابح است بر هر روی که ببند روی به بندد^۳ و ضبط ثغور^۴ امور اسلام و حفظ حدود ایام سلوک دارد که من بعد تیغ بدعت

۱ - ن. زینته الفتی ۲ - ن. بسان ۳ - ن. ببند ۱

۴ - ن. ثغور ۱

درمیان اهل سنت به هیچ روی کشیده نه شود و طایفه جوانان که با وجود درجه التحاء به عشوّه زمان سادگی و صفا مغرور بوده از مقتضای دلالت علیکم بحسن الخط درحظ^۱ نشوند و گوش و گردن ایشان را از زیور و درر اللحیه حلیه پاک و عاری باشد، همه را سرزنش کرده از گوشمال یوم نلقح و جوهم لسنار متأثر و متأجر گردانند. تاسیه روی شود هر که در او غش باشد. و زمره قلندران و بی سروپایان که به یکبارگی به چهارضرب بدعت خود را از محاسن سنت تجرید کرده مدت العمر چون سایر اوباش از طریق تراش استرسان سر برسنگ بطالت داشته همه را گلبانگ سیاست زده به هر وجه که برآید زجر و تأدیب نماید تا سر برخط فرمان نهاده سرکشی نه کنند. جماعت سرتراشان و آیینداران بحکم لاتأخذ بلحیتی ولا برایسی دست کوتاه کشیده داشته نوعی عمل کنند که قصه تراشیدن ریش بدرازی نه کشد و سر موئی از این محدث ناخوش مشوش در دیده هیچ آفریده در نیاید.

* * *

مثال رفع تنظلم از یهودان ابریشم کار بلده هرات و منع رسم یلتوره و یوسون

زبده خاندان سلطانی و فرقه دودمان جهانبنانی و امرای کبار و صدور رفیع مقدار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره با سادات عظام و علمای اعلام و قضات اسلام و متصدیان اشغال و مباشران اعمال مملکت خراسان عموماً و دارالملک هرات خصوصاً بدانند که شرف^۲ نوع انسان و سعادت و سلامت ایشان درنشأ اولی و آخری به حسب معرفت و شناخت پروردگار و تمامت وظایف عبودیت و پرستش قادر مختار

۱ - ن. درخط ۱ ۲ - ن. اشرف

است .

بیت :

شرف مرد به‌جود است و کرامت به‌سجود هر که این هر دو ندارد عدمش به‌ز وجود
و چون دیده‌عقول بشری از ادراک انوار معرفت معبود حقیقی و راه بردن بصوب
صواب طاعت و عبادتش عاجز و قاصر است شمول فیض رحمت از موج بحر علم و
حکمت، مستدعی‌بعثت پیغمبران گشت تا آن گروه گرامی به‌تأیید و تعلیم ربانی و
اشراق انوار وحی آسمانی واقف اسرار سبحانی گشته، دیگر بندگان را از حضرت
خداوند جل‌جلاله آگاهی دهند و هر چه خیر و صلاح دنیا و آخرت ایشان در آن باشد
بیان فرمایند .

گشایندگان در شرع دین نمایندگان طریق یقین

و چون نوبت بروزگار خاتم‌رسالت سیدان‌نبیا و صفوت اولیای ایشان عین‌بینش
و عین انسان‌آفرینش، ناظر ملك و ملکوت و منظور جبروت و لاهوت مقصد انشاء و
قبله اعادت و ابدا .

آن . ۲ . .. نگین خاتم ختم رسل کاز برای علم‌دین تعلیم قرآن یافته
آنچه موسی کلیم از حق طلب کرد و نیافت در شب قرب و کرامت بی‌طلب آن یافته

المجتبی ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین
رسید ، منشور کمال‌آفرینش توقیع‌الیوم اکملت لکم ، بادیان سابق کشید ، و حضرت
خاتم علیه‌السلام بسواسطه آنکه بحکم خطاب کرامت انتساب ، لوکان موسی حیالما
وسعه‌الاتباعی ، اگر موسی عمران علی‌نبیا و علیه صلوات‌الرحمن با او معاصر بودی
لامحالت متابعت شریعت او نمودی و آن مستدعی فسخ و تغیر ملت موسی است ،
چنانکه آن حضرت بهترین انبیا و کاملترین رسل بود ملت قویمه^۲ او علی‌الملل و
بحکم آیه کریمه ، کنتم خیراته اخرجت للناس امت هاویه او خیر الامم .

۱ - ن. آن ا ۲ - يك كلمه افتاده است ۳ - ن. قدیمه

بشری الاسلام ان لسا من العنایه رکنایه غیر منهدم
 لمادعی الله و اعینا لطاعه باکرم الرسل اکرم الامم^۲

و حقیقت آنکه چون صبح نشور دمیدن گیرد و آفتاب حساب خلائق از مطالع روز قیامت کبری تابان شود ناصب لوای احمد و صاحب مقام محمود و والی خطه شفاعت و ساقی حوض کوثر آن حضرت باشد و ملاذ آدم و آدمیان و پناه اولیایان و آخریان در خرقه آفتاب عرض اکبر ظل ظلیل لوای اعلی و لله الحمد و المنه دینی که تدین بدان^۴ روزی شده دین قویم اوست و ملتی که تمسک بدان دست داده ملت مستقیم او ، چون در دیوان نحن قسمنا ، پروانچه^۵ ترفیع درجات من یشاء منشور دولت ما به طغرای یاد او ادنا جعلناک خلیفه فی الارض ، موشح گشته همگی همت نهمت بر تقویت دین مبین و تمشیت احکام سید المرسلین علیه وعلیهم صلوات رب العالمین مقصور^۶ و محصور می داریم و نقد عقاید دینی و اعمال یقین طبقات انام را بر محک ضمیر منیر خبیر امتحان نموده فرق فرق حق از باطل می نماییم ، در این ولایه آفتاب دولت ما سایه معدلت بر ساکنان خراسان انداخت و ظلمت ظلم ظالمان به نور مرحمت و احسان ما منتفی شد همت عالی قلع ماده محدثات مسدوم که از شرارت نفس شوم آن جماعت در میان رعایا و زبردستان که ودایع آفریدگارند استقرار یافته بود و از آن جهت متضرر و متأثر می شدند، مقصور و محصور گردانیدیم و از جمله نظایر و اشباه آنکه در بلده الاسلام هرات بعضی حکام جابر جمعی مردم دین دار ابریشم کار را به تهمت علت ملت دین یهودی مؤاخذت بلیغ می کرده اند و بعد از عقوبت مالایطاق اشتیاق هدین موسوی نموده اند و مبلغ های کلی به رسم یلتوره و یوسون رشوت پاره ای از ایشان می گرفته و اعجابا که صاحب شریعت تیغ بیدریغ در گروه جهودان می کشند که در حقیقت دین اسلام اعتراف کنند ، در این روزگار متتبعان ملت او و

۱ - ن. کرم ۲ - ن. مصراع اول و سوم این دو بیت مخدوش است ۳ - ن. خرقه

۴ - ن. بدین ۵ - ن. برفع ۶ - ن. منصور

گروه مسلمانان را بضرع عنف تکلیف می نمایند که بدین یهودی اقرار آرند !

شرع را تیره ساخت آن توره شهردا شیره ریخت در شوره

و اما اتبغاء لوجه الله تعالی نظر عدالت اثر بر استکشاف احوال ایشان گماشته
تحقیق اعتقاد و اعمال ایشان سرأ و علانیه فرمودیم حقیقت و ما کان یهودیا
ولانصرانیا ولكن حنیفا مسلما به تحقیق پیوسته آثار دیانت و مسلمانی و انوار حقیقت
و با ایمانی ، از مجاری احوال ظاهر و باطن ایشان^۱ سانج بود و شواهد اندراج در زمره
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا و صحیفه اوضاع
ایشان لایح ، می نمود ، همه برجاده شریعت محمدی ثابت و جمله بر طریقت ملت
احمدی راسخ و چون میان این طایفه مخصوصه و عامه طبقات اسلام در دلایل صحت
اصول اعتقادات و استقامت امثال مأمورات و اجتناب از منہیات و ارتکاب اعمال
صالحات تفاوت و تمایزی نباشد به مجرد طمع فاسد و عرض کاسد ، به کفر ایشان حکم
کردن و قتل^۲ و غارت مسلمانان رو داشتن علامت اسلام اصدار یافت تا^۳ بیش از حد
امکان عواطف پادشاهانه شامل احوال بیچارگان دانسته من بعد ایشان را از این جهت
تعرض نرسانند و بناحق چیزی نه گیرند و از غضب سبحانی ترسیده و از سیاست سلطانی
اندیشیده طرق تهمت و افترا مسلوك ندارند ، که اگر مفسدی به خلاف شرع شریف
از ایشان بدین سبب چیزی گیرد لامحاله فعليه لعنة الله و الملايکه و الناس اجمعین
مستحسن سیاست و مستوجب مؤاخذت خواهد بود سبیل تمامت گماشتگان آنکه بر این
موجب مقرر داشته از مقتضای حکم الهی و فرمان پادشاهی در نگذرند و سد باب شفصه
و شلتاق نموده پیرامون تهاون و افترای چنین امر شنیع نگردند .



۱ - ن. مشایخ

۲ - ن. قبل ۱

۳ - ن. ما ۱

[فرمان منع باده نوشی]

متصدیان امور دین و دولت و متعینان حدود و ملت از افراد طوایف امم و اصناف ترك و عرب و عجم بدانند که چون بر مقتضای فحوای نصر کم الله بیدر و انتم اذله فاتقوا الله العلکم تشکرون^۲ اشارت بمباشرت تقوی که عبارت ملبس بملا بس شعار شریعت غرا تواند بود مبتنی بر حصول تصرف رایات فتح آیات است . دواعی توفیق ربانی بعد از تیسیر دولت امانی و آمال حلقه انابت و انما التوبه علی الله بر در خلوتخانه دل آگاه زد و از ذات عنایت سبحانی بر^۳ منع مناهی و تقبیح ارتکاب اسباب ملامهی مکشوف گشت تا در عنفوان زمان جوانی که مستدعی اشتغال باشغال معاشرت و کامرانی است مبنی بر صدق اطاعت امر عالی و انیبو^۴ الی ربکم و یمن رعایت صرف اوقات قدسی با سعاف حاجات طوایف است که ودایع بدایع فطرت اند بامید رحیق مختوم باده نشوه انگیز از التفتات^۵ خاطر فیاض محروم گشت و بر عده لذات آن جهانی از شراب ارغوانی بکلی مهجور و متروک ماند .

رسم می خوردن چنان گم شد ز عالم کاختران نیمه شب بر روی گردون سرنگون دارند طاس و التایب من الذنب کم ن^۶ لا ذنب له و در ساعت مبارک که دلیل هدایت قوافل استنابت ربنا اغفر لنا ذنوبنا در ساحت خاطر عالی فرود آورد و بحکم صلاح الرأس صلاح الناس قریب صد و سیزده نفر از زمره مقربان و مخصوصان که مباشران امور مملکت و معاشران مجالس بزم و مسرت بودند طریق موافقت و متابعت مسکوک داشته بی احتیاج بوسیله نصیحی طائعین راغبین از شرب مدام توبه نصوح کردند و پیاله شراب

۱ - ن. لعکم ۲ - تشکرون ، درست نیست و معلوم نیست این کلمه چه بوده
۳ - ن. افتادگی دارد ۴ - ن. انبو ۵ - ن. التات! ۶ - ن. مکن

چون لاله سیراب بر سنگ زده نشاط مستی به نشأت خدا پرستی مبدل ساختند هر چه ره که افروخته جام مدام بود سیمای سعادت عبادت گرفت و هر خاطر که به نشووه شراب ارغوانی فرحان می گشت نشاط للصابیم فرحان یافت، خونریزی خم چندان شد که آینه صراحی بر آن خون گریست و داستان شکست ملاحی چنان شایع گشت که ساز مطرب بر آن ناله های زار کرده در حسب حال بفحوای این مقال مترنم است .

ایا ، شهبی ، که زیباغ زمانه بر کنندی
نهال بدعت والحداد و بیخ فسق و فجور
ز بیم شحنه عدل تو جای آن دارد
که خون باده شود خشک دررگانگور
به غیر نرگس خوبان که بی قدح مست است
بدور عدل تونی مست ماندونی مخمور
می باید که به ارتشاف این بشارت که ساقی عنایت بیدریغ ما در بزم التعظیم
لامرالله داشته خاطرهای همگنان نشووه فرح و نشاطی حاصل گردانیده بر مقتضی الناس
علی دین ملوکم تمامت خواص و عوام ازار تکاب جرأت اقدام بر شرب خمر حرام ،
سراً و علانیه احتراز واجتناب نمایند .

قاضی و داروغه هر موضع در اجرا و امضای این حکم قضا مضای ، یدییضا نموده
غایت الامکان شرایط تحفظ به تقدیم رسانند، مستوره بیت العنب اگر بعد از این بی حجاب
رخ نمایه آبروی حرمتش بریزند .

گیسوی چنگک به برید بمرگ می ناب
تا همه مغبیچگان زلف دوتا بگشایند
و آن را که قدم در خنده تگری نهد بیش از حدادب نموده منزجر گردانند تا
عرصه ممالک محروسه از احیای مراسم شریعت مطهره رونق گیرد و روز بروز آثار
خیرات تزاید و اسباب مشوبات تضاعف پذیرد .

شاهی که او بحکم الهی شراب ربخت
تعظیم شرع کرد و به رسو گلاب ربخت

معافیات اعظم خراسان و صایم سیور غالات ارباب عمایم
واصحاب عنایم، مقصور بردو حرف

معافیات خیرات اهلای روزگار بفرموده یادگار محمد میرزا، در باب
سلمیات روضه بزرگوار
بهشت آثار قاسم الانوار و مظهر الاسرار سلام الله علیه

☆☆

اصول شجره کیانی و فروغ دوحه خسروانی از برادران اجله سعادتیار و فرزندان
جوانبخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و حکام بلاد و امصار
و حراس حدود اقطار با اعیان مسالك و اعلام ممالک از نقبای عظام و ایمه انام و مشایخ
کیار و قضات شریعت شعار و متوطنه موطن و سکنه مساکن و کافه رعایا و عامه
برایای ممالک محروسه عموماً و متصدیان امور دیوانی و مباشران اشغال سلطانی
دارالملک هرات و ولایت جام و باخزر و خواف و نیشابور احسن الله احوالهم
بدوام البهجه و السرور خصوصاً بدانند که حسن ارادت و اعتقاد ما بموقف مقدس ارباب

هدایت و ارشاد که به محل ورود و فور ملائک و غایت مقصد و مقصود صدر نشینان متکین
فیمها علی الاریک است متضمن صلاح و فلاح دولت و مقتضی ثبات و ارتباط اسباب
رفعت و واسطه ابقای ذکر جمیل و رابطه ایفای اجر جزیل تواند بود سیما زمره کریمه
رفیع القدر جلیل الشأن که به مقتضای قل لا اسئلكم علیه اجرا الی المسوده فی القربی ،
شجره مؤودت ایشان مثمر اقتنای صنوف سعادت دنیا و آخرت است و بحکم مثل اهل
بیتی کسفینه نوح من دخلها امن و من خرج عنها غرق متابعت ایشان مستتبع^۱ فنون
سلامت عاقبت و مفتتح^۲ صنوف سعادت دنیا و آخرت است .

چون عالیحضرت معالی منقبت سیادت مآب نقابت انتساب حقایق پناه ملائک
اشتباه عوارف شعار معارف دثار قدوسی صفات کروی سمات ارباب الحق و
التحقیق مورد اسرار والایقان فی آفاق ، صفوت صناید الکرامه و العرفان
علی الاطلاق الامیر الکبیر الجلیل الاصل کاشف الاسرار الناسوتیه علیه و علی آباءه
الانجاد و الامجاد که مشاهیر کاملان اهل الله صناید ارباب خیرت و انتباه از فروغ
لمعات مهر فیض آثار کرامت او اقتباس انوار معارف اسرار کرده اند و از پرتو اشعه
خورشید نور افشان مقامات او اقتباس شوارق علوی و معارف نموده و بی شایبه
رعونت و ریا نسبت تشبث و اعتصام به عروۃ الوثقی ارباب ارادت و اعتقاد آن حضرت
بمرتبه ایست که لاتحملها الانفس ولا یسعها الافاق بنا علی هذا جهت مزید رونق و رواج
روضه رضیه فیض الانوار مفیض الاسرار ایشان که واقع است در مقام خجسته فرجام
قصبه خورگورد را ، مع المضافات والمنسوبات^۳ .



۳-ن. این قرمان ناقص است

۲- ن. مفتح

۱- ن. مستیع

فرمان معافیت موقوفات دارالسلطنه هرات از عوارض دولتی و سلطانی از طرف صدر زمانه مولانا قطب‌الدین محمد خوافی

اما بعد ، حمدالله تعالی الذي بنعمته تيسم الصالحات وبتوفيقه ينفتح الابواب
الخيرات والمبرات . چون بمقتضای فحوای احسن الله اليك، همگی همت عالی نهمت
سلطان کشورستان ظفر فرین صاحبقران ممثل نص ان الله يأمر بالعدل والاحسان مالک
ممالک آفاق علی الاطلاق فرمانفرمای خسروان جهان بارث و استحقاق ، المؤید به تأیید
جنود ربه المستعان معز السلطنة والدين ابوالغازی سلطان حسین بهادر خلدالله
سبحانه فی مرضیه ملکه و سلطانه جهت ابقای ذکر جمیل و ایفای اجر جزیل ترویج
بقاع خیرات و احیای مراسم مبرات مصروف .^۱.... است و همواره صورتگر مداخل
سعادت و توفیر مزارع دولت دنیا و آخرت کالشمس فی الحجر ثابت و راسخ
میفرماید ابتغاء لوجه الله تعالی ، در اول ربیع الاخر سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه
به تلقین ملهم والله یضعاف من یشاء فرمان واجب الاذعان بظهور رسانید که جمیع
موقوفات جامع دارالسلطنه هرات و گنبد عالی سلاطین ماضی و خانقاه جدید بلوک
وحد فهرمالان را از کل تکلیفات دیوانی و تحمیلات سلطانی معاف و مسلم و مستثنی
و مرفوع القلم دانسته مطلقا مال و اخراجات لشگری و عوارض حکمی و غیر حکمی و
دخیره و ساروی و سونجی و ده یازده و ده نیم و ضابطانه و حق السعی و داروغخانه و
غیرذالك نه طلبند و نه ستانند و تمامت حاصل و محصول آن مواضع را بر صرف عمارت

۱ - قسمت‌هایی در نسخه سیاه شده که خوانده نمی‌شود ناگزیر در چاپ این قسمت‌ها

را با نقطه چین نشان داده ایم .

و راتبه ارباب و ظایف مقصور و محصور دانند تا سبب مزید رونق و جمعیت گردد، رجا بکرم لطایف نامتناهی الهی آنکه فرزندان کامکار سعادتیار سلاطین نامدار اسلام شعار تا انقضای روزگار تنفیذ این خیر بزرگوار یافته همم عالی ایشان رخصت تاخیر اجرای آن ندهند تا پیوسته برکات آن ، بروزگار دولت همگنان واصل گردد و صدر الامر العالی بالرساله الصادره عن صدرمسندالصداره، مولانا قطب الدین محمد الخوافی

نشان ساختمان مسجد جامع زیارتگاه هرات و تولیت قاضی نظام الدین شکرالله

اصول شجره دین و دولت و فروغ ملک و ملت از برادران جمشید آیین بهرام انتصار و فرزندان خورشید جبین سعادتیار ابقاهم الله تعالی و رقاہم مدارج العز و العلی ، و امرای نصرت شعار ظفر قرین و صدور منشرح الصدر صدرنشین و وزرای صاحب خیرت صایب تدبیر و بتکچیان راست قلم روشن ضمیر و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی احسن الله مالهم و انجح بالخير والسعاده آمالهم بدانند که :

چون نظم آیت هدایت آیین انعمًا يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر مبتنی است بر آنکه بدل اجتهاد در مساجد اسلام از آثار مختصه ایمان و ایقان است به مبدأ و معاد که معادی فرمان الهی فلنولنك قبلة ترضيها^۱ برایشان میخواند و ندای ادای فرایض و واجبات و سنن و نوافل بروجعی که صورت حال اولیک الذین فتقبل عنهم^۲ احسن ما عملوا ، در مرآت اوقاف چهره نما گشته به مسامح مجامع ایشان

۱ - ن. رضاها ۲ - ن. علیهم

رساند و فحوای حدیث صحتاً آنتما اذا انزلت عاهه من السماء عوفی منها ثلثه حملة
القران و عماراً المساجد و رعاة الشمس مبتنی^۳ است از آنکه :

بنای بیت الله در مجاری احوال از جمیع اخطا و احوال در کنف حفظ و تایید
مبدعی است که مصر جامع را بدست صنع صمدیت اساس انداخته و بر منابر اعلان
اعلام خطبه توقیرانی جاعلك للناس اماماً بنام نامی و اسم سامی ما برافراخته ،
لاجرم بدلالت توفیق الهی و مساعدت تایید نامتناهی جوامع منیر همایون باعلائی
امضای آن امر متعالی در مواضع مناسب از ممالک معموره عمرها الله تعالی باقامه
المراسم المشکوره شرف نفاذ می یابد .

بنابر تمهید این مقدمه چون در دارالعباده زیارتگاه از معظمت دارالسلطنه
هرات احضت بالزهرات که مقّر و مأمن اهل الله و مقام و مسکن ارباب تیقظ و انتباه
است اساس مسجد جمعه چنانکه جامع جمیع سکنه و اهالی آن خجسته حوالی تواند
بود نبود ، و از مبدأ حال الی الغایت هیچ کس از ولات اسلام که حافظان ممالک
ملت و حارثان مسالك شریعت اند بتأسیس بنای آن ملهم و موفق نگشت تا در
تضاعف این ایام ابتغاء لوجه الله تعالی و اقتنالمزید الدرجات از عزایم خجسته
فرجام در تعمیر جامع رفیع وسیع که فراخور عرصه عبادت آباد تواند بود سعی تمام
و کوشش بر دوام بظهور انجامید صفة بدیع آن میانی چون مصادر قدر ربانی به
محاذات ایوان کیوان رسیده و صفای صحن دلگشایش خط نسخ بر اوصاف بساغ
جنان کشیده

گرزطاق صفة مقصوره اش جویی نشان هیچ نتوان گفت غیر از آسمان و کمه کشان
فرد بودی قبه گردون نبودی شانیش طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی در جهان
وجود مصالح برادوات آن به میامن تولیت الهی به حیلله حلیت محلی و
فضولات موقوف سیور غالات آن بر وجهی که مفصلا در متون وقف نامچه ثبت و
مسطور است بوسیله ساعی مولانا **نظام الدین شکر الله قاضی** شکر الله سعید که مشرف

۱ - ن. عونى ۲ - ن. عمارت ۳ - ن. مبتنى ۴ - ن. جفت

۵ - ن. تضاعف

ممالک فقه و فتوی است و تمام آن محدودات مذکوره را که در سلك اراضی خالصات قدیمه سلطانی است انتظام تمام داشت از عامل بیت المال که بموجب فرمان واجب الامتثال بیع و شرای آن حیثما تقتضیه^۱ الشریعه الشریفه مرخص است بحیطه تملك در آورده و بوکالت صحیح صریح از قبل نفس نفیس همایون بعد از تکمیل مراسم وقفیت و قفیه شرعیه موکد و مسمد به استجماع اسباب صحت مشتمل بر سجنل قضات دارالاسلام هرات موکد ساخته از شایبه شبیه معرّا برین موجب و از جزایل عطیات مرتب بر فضل ختم سلطانی آنکه مقارن انتظام این حکم جهانمطاع عالم مطیع بصدور پیوست که جمیع موقوفات و مسلمات مذکوره را از اصل نتیجه کل وضع نموده جمهور عمال و مباشران اعمال حرز و رفع محصولات و ارتفاعات آن جایز ندارند و بجهت استحصال حق السعی و رسم العمل که بی توجیه از وجوه اوقاف و اخراجات و لشگر و عوارضات و سایر جهات سلطانی و متوجهات دیوانی معاف و مسلم دانسته به هیچ بهانه و تأویل اصلا و قطعا در معرض تعرض و حواله ندارند و جمعی مخصوص که جهات سته دستوری تعلق بخصوص شغل ایشان دارد در آن باب بدیوان عالی رجوع نموده از آن جهت باصناف و افراد مزارعان وقف طمع و توقعی نه کنند و به قلیل و کثیر نگیرند و نه ستانند و از آنچه مقرر است که از دارالعباده زیارتگاه سنة بعد سنه به حوزه دیوان می رسانند مبلغ و مقداری که متوجه موقوفات و سیور غالات مذکوره تواند بود به تمام و کمال در سرکار خاصه اوقاف بر آن وجه جواب گفته مباشران مهمات دیوانی پیرامون حواله و مطالبه نه کردند و از جماعت برزگران و مزارعان اوقاف جز انصاف احصا و عبید و مواشی و غیر ذلك من الوجوه والجهات مطالبتی نه نمایند تا آنچه از این جهت رسد بدیشان رسد کلاً و حلاتمبولی (۲) شرعی موقوفات مذکوره **خواجه نظام الدین عبداللطیف** از مشاهیر اعیان آن موضع بلطایف کفایت مثبت و مسطور بر مقتضای قاعده انصاف و معامله جواب گفته به ضروریات و مقرریات ارباب وظایف معروف سازد و بعلت

۱ - ن . بقضیه الشرعیه

رسم الصدأره و حق التولیه عام نیز چیزی نه گیرند و از حاصل محصولات وقف و سیورغال که سمت تعیین و تفصیل یافته عمارت ضروری واجب شمارند و بعد ذلك سرانجام فرش و روشنائی در نظر بصیرت مناسب دیده مبلغ و مقداری که حاصل آید بی توهم کسر و انکسار و تطرق قصور و انتقاص^۱ در وجه مقرری ارباب وظایف مستغرق گردانند

نشان انتخاب مولانا نظام الدین سلطان احمد بتولیت گارزگاه که خود عمارت آن را ساخته بوده است

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خیرت و منتسبان عتبه دولت و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی بمحروسه هرات و توابع و ولایات بدانند که :

چون قدرت کامله سلطان قدیم و حکمت شامله دیان حکیم چنان اقتضا فرمود که طبقه نامدار عالیقدر که عنان اختیار به قبضه قدرت اقتدار ایشان بسار دهند برفعت مقصد و عزت مرام ممتاز و سر افراز گشته همگی همت رفیع الشان ایشان بر ارتقاء بقلل شامخات کمالات حقیقی موقوف باشد و لا محاله کمال حقیقی برمزیتی اطلاق توان کرد که با صاحب هوشمندان ابدالاباد نماید و هجوم حوادث و عروض نوازل عواید فواید و میامن محاسن آن را عرضه فنا و زوال نگرداند بناء علی ذلك طبقه سلاطین کامکار به انشای ابنیه خجسته آثار و ابداع بقاع کثیره الانتفاع مضمون آن آثارنا تدل علینا، برکتابه ایوان غرابت نگار روزگار نگاشته اند

ورایات مصدوقه حدیث صدقه جاریه برقمه نه قبه دوآر افراشته .

به سیم نام نکومی خری زیان نه کنی براین بمان که زمردم همین همی ماند
و از جمله نظایر این تشبث آنکه مقارن این احوال عالیجناب سلطنت مآب
ابوت ایاب سلطان کامل باذل متشرع متورع نور حدقه سلطنت و نور حدیقه
خلافت الفائزبمراضی الاوصاف و مفاخرالشیم ، **نظامالدوله والدین سلطان احمد**
یزیم احمد الله عواقبه و اعلی فی الدارین مراتبه به توفیق الهی و تایید نامتناهی از
سرصدق عزیمت و خلوص نیّت در فضای فردوس اشتباه **گازرماه** که از عذوبت
آب کوثر اثر و لطافت هوای غریب طرفه تدرین موضعی است از مواضع نزهت آیین
دارالمک **هرات** خطیره رفیع و وسیع ساخته و به اصابت رأی مهندسان چابک دست
روشن رای عمارت غریب و بوستان بدیع اساس انداخته و در طراوت و نزهت از
باغ ارم دلگشای تر و از روضه بهشت روح افزا تر .

روح پرور چو مجلس ابرار جنت آسا و تحتها الانهار
ازهوایش صحیح باد علیل و آب او سلسبیل کرده سبیل

و چون از مطاوی صحاح روایات چنان معلوم می گردد که صاحب توفیق که
برصد انتظار اجابت دعوت حق و رجوع از تنگنای دنیای دون بفضای جان فزای
کل الینا راجعون بقدر اقتضای کوشش و اجتهاد خود مفصل سراستان القبر روضه
من ریاض الجنه علی قایلها الصلوه والتحیه جهت افاده علوم دینی مجلس شریف
مرتب سازد بهر خشتی بهشتی کرامت گردد و به هر سنگی فرسنگی از ریاض جنت
عرضه السموات والارض

وسعت قبیر او بسیفزاید روزنی از بهشت بگشاید
گردد او خودعبان چو صبح و چوشام که کجا دارد از بهشت مقام
لاجرم طایفه کثیر از آن طبقه ارجمند نیت مباشرت آن شغل مقرر گردانیده
بمیامن تولیت الهی نفایس املاک و عقارات که اسباب وجوه معیشت التفصیل و چون
نظر اشرف که مشرف مالک غیب است بر افاضه بفتون خیر و احسان موقوف گشته

ملاحظه و کیلی عمل صالح جناب مشارالیه از ابتدای سیچقان نیل هر سال واجب و جهات رسد عوارض و اخراجات آن را بجمله‌ها و تفصیل‌ها بعد از ضروریات دستوری که بدان مواضع رسد از لشکر و سایر مؤنات و تکلیفات واجب دانسته سنة بعد سنه به نشان و پروانچه محتاج نه‌دانند.



نشان بنام معزالدین ابوالنصر بدیع الزمان میرزا بهادر

برادران جمشید آیین مشتری خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر ماهیت ابقاهم الله تعالی و رقاہم مدارج العز والعلی و امرای ملک آرای بهرام انتقام و صدور زحل محل رفیع مقام و وزرای روشن رای عطارد فطنت و نواب جلیل‌القدر کثیر المنقبت با اصول نقبای راسخ بیان و فحول علمای واضح برهان و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی اصلح الله مالهم و انجح آمالهم بدانند که فحوای کتاب منیر بدیع السموات و الارضین چنان اقتضا کند که چون دار دنیا محل تطرق حدوث و فناست خداوندان اختیار از مخزن ثروت و استظهار ذخیره وافی بدار القرار فرستند و حیات گرانمایه صرف یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر گردانند و چون در این ولایه ذروهی عرض رسید که فرزند ارجمند بدیع منظرستوده مخبر در درج سلطنت و کامکاری در برج خلافت و جهاننداری **معز السلطنة والد نیا والدین ابوالنصر بدیع الزمان میرزا بهادر**، طول الله عمره لاحیای مراسم العدل فیها ینهی و یا امر بمیامن تولیت الهی نظر شریف که مشرف ممالک غیب است به اعلا معالم خیر که مشیمه واقفان اسرار آفرینش تواند بود موقوف می‌داند و حاصل خرمن این مزرعه مستعار که رهن آفت و اجارت فناست سمن چمن خلد و ثمره شجره طوبی

می گرداند و ذلك هو الفوز المبين چنانکه از جمله املاک خاص و اسباب خالص که از والده
 غفران شعار مهد علیا و بانوی کبری بلقیس روزگار و در دانه عفت آثار عصمت الدنيا و
 الدين بیگانه سلطان بیگم البسها الله حلال الرضوان واجلسها علی سریر الغفران بطریق
 ارث یدو انتقال یافته اتینما لوجه الله تعالی بعد از آن بر مرقد فرقدسای آن ستر
 مغفرت پناه وقف صحیح شرعی نموده

فرمان فرمانروائی موتمن الدوله تاج الدین حسن شیخ تیمور بر سیستان و خشک رود و قندهار و گرمسیر و کابل

اصول شجره کیانی و فروغ دوحه خسروانی از برادران اجله سعادتیار و
 فرزندان جوان بخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت طاهره
 و سکنه عتبه بارگاه و سدید بنده خلافت پناه به اعیان مسالك و اعلام ممالک از
 نقبای عظام و ایمه ایام و متوطنه موطن و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برایا
 از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که چون حکمت باهره ملک قدیم و دیوان حکیم
 قهر سلطانه و بهر برهانه اقتضا فرموده عنصر همایون ما را از سایر اشباه و نظایر
 برگزیند و در میان امثال و اقربان به زیادتی شوکت و حشمت و افزونی اسباب دولت
 و رفعت ممتاز و سرافراز گردانند و مثل اقبال ما را به تویع و قیوع توتی الملك من
 تشاء موشح و محلی نمود و ایالت خطه جهان بحذا فیرها و سخر لکم ما فی السموات

۱ - این قسمت از نشان وقف ناقص است .

۲ - ن. نجداً فرها

و ما فی الارض جمیعا منه به جانب ما مفوض فرمود نصب العین ضمیر میز بر حسب
 احسن کما احسن الله الیک چنان است که به اصابت رأی مملکت آرای و سیاست تیغ
 ظفر نمای کشور گشای بساط امن و امان در بسط زمین و زمان ممهّد باشد و قانون
 عدالت و راستی در میان طبقات امت که بدایع و دایع صنایع فطرت اند مقرر گردد
 که لامحاله بر مقتضی فحوای انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
 افاضت آثار معدلت و احسان در باره زمره رعایا و زیردستان موجب ثبات دولت
 روزافزون و سبب مزید اسباب خلافت همایون است و چون انتظام امور بشر بجولان
 صمصام نصرت پیکر مجاهدان حق گذار منوط است و ابتسام چهره ظفر پرداز سهام
 همایون فر دلوران جان سپار مربوط به سوانح مصالح هر مملکت و و ارادت مهمات هر
 ناحیت بر رأی عقده گشای یکی از امرای عالی مقدار نصفت شعار مفوض گردیده که
 پرتو درایت بر ساحت کفایت آن ندارد و بقدم تیقظ و تحفظ منازل و مراحل عدالت
 گستری و رعیت پروری حاجات ملتمسات محتاجان و مستمندان به الحاح و اسعاف
 مقرون سازد و چون معتمد الملک و مؤتمن الدوله **تاج الدین حسن شیخ تیمور**
 که شیر بیشه شجاعت و مردانگی و رهبر جلال و فرزاندگی است و بفرط شهامت و
 جرأت معروف و به حسن معیشت و رعایت رعیت موصوف حقوق خدمات پسندیده
 او درین دودمان مبارک بانواع روشن و واضح و او را نیز و همت کیسوان اساس و
 دولت آسمان قیاس قابلیت نوازش و استحقاق سیورغال میشی من جمیع الوجوه
 ظاهر و لایح بناء علی هذا ، ولایت **سیستان و خشکروود و قندهار و گرمسیر**
 و **کابل** را با ضمایم و مضافات و لواحق و منسوبات آن برسم اقطاع و قاعده
 سیورغال بدو ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق و ضبط
 و ربط مهام بلکی و مالی آنجا را بقبضه اقتدار و حوزه اختیار او باز دادیم ،
 سبیل تمامت ارباب سکون و اقامت آن مواضع که ولایت مذکوره را به جمیع بلاد
 و قصبات و قری و بلوکات و احشام و صحرا نشینان و توابع که ملحقات آن یا
 هر چه بعد از این تاریخ به تایید باری و قوت بازوی دل آوری در آن حدود فتح

کرده ضمیمه سایر ممالک محروسه گرداند سیورغال معتمد الملک مشارالیه دانسته او را من حیث الانفراد والاستقلال دون المسأله والاشترک حاکم علی الاطلاق و الی باستحقاق آن جوانب شمارند و از حکم استصواب و احضار او که هر آینه متضمن صلاح و فلاح دولت و مقتضی ثبات و ارتباط مکتت ما خواهد بود تجاوزنه نمایند و اوامر و نواهی او را که مطابق حکم الهی و موافق فرمان پادشاهی باشد مطیع و منقاد گشته دست تصدی او را در تقلد امور آنجا قوی و مطلق دانند و بعدالایوم تمامی مال و منال آنجا به گماشتگان و نصب کردگان او رسانند و واجبات و متوجهات محصولات و ارتفاعات خود بموجب راستی بدیشان جواب گویند تمغاوات و زکوة و مراعی و مواشی و املاک خاصه قدیم و جدید و امثال ذلک بدیشان متعلق شناسند. معتمد الملک مشارالیه نیز آنچنانکه از عموم صیانت و دیانت و وفور کیاست و فراست او متوقع و منتظر است در محافظت و مراقبت اهالی آن ولایت به هیچ وجهی از وجوه اعمال و امهال جایز ندارند و در رسوم سروری و رعیت پروری غایت قصوی جهد مبذول داشته کافه خلایق را که ودایع حضرت خالق اند بر مقتضی نص کلکم راع کلکم مسؤل عن رعیته، در کنف رعایت و حرّام حمایت خود از حدوث حوادث و نزول نوازل چون حصن حصین و حرز متین پیوسته راه دادخواه گشاده داشته قدم و قلم تعدی ظلمه از اذیال احوال عجزه و مستضعفان کوتاه و کشیده گرداند و ملاحظه حال مجموع و طوایف انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم از جمیع امور واجب و لازم دانسته تعظیم و اکرام سادات عظام که بمقتضی اکرموا^۳ اولادی بر همگنان واجب است و تقویت و تمشیت علمای اسلام که بموجب والو- العلم قایما بالقسط شهادت ایشان بشهادت الهی مقرون است مفروض و لازم شمرد و همگی همت متوجه دارد که روز بروز ممالک معمور و مداخل اموال موفور و مساعی جمیله او مشکور گردد و همیشه روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و عامه

۱- ن. المسلما همه ۱

۲- ن. و نفاذت

۳- ن. اکرم اولادی

خلایق شادان و کافه مواضع آبادان باشد تا برکات ثنوبات آن بروزگار همایون و ایام دولت روز افزون واصل و متواصل گردد .

نشان معافیت اموال و املاك عارف والا مقام مولانا شیخ حق الدین بابا حسن خوشمردان

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و امرای ملك آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خیرت و سایر منتسبان عتبه دولت و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی و اصول طوایف امم و جمهور اصناف ترك و عرب و عجم بدانند كه :

در ممالك محروسه عموماً و ولایات سبزوار و نیشابور و رامی خصوصاً كه چون بر بصایر ارباب علم الیقین و سرایر عین الیقین جلوه نمایش یافته طایفه جلیل القدر مشایخ اسلام كه به بركت سلوك جاده متابعت و اقتدا و یمن ملازمت سجاده موافقت و اقتضا بحظ وافر و نصیب وافی محظوظ و مستعدگشته واسطه هدایت و ارشاد عباد و وسیله صلاح معاش و معاد همگنان اند و مصالح اهل عالم و مناهج ذریّات بنی آدم به میامن فیوض حالات سوری و معنوی و کمالات کسبی و ذهنی ایشان می یابد

باطن فیاض ما كه مطرح اشعه انوار عنایت الهی و مهبط شعشعه آثار هدایت نا متناهی است محرك سلسله ارادت و اعتقاد عارفان خبیر و ناقدان بصیر گشته در همه حال تمهید و تجدید آن قاعده ستوده مآل را وسیله نظم امور دولت دینی و دنیوی میدانیم و تعظیم و تکریم ارباب زهد و تقوی كه صدر نشینان مسند ان

اکرمکم عندالله اتقیکم اند از مقتضیات نیل سعادت صوری و معنوی می گردانیم سیما جناب طریقت مآب کرامت انتساب شیخ و شیخ زاده رضی الاخلاق و مرضی الشیم العارف المعروف فی^۱ معاشر الطیبین برجل الله فی العالم صاحب آیات الفضل والکمال ناصب رایات النجابه و الاقبال مهبط انوار اولیک المقربون مورد اسرار لآخوف علیهم و لاهم یحزون سلیل آل طه و یس اعتضاد اولاد سید المرسلین الشیخ الحق والدین بابا حسن خوش مردان احسن الله تقدس و تعالی احوال الرجال المسترشدین بطیب انفاسه که با وجود استماع مآثر و مناخر ولایت انتما نبوت او بدوده مظهر نبوت علی صاحبها افضل الصلوات واکمل التحیات سمت وضوح دارد و برابطه نجابت^۲ و اصالت در سلك مشاهیر منتسبان ولایت و رسالت انتظام تمام یافته و به اقتضای لوازم این حال درمبادی دولت روز افزون صورت احیای مراسم آن خانواده شریف بر صفحه ضمیر آفتاب تأثیر سلطانی ارتسام یافته منشور پر نور مشتمل بر - آثار اظهاری مفاخر و تعیین معافیات و سیورغالات ایشان به تکمیل پیوسته بود و بتمادی شهور و اعوام سمت استمرار و استقرار پذیرفته مقارن این اوقات جهت مزید مبالغه و تاکید التفات خاطر فیاض متوجه تجدید رسوم آن عارفه عظمی گشته باجمیع قیود که مجملات و مفصلاً از آن مستفاد گردد ممضی و مجری دانسته به هیچ وجه از وجوه تغییر و تبدیل به قواعد و اصول آن راه ندهند و رقبات اسباب و املاک و طواحین ایشان که مفصل گشته بر این موجب چنانکه در تحقیق سیورغالات ممالک محروسه فرمان مطاع بنفاد انجامیده که از آن مواضع مال و اخراجات و عوارضات و سایر جهات نه طلبند و نه ستانند معاف و مسلم دانسته از مقتضی حکم عالی تجاوز جایز نه دارند و از وجوه لشگر و اخراجات که حسب الحکم توجیه یابد آنچه رسد مواضع و مزارع او شود که عوض خریده باشد موقوف داشته تن بدیوان آورند و املاک قدیم ایشان را داخل بنیچه ولایت نه دارند و رسد هیچ خرجی و اخراجات چون مدد لشگر نام برادر و غیر ذلک بدانجا نرسانند و ابواب شناقص و شلتاقات

۱- ن. من ا ۲- ن. بخامت

من كل الوجوه وجميع الجهات مسدود گردانند بشر^۱ ذمه عمال و مباشران اشغال و گماشتگان صاحب سیورغال بموجب فرمان واجب الامتثال مقرر داشته به هیچ وجهی از وجوه تجاوز جایز نه دارند و ازو کلا و اکابران جناب مشارالیه سرشمار و نامبردار نستانند و اسباب و جهات مذکوره را از جمیع اخراجات و عوارضات و تکالیف دیوانی معاف و مسلم دانند و چون بنیچه ایشان داخل ولایت نیست بعلت جهات دستوری تعرضی نه رسانند و بششان و پروانچه مجدد محتاج نه دانند و آنچه خلاف حکم گرفته باشند بازگردانند .

نشان تعمیر آرامگاه عارف نامی رکن الدین مودود حسینی چشتی و معافیت موقوفات آن از عوارض

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از فرزندان اعزه ارجمند واقارب
اجله سعادت مند و امرای کبار و وزرای صاحب اختیار و اعلام مسالك و اعیان ممالک
و سکنه مساکن و متوطنه موطن ولایات محروسه بدانند که :

چون تعظیم و اکرام مشایخ اسلام که هر يك از ایشان نور حدیقه هدایت و
ارشاداند مراقبت حال زمره رعایا و کافه برابری و دایع بدایع صنع الهی جل شأنه و
عظم سلطانه اند وسیله و استقبای ذکر جمیل و اجر جزیل است لاجرم در
جمیع اوقات همگی همت خسروانه متوجه انتظام احوال و التیام اسباب حصول آبادانی
و آمال ایشان می باشد بناء علی ذلك چون در خلال این احوال که رایات عالی برسم...^۱
استقامت و استمداد که لامحاله مقتضی فحوای استعینوا من اهل القبور تواند بود

۱ - خوانده نمیشود .

متوجه زیارت مرقد مقدس بزرگوار فیض آثار مورد الانوار شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف، سلطان المشایخ فی الافاق، برهان اولیاء الله سبحانه علی الاطلاق، قدوه ارباب المشاهده والایقان صفوة صناید الکرامه و العرفان **رکن الحق والحقیقه والدنیا والدین مودود الحسینی الجشتی** قدس الله روحه المبین و جعل منزلت و مکانه فی اعلی علیین گشته، به حکم اشاعت آثار عدل و انصاف استکشاف مجاری احوال خجسته فال مشایخ عظام و سایر خواص و عوام آن عرصه فرخنده فرجام میرفت و از تقریر مردم بی عرض به ذروه عرض رسید که تمادی ایام صورت اختلال و فقر و شکستگی به حوالی احوال مشایخ که بقایای گرامی ولایت اند راه یافته و رعایای ولایت را نیز بضاعت احیای مراسم هر نوع مهمات نمانده و سبب کلی آنکه چون مال آن موضع داخل سیورغال است و مطالبه خارجی و حواله جهادی بدستور سایر مواضع درحوز رفع داخل به زیاده از واقع جمع نموده به نسبت آن وجوه خارجی مطالبه میسرود لاجرم شوایب اختلال به قواعد انتظام مجاری احوال همگنان از طبقه مشایخ و کافه رعایا زیاده از نسق معهود متطرق گشته و چون جوامع ضمیر سلطانی تقریباً الی الله تعالی ملتفت ملاحظه امانی و آمال مشایخ کرامت مآل و رعایت جانب رعایای شکسته احوال گشته حکم جهانمطاع لازم الاتباع بنفاد انجامید که از رسد خارجیات آن موضع يك نصف حواله داشته نصف دیگر برسم سیورغال اضافه مالی که در سنوات سابق داخل سیورغالات ایشان بوده دانند و این قاعده بیوسون سنه^۱ بعد سنه مقرر دانسته شوایب تغیر بقواعد آن راه ندهند و از مطالبه جهادی منصرف باشند تا ایشان نیز در باب معموری باغات و آبادانی املاک خود طریق اهتمام مسلوک داشته روز بروز در باب زیادتی رونق و معموری ولایت اثر سعی مشکور بظهور رسانند و همه جماعت خواص و عوام از مشایخ و رعایا در اراضی و باغات خود که سابقاً به اشجار مثمره مقرون و مشحون بوده دیگر باره درخت نشانده بدستور قدیم معمور و آبادان گردانند و بعدالیوم از هر کس بر ایشان حیف و ناراستی بظهور آید بعرض عتبه همایون رسانند تا تدارک آن کرده مجال تقصیر و اهمال در آن تعمیر مواضع و

تکثیر مزارع نماند و چون صورت ضعف و اختلال امور مشایخ و سایر رعایای آن بقعه بوضوح پیوسته و رقم جهادی به نسبت استعداد می باشد آنچه هر ساله جهادی گویان از سایر مواضع بدانجا میرسانیده اند بعد از این هر کس را که استطاعت آن باشد ارباب ولایت مستخلص گردانیده به مجرد آنکه سابقاً وجوه جهادی می گرفته اند شلتاق نه نمایند و جهادی گویان چیزی حواله ندارند .

**واگذاری املاک خالصه به سه تن از مدرسان مدرسه بیگم بزرگ .
مولانا خواجه نظام الدین احمد و خواجه جلال الدین یوسف و
خواجه نورالدین عبدالرحمن در هرات و هرات رود**

عمال و مباشران بلوکات هرات بدانند که چون استقبای ثنای جمیل و ادخار ثواب جزیل بر تربیت مترقیان معارج والدین اوتو العلم درجات صدرنشینان مسند ان اکرمکم عندالله ابقاکم متصور است و همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه بر تمسید این قواعد فرزانه محصور و مقصور است بناء علی ذلك درین وقت جهت انتظام امور معاش و التیام اسباب انتعاش فرزندان فضیلتمند جناب شریعت مآب مولانا اعظم واسطة العقد قضات هرات **خواجه نظام الدین احمد و خواجه جلال الدین یوسف و خواجه نورالدین عبدالرحمن** که در درسگاه افادت پناه تربت عالن رتبت **حضرت بیگم بزرگ** روض الله روضاتها به تحصیل علوم دینی و تکمیل فضایل یقینی اشتغال تمام دارند و انوار استعداد و آثار استحقاق و استیصال برصفحات مجاری حالات ایشان وضوح مالا کلام یافته موجب شمول عاطفت همایون و واسطه وصول عنایت روز افزون است مقرر شد که اولاً در بلوکات هرات و در

هرات رود از اراضی خالصه یا بس موازی شش زوج عوامل آب و زمین مرغوب بعد تیول و سیورغال و سال گشت رعایا بقراریک زوج پنجاه جریب مع سال گشت طناب کشیده بتصرف ایشان گذارند تا متصرف شده مزروع بیارند و حاصل آن رایبوسون سیورغال بمصالح معیشت خود مصروف گردانند و بعد جهات سته دستوری از حاکمانه و داروغگانه وضابطانه و صاحب جمعانه و میرآبانه و محصلانه بعلت مال و اخراجات متعرض نشوند و درساله نشان و پروانچه مجدد نه طلبند و ثانیاً مبلغ پنجهزاردینار کپکی که بیشتر از شروع در قضایای شرعیه قضا به رسم سیورغال مودبری به جناب والد شریعت شعار ایشان مسلم داشته بودیم که سنهٔ بعد سنه از واجب اسباب ملکی و وقتی به تصرف اوست حساب نموده مقارن ضبط مباشران دیوان برطبق نشان که سابقاً درین باب صادر شده به زیاده و نقصان رجوع به یکدیگر نمایند در خلال این احوال بر حسب التماس جناب شریعت مآب مولانا القاضی المذکور این عارفه عظمای جز تعلق او به حوزه اختصاص فرزندانش رشید مشارالیه انتقال یافت که از ابتدای تنگوزئیل مبلغ مذکور را به موجبی که نشان والد شریف ایشان به ذکر تفصیل آن ناطق است سال به سال از همان مواضع بدیشان رسانند و هر ساله به نشان و پروانچه مجدد محتاج ندانند و رسد لشکر و اخراجات آن اسباب را بعد از ضروریات بر مقتضای فرامین مطاع که به امضای سلاطین ماضی به نفاذ پیوسته معاف و مسلم دانند و اگر موضع دیگر مشتمل بر اراضی شش زوج عوامل مذکور و مال و اسباب مذکور به مبلغ موصوف مستخلص می کرده باشد بیوسون سیورغال مقرر دانند و اگر آنکه اجازت به کسی دهند مال اسباب مذکور را سوی اومستثنی داشته در آن مدخل نه سازند

نشان در باره دو تن از سفرای هندوستان ، مولانا شیخ احمد و مولانا
کمال‌الدین شیخ محمد و معافیت ایشان از عوارض راهداری

حکام و داروغگان ممالک و حراّس و مستحفظان معابر و مسالك و اصناف طبقات بشر از ابتدای خاور تا انتهای باختر بدانند که :

چون به تلقین ملهم والله من یشاء الی صراط مستقیم امیر خبیر روشن ضمیر توانگر دل، درویش سیرت ملک‌مکنت صوفی صفّوت دارا دیار بحر و بر، سپه‌آرای مضمار فتح و ظفر، المجرى سفینه جوده فی عمان الزمان الملقب من سماء السعاده به **خواجه جهان محمود الفاخر** مسعود المآثر عقبه خلافت ما را که کعبه امانی و آمال ملوک ممالک جهان است قبله سعادت و اقبال ساخته بدستور جمهور رایان و فرمان روایان ولایت هندوستان همواره از مسکن **دکن** صینت عن طوارق المحن وسایل رسل و رسایل با تحف و هدایای لایق قابل مترادف و متواصل می‌دارد و لامحاله سلوک این طریقه مرضیه بوصول مقصد عالی اقتران یافته وسیله ازدیاد مواد اعتنا و اعتقاد می‌گردد در این وقت که دو تن از معتقدان خود مولانای المعظم **شیخ احمد و کمال‌الدین شیخ محمد** راجهت تاکید قواعد اخلاص و خدمت‌کاری و تجدید مراسم اختصاص و هواداری متوجه دارالسلطنه هرات حرست عن تطرق الافات گردانیده علی احسن الوجوه به سعادت زمین بوس رسیده و به عاطفت خسروانه سرافراز گشته رخصت معاودت به مقام مألوف یافتند، می‌بایسدکه در آن موضوع نزول ایشان را مواجب اعزاز مبذول داشته باج و تمنا که بر مقتضی شریعت بیضا در جمیع ممالک محروسه لوح احوال و اموال خلائق را از لوث مطالبه آن مصفی گردانیده‌ایم نه ستانند و به جهت سوغات و سلامانه و تحمیلات دیوانی طمع و

توقع نه کنند و مستحفظان طرق به شلتاق راهداری مزاحم ایشان نه شوند و اسباب و اسبان که همراه داشته باشند به سلامت گذرانیده مانع نگردند و داروغگان و مواضع از منازل مخوفه مساعدت کرده به مأمّن رسانند و اگر چیزی از اموال و جهات ایشان غایب گردد به احضار آن غایب اهتمام مرعی دارند و جماعت قوشچیان و ایلچیان و یامچیان و غیر هم چهارپایان مشارالیهان (!) و متعلقان به حکم و بی حکم اولاغ نه گیرند و شکر شکایت ایشان را در همه ابواب مشمر و مؤثر شناسند درین باب تقصیر نه نمایند



شان لغو عوارضی که از آب مختصری می گرفته اند به تقاضای کمال الدین حسین الکاشفی

متصدیان اشغال و مباشران اعمال ولایت سبزوار بدانند که در این وقت جناب طریقت مآب مولانا الفاضل کاشف المعضلات المسایل قدوه ارباب الذوق والوجدان مولانا کمال الدین حسین الکاشفی دامت مفاخره نمود که در ولایت مذکوره محقر آبی بی زمین است که قابلیت زراعت ندارد و در قدیم اولاقات خالصاً لله تعالی آب زایر و غسل و طهارت مسلمانان و فضله آن را بر مزار فلان وقف لازم کرده بودند بواسطه فترت روزگار به حوزه دیوان منتقل شده و به مجرد مرور آن بر بعضی خانه های درویشان در زمان سلطان شهید رسم محدث نهاده هر سال مبلغ هفتاد و پنج دینار کپکی از ایشان می گرفته اند چون همگی همت خسروانه بر احیای مراسم خیرات مقصور است مقرر شد که آب آن را بدستور قدیم به وقف گذارند و طوایف مسلمانان بصدقه ابد پیوند از آن انتفاع گیرند و من بعد هیچکس جهت

دیوان شلتاق نه نمایند و مبلغی هم که به رسم محدث سال به سال می گرفته اند
نه گیرند تا برکات ماثوبات آن به روزگار دولت ما داخل گردد



نشان برقراری وظیفه درباره کمال الدین محمود رفیقی

مباشران مهمات و متولیان موقوفات ولایت مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها
التحیته والسلام بدانند که :

چون آثار فقر و استحقاق از صفحات احوال مولانا اعظم زبیده الفضلای و
المتورعین **کمال الدین محمود رفیقی** که به خصلت محمود پیوسته رفیق طریق
صلاح و وداد است وضوح تمام دارد و مقرر شد که هر سال از موقوفات آنجامقدار
ده خروار غله به وجد سیور غال و وظیفه انتعاش و راتبه معاش او
بی قصور و کسور دهند تا بفراغبال تیمار اهل و عیال نموده به دعای دوام
دولت ابدی الاتصال سلطانی جهانبانی اشتغال تواند نمود و آن عارفه را درباره او
انعام مخلص و اکرام مؤید شناخته از شوایب تغییر و تبدیل محفوظ شناسند و سال
به سال نشان و پرو آنچه مجدد احتیاج نه دانند و شکر و شکایت او را در درگاه
محمود المآرب دولت پناه رفیق اثر و فریق ثمر دانند



احکام دولت انجام سلاطین ایام درممالک محروسه جهت احکام و استحکام
منقسم به شش کلمه

فرامین سلطنت آیین که جهت ایالت و حکومت شاهزاددها و امرا
وسر داران و رؤسا و عظامی اطراف و اکناف عالم مرتب ساخته

فرمان ابقای پادشاهی و سلطنت ملک دکن بنام ظهیر الدوله سید
عربشاه خان از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی و امرای کبار صاحب اختیار و
وارکان دولت قاهره و اعیان حضرت ظاهره و سکنه عتبه بارگاه و سده سده جهان
پناه، و اهالی مراتب و درجات و امرای تومانات و هزارجات و ایپکچیان بخصوصهم
و باشقیان بعمومهم، اعلام مسالک و اکابر ممالک از نقبای عظام و ایمنه انام و حکام
بلاد و حقیقه عباد و عامه رعایا و کافه برارایا از بدایت خاور تا نهایت بساختر
بدانند که :

چون به تایید جنود فتح و نصرت الهی و تیسیر اسباب دولت و سعادت
نامتناهی تخت گاه خراسان که عصرها و قرنها مستقر سریر خلافت موروث ما و قبله
اقبال صناید خسروان فرمان روا بوده بر وجه احسن و طالع ایمن به تحت تصرف

و تسخیر ما در آمد و منشی دیوان جعلکم خلایف فی الارض بقلم ثبات و تمکین منشور خلافت جلالت آیین به اسم همایون رسم ما موشح و محلی گردانید بر حسب احسن کما احسن الله اليك همگی همت عالی نهمت مصروف است که به چشم عقل دیده بصیرت نظر فرموده سوانح مصالح هر مملکت و واردات مهمات هر ناحیت به رأی عقده گشای یکی از حکام صایب رأی مفوض گردانیم تا پرتو درایت بر ساحت کنایت آن انداخته به قدم تیقظ و تحفظ منازل عدالت گستری و رعیت پروری پیموده حاجات و ملتمسات محتاجان و مستمندان بانجاح و اسعاف مقرون سازد وقواعد و موجبات امن وامان وقوانین مستدعیات عدل واحسان در میان طبقات امت که بدایع ودایع فطرت اند ممتهد و جاری گرداند و پیوسته به وسایط آن روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه عامه برآیا شادان و کافه ممالک هندوستان است (!) و به مزید اعتبار واشتهار در تمامت آفاق واقطار از سایر مداین وامصار آن دیار ممتاز و مستثنی است و چون در وقتی که قاید قدرت کامله و هو الذی یسیرکم^۱ فی البر والبحر حضرت گردون رفعت صاحبقران مؤید مظفر کشورستان را حسن توفیق ارزانی داشته بود تا اقامت فیض جهاد را وجهه همت عالی نهمت ساخته لشکر اسلام به اقصی حدود هند کشید و به هر دیار که رسید عساکر فتوحات غیبی به استقبال موکب همایونش استعجال نموده بر وجهی که کیفیت آن به تفصیل تمام برصفحات صفایح ایام مثبت است بسی بلاد وقلاع مسخر فرموده و رسوم کفر و ضلالت از جمیع سواحل دریا و سایر مواضع آن نواحی برانداخت و بعد از تیسیر فراغ ملک اعظم افتخار الملوك البر والیسّم اعتضاد سادات زمان **کمال الدولة والدین خضر خان** که پیش از آن به رهنمونی بخت مساعد روی اخلاص به آستان گردون اشتباه آورده بود به دولت زمین بسوسی^۲ استعاد یافته و اقبال آسا ملازم موکب جهان آسایش گشته در میان امثال و اقران بلند پایه و سرافراز شد و به نظر تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گشته یرلیغ همایون از

۱ - ن . یسرکم ۲ - ن . یوس

مقام مرحمت روزافزون جهت ایالت مملکت دهلی و توابع و مضافات و لواحق و منصوبات بنام او نفاذ یافت و بعد از اسپردن ودیعت حیات فرزندانش ستوده صفات او **ملك مبارک خان** و **ملك محمد خان** و **ملك دریا خان** که ثمرات شجره سیادت و سعادت غرّه باصره جلالت و ایالت بودند در زمان دولت خاقان سعید جمشید مکنّت توفیق حکومت و فرماندهی آن ولایت یافتند، در این ولا خلف الصدق آن دودمان مبارک ملک و ملک زاده کریم الاخلاق طیب الاعراق والی مملکت الهمند بالارث والاستحقاق زبده داران دارا آرای جهان بقیه خسروان عدو بند عقده‌گشای منظور نظر عنایت ملک مستعان **ظهیرالدوله والیدین سیدعربشاه خان** که بفرّ شہامت و صرامت معروف و بفرط کیاست و فراست موصوف است و آثار نجابت و استحقاق و سروری و انوار اصالت و استعداد فرماندهی در جبین احوال و ناصیه آمال او واضح و لایح است و بمصدای الولد الحر یقتدی بآبائش الکرام در سلك ملازمان درگاه ظفریناه، شرف انتظام یافته و در صدد احیای مراسم آبای مغفرت انتمای خود است به مقتضای انا وجدنا آباءنا علی امة و انّا علی آثارهم مهتدون ایالت و سلطنت مملکت دهلی با توابع و ضمایم آن علی سبیل استقلال بدو مفتوض فرمودیم و زمام حل و عقد و قبض و رتی و فتق و ضبط و ربط مهام ملک و مالی آنجا را به قبضه اقتدار و حوزه اختیار او باز دادیم سبیل تمامی اکابر و اعالی و زمره متوطنان و اهالی آنجا به جمیع بلاد و قصبات و قری و بلوک و احشام و صحرانشینان برآ و بحرآ آنکه آن مملکت را سیورغال ملک اعظم مشارالیه دانسته او را حاکم و فرمانروای علی الاطلاق و والی و پادشاه به استحقاق آن مواضع شناسند .

فرمان واگذاری نیابت سلطنت مملکت استرآباد و مازندران به شاهزاده رشیدالدین بدیع الزمان بهادرخان

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران دولت مند و اعیان حضرت
باده و سکنه عتبه بارگاه و سدره سده خلافت پناه، با مشاهیر سادات عظام و جماهیر
علمای اعلام و کافه سکنه مساکن و عامه متوطنه موطن و افراد طوایف امم و اصناف
ترك و عرب و عجم، احسن الله مآلهم وانجح بالخير والسعادة آمالهم بدانند که چون
جهان آفرین و مبدع بدیع السموات والارضین قهر سلطانه و بهر برهانه عقد جمعیت
هر کثرتی به وحدتی باز بسته که بی وسیله آن اصلا انتظام نگیرد و به هیچ وجهی سرانجام
نه پذیرد، هر آینه ثبات و قرار احوال خجسته مال جهان مرتبط به تمکن و استقلال
پادشاهی رفیع القدر بدیع الشان تواند بود که بی ضابطه سیاست او نظام مملکت رادوام
نماند و مآلش به فساد و زوال انجامد و چون به مقتضی حکمت ملك قدیم و دیان حکیم
که فضلناهم علی اکثریر فمن خلقنا تفضیلا عنصره مایون بدین موهبت خاص مخصوص
گشته و سلطنت عرصه عالم به موجب سخر لکم مافی السموات، و مافی الارض جمیعا
به جانب ما مفوض آمده

هر چه ز اسباب جهان داری و امر خسرو است دولت ما را بداند آنها خود مهیا کرده اند
و آنچه از باب جهان گیری و کارسروی است از ازل بر ما، ندا انافتحنا کرده اند
ما نیز برای استبقای این هدایای جلیله و استیفای این عطایای جز یله سوانح مصالح
هر مملکت و واردات مهمات هر ناحیت که جنت عرضها السموات والارض صفت اوست

برای عقده‌گشای یکی از فرزندان نامدار عالی‌مقدار که عرصه دودمان خلافت و ایّده بجنودِ لم‌تروها بوجود شریفش آرایش‌یافته تفویض نماییم تا به اصابت رأی مملکت آرای و سیاست تیغ ظفرنمای کشورگشای بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان ممهّد دانند و قانون عدالت و مرحمت در میان طبقات خلایق که بدایع و دایع صنایع خالق‌اند مقرر گردانند

حق زشاهان به غیر عدل نخواست آسمان و زمین به عدل بپاست
سلطنت خیمه‌ایست بس موزون کش بود راستی و عدل ستون
گر نه باشد ستون خیمه بجای چون بود خیمه بی‌ستون برپای

و چون فرزندانارجمند به جان و دل پیوند، عنوان نامه سلطنت و جهان‌داری، فهرست ابواب خلافت و شهریاری، خانم‌نگین دولت و اقبال و نگین خاتم حکومت و استقلال المستعین به عنایت الملك المستعان رشید الدوله والدین بدیع الزمان بهادر خان ابقاه الله تعالی و رقاء اعلى مدارج العز والعلی به معاونت عنایت ازلی، و مساعدت سعادت لم‌یزلی از سایر خسروان جمشید آئین ممتاز، و برتمامت فرزندان خورشید جبین سرافراز است انتظام امور بشر به جولان صمصام نصرت بیکر او منوط و ارتسام چهره ظفر پرواز سهام‌همایون فر او متعلق و مربوط است در این وقت ایالت ولایت استر آباد با سایر مضافات آن از حدود خطه مازندران که:

چرخ کبود جامه، از تیغ پردلانش درخون کشیده دامن سرآفتاب زردی
بفرزند اعز مشارالیه اعزه الله^۱ تعالی که شیر عرین از سهم او بیشه‌نشینی فروگذار
ارزانی داشتیم و زمام‌حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق و ضبط و ربط مهمات ملک و
مالی آنجا را به قبضه اقتدار و حوزه اختیار او بازگذاشتیم سبیل تمامت^۲ ارباب
سکون و اقامت آن موضوع آنکه ولایت مذکوره به جمیع بلاد و قصبات و قری و
بلوکات و احشام و صحرائشینان و توابع و ملحقات آن از ابتدا تا انتهای متعلق
نواب فرزند سعادت‌مند مشارالیه دانسته و او را من حیث الاستقلال و الانفراد حاکم

۱ - ن. عز الله ۲ - ن. تهاوت

آن جوانب شناخته در تمامت قضایای جزوی و کلی مراجعت به گماشتگان او از معترضات شمرند و از حکم و استصواب ایشان که هرآینه متضمن صلاح و فلاح دولت و مقتضی ثبات و ارتباط مملکت ما خواهد بود تجاوز جایز ندارند و اوامر و نواهی ایشان را که هرآینه موافق حکم الهی و مطابق فرمان پادشاهی باشد مطیع و منقاد گشته دست تصدی ایشان را در تقلید امور آنجا قوی و مطلق دارند

فرزند اعز مشارالیه نیز آنچنانکه از عموم دیانت و وفور کیاست و فراست او متوقع و منتظر است در محافظت و مراقبت اهالی آن ولایت به هیچ وجهی از وجوه اهمال و امهال جایز ندارد و در رسوم سروری و رعیت پروری غایت قصوی جهد مبذول داشته کافه امم بر مقتضی نص کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در کف رعایت و حرم حمایت خود از حدوث و نزول نوازل حصن حصین و حرز متین باشد و پیوسته راه داد خواه گشاده داشته قدم و قلم تعدی ظلمه از اذیال اقوال عجزه و مستضعفان کشیده و کوتاه دارند و ملاحظه حال مجموع طوایف انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم در جمع امور واجب و لازم دانسته تعظیم و اکرام سادات عظام که به مقتضی اکرموا اولادی بر همگنان واجب است و تقویت و تمشیت علمای اسلام که به موجب اولوالعلم قایما بالقسط شهادت ایشان با شهادت الهی مقرون است مفروض و لازم شمرد و همگی همت متوجه آن دارد که روز بروز ملک معمور و مداخل موفورو مساعی جمیله او مشکور گردد و همیشه روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه دارد و عامه خلایق شادان و کافه مواضع آبادان باشد تا برکات مشوبات آن به ایام همایون روزگار دولت روزافزون واصل شود . ان هذہ تذکره فمن شاء اتخذ ربه سبیلا

فرمان فرمانروایی شاهزاده معزالدين ابوالفتح ابراهيم حسين بهادر ميرزا بر قندهاری گرمسیر

برادران اعزاز جمند و فرزندان اجله سعادت مند و امرای کبار و وزاری عالی مقدار
و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره و ارباب مراتب و درجات^۱ و اصحاب
تومانان و هزارجات و متوطنه موطن و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برابرا و
افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم، از بدایت خاور تا نهایت باختر
بدانند که :

چون به مقتضی حکمت الهی قهر سلطانه و بهر برهانه وجود همایون ماسب
انتظام امور و واسطه التیام احوال عالم گشته و ایالات خطه جهان به حکم و سخن
لکم مافی السموات و مافی الارض جمیعا منہ به جانب ما مفوض آمده و همت عالی
نہمت به حکم احسن کما احسن الله اليک متوجه و ملتفت می باشد که به اصابت رای
مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشور گشای عرصه بسیط ممالک در پناه عدل و
احسان ما آرام یافته دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه گردد و صیت انصاف و مرحمت
روزافزون ما به مسمع مجامع جهانیان رسد بنا بر آن نظر عنایت بر ساحت احوال
رعایا و بر این که ودایع صنایع الهی اند انداخته مصالح ایالت و فرماندهی هر مملکت
واردات مهمات هر ناحیت را به رای عقده گشای هر یکی از فرزندان کامکار ظفر آیین
نصرت شعار که بحکم الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید طریقت رعایت رعایا و دارایی
برای مسلوک تواند داشت مفوض می گردانیم تا طبقات خلائق در سایه دولت او به
فراخ بال روزگار گذرانند و همواره روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه باشد

حق زشاهان بغير عدل نخواست

آسمان و زمين ز عدل بپاست

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله و چون فرزند خورشيد جبين جمشيد آيين بهرام صولت نور حدقه دولت و كامكاري و نور حديقه سعادت و بختياري معزز السلطنه والدنيا والدين ابو الفتح ابراهيم حسين بهادر ميرزا ابقاه الله تعالى في مدارج العز والعلی بوفور استعداد و قابليت موصوف و بعنوان استحقاق و صلاحيت معروف است و به اشارت نصرت انتماء و هو الذي ايدك بنصره و بالمؤمنين آثار شهامت و خير انديشی. از نظر حسن معيشت و نيك رايبی او بر صفحات روزگار حالات ظاهر و باهر بناء على ذلك زمام حل و عقدا مور رعيت پروری عنان ضبط و ربط مهمات ايالت و فرماندهی ولايت محروسه قندهار و گرمسير باجمع مضافات و منسوبات و تمامت ضمايم و لواحق آن به قبضه اقتدار و حوزه اختيار فرزند سعادت مند مشاراليه باز گذاشتم مقرر آنکه بساط آرامش و آسايش ممهذ گردانیده قانون جلال و عدالت مقرر دارد و التفات خاطر انور به اشاعت انوار مرحمت و امتنان مشعوف و مصروف دانسته همگی همت بر رعيت رعايا و رفاهيت مقيمان و مسافران و ايمنی و آبادانی حدود مسالك و تدارك مافات مقصور و محصور شناسد و كافه خواص و عوام را در كنف رعایت و حرم حمايت خود از حدوث حوادث و نزول نوازل حصن حصين و حرز متين باشد و زمره صغار و كيبار را استمالت داده در تعمير مواضع و تكثير مزارع اهتمام تمام نمايد و اگر جمعی بواسطه صدمات آفات هر طرف متطرق و متفرق گشته باشند همه را بوسيله تلافی و دل جویی به وطن مألوف و مسكن معهود آورند و در زجر و تأديب هر فريق از فسقه و قطاع الطريق و ساير مفسدان جهد مستطاع به تقديم رسانیده دست تصرف بی باکان و ناپاکان از اذيال اموال و احوال جليل و حقير منقطع گردانیده پيوسته راه دادخواه گشاده داشته قلم و قدم بر تعدی ظلمه کشيده و کوتاه گرداند و صورت رضای الهی را مطمح نظر بصيرت سازد سبيل همگنان از اهالی آن حوالی به جميع بلاد و قصبات و قری و بلوكات و احشام و صحرانشينان آنکه :

۱- ن. الحمد لله

فرزند ارجمند برخوردار سعادت یار مشارالیه را از ابتدا (کذا) به استقلال والی و فرمان‌روای آن ولایت و ضمایم آن شناخته در تمامت قضایا که تعلق بدین امر خطیر داشته باشد مراجعت به نواب آن عزیز فرزند نموده بعدالایوم تمامی مال و منال آنجا را به گماشتگان او رسانند و واجبات و متوجهات محصولات و ارتفاعات خود بموجب راستی جواب گویند جهات تمغاوات و زکوة و مراعی و مواشی و املاک خاصه قدیم و جدید و امثال ذلك بدیشان متعلق شناسد و از مقتضای حکم و استصواب و جار و احضار که هر آینه موافق صلاح و فلاح دولت خواهد بود تجاوز جایز ندارند و او امر و نواهی او را که مطابق حکم الهی و فرمان پادشاهی تواند بود مطیع و منقاد باشند و از جوانب برین جمله روند .

فرمان مهر داری و مهر زنی شاهزاده معین السلطنه ابوالفوارس شاه غریب بهادر خان

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران جمشید آیین بهرام
خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر ماهیت ابقا هم الله تعالی و رقاعم مدارج العز و العلی
و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره و صد و صد رنشین و وزرای کفایت آیین و
ارباب مراتب و درجات و اصحاب تومانات و هزارجات اعلام مسالك و اعیان ممالک
از سادات واجب الاجلال و علما و مشایخ ستوده حال خجسته مسأل و متصدیان اشغال
سلطانی و مباشران اعمال دیوانی و سکنه مساکن و متوطنه مواطن و کافه برابا و عامه
رعایا و افراد طوایف امم و اصناف ترك و عرب و عجم بدانند که:
چون حکمت کامله و ملک قدیم و دیان حکیم قمر سلطانه و بهر برهانه اقتضا

فرموده عنصر همایون ما را به حکم افضلنا هم‌علی کثیر ممن خلقنا از سایر اشباه و نظایر برگزید و به مقتضای فحوای توتی‌الملک من تشاء در میان طبقات خلایق که بدایع و دایع حضرت خالقند به زیادتی آثار شوکت و افزونی اسباب دولت و عظمت ممتاز و سرافراز گردانید و پیوسته بمرافقت عنایات الهی و افاضت برکات نسامتناهی مناظم اوضاع شاهی و شهریاری و محال احوال جهانگیری و جهاننداری ما را براعالسی درجات نظام و اقصای مراتب ایام تیسیری^۱ می‌باید و از لطایف کرم ربانی و ظرایف نعم سبحانی درجات سلطنت و جهانبنایی ما را وجوه استقامت مشعر بوسایل استدامت و صنوف ارتقاء فجر^۲ از اسباب ثبات و بقا، بعیان صریح مشاهده می‌گردد مانیز به حکم مصدوقه بالشکر^۳ تدوم العنم برای استقبای این هدایای جلیله و استیفای این عطایای جزیله همگی همت همایون مصروف فرمودیم که باصابت رأی مملکت آرای و سیاست تیغ ظفرنمای کشورگشای بساط امن و امان در بسیط‌زمین و زمان مسمد باشد و قانون عدالت و مرحمت که بروفق فرموده بالعدل قامت السموات و الارض قوام نظام عالم بالتمام به آن استمرار یافته در میان طبقات است که بدایع و دایع صنایع فطرت‌اند مقرر گردد و الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی ان هدانا الله و چون ریاض بارگاه جهان پناه که جهت جنت عرضها السموات و الارض صفت سعت اوست به نهال خجسته ورود فرزندان نامدار جوانبخت برخوردار آرایش یافته و صحن زهر جدفام درگاه گردون‌اشتهابه مابه انوار و ازهار اولاد امجاد نجابت آثار زیب و زینت گرفته هر آینه مراعات مراسم شفقت و نوازش ایشان از موجبات دولت روزافزون و مقتضیات اسباب خلافت همایون تواند بود خصوصاً زمره‌ای که به میزان تجربه و معیار امتحان کمال اهلیت و استعداد و استحقاق ایشان بظاهر و باطن در جمیع مواقع و مواطن کالبدر فی‌الاشتهار باشد و وفور قابلیت و استحقاق ایشان در سوانح مهمات ملک و مملکت کالشمس نصف‌النهار نماید .

چون فرزند ارجمند به جان و دل پیوندد، عنوان نامه سلطنت و شم‌پرسیاری و فهرست ابواب خلافت و نامداری، خاتم نگین دولت و اقبال و نگین خانم عظمت و استقلال، المستعین بعنایت‌الملک المستعان معین السلطنه والدین والدینیا ابوالفوارس شاه غریب بهادر خان رشح‌الله بساط المملکت و بدرآ جووده وجوده که الحق به معاونت عنایت‌ازلی و مساعدت سعادت لم‌یزلی از سایر اخلاف جلیل‌الاطراف که روشنی دیده سلطنت‌اند ممتاز و بر تمامت اولاد کثیرالاتحاد که چشم و چراغ دوده‌ی خلافت‌اند سرفراز است انتظام امور به جولان صمصام نصرت پیکر اومنوط و ارتسام چهره ظفر پرور از سهام همایون فرّ اومتعلق و مربوط، بناء علی‌ذلك فرمان مطاع واجب‌الاتباع شرف نفاذ یافته که فرزند ارجمند مشارالیه که دولت ابدی‌الاتصال را رکن رکین معمول علیه است تمامت احکام و فرامین سلطانی که به مهر همایون موشح خواهد گشت به مهر مبارک خود مقرون گردانیده سوانح مصالح هر مملکت و واردات مهمات هر ناحیت به رأی عقده‌گشای خود متعلق شناسد و احوال غوررسی متظلمان که در ضمن مسرافعه رقم زده کلک بیان گردد بر ذمت همت واجب دانسته سعی مشکور و جهد مستطاع باصفا مسلوک و انجساح مأمول دادخواهان و فرومانندگان صرف نموده و به منتهای احتیاط و قصاری اندیشه کفایت مهمات و تحقیق امهات ایشان فرمودن از اسباب دوام دولت و مقتضیات ازدیاد رفعت دنیا و آخرت شناسند .

بر دوام تو دلیل است قوی عدل از آن برنگردند زهم‌تابه ابد عدل و دوام

و در خلال مجاری این احوال هر گاه که رایات عالی از تخت گاه هرات بر حسب مصلحت دولت متوجه طرفی از حدود ممالک گردد آن فرزند هوشمند خود بر سبیل استقلال بی‌مساهمت‌گیری و تعهد مهمات و ایالت و فرماندهی دارالملک و توابع و مضافات آن از خطه او به تا کوسویه شناخته و سوانح مصالح واردات آن موضع خطیره را به رأی عقده‌گشای خویش مفوض دانسته پرتو درایت بر ساحت کفایت امور آنجا اندازد و به قدم‌تیقظ و تحفظ منازل و مراحل عدالت گستری و رعیت‌پروری پیموده حاجات و

ملتسمات محتاجان و مستنمدان رابه انجاح و اسعاف مقرون سازد .
 سبیل همگنان از ارباب اقامت و سکون در اقطار ربع مسکون آنکه زمام حل و
 عقد و قبض بسط و رتق و فتق جمیع مهمات مذکور بروجهی که سمت گزارش یافته به قبضه
 اقتدار و حوزه اختیار او مفوض شناخته در تمامت آن قضا یا از کلی و جزوی و ملکی
 و مالی و شرعی و عرفی مراجعت بدو از مفترضات شمارند و از حکم^۱ و استصواب او
 که هر آینه متضمن صلاح و فلاح دولت و موجب ثبات و ارتباط مملکت خواهد بود
 تجاوز ننمایند

* * *

نشان در باره شاهزاده معزالدین محمد بهادرخان

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اجله سعادت یار و
 فرزندان جوان بخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و سکنه
 عتبه بارگاه و سدره خلافت پناه با اعلام مسالك و اعیان ممالک از علمای عظام و
 نقبای انام و متوطنه موطن و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برایای مدن و بلاد
 عموماً محروسه ولایت استر آباد خصوصاً بدانند که:

چون حکمت باهره قدیم و دیان حکیم قهر سلطانه و بهر برهانه اقتضا فرموده
 که مثال اقبال ما را بتوقیع توتی الملک من نشاء موشح و محلی نموده و ایالت خطه
 جهان به حکم و سخر لکم مافی السموات و مافی الارض جمیعاً به جانب ما مفوض فرمود
 نصب العین ضمیر منیر بر حسب احسن کما احسن الله الیک چنان است که با مهابت رای
 مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشور گشای بساط امن و امان در بسیط زمین و
 زمان ممهّد باشد و قانون عدالت و راستی در میان طبقات امت که بدایع و ودایع صنایع
 فطرات اند مقرر گردد که لامحاله بر مقتضی فحوای انا جعلناک^۲ خلیفه فی الارض فاحکم

۱ - ن . و حکم ۲ - ن . جعلناک فی الارض (آیه قرآن)

بین الناس بالحق اقامت آثار معدلت واحسان در باره زمره رعایا وزیر دستان موجب ثبات دولت روزافزون و مزید اسباب خلافت همایون است و چون انتظام امور بشریه جولان صمصام نصرت پیکر فرزندان کامکار منوط است به ابستام چهره ظفر پرداز سهام خون آشام امرای جان سپار و متعلق و مربوط به سوانح مصالح هر مملکت و واردات مهمات هرناحیت به رأی عقده گشای یگانسه ای از وزرای سپهر خلافت و شهریاری و فرزانه ای از امرای دولت و جهانداری مفوض می گردد تا پرتو درایت بر ساحت کفایت آن اندازد و به قدم تیقظ منازل و مراحل عدالت گستری و رعیت پروری پیموده حاجات و ملتسمات محتاجان و مستمندان به انجاح و اسعاف مقرون سازد بناء علی ذلك زمام حل و عقد ایالت و فرمانروایی ولایت **استرآباد** و ضمایم و مضافات و لواحق منسوبات آن به قبضه اختیار و حوزه اقتدار فرزند ارجمند سعادت یار منظور عنایت آفریدگار **معز السلطنه والدنیاوالدین محمد مؤمن بهادر ابدالله** تعالی فیهاینهی و یا امر باز گذاشتیم و عنان قبض و بسط امور داروغگی آن موضع و جمیع^۱ قصبات و قری و بلوکات و احشام و صحرائشینان و توابع و ملحقات به حوزه اختیار عمده الخواص **شجاع الدین مغول جاندار** که حقوق خدمات پسندیده او درین دودمان مبارک به انواع ثابت است و پیوسته در معارک جلادت شرایط دلاوری و نجابت به جای آورده و در هر ولایت از اقطار مملکت که بر حسب امر مطاع صاحب عهده کلیات مهمات گشته در باب عمارت و آبادانی و رعایت رعیت پروری و ظایف سعی جمیل به تقدیم رسانیده چنانکه در هر حال دولت ابدی الاتصال را رکن معتمد علیه و معتمد موثوق^۲ به آمده ارزانی داشتیم ، سبیل تمامت ارباب اقامت و سکون از حدود آنکه حکومت ولایت مذکوره به اهتمام فرزند ارجمند مشارالیه ابقاه الله تعالی و داروغگی آن را من حیث الانفراد و الاستقلال و الاشتراك بعمده الخواص مدار علیه مفوض دانسته در تمامت قضایای کلی و جزوی که تعلق به این امر خطیر دارد مراجعت به او^۲ را از مفترضات شمارند و از جار و احضار و سخن و صواب دید او که هر آینه متضمن صلاح و فلاح دولت و ثبات

۱ - ن . به جمیع ۲ - ن . به دو را (یا) بدو را

و ارتباط مکتب ما خواهد بود تجاوز جایز ندارند و اوامر و نواهی او را که مطابق حکم الهی و موافق فرمان پادشاهی تواند بود مطیع و منقاد گشته دست تصدی او را در تقلد امور سیاسی آنجا قوی و مطلق دارند . عمده الخواص مشارالیه نیز چنانکه از عموم صیانت و دیانت و وفور کیاست و فراست او متوقع و منتظر است در محافظت و مراقبت اهالی آن ولایت به هیچ وجهی از وجوه اهمال و امهال جایز ندارد و در رسوم نصفت و رعیت پروری غایت قصوی جهد میذول داشته کافه خلایق را که ودایع حضرت خالق اند بر مقتضی کلکم^۱ اراع و کلکم مسئول^۲ عن رعیته در کنف رعایت و حرم حمایت خود از حدوث حوادث و نزول نوازل حصن^۲ حصین و حرز متین باشد و پیوسته راه دادخواه گشاده داشته قدم و قلم ظلمه و عمله از اذیال احوال و اموال عجزه و مستضعفان کشیده و کوتاه گرداند و جوامع ضمیر متوجه آن دارد که روز بروز مملکت معمور و مداخل اموال موفور و مساعی جمیله او مشکور گردد و همیشه روض حسنت تازه و فیض برکات بی اندازه و عامه ی خلایق شادان و کافه مواضع آبادان باشد تا برکات مثوبات آن به روزگار دولت واصل و متواصل گردد

فرمان داروغگی مولانا ظهیر الدین عیسی بن فریدالدین عطار برای کانهای

لعل و جواهر ولایات بدخشان

زواهر جواهر سپاس بسی قیاس نثار حضرت پادشاهی کد تاج وهاج خلافت بر
 فرق فرقدسای ما به گوهر انا جعلناک خلیفه فی الارض محلی و معلی گردانیدو به جوهر
 تیغ ظفرنمای کشور گشای ما غبارفتنه و آشوب فرو نشانده بساط امن و امان در بسیط
 زمین وزمان گسترانید .

آن کریمی که نهد گوهرش از حکمت آب در دل غنچه زر و در دهن رمان لعل

گرفتد پرتو خورشید جمالش بر کوه گردد از خاصیت او همه کوهستان لعل

و غرر درر تحیات طیبات تحفه بارگاه رسالت پناهی که جیب خلعت منقبتش

به لآلی متلالی انتظام در سلك نظم اطيعواالله واطيعواالرسول مرصع است و آراسته و
اکرام و اعزازش بطراز دلنواز فانتبعونی یحییکم الله مطرز است و پیراسته

آن در بحر عاطفت کافی کف صافی صفت

خورشید برج معرفت یاقوت کان اصطفی

نو باوه چرخ کهن دیباچه اوراق کن

چون ماه کامل درسخن چون صبیح صادق درصفا

اما بعد

زمره فراید^۱ کیانی و فرقه لثالی^۲ خسروانی به تخصیص در درج سلطنت و شهریاری و
دری برج خلافت و جهاننداری معزالدنیاءوالدین محمد، مؤمن بهادر خان نظمہ اللہ تعالیٰ
به میامن العنایہ الازلیہ فی سلك من ینہی و یأمر و امرای کبار و وزرای نامدار و حکام
و داروغگان و مباشران امور مملکت بدخشان و توابع و مضافات و ضمایم و منسوبات
آن بدانند که:

چون محض لطف و رحمت الہی منشور سلطنت و پادشاهی ما را به توفیق
جام زمرد فام آراسته و نگاشته و مفتاح خزانہ بیکرانه جمهور عباد و بلاد را به ید^۳
قدرت و اختیار ما مفوض و مربوط داشته .

تحفہ مجلس مامی رسداینک شب و روز گوهر از افسرخان وز کمر خاقان لعل

پیوستہ خاطر همایون کہ نقاد نقود اسواق امتیاز و صراف وجوه بازار قبول
واحتراز است بر حسب احسن کما احسن الله الیک و توجہ و ملتفت ہی باشد کہ جواهر مقاصد
انام کہ یواقیت معادن مواهب ذی الجلال و الاکرام اند بر وفق ماہول در سلك حصول
منتظم باشد و لالی عاطفت و اصطناعات خسروانہ زیب و زیور عرایس اوقات و نفایس
حالات عموم خدمتکاران و حق گزاران گردد .

کہ خازن کرم ما به چشم در بازد اگر شود همه سنگ در جہان یاقوت

۱ - ن. فزاید . ۲ - ن. لیلی ۳ - ن. سد

خصوصاً طایفه‌ای که خلوص اعتقاد ایشان در نظر آفتاب و اشراق تا روز بروز بیفزوده چون معتمد مستشار **مولانا فریدالدین یوسف عطار** که همواره سریر مصالح سروری و اورنگ مناهج خسروی ما به لعل آبدار دانش و در نامدار بینش مزین و مرصع می‌داشت و تاج ملک‌آرای سروری و دیهیم تدبیرات مرضیه‌کامکاری به عقیق تحقیق و الماس تدقیق او محلی و معلی می‌بوده از خلص ملازمان صحن زبرجد فام درگاه گیتی پناه و خواص معتمدان سطح فیروزه‌رنگ بارگاه فلک اشتباه نقد وجود او بر محل تجربه و محک اعتبار چون زر خالص بیغش و تمام عیار آمده بنوعی که جواهر مآثر اولؤلؤ و مرجان بحر عمان شبه‌گون و دیده‌تر دارد، غیرت صفوت جواهر مفاخر اولاجورد سان لعل‌کان بدخشان جگر خون و خاک بر سر می‌نمود لاجرم به مثل مغناطیس و کهریا در جذب خاطر فیاض ید بیضا نموده و بروجه‌ظهور و انتشار صاحب سر و مستشار گشته بود به صدق و صیانت مشارالیه و تصرف او در مهمات دولت موثوق به و معتمدعلیه، از جمله، داروغگی معادن و ضبط معدنیات آن ولایت که از معظمت امور سلطانی است به حکم **مکنذالیوسف فی الارض بدومفوض فرموده** بودیم و از سراسر اظهار و استقلال در کفایت آن امور سعی موفور بظهور رسانیده بر ارتضا و استحسان ملحوظ و به مزید عنایت و احسان محظوظ گشته و بالاخره در طریق حقگزاری و جانسپاری سرمایه عمر گرانمایه فدای بقای ابد پیوند مانموده و قطع تعلقات کشایف جسمانی کرده به حکم منه بدادالیه یعود بمنشأ اصلی و معدن یقینی بازگشت. در این ولا فرزندار جمند او **خلف‌الابناء المقربین مولانا ظهیرالدین عیسی** که از مبادی کان فی المهد صبیا، بر مقتضای انا وجدنا آباءنا علی آثارهم مهتدون، شمامه خلوص ارادت و طیب عقیدت او عود مثال بر آتش امتحان در وزیدن و دمیدن بوده و سالها چون **آهوان ختن** در چهارسوی صحرای خدمت‌کساری سرو علان گشته و روایح شمیم استحقاق و استیصال و استنشاق فرایح نسیم عطریات عطیات ما، که چون دم عیسی حیوة می‌بخشد و از محب‌احوال و آمال او به مشام مست‌روحان نفعات طببله^۱ عطار می‌رسد به مقتضای فحوای لاغر و من‌المسک ان تفوح نسایم عنایت و عاطفت عبیر آمیز ما به

استرواح و استبشار تربیت و پرورش او نافه‌گشای و غالیه سای شد و چون لامحاله الولدالحر یقتدی بابائیه‌الغر^۱ به سمت لدنیا مکین امین موصوف و به صفت اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیم معروف است به اشارت ان تؤددا الامانات الی اهلها به همان دستور، داروغگی معادن و ضبط معدنیات ولایات مذکوره بدو ارزانی داشتیم تا طریقه الولدالرشید یقتدی بوالده‌الحمید مسلوک داشته علی سبیل الانفراد بضبط و ربط آن مهمات اشتغال نماید.

چنانکه از حسن کیاست و وفور فراست او متوقع و منتظر است در حصول آثار جواهر از سر تیقظ و تحفظ و احتیاط سعی مشکور بظهور رساند که:

رنجش^۱ نه‌گذارد اثرهمت ما درخزانه زر در بحر^۳ در درکان لعل
و نقیر و قطمیر و قلیل و کثیر این امر خطیر را به خود متعهد بوده در تمامت حدود اطراف
و جبال و قلاع و دمن و اطلال غایت طلب و تفحص و نهایت تفتیش و تجسس مرعی دارد.
عیب و عاری نیست نزد عاقلان^۳ در زعمان لعل از کان خواستن
و به نصاب درایت و کمال هدایت احجار جمره‌کانی را که بطریق نهانی هر کس
برده و خورده باز یافت کند که در این باب اعتماد کلی بر جانب اوست، سبیل همگنان
آن که :

مولانای مشارالیه را در مهمات معدنیات علی‌الاطلاق داروغه و امین و حاکم ضابط به استحقاق دانسته تقویت و تمشیت و انقیاد و امتثال او واجب و لازم شمرند و هر چه به راه و رسم این امور متعلق باشد بدو مفوض شناخته هیچ آفریده را مجال مداخلت ندهند و هر کس را به سهم اشراف و قابضی و غیر آن تعیین کند مطاوعت نموده تمرد نورزند و او امر هزاره و صد در کارگذاری‌کان بموجبی که مشارالیه امر کند سعی نمایند و از مصلحت و صواب دید و عدول او انصراف نه جویند و از سایر هزارجات و کوهستان هر گاه مدد طلبد مرد و مصالح بر حسب فرموده او دهند و به

۱- ن. العز ۲- ن. ان تودد الانامات . آیه قران مجید است ۳- ن. رنجش

شلتاق آنکه دستور نبوده است منع نه نموده نواب و دیوانیان و گماشتگان فرزندان عزم مشارالیه
براین موجب مقرر دانسته در هرباب که بدیشان رجوع نمایند از معاملات معدنیات به
تقدیم رسانند و محتاج به حکم و نشان مجدد نه دانند و آن عارفه را درباره او علاوه
سایر عنایات شمرده به سمت دوام و صفت خلود مقرر دانند .

فرمان کتابداری کتابخانه همایون (سلطان حسین میرزا بایقرا)

برناظران فواید کتابخانه افکار، و متمتعان از فواید شعور پوشیده نماند که
بیت القصیده مفاخر و مآثر انسان که مجموعه مختارات دیوان حدوث و امکان واقع شده
و در قانون و جیز و بسیط حدیث صحیح و منطقی فصیح و حکمت صریح زبده
عجایب المخلوقات آمده، فضیلت نطق و شرف تکلم است و چون حضرت واجب
عز شأنه که درجات آفتاب عزتش به علاقه اسطرلاب و مقیاس حواس خمسہ بی التباس
و شبیه به تحقیق نه پیوندد و از آنچه فطرت بدیع ما را بر صفحات مجمع اللطایف
روزگار مواقع نجوم اسرار ساخته و نسخه‌ی وجود کامل ما را به دیباچه اوصاف گیانی
که شامسه تساریخ سلطانی است آراسته به نوعی که مجموع ازهار و ریاحین و
ستایش و آفرین مطلق ملوک و سلاطین که در ریاض بساتین دوا این اولین و آخرین به
نظر فطانت^۱ موزون طبعان دانش آیین درمی آید از روی انصاف مختصر سبزه ایست
بسر اطراف گلشن اوصاف ما، و العیان لایحتاج الی البیان لاجرم در هواقف رفع
معالم تنزیل و کشف مقاصد تفسیر^۲ و تأویل به محاکمات کافیه عقل نکته‌دان
و اشارات شافیسه خرد خرد بین صرف عنان همت به ترتیب کتب

۱ - ن. فتاعت ۲ - ن. تغییر !

نفیس و تحصیل نسیخ مختار که جامع علوم حقیقی نظری و حساوی صناعات فکری عملی باشد، واجب شناخته روضه‌ی خزانه مارا که مشرع و منبع عیون معارف و عوارف است بواسطه ینابیع مجمل و متصل و اصول و فروع مختصر و مطلول و معقول و مسموع به خوبتر هیأتی نمودار گلستان فردوس و بوستان جنان گردانیدیم و مقالید اختیار ضبط و ربط **کتابخانه همایون** را که مفتاح کنز حقایق و ایضاح رمز دقایق است بروفق آتیناهم الکتاب و الحکمه به ید استحقاق^۱... که ضوء مصباح صحاح عقاید او در مقامات تنقیح و توضیح از اشراقات طوالع^۲ مشکوة شمسته اللمعات روشن تر است سپردیم تا چنانکه از کمال درایت نصاب، هدایت او منتظر و متصور است بلوازم این شغل^۳ خطیر قیام نماید و در این باب اعمال و امهال نه نماید .

فرمان بخشودگی ولایت بادغیس از پرداخت وجوه و زکوة و عهید مواشی به استدعای امیر کبیر علیشیر نوائی

چون حکمت باهره سبحانی بهر بهره‌رسانه وجود خجسته ورود مارا از سایر اشباه و نظایر برگزیده و آیات عرضه جهان رابه حکم سخنر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا به جانب مامفوض گردانیده همگی عمت همایون متوجه است که در جمیع ممالک محروسه بساط امن و امان در میان طبقات انام ممهّد گردد و آثار عدالت و احسان در باره زمره رعایا و وزیر دستان در تمامت اوقات گرانمایه شایع و مستفیض باشد به تخصیص عرصه ولایت بادغیس که از معظمت ولایات مملکت خراسان است و در خلال مجاری این احوال به مسامع جلال می‌رسد که بواسطه خشک سالی و قلب

۱ - در اینجا نام عامل کتابخانه را حذف کرده اند .

۲ - ن . طوایع شکوه ۱۱ ۳ - ن . شکر

محصولات و تشدد محصلان و حوالات ناوجه عمال در تمدادی مدت دوسه سال، انواع خلل به قواعد آن راه یافته و الحق انتظام جمهور هر مملکت و التیام احوال اصول سکنه هر ناحیت، بر آئی خبیر کبیر روشن ضمیر رکن الدوله السلطانیه و عمده المملکه الخاقانیه **رضی الدین امیر علیشیر** منوط و مربوط است که پرتو درایت بر ساحت کفایت رعایا و وزیر دستار می اندازد و بقدیم تیقظ و تحفظ منازل و مراحل عدالت گستری و رعیت پروری پیموده حاجات و ملتمسات مستمندان بانجاح و اسعاف مقرون می سازد و بنیاء علی ذالک تمامی وجوه عبید و مواشی و زکوة آن مواضع را به تمام و کمال بخشیده تعمیر تمامت آن حدود را با لواحق و منسوبات آن به دستور سایر ولایات ممالک به عهده حسن اهتمام او باز گذاشتیم و زمام استمالت و دارائی و اعانت و غوررسی سکنه و اهالی آن حدود را به قبضه اقتدار و حوزه اختیار و ارزانی داشتیم سبیل تمامت ارباب سکون و اقامت مواضع مذکوره آنکه: در جمیع سوانح مصالح آن حدود مراجعت بفرموده امیر مشارالیه از مفترضات شمارند و از حکم و استصواب و جوار و احضار او به هیچ باب تجاوز نه نمایند تا پیوسته راه دادخواه گشاده داشته قدم و قلم تعدی ظلمه از اذیال احوال عجزه و مستضعفان کشیده و کوتاه دارد در این باب تقصیر نه نماید و از جوانب بر این جمله بروند و چون به توقیع و قیوع اشرف اعلی مزین و محلّی گردد اعمال نماید.

فرمان پرداخت یکصد هزار دینار کپکی نقد و سایر تشریفات گرانمایه
برسم جایزه، درباره امیر کبیر علیشیر نوائی بمناسبت تدوین دیوان
ترکی که به پیشگاه سلطان حسین میرزا بایقرا تقدیم داشته بوده است

نواب دیوان فرخنده ورود که نظم سلسله مهمات مالی و ملکی از مطلع تامقطع

آراسته صنایع و بدایع شعور و اشعار ایشان تواند بود بدانند که :

مختار ایوان امارت و شاه بیت دیوان بصارت که مطلع نعمت کمالش مقرب
الحضرت السلطانیه است و تخلص منقبت خجسته مآلش مؤتمن المملکه الخاقانیه
نظام الدین امیر علیشیر که دیوان اشعار خود را که مشتمل است بر تدوین منظومات
 ترکی که هیچ فهم سخن در زبان پارسی با وجود دقت نظریه جزالت الفاظ و غرایب معنی
 آن نرسد ، مصدر دیباچه سحر آیین که با لقب همایون و دعای الفاظ دوام دولت
 روزافزون ما موشح گشته بود ، گذرانیده و لامحاله تامتکلم حکیم جلالت کلمته نسخه
 ماجتنبت ان اعراف از نظم همایون کاف بانون حسن مطلع ارزانی داشته و اوراق دوا این ایجاد
 و تکوین را به چنین اشعار اشعار نگاشته .

کس نه میدانده که این نوع سخن رانام چیست

نی نبوت می توانش خواندن آن نی ساحری

عجالة الوقت مبلغ یکصد هزار دینار کمکی از نقد وجوه با سایر تشریفات
 گرانمایه که در این ولا از دیوان احسان بر رسم جایزه تخلص بنام او یافته مضاف
 گردانیده و تطرق آثار به هیچ وجه جایز ندارند .

فرمان داروغگی و محصلی ولایت کرج بنام خواجه جلال الدین فضل الله

چون به فضل الله جل جلاله مثال اقبال مابه توقیع و قیوع و فضلنا هم علی کثیر
 مما خلقنا تفضیلا موضح و موشح گشته و منشور مبرور اختصاص بندگان لازم الاخلاص
 مابه طغرای غرای من یشاء نصب العین ضمیر منیر است که کفایت هر امری از سوانح
 مصالح دولت به اهتمام مابسته، از خدمتکاران شایسته منوط و مربوط باشد تساعجزه

رعیت که ودایع صنایع فطرت اند در ضمان جمعیت و رفاهیت روزگار گذرانند و اسباب عدالت و سویت در سلک نظام انتظام یابد، چون معتمد صاحت اعظم خلف اعظام الوزراء خواجه جلال‌الدین فضل‌الله فضلہ^۱ علی غیره که بفرط شهامت و صرامت موصوف و معروف است و حقوق خدمت پسندیده اسلاف اشراف او کابر آعن کابر در این دودمان رفیع الشان بانواع اثبات واضح و او را من جمیع الوجوه در نظر همت عالی نهمت استحقاق قابلیت نوازش و تربیت ظاهر و لایح بناء علی هدامهمات نسق زراعت و دارغگی محصل ولایت کرج و ضمائم و مضافات آنکه از حلال اعمال دیوانی عظیم اشغال سلطانی است بدو ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد و ضبط و ربط این امور خطیره بحوزه اختیار و قبضه اقتدار او باز دادیم می باید که معتمد مشارالیه را من حیث الاستقلال متصدی این اشغال دانسته در تمامت قضایای کلی و جزوی که مناسب راه و رسم هر یک از این مناصب باشد مراجعت بدو نمایند و از حکم و استصواب او که موافق صلاح دولت ابدی الاتصال خواهد بود عدول و انصراف نه جویند، معتمد مشارالیه نیز در رعایت انصاف با اصناف رعیت اقتدای نسبت ماکرده همگی همت متوجه آن دارد که به سعی موفور او ولایت معمور گشته آثار کنایت و درایت او ظاهر گردد. مقرر است که چون بلوازم اشغال اشتغال نماید هر ساله مبلغ سه هزار دینار کپکی و مقدار سی خروار غله مناصفه از داروغگان و محصلانہ تصرف نماید بر این موجب مقرر داشته هر ساله به تجدید حکم محتاج نه دانند.



پروانه «سزگیراقی، پادشاهی» بنام جلال‌الدین محمود سزگیراقی

زمره خانندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت از برادران جلیل‌الشأن عظیم‌القدر

و فرزندان عدیل الشمس شبیه البدر ابقاهم الله تعالی و امرای دولت روزافزون و صدور مجلس همایون و اصحاب دیوان اعلی و نواب عتبه سپهر انتما و اهالی مراتب و درجات و متصدیان امور و مهمات با اعلام مسالك مشهوره و اعیان ممالک معموره و حکام بلاد و اقطار و حفظه عباد مخالفت شعار بدانند که چون حکمت باهره یدیر الامر من السماء الی الارض در کارخانه ابداع بدایع نقش کمخای صنایع کار بسته چنان اقتضا فرموده که از دیوان موهبت الهی پروانچه عنایت و مرحمت نامتناهی گریز آفرینی سلطنت و پادشاهی ما بعهدہ سعی مشکور و اهتمام موفور به باعیان بازار ایجاد و مشتریان وجوه چهار سوق وجود مفوض باشد و نفایس اجناس دولت و اقبال و ظرایف اقمشه ابهت و جلال ما را مشتریان شهر یاری و معاملات منافع جهان داری بوجوه خالص دل و نفوذ خالص جان خریدہ باشند ، لاجرم پیوسته نظام اسباب شوکت و جلال و مصالح انتظام دولت ابدی الاتصال به مقتضای قضیه و الله یضاعف من یشاء در تزیید و تضاعف است و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم بناء علی هذا لو ازم شکر لطایف این نعمت بی دریغ را بر حسب احسن کما احسن الله الیک همواره متعال اقبال بندگان قدیم و خدمتکاران برجاده وفا مستقیم را که بکمال استحقاق و وفور استعداد و استیصال از همگنان ممتاز باشند و به توقیع و قیوع لبعضهم فوق بعض درجات موشح و موقیع ساخته و تمهیه اسباب سلطنت و نسق امور و اشتغال خلافت به اصابت رأی مملکت آرای ایشان منوط و مربوط می گردانیم و قامت قابلیت ایشان را به تشریف تربیت که به طراز اعزاز مطرز و معزز باشد محلی و معلی می فرمائیم خصوصاً زمره مخصوص که عصرها و قرنها در سفر و حضر اقبال مثال ملازم عتبه بی همال ظفر مآل بوده اند و به خلوص ارادت و صفای عقیدت طی منازل و مراحل عبودیات مرضیه و خدمات پسندیده خود را نموده در وسایل ترفع و استعلاء مراتب و مناصب خود را ظاهر فرموده اند چون معتمد الخواص بالوفاق **خواجه جلال الدین محمود گریز آفر** که با وجود آنکه نسب اصیل او بدومان وزارت و جلالت آیین **نظام الملکی** صحت انتساب دارد به احراز حسب جمیل نیز استسعاد یافته جامع فضیلتین و حاوی منقبتین

است و حسن اعتقاد او به ظاهر و باطن در جمیع مواقع و مواظن کرة بعد اولی ومرة بعد اخرای بمیزان تجربه و معیار امتحان کالبدر فی الاشتہار و کالشمس فی نصف النهار بوده و قیمت جوهر هواداری و جانسپاری او در نظر آفتاب اثر روزبروز ترقی نموده لاجرم [توجه؟] خاطر که نقاد نقد امتیاز و صراف بازار قبول و احتراز است و متوجه و ملتفت شد که جواهر مقاصد بروفق مأمول در سلك حصول منتظم باشد و لالی عواطف و نوازش خسروانه زیب و زیور عرایس اوقات و ظرایف حالات او گردد .

امثله بی مثال مخصوص احوال و زرای ستوده خصال امارت مآل از ابتدای شروع تا انتهای وقوع به درجه کمال و استقلال

فرمان استیفا بنام خواجه مجدالدین محمد خوافی

سادات عظام و علمای اعلام و ارباب مناصب و اصحاب مراتب و زمره اعیان و کافه مقیمان دارالسلطنه هرات صینت عن تطرق طوارق البلیات بدانند که :
چون منشی دیوان کن فیکون و مستوفی نون و القلم و ما یسطرون منشور خلافت
انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام نامی و اسم سامی ما به
امضا رسانیده و ایام عهد همایون و احوال دولت روز افزون ما را روزگار سعادت
واقبال و تاریخ ادوار عظمت و جلال گردانیده همگی همت خسروانه به اقامت
مراسم عدالت و راستی و تقدیم و ظایف نصمت و رعیت پروری مصروف گشته

عزیمت پادشاهانه که مصمم است نتیجه حاصل و محصول صادرات احوال هر جماعت از طبقات رعایا در سلك عدالت و سویت منتظم باشد و نسخه جمع و خرج واردات اوضاع هر قوم از طوایف برآیا به رقوم معادله و مساوات موشح و مشحون گردد و قوام نظام عالم بالتیام آن قاعده استمرار و دوام یابد که بالعدل قسامت السموات و الارض، و چون به تمادی ادوار سمت اختلال و انتشار به نسق نتیجه اخراجات سوقیه و مخترقات دارالملک هرات راه یافته بود و مسودات قواینش در بازار اعتبار به حشو برآمده درین وقت دستور زاده اعظم **خواجه مجدالدین محمد** را که به دستور والد مغفور خود در این خاندان مبارک همواره سواد لیل و بیاض نهار به خدمات شایسته و عبودیات پسندیده مرقوم گردانیده و پیوسته متعهد نظام امور و متصدی جلال اشغال سلطانی بوده مقرر شد که پیرامن منها و من ذلك جد واجتهادگشته دراستیفای مجمل و مفصل آن، در نقل و تحویل اهتمام نماید و از بابت مفردات آن بر صفحات اوراق زوج و فرد روزگار ثبت گرداند در این باب تقصیر نه نماید.

پروانه بنام **خواجه مجدالدین محمد خوافی**

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی و امرای دولت روزافزون و صدور مجلس همایون و اصحاب تومانات و هزارجات با نقبای عظام و علمای اعلام و شیوخ اسلام و قضاوت انام و متوطنه موطن و سکنه مساکن علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بدانند که :

چون از دیوان موهبت الهی پروانچه عنایت و مرحمت نسامتناهی مشهور انسا

جعلناك خليفه باسم همايون رسم ما شرف امضا یافته بر حسب احسن كما احسن الله اليك همواره مثال اقبال بندگان خاص که منشیان صحایف اخلاص اند ، بفنون استعداد و استیصال ممتاز و سرافراز بتوقیع و قیوع که رتبه مانال (؟) غیره موشح و محلی می گردانیم و عظیم امور سلطنت و شهریاری و جلال اشغال خلافت و جهانداری به عهده اعتناء و اهتمام ایشان منوط و مربوط می فرماییم و چون اسعاف حوایج طبقات رعیت که ودایع بدایع فطرتند از وسایل ازدیاد و مواد دولت است و اصدار جواب سؤال ایشان در وسایط ارتقای لوای سلطنت ما لامحاله در جمیع احوال مطمح نظر همت و ارادت خجسته مآل ما بوده نسق هر یک از این امور نامور برای یکی از مخصوصان معتبر سمت اختصاص می یابد از جمله فیصل جواب فصول معروضات و ملتسمات همگنان که از معظمتا مهمات ایشان است به بنان^۱ بیان معتمد خاص سلطانی خلف اعظم الوزراء **خواجه مجدالدین محمد خوافی** که بوسیله ای که ساحة^۲ للمجد مطلع در مجامع خصوصیت و اعتبار محرم اسرار آمده محل اعتماد تمام و مزید وثوق ما لا کلام دارد منقوض گشته مقرر شد که هر نوع عرضه داشت که در تمامت ممالک محروسه از جهت امور ملکی و مهمات مالی و یا قضایای شرعی یا وقایع عرفی و غیر ذلک ارتقام یابد و مستحق شرف جواب باشد به موقف عرض رسانیده بر مقتضی فحوای جف القلم و ماهو کاین به تحریر هدایت حریر تیقظ و تحفظ جواب نویسد می باید که تقلد این منصب رفیع که مناسب مراتب استعداد و استیصال اوست به بنان فصاحت بیان او مخصوص شمرند و آنچه از لوازم این امر خطیر باشد به کف کفایت او متعلق دانند و غیره را با او در این باب محل مشارکت محال شمرند و زرای عظام برین موجب مقرر داشته در مهمی که تعلق به تعهد او گرفته مطلقاً مدخل نکنند و در آنچه براه و رسم این منصب شریف متعلق باشد رجوع به مصلحت او نمایند

فرمان رقم زدن پروانچه‌ها از طرف خواجه مجدالدین محمد خوافی

چون اعتبار پروانجات همایون و سوانح امور دولت روزافزون [بر] قاعده معتبر و ضابطه مقرر است و رعایت شرایط محافظت و احتیاط در تمشیت آن امر موقوف علیهِ و رکن موثوق و تفویض امثال این اشغال به مخصوصان معتمد و معتمدان مخصوص واجب و مناسب و معتمد خاص سلطانی **خواجه مجدالدین محمد** مدت متمادی در موقف همایون به سبب استحقاق و استعداد کسبی متعهد اصول مناظم سلطنت و فروع مصالح خلافت بوده از عهده آن کما یقتضیه^۱ حسن القبول تقضی^۲ نمود (کذا) اظهار المیزید الغایت فی شأنه مقرر شد که پروانچه از پروانچیان ورود باز یابد و بنظر معتمد خاص مشارالیه رسانید تا صحت منطوق اگر بوثوق رسیده باشد بقلم خود رقم کرده نقل از آن نگاه دارد و اولاً بموقف عرض رسانیده حسب الحکم به تقدیم رساند . سبیل همگنان آنکه این عارفه را ضمیمه سایر عوایطی که به معتمد خاص مشارالیه مخصوص است خاص دانسته از مقتضی مضمون این پروانچه همایون تجاوز جایز ندارند و پروانجات که ظاهر گردد آنچه برین وجه باشد معتبر دانند .

فرمانی دیگر در باره خواجه مجدالدین محمد خوافی

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و نواب رفیع منزلت و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی بدانند که :

۱ - ن. کما تقضید
۲ - ن. چنین است در اصل

چون انتظام احوال سلطنت و التیام شوارد مهمات خلافت مبنی بر آن است که از ارباب حقوق کسی را که به استحقاق ارث و اکتساب ممتاز و سرافراز باشد بملاحظه مصحلت دولت همایون و استکشاف کماهی اوضاع سلطنت روزافزون، در مجلس خاص بمزید قرب و اختصاص، متعین و مخصوص گردانیم و پایه اختیار او را در فیصل فصول مهمات خلایق که بدایع و دایع خالق اند بذروه مکانت عند ملیک مقتدر رسانیم معتمد خاص سلطانی **خواجه مجددالدین محمد** که از ارومه مجد و شرف و جر ثومه عز و علی به ملکات کمالات علمی و عملی سزاوار عنایت و الطاف کلی آمده اولاً والد نامدار او دستور **ممالک السلطانیة الشاهرخیه** سنین ضارب قیاب الوزاره الاماره فوق السماء من العشرین الی سنین **خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی** در ایران و توران برسبیل استقلال و صاحب عهده جمیع مهمات ملک و مال بوده عرصه بسیط کارگذاری و صاحب اختیاری او رونق و بیها افزوده و ثانیاً دستور زاده عالیقدر مشارالیه قرب قرنی می گذرد که بر حاشیه بساط قربت قریب تخت سلطانی قاب و قوسین او ادنی مجال جلوس انبساط یافته به رأی مشکل گشای عظیم اشغال سلطانی می سازد و بر کماهی احوال و اوضاع و قوف و اطلاع مقدمات تدبیر امور و ادوات تنسیق مهمات جمهور کما ینبغی می پردازد .

چون بخت حریص خدمت ماست پروانه شمع دولت ماست

مکنون ضمیر خورشید تأثیر که، آفتاب پروانه نور خواهد از وی ، چنان

بود که :

چون در خلال این احوال اوضاع اختلال پذیرفته بود به دستگیری سعی مشکور او به قوام و اعتدال آمد و خزاین معمور گشت و جمهور انام انگشت تعجب در دهان واله و حیران ماندند و او بواسطه استعداد و استحقاق موروثی و مکتسبی دولت ابد پیوند را به نوعی، قطب مشارالیه و مدار علیه گشت که امروز بمن الله و فضله در هیچ باب . کس را مقام و منزلت بو تراب نیست . خواستیم که فراخور درجه قصوی او عنایات و کرامات گرانمایه در هر بساب شامل احوال او گردانیم اما

مشارالیه بروفق معتاد از قبول هر نوع اصطناع^۱ امتناع نموده طریق بسرعت سپرد و بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بعد از آنکه احکام مطّاع در هرباب نوع اکرام و انعام او علیحده صادر گشته بود حکم شد که مقرری خواجه مشارالیه را برین موجب مقرردانسته سال به سال مبلغ و مقدار مذکور را به تمام و کمال بدو رسانند و به نشان پروانچه مجدد محتاج ندانند و چون این عارفه مستمره جهت ضروریات وجه معاش مشارالیه و فرزندان او تعیین پذیرفته مطلقاً نوکرانه نه طلبند .

فرمانی دیگر در باره خواجه مجدالدین محمد خوافی از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا

نواب دیوان اعلی اعلاه تعالی بدانند که :

چون عمدة السلطنه **خواجه مجدالدین محمد** از دیوان موهبت سبحانی و پروانچه عنایت سلطانی ممتاز و سرافراز گردانید در معراج ارتقاء جلال ما بمقام دناء اتصال رسیده روز به روز بوسیله تقدیم خدمات مشکور و اقدام بر ضبط و نسق معظمت غیر مقدور مستوجب فنون عواطف خسروانه و مستدعی صنوف نوازش و عوارف پادشاهانه می گردد و از جمله چون مقارن این احوال پرتو تفحص و استکشاف بر ساحت تمامت امور ممالک انداخته شود اوضاع مهام را بحال نظام و انتظام و آثار کفایت و کردانی افزون از احاطه چند و چون بر صفحات روزگار ظاهر و باهر گردانیده مناسب آن بود بلکه واجب چنان نمود که منشور منزلت او را یوماً فیوماً به توقیع انعامات بی دریغ موشح گردانیدیم و رایت احوال خجسته مآل او را به دستیاری هر نوع عنایت بی غایت به اوج فلك دوآر رساندیم عجاله الوقت حکم مطّاع به نفاذ انجامید که جوامع ضمیر همایون متوجه حال او دانند و علی الفور مبلغ سی

۱ - ن . اصطناع ۱

دینار کچکی به رسم انعام از دیوان اعلیٰ سرانجام نموده دهند .

فرمانی دیگر در باره اعطای لقب معتمد السلطنه برای خواجه مجدالدین محمد خوافی

فرزندان کامکار و امرای سعادت یار و نواب عتبه سلطانی و مباشران اعمال
دیوانی بدانند که :

چون معتمد خاص **خواجه مجدالدین محمد** از مبادی دولت روزافزون در
پایه سریر اعلیٰ به فنون خدمات شایسته که موجب رضاء و ارتقاء خاطر همایون
تواند بود قیام بر دوام نموده من جمیع الوجوه آثار بی دریغ بر صفحات احوال او
واضح و لایح است همگی همت خسروانه متوجه و ملتفت او بود که به عنایات خاصه و
اصطناعات عامه ممتاز و سرافراز گردد و از جمله آن چه مکنون خاطر همایون است
عجاله الوقت حکم شد که بعد از این منشیان بلاغت رقم معتمد خاص مشارالیه را
به قلم گوهر نثار **معمد السلطنه** نویسند و مقرری او را برین موجب مقرر دانسته
سال به سال دهند .

فرمانی دیگر در باره خواجه مجدالدین محمدخوافی

قوایم سریر سلطنت و جهانبانی و دعایم مسند خلافت و کشور ستانی از برادران خورشید جبین مشتری خاصیت و فرزندان جمشیدآیین قمر ماهیت و امرای دولت روزافزون و صدور منشرح الصدر مجلس همایون و وزرای صاحب رای صایب خبیرت و نواب انجمن آرای رفیع منزلت و منشیان مناشیر جهانمطاع و منتسبان موافق سپهر ارتفاع، با نقبای مشایخ شریف النسب و جماهیر علمای بهی الحسب و اعیان حدود و اقطار و اصول قری و امصار احسن الله احوالهم بدانند که :

چون از دیوان موهبت الهی پروانه عنایت و مرحمت نامتناهی منشورخلافت و جهانداری ما را به توقیع و قبیع انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح ساخته اند و فروغ رایت شبستان سلطنت و کامکاری ما را . که بیروانگیش مهر و مه آرند اقرار . بدستیاری اشراقات عنایت بی غایت تاسف فلک دوآر بر افراخته ضمیر خورشید تاثیر سلطانی که آفتاب بیروانه خواهد از وی نور . به شععه اندیشه این مقال روشن که بشکرانه فنون الهی چراغ معدلت و انصاف افزون از حد تباهی بر افروزیم و زوایای محن و شداید تاریک نشینان فتن، و حوادث جهان را به بیروانجات لطف بی دریغ منور سازیم و چون انتظام احوال این امور خجسته مآل مبتنی بر آن بسود که از ارباب حقوق و آداب کسی را که به استحقاق و استیمال ارث و اکتساب ممتاز و سرافراز باشد به ملاحظه مصلحت روزگار مسلمانان و استکشاف کماهی اوضاع زیردستان در مجلس خاص به مزید قرب قربت و محرمیت مخصوص و معین گردانیم

و پایه اختیار او را در فیصل فصول مهمات سلطنت و اسعاف حوائج طبقات رعیت به ذروه مکانت عند ملیک مقتدر رسانیم، تا به سرعت ذکا که در مضممار اندیشه بر مثال برق خاطف جولان کند و بدرایت رأی که به ثمرات خاطر و به ضمائر نتایج ضمیر او مثل زند تفصیل صادرات و واردات احوال بوجه مناسب ولایق دریافت و [غث و] ثمین کلیات امور و معضلات عمال بر ضمیر منیر از هر جهت واضح گرداند چنانچه این احوال از ملاحظه رعایت اصول دین و مراقبت حقوق حق خالی نماند و مقارن تفحص حال مظلومان و عرض حاجت و اختلال متظلمان آنچه در هرباب حکم آن بر مقتضی ان الله یأمرکم بالعدل والاحسان به نفاذ انجامد و بقلم صدق بر بیاض ایقان کشیده کنایت آن مهم را از ذخایر مشوبات اخروی و جلال فتوحات دنیوی شمرد و بعد از رعایت شرایط تأمل و استبصار و اختصاص و اختیار بر کمال امانت و استعداد معتمد خاص و مؤتمن صادق الاخلاص **خواجه مجدالدین محمد** که از ارومه مجد و شرف و جر ثومه عز و علا بر مقتضی فحوای و قد یدرک...؟ المجد الموصول امثال به خط خوش و عبارت دلکش و محافل و فضایل ذات سزاوار این کار آمده

چون بخت حریص دولت ماست پروانه ، شمع خدمت ماست
مناسب و ملایم افتاد، چه مدت مدید است که بدتأیید ملک مجید نسوالت آلاوه
مثال اقبال او امثال ساخته فی المجد للمجد بمطلع [؟] پیوسته به اندازه رتبت بر حاشیه
بساط قرب قریب پایه تخت سلطانی قاب و قوسین او ادنی مجال جلوس و انبساط
می یابد و از خفایای اوضاع و احوال از مطلع تامقطع و قوف و اطلاع یافته بدستور
پدرش دستور مغفور **خواجه عیاش الدین پیر احمد** که در زمان دولت **خاقانی**
شاهرخ سلطانی عروس ملک ایران و توران را به اندیشه پسرانه پیرایه بسته بود
به رأی مشکل گشای وزرای مجلس آرای عظیم اشغال سلطانی و جلال اعمال دیوانی
می سازد و مقدمات تدبیر امور واردات و تنسیق مهمام جمهور کما ینبغی می پردازد
فذلک چون یوماً فیوما آثار قوت حدس و فراستی که در کمال شایستگی و مزیت او

متوقع بود از حد قوت بدرجه فعل رسید مکنت او در خدمت موقوف سلطنت افزوده نایب دیوان قضا را در استحضات^۱ آن شمع شبستان از دولت روز افزون: **بر، وی رقم به منصب پروانگی کشید** و علی الجملة درین وقت شمه‌ای از آثار انواع اصطناع نسبت به مشارالیه مخزون خاطر خطیر و مکنون ضمیر منیر ، بظهور آمده منصب رسالت فرامین مطاع و پروانجات علیّه لازم الاتباع که از امهات مهمات و معظمت درجات است و مکفل و متقبل آن جز معتمدی خبیر و مستشاری روشن ضمیر که صحایف ایام ولیالی او به رقوم مجدد و معالی و هندسه امانت و فرخنده فالی موشح و مشحون تواند بود بدو مفوض فرمودیم تا چنانکه در این مدت متممادی من حیث الاستقلال از عهده اصول مناظم سلطنت و فروع مصالح مملکت یقضی نموده به اتفاق **معتمد الخواص نظام الدین سید حسن** در تمشیت این مهم خطیر آثار مساعی مشکور بظهور رسانیده وظایف تیقظ و احتیاط مرعی دارند و در تبلیغ رسالات علیّه و ارسال پروانجات جلیله مبنی بر امثال فرموده بلغ ما نزل الیک دقیقه‌ای از لوازم تحفظ و انضباط فرو نگذارند. سبیل همگان علی سبیل التحقيق آنکه این عارفه جلیله را به سایر الطاف که به معتمدان خاص مشارالیهما مخصوص است مضاف دانسته در تمامی امور مالی و ملکی و مهمات شرعی پروانچه ایشان را موثوق^۲ به و معمول علیه شناسند و قدم در جاده متابعت استوار داشته از اقدام بر طریق انحراف انصراف لازم دانند .

فرمان رد و رفع اتهام از خواجه مجدالدین محمد خوافی

فرزندان کامکار و امرای سعادت یار دیوان اعلی و متصدیان اشغال و مباشران امور اصابت انما احسن الله احوالهم بدانند که :

۱ - ن . استحضات

چون به مقتضای فحوای ان الله یا هر کم همگی همت همایون بر اشاعت آثار خیرات و حسنات مقصور گشته در قلع و قمع مبنای حیف و تعدی از جمیع رعایا که ودایع الهی اند افاضت انوار عدالت ابد بیوند عاید می گردد از جمله در خلال این احوال **درویش محمد نام** شخص فساد انگیز بعرض رسانیده بر بعضی اهالی محله خواجه مغفرت باب **مجدالدین محمد** چون فلان و فلان طرح تقریر انداخت، معصل آنکه از جهات خواجه مشارالیه مبلغ های کلی بطریق امانت در خانه ایشان بوده و اولاً امرای عظام به استکشاف آن جهات اشارت نمودند و ثانیاً فرزند ارجمند سعادت یسار منظور نظر آفریدگار **معز السلطنه و اید نیواالدین مظفر حسین بیادو** ابقاه الله تعالی فی ظلال الدوله السلطانیه به تحقیق حقیقت این صورت التفتات تمام بظهور آورده و بعد از آن به ملاحظه آنکه عیاذا بالله صورت حیفی که من المبدأ الی الغایه جوامع ضمیر آفتاب تأثیر پادشاهانه از تجویز مثل این صورت منصرف و منحرف می بوده وقوع نه یابد نظر مرحمت بی دریغ بر ساحت پرسش آن مهم انداخته غایت امانت و دیانت چنانکه قاعده مستمره زمان دولت قاهره است ظاهر فرمودیم و الحق بعد از تحقیق مقدمات آن به الهام آسمانی در خاطر همایون سلطانی چنان سانح گشت که آن شخص مفسد به غرضی و طمع می که از آن جماعت داشته به نسبت ایشان صورت کذب و افترا بظهور آورده اکتون توفیق سبحانی رقم بخشش بر صحیفه احوال آن جماعت کشیده حکم مطاع لازم الاتباع ارزانی داشتیم که به سبب آن تهمت لا واقع هیچکس مزاحم و متعرض آن جماعت نه گردد و ایشان را در این باب از هر نوع طلب و طمع معاف و مسلم دانند. مقرر است حسب الحکم همایون عمل نموده از مقتضای فرمان واجب الاذعان تجاوز نه نمایند .

فرمان تولیت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک بر ضیاع و عقاری که از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا بر بیت‌المغفره والدش وقف کرده بوده است

اصول شجره‌کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اجله سعادت یار و فرزندان جوان بخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و مشاهیر نقبای عظام و جماهیر علمای اعلام و عامه متوطنه موطن و کافه سکنه مسکن از افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند :

چون قوام دین و دولت و نظام ملک و مالت موقوف است بر آنکه مطمح انظار خسروان کامکار تحصیل کمالات صوری و معنوی و دریافت سعادت دینی و دنیوی باشد و بی شبهه کمال حقیقی و سعادت یقینی آن تواند بود که ابدالاباد بماند و هجوم حوادث و عروض نوازل عرصه آن را عرصه فنا و زوال نگرداند چون بقای ذکر جمیل و دوام ثواب جزیل که لسان نبوت به دعای واجعل لی لسان صدق فی الاخرین استدعای آن نموده لاجرم، همت پادشاهانه چنان اقتضا نمود که ابواب ضیافت خانه خیرات، و مداخل نعمت آباد مبرات مفتوح بوده جزایل آلا و نعمای صدقات فرق فرقدسای از مبادی فیص و احسان به افراد طبقات انسان و اصل و متواصل باشد بنا بر آن از اظیب اموال خود جهت وظایف و روایف ارباب استحقاق املاک و عقاراتی که تفصیل هر یک از مضمون وقف نامچه همایون مستفاد می‌گردد بر بیت‌المغفره والد غفران مآب و روضه‌السرور والده رضوان مآل و زاویه عالیّه موسوم به **نعمت آباد** که از مستحدثات معمار همت عالی بنیاد است وقف فرمودیم و زمام تولیت شرعی آن موقوفات را به قبضه اقتدار و حوزة اختیار صاحب اعظم افتخار اعظم الوزراء **خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک** که لاهجاله از کمال دیانت و امانت و نصاب کفایت و درایت او سلسله

اوضاع دولت را قوتی مجدد و نظامی مؤکد بظهور رسیده و بعد از او به کف کفایت اصلاح واکفی از ذکور اولاد او باز دادیم. سبیل همگنان آنکه: خواجه مشارالیه را من حیث الانفراد و الاستقلال متولی علی الاطلاق و متصدی به استحقاق تسولیت آن موقوفات و تمشیت آن مهمات دانسته در تمامت قضایای کسلی و جزوی مراجعت بدو واجب دانند و از سخن و صواب دید او که هر آینه متضمن صلاح و فلاح دولت دنیا و آخرت خواهد بود تجاوز جایز ندارند. خواجه مشارالیه نیز باید که چنانچه از عموم صیانت و دانشوری و فر و کیاست و کارگذاری او متوقع و منتظر است در معموری و آبادانی آن موقوفات و مبانای شروط بیعی و دیانت و مسلمانی مبذول و معمول دارد که عند الخالق و الخلاق مرضی و مستحسن باشد، حق التولیه بدستوری که در وقف نامه‌ها مسطور است حتماً بقضیه الشرع تصرف نماید.

فرمان اشرافی دیوان سلطان حسین میرزا بایقرا بنام خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک

قوایم سریر سلطنت و جهانبنایی و دعایم مسند خلافت و کشورستانی، از برادران خورشید جبین مشتری خاصیت و فرزندان جمشید آیین قمر ماهیت و امرای دولت روزافزون و صدور منشرح‌الصدر عتبه همایون و وزرای صاحب‌رای صاحب‌خبرت و نواب انجمن‌آرای رفیع منزلت و منشیان مناشی جهانمطاع و منهبان مواقف سپهر ارتفاع بامشاهیر نقبای شریف‌النسب و جماهیر علمای بهی‌الحسب و اعیان حدود و اقطار و اصول قری و امصار اصلح‌الله احوالهم و انسجج بالخیر و السعاده آمالهم بدانند که :

چون ازدیوان موهبت الهی پروانچه عنایت و مرحمت نامتناهی منشور خلافت و جهاننداری با طغرای غرای انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح گشته و رایت تسلط و کامکاری ما بدستیاری و ما النصر الا عندالله از سطح فلک دوار گذشته از آسمان نظر اشرف که مشرف ممالک غیب است همواره ضبط مقدمات دولت و دارایی مهمات مملکت نصب العین خاطر انور داشته جوامع ضمیر منیر سلطانی متوجه است که از تقلد امور ملکی که از عظیم آمال و جلایل مهمام خجسته مآل تواند بود به قبضه کفایت و عمده درایت ارباب استحقاق منوط و مربوط گردد . چون خواجه آصف رتب بر مکی نسب دستور دیوان الممالک **خواجه قوام الدین نظام الملک** مدت متمادی در ظل دولت ابدی الاتصال به تقدیم منصب وزارت عالی سرافراز بوده در اقدام برفیصل فصول مهمات دیوانی و معاملات سلطانی یدبیطا نموده اثر کردانی او در نظر همت مستحسن است و دلپذیر، و صورت کارگذاری او به دستور نقوش عمل در نگین خاطر جای گیر، در خلال این احوال شمه ای از آثار انوار اصطناع که نسبت به خواجه مشارالیه مخزون خاطر خطیر و مکنون ضمیر منیر است بظهور آمده منصب شریف اشرف دیوان اعلی اعلاه الله تعالی به جانب تعهد و اهتمام او سمت تفویض و شرف اختصاص یافت. سبیل همگنان از ارباب اقامت و سکون در معظم ممالک ربع مسکون آنکه من بعد خواجه مشارالیه معتمد علیه را من حیث الاستقلال و الانفراد مشرف دیوان اعلی دانسته مرتبه رفعت انتظام او را بین الامراء و الوزراء معتبر دانند و تمامت مهمات سلطانی و صادرات و واردات امور دیوانی بحضور و شعور او ساخته و پرداخته مصلحت و صواب او را من جمیع الوجوه و الجهات مثمر و مؤثر شناسند خواجه مشارالیه نیز باید که بر مقتضی قوت حدس و کمال فراستی که در جبلت او منظور است بر خفایا و خبایا احوال و اوضاع و قوف و اطلاع یافته شرایط تیقظ و احتیاط بنوعی مرعی و مسلوک دارد که از اصابت رأی و روش خامه مشکل گشای او اسباب جهاننداری و جهانبانی و امداد کامکاری و کردانی قوام دیگر گیرد و نظام بیشتر از پیشتر پذیرد .

ز آن سان که یافت ملک نظام از نظام ملک .



فرمان رفع اتهام ازخواجه نظامالملک و اعطای مقام اشرف اشراف دیوان باو از طرف سلطنت حسین میرزا بایقرا

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران رفیع القدر سعادت یار و فرزندان جوانبخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره با اعلام مسالک و اشراف ممالک از سادات عظام و علمای کرام و مشایخ اسلام و حکام بلاد و حقیقه عباد و سکنه مساکن و متوطنه موطن از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که: از مبادی رب قد آتینی من المملک الی الغایه همگی همت همایون متوجه است که همواره بساط امن و امان در بسط [زمین و زمان] مهتد باشد و قانون عدالت و راستی در میان طبقات خلایق که ودایع بدایع حضرت خالق اند مقرر و مؤکد گردد چون انتظام اسباب آن مقصود بی اصالت رأی و زرای مملکت آرای که پرتو درایت بر ساحت کفایت انداخته به قدم تیقظ و هوشمندی منازل و مراحل عدالت پروری پیمایند تیسیر نمی یابد و از تقریر السنه و افواه به مسامع شعور و انتباه پیوسته بود که دستور آصفی حسب بر مکی نسب مؤتمن الدوله السلطانیه اعتضاد مملکت الخاقانیه **خواجه نظام الملک** را من جمیع الوجوه قابلیت نوازش و استحقاق تربیت ظاهر و لایح است بناء علی هذا از روی عنایت منصب عالی تقدم و زرای صاحب خبرت کافی کفایت بدو ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد جمیع مهمات مالی مملکت به قبضه اقتدار و حوزة اختیار او باز گذاشتیم و مقارن انقضای مدت مذکور که در ظل عنایت روز افزون به مباشرت رسوم اشغال دیوانی طریقه سلامت و استقامت را مشمر بوده و اکثر وقایع خفیر و مهمات جلیل و حقیر بر مقتضی رأی و رؤیت صایب تمشیت می داده و بعضی از اهل غرض، فی قلوبهم مرض، مجاری احوال او را در کسوت نامرضی جلوه عرض دادند تا بحکم ضابطه فرماندهی در

معروض خطاب آمد و چون پرتو شعور سلطنت بر ساحت استکشاف اوضاع او، فتاد برائت ذمه او از سخنان واهی مفسدان بوضوح پیوست دیگر باره او را به تجدید حسن تفقد و نوازش مستظهر و مستوثق گردانیده، دست تصدی او را بدستور پیشتر در قبض و بسط امور دیوانی قوی و مطلق فرمودیم و بعد از تمادی مدت چند سال که در حل مشکلات امور و کشف معضلات احوال یدیبیضامی نمود، چنانکه به اصابت رأی مملکت آرای اسباب دولت، قوام تمام و نظام بردوام یافت به زبان صیانت از شروع در آن مهمات طریق استعفای سپرد و چون کمال عواطف سلطانی شامل احوال او می بود عنان عنایت بصوب ارتقاء به درجه اشرف اشراف دیوان که واسطه العقد مراتب امرا و وزرای زمان است مصروف گردانیدیم و پایه قدر او را به اضعاف اوضاع سنوات سابق رسانیدیم چنانکه در تمامت امور و جمیع جهات موثوق به علی الاطلاق و معتمد علیه به استحقاق باشد و با آنکه چندگاه در آن کسار شگرف شروع نموده در روزنامه معاملات او مجملاً و مفصلاً جرمی بارز نشد که محاسب عقل آن را قلم لایجری راند دیگر باره بر مقتضی رعایت شرایط احتیاط که لامحاله احاطه تمام به تمامت جزئیات خاص و عام در حیز امکان نمی آید اعراض و اجتناب مناسب می دید تا در این وقت بر مراقبت حقوق خدمات شایسته، او را در تعهد مهمات سلطانی مخبر فرمودیم و او معظمات دولت را مستتبع نیل مثنویات آخرت تواند بود اختیار نموده متعهد شد و فرمان مطاع بر حسب ارتضاء بنفوذ انجامید که دستور اعظم مشارالیه بعد الیوم نسق زراعت و عمارت ممالک خراسان نموده، دانه عمل مصالح در کشت زار صدق نیست پرورش دهد تا فضای^۱ صحرای امانی و آمال از خرمن دولت و اقبال و فضل کرامت و افضال مالا مال گردد و ضبط احوال خجسته مآل موقوفات و مسبلات همایون از عقارات و ضیاع و مستقلات که به ابواب البر و بقاع الخیر خاص تعلق و اختصاص گرفته بر وجهی به اقامت رساند که در افاضت خیرات و حسنات سلطانی قصور و فتوری سانج نه گردد و سلسله عطایای بی دریغ و نظم عوارف بی پایان به انقطاع و انصرام نه پیوندد و منافع و فواید آن چنانکه مطمح نظر همایون است به تمادی روزگار استمرار یابد و سعی

مشكور و جهد مستطاع در صورت غوررسی متظلمان و دادخواهان به تقدیم رسانیده كفايت مهمات و تحقیق مبهمات ایشان بر مقتضی عدالت و انصاف واجب و لازم داند و در همه وقت آنچه تواند به نیت شحنه عدالت سلطانی قطع و فصل معظمت مهمات و جزئیات امور ایشان بی ملاحظه و مراعات جانب، بظهور رساند و آنچه واجب العرض داند در محل مناسب معروض داشته جواب به صواب حاصل گرداند چنانچه وسیله مزید رفاهیت خلائق و جمعیت و آبادانی ممالک گردد، در فصول وصول مرسومات و مقرریات طوایف علوفه خواران در گاه اعلی ممد و مُجّدد بوده بر احسن وجوه از دیوان اعلی گرفته به صاحب توجیه سپارد تا به هیچ صورت تنقیص و تعویق در سرانجام مهمات که از ضروریات انتظام دولت خیر انجام است راه نیابد و به رضا و استرضای همگنان از ترك و تاژیک و دور و نزدیک اقتران یابد و امثله و فرامینی که به توقیع و قیوع همایون موشح و مقرون خواهد گشت به مهر خود رسانیده در تمامت پروانجات دیوان بر حسب استغنائی خود معاف باشد، سبیل ارباب اقامت و سکون در عتبه دولت روز افزون آنکه:

ضبط و ربط مهمات مذکوره من حیث الاستقلال به عهده و اهتمام دستور اعظم مشارالیه دانند و هیچکس را در آن مجال خلاف ندهند و سایر اشغال که تعلق به اهتمام صدور عظام و وزرای کرام و زمره بخشیان و غیرهم داشته باشد بقدر مقدور امداد و معاونت نمایند، مقرر است که اگر قصوری در کفایت آن امور ظاهر گردد رجوع خطاب آن مخصوص احوال همان جماعت باشد و از جوانب بر این جمله مقرر دانند

فرمان معتمدالدوله برای خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک و مشارکت
شاهزاده سلطان غیاث‌الدین
احمد یزنم با او در امر دادخواهی دادخواهان

زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت و اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اجله سعادت‌مندی و فرزندان اعزه ارجمند و امرای ظفر قرین نصرت مآل و ارکان دولت ابدی‌الاتصال و صدور صدرنشین و وزرای کنایت آیین و ارباب مراتب و درجات و اصحاب تومانات و هزارجات، با اعلام مسالك و اشراف ممالک جماهیر نقباء مشایخ و علمای سکنه مساکن و متوطنه مواطن و عامه رعایا و کافه برایا بدانند که :

چون سعی مشکور خسروانه باصغای مسئول درماندگان صرف نمودن وجهه مستطاع پادشاهانه در انجام مأمول بر درماندگان تقدیم فرمودن از موجبات دوام دولت و مقتضیات ازدیاد مواد رفعت دنیا و آخرت است قال‌النبی علیه‌السلام من اعطاه الله تعالی مملکة علی عبادہ ثم عدل علیهم مَدَّالله تعالی .
بر دوام تو دلیل است قوی عدل از آنک بر ننگردند زعم تا به ابد عدل و دوام لاجرم مقتضای رعایت عدل و داد در باب غوررسی متظلمان و دادخواهان واجب و لازم دانسته همگی همت همایون متوجه و متعلق می‌باشد که پیوسته مقدمات تفحص اوضاع مظلومان و استکشاف احوال فقیران و محتاجان مہد گردد و در همه وقت راه دادخواه گشوده و استماع سخن ستم یافتگان و قطع و فصل کلیات و جزویات امور ایشان بی‌مداخته و مراعات جانبی بظهور انجامد، بناء علی ذلك عمدة الملكة الخاقانیه

امین الدوله السلطانیہ خواجہ قوام الدین نظام الملک کہ سابقاً شرف امتیاز از بنی نوع گرامی درباب شقوق نسب^۱ عالی و فنون حسب متعالی از السنه و افواه مشاهیر وقف به مسامع حلال بود و مبنی بر صحت و ثبوت آن از مبادی دولت ابد پیوند مناظم امور ملک و ملت و مصالح ضروریات دین و دولت، بروجیهی که ملاحظه مصلحت مسلمانان و استعلام کماهی احوال زیردستان تواند بود می سازد و می پردازد، چنانکه الیوم در موقف همایون سلطانی و تقلید مقالید حل و عقد امور سلطنت بواسطه کمال کفایت و کاردانی از مرتبه وزارتت که مستتبع امور و کارساز طبقات جمهور است مع ذلك کله در خلال این اوقات مقرر شد که متعهد پرسش دادخواهان و فریادری می محتاجان و مظلومان بوده قطع و فصل مهمات ایشان را به عزم ثابت و رأی صایب از ذخایر مثنویات اخروی و حلالیل فتوحات دنیوی داند و از آن جمله هر صورت که عرض آن واجب شناسد حیثاً بقضیه^۲ الوقت بذروه عرض رساند و معتمد الدوله مشارالیه بملاحظه مزید احتیاط و استحکام که از لوازم احوال خجسته مآل اوست در ضبط و ربط آن مهمات خیر انجام که هر آینه مستدعی قوام عالم و نظام امور بنی آدم تواند بود استدعای حضور افاضت اثر یکی از شاهزادگان نامدار و جمعی از امنای صاحب خبرت که در سرانجام معظمات آن شغل خطیر سزاوار این کار باشند واجب دانسته بر حسب ملتمس او حکم قضا امضاء^۳ سلطانی بر این وجه به نفاذ پیوست که جناب سلطنت مآب ابوت آیات اعتضاد الدوله غیاث الدین سلطان احمد یزنم که برآستی در جمیع امور بیشتی ارجمند و سعادتت بردوام دارد روز بروز در آن مجالس خیر، شرف قدوم ارزانی داشته به رأی مشکل گشای خود کفایت مهمات عجزه و مستضعفان اثر اهتمام بظهور رساند و یوماً فیوماً در تضاعیف این احوال در هر یک از آن مجالس رفیع الدرجات یکی از صدور منشرح الصدر و قضاة شریعت سمات و منشیان و بخشیان باهر ماهر واقف و حاضر باشند و از یساولان و پیاده روان درگاه ممالک پناه چهل نفر دیگر جهت تردد و کارگزاری طریق ازدحام و جمعیت مسلوک دارند تا قطع مهمات و کفایت ضروریات

۱- ن. نصب ! ۲- ن. بقضیه ۳- ن. مضا

هیچ يك از دادخواهان جهان بیداد و ستم رسیدگان عالم کون و فساد در عقده اعمال و امهال نماند . سبیل همگنان و فقههم الله سبحانه لاشاعه آثار الخیر والبر آنکه :
 بر حسب فرموده که از قضیه نفاذ حکم قضا دارد و مقرر داشته قدم از دایره امتثال و فرمان برداری بیرون نه نهد تا غبار حیف و تعدی از صفحات صحایف ایام سترده گردد و مقرر است که عمده الدوله مشارالیه در نجات و رستگاری گرفتاران و ترحم و غوررسی دادخواهان صورت مراقبت و نیکوکاری به نوعی منظور نظر اعتنا خواهد داشت که هر يك از ایشان دست قدرت و اعتماد در دامن شر ذمه ظالم نهاده از روی استظهار و امیدواری به فحوای این نظم عذب البیان که: بدادخواه زدست تو می روم سوی دیوان،
 رطب اللسان کردند و من الله الاعانة والتأيید .

فرمان تولیت خواجه کمال الدین حسین بر موقوفات روضه حضرت رسالت پناه

برادران سعادت یار و فرزندان برخوردار و امرای رفیع منزلت و وزرای صاحب
 خبرت و صدور منشرح الصدر و نواب مرتفع القدر بانقبای عظام و علمای اعلام و مشایخ
 اسلام و متصدیان اشغال و مباشران اعمال و سکنه مساکن و متوطنه موطن از بدایت
 خاور تا نهایت باختر بدانند که :

چون پیوسته به مرافقت عنایات الهی و افاضت برکات نامتناهی، مناظم اوضاع
 شهر یاری و مجاری احوال جهان داری ما، بر اعالی درجات و اقصای مراتب انتظام و
 تیسیر می یابد ما نیز از سر صفای نیت و خلوص طویت روی دل متوجه جبهه نیاز و اردات

و جمع میان دنیا و آخرت گردانیدن واجب و لازم می دانیم و ابواب فتوحات بر روی روزگار خود مفتوح می گردانیم از جمله نظایر بر آنکه در این ولا به هدایت اولم بردانا جعلنا حرماً آمناً، همگی همت بر انتظام امور بارگاه پادشاه حقیقی و عتبه رسالت پناه ختمی مرتبت که قبله توجه و اقبال آگاه و کعبه امانی و آمال الی الله و فی الله است موقوف داشته نظم و ترتیب مهمات تنسیق معاملات موقوفات حرمین شریفین بیت الله الحرام و روضه رضیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شرایف التحیه که به حکم ضبط الاوقات اصعب من حمل احدا و اوقات از کلیات اشغال معظمت احوال است به حسن اهتمام معتمد صادق الاخلاص و دستورزاده و ائق الاختصاص **خواجه کمال الدین حسین** که بوسیله کمال استعداد اهلیت ذاتی و مکتسبی در موقوف همایون بروجه احسن درجه قرب و خصوصیت یافته مفوض گردانیدیم تا چنانچه از ضمیر خبیر او سزد در تعمیر و ترویج رقبات رایت استکشاف و استعلام کلیات و جزئیات آن سعی مشکور بظهور آورده همرا از مظان لبس و اشتباه مواقع خلط و التباس مستخلص گرداند و در عزل و نصب ضابطان مهمات و کارگزاران معاملات مستقل بوده هیچکس از صدور عظام و غیر ایشان به هیچ بهانه در آن سرکار مدخل نه نمایند و متولیان حرمین کریمین زادهم الله تعالی کرامه در جمیع احوال رجوع به اشارت و استصواب او نموده عرض حاجات رافع ملتزمات خود بوسیله اهتمام او مقرون شناسند و صرف محصولات آن موقوفات بمصارف استحقاق موقوف به نفاذ حکم مطاع علی الاطلاق دانند سبیل همگنان عموماً و خصوصاً آنکه این منصب شریف را من حیث الاستقلال بی مشارکت گیری بعهده اهتمام او مخصوص شناخته در جمیع قضایای کلیه و جزویه مراجعت به او امر و نواهی او از مقرضات شمارند که لامحاله عقد عملی از اعمال بی اصابت رأی او در سلك جواز انتظام نخواهد یافت و ظفیه معتمد مشارالیه نیز جوامع ضمیر بر تمهید این قواعد موقوف داشته بصدر منشرح و قلب مطمئن مساعی جمیله و مآثر رضیه به تقدیم رساند و به میامن تولیت سبجانی آثار کفایت و کاردانی در نظر همایون که مشرف ممالک غیب است ظاهر و مکشوف گرداند .

فرمان داروغگی جیپاخانه بنام خواجه رشید الدین عمیدالملک

فرزند سپهر آیین سپه آرای، و نوئینان ظفر قرین کشور گشای، و دلاوران صف - شکن فیروزی آثار، و رزم آزمایان خصم افکن تیغ گذار بدانند که :

چون ماهچه و ثوق دولت روز افزون ما از اوج ظفر برآمده، ماه پرچم اعلام فتح انجام آیین صنوف صفوف رزم آزمایان تیرانتقام است، و تاجترسنجری اقبال ابدی الاتصال ما، سایه بلند پایه حراست بر ساحت حدود جهان انداخته، ابلق بخت لگام ارادت بنزد بندگان فیروزی فرجام ما آورده . التفات خاطر دریا مقاطر به تکمیل و تمکین جنود نصرت آیین به ترتیب اسباب صلاح و کجیم و سایر وجوه و جهات خاص که بر طبق صلاح دولت قاهره به نمایش و آرایش سپاه جهانگیر گیتی پناه سمت اختصاص دارد مصروف و معطوف می باشد و چون معتمد الخواص و عمده - اهل الاختصاص **خواجه رشید الدین عمید الملک** ارثاً و اکتساباً به مزید نجابت و جلالت مخصوص بوده در همه وقت بازوی شجاعت و دلاوری به نیروی کفایت و کارگذاری و به امثال فرمان لازم الاذعان مبادرت نموده در تقدیم خدمات بندگان کوشش های مردانه می نماید و پدر نامور او موتمن الدوله خواجه نظام الملک عصرها و قرن ها در تقدیم مراسم خدمات شایسته بروجیهی که تیراندیشه از کمان گمان به حد احصای آن نتواند رسید قیام بردوام از مقام وزارت بتکچیان تاژیک به درجه امارت نوئینان ترك رسید مقارن این احوال عنان حل وحد عقد مهمات داروغگی جیپاخانه همایون که از معظمات امور دولت روز افزون نشانه سهم ارادت و اعتنا خسروان همایون تواند بود به قبضه اهتمام و اختیار او باز دادیم مقرر آنکه بساط ضبط و ربط بدایع و صنایع آن را ممهذگردانیده متصدیان اعمال آن خطیر را در حرم حمایت

خود از حدوث حوادث و قصور تقصیر حصن حصین باشد سبیل همگستان از افراد طوایف امم و اصناف ترك و عرب عجم آنکه معتمد الخواص مشارالیه را بهر حال داروغه و حاکم امور مذکور به استقلال شناسند و در تمامت قضایای کلیه و جزویه که تعلق اختصاص بدین شغل شگرف دارد سرآ و علانیه مراجعت به او امر و نواهی او واجب و لازم داشته از مقتضی فحوای اشارت و استصواب او که هرآینه موافق مصلحت ما خواهد بود تجاوز نه نمایند .

صدور فراهین خیر آمین سلاطین شبیه الشمس
عَدِیم البدر در تنسیق مهمات صدور منشرح الصدر
و متولیان رفیع القدر



فرمان تولیت موقوفات خاصه سلطانی بنام اقصی القضاة
مولانا برهان الدین محمد

صدرالکتاب صحیفه علم و عمل و فضل مقاله خالی از شوایب خلل، مضمون کلام خجسته فرجام فمن یرددالله^۱ ان یردیه یشرح صدره للاسلامت که صدور صدر- نشینان پیشگاه صدارت در استقباء ذکر جمیل و استیفای اجر جزیل از اقتضای قضایای آسمانی به مهر حل البرهان والله یتضی بالحق میرساند فلینذا چون قاضی - الحاجات رفیع الدرجات قهر سلطانه و بَهرَ بُرهانه لمثال اقبال ما در محکمه علیای آئیناه حکما و علما به توفیق و قیوع توتی المملک من تشاء محلی و مجلی نمود و ایالت خطه جهان را بوثیقه بینات نصف و شهود عدالت بجانب ما مفوض

۱-ن. فمن یراد الله یردیه لشرح

فرمود و لامحاله صلاح حال هر کثرتی بوجود وحدتی که عقد جمعیت آن بی تطرق تحقیق این انتظام نگیرد موقوف است و ملاحظه ای احوال مجموع طوایف انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم از جمیع امور لازم سیما معشر شریف - سادات عظام که به مقتضی قضیه اکرموا اولادی تعظیم و اکرام آن بشرّ ذمه کریمه بر همگنان واجب است و فرقه جلیله علمای اسلام که بموجب و الو العلم قایما بالقسط رعایت جانب آن گروه با شکوه بر ذمت همت خاص و عام مفروض و زمره ی رضیه مرضیه مشایخ اسلام که انوار فتوی و کرامت آن طایفه شریفه از افق ان اکرمکم عندالله اتقیکم و بدر منشرح الصدر متعلق و مربوط است بناء علی ذلك مقارن این احوال بر تمتضی فحوای این مقال که بقاضی المرء فوضنا الصدارة کفایت این مهم خطیر بر حسب پروانچه نزل الداء باینها، به حسن اتمام مولاناء الاعظم اقصی القضاة الاسلام فی العجم مولانا برهان الدین محمد شرح الله صدره که فنون مآثر حکمی و ادبی و صنوف خصایل موروثی و مکتسبی از روزنامه چه حالات او واضح و بواسطه رعایت رسم هواداری و جان سپاری قدیم و صیانت حقوق خدمتکاری و طاعت - گذاری جدید در عتبه خلافت روز افزون از مقربان خاص و منتسبان ظاهر الاختصاص که رقبه احوال اعمال شان بر بقمه ضراعت و عبودیت مرتبط و منوط است محل وثوق و اعتماد و مرتبه ی خصوص و اعتضاد یافته از روی عنایت و نوازش مفوض و مامول گشت و چون اقوال و افعال او موافق طبع همایون و افعال و اعمال او به صلاح دولت ابد پیوند مقرون است به میامن تولیت الهی تفویض اختیار مهمات موقوفات خاصه ی سلطانی علاوه ی آن گردانیده مقالید حل و عقد قبض و بسط آن شغل خطیر بکف کفایت و قبض ارادت او که مشرف ابواب سرّ و علانیه است باز گذاشته شد تا چنانچه از خصایل رضیه و شمایل مرضیه او سزد به لوازم این شغل اشتغال نموده اصناف اشراف را در مراتب مناسب متمکن دارد و با انشراح صدور انکشاف ضمیر در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق و معابد و مزارات و مشاهد

وروابط و سایر بقاع خیر و تکثیر محصولات وقف و ضبط امور بیت المال و ایتمام و غصب و...؟ دقیقه‌ای فرو نگذارند و تحقیق رقبات موقوفات از کلیات و جزئیات واجب دانسته دست متغلبه را از تصرف در آن کوتاه دارد و به مردم امین سپرده ملاحظه مصارف و وظایف و شروط واقفان نموده نگذارند که يك من نان و يك دینار بغیر مصرف وجوب مصروف و در استحکام مبانی خیرات و میراث کوشیده از سر استظهار هرچه تمامتر به لوازم آن اشتغال نماید و تفویض مناسب شرعیه به ارباب استحقاق منظور نظر اعتبار داشته غیر مستعد و مستحق در مقام تقلد و تکفل ندارد و در ملاحظه حال فقرا و مستضعفان و مستحقان از میل و محابا محترز و مجتنب باشد. سبیل همگنان از اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره و سده عتبه بارگاه و سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ انام و متصدیان مناصب شرعیه علی الاطلاق دانند و در جمیع مهمات که برآی و رؤیت اوست تقلد او را قوی و مطلق داشته وظایف توفیر و تقویت بجای آورند ارباب مناصب، شرعی خود را به نصب او منصوب و به عزل او معزول دانند. او نیز باید که چنانچه از طریق پسندیده او سزد صورت التعظیم لامر الله والشفقه علی خلق نقش خاتم الانبیاء داشته بانشریح صدر در همه حال به نوعی معاش کند که در مواقف او ابعشر مافی القبور و حصل ما فی الصدور و نزد عالم الخفیات يعلم خافية الاعین و ما یخفی الصدور مستحسن و مشکور افتد لذا ما عهدنا الیه و العهده فی الدارین علیه .

پروانه تولیت موقوفات بنام خواجه جلال الدین قاسم بن
مولانا شمس الدین محمد امین

صدر الكتاب صحیفه کامکاری و فضل الخطاب منشور بختیاری، محمدت و ستایش

۱ - ن. به علم خانیه

پادشاهی تواند بود که خاصان درگاه خود را به حکم الله آئیناه آل ابراهیم الکتاب
والحکمه به انواع اصطناع ممتاز و سرافراز ساخته جمل شأنه و عظم سلطانه رایت
خجسته آیت . صدر رسل خواجه دنیا و دین . **ابوالقاسم محمد الامین** . را به
ذروه^۱ فلک عزت برافراخته صلی الله علیه و آله الی یوم الدین بعده بر صدور صدر نشین
پیشگاه علم و عمل و به دور فلک نشان بارگاه خالی از شوایب خلل مخفی و محجوب
نماند که مقاله استبقاء ذکر جمیل و استیفای اجر جزیل به ملاحظه احوال و مراقبه
امانی و آمال معشر شریف سادات عظام و فرقه جلیله علماء اعلام و طبقه رفیع مشایخ
اسلام موشح و مشحون است و تیسیر اسباب انتظام این امر خطیر بی تطرق وجود خجسته
ورود صدور عظیم القدر منشرح الصدر که لامحاله مستدعی احیای مراسم بقاع الخیر
و مستتبع ترویج مناہج مواقع البر تواند بود از حیث قوت به درجه فعلی نمی آید
بناء علی ذلك کفایت این شغل خطیر به حسن اهتمام زبده اصول صاحب هدایت و
نقاوه فروع دوره ی صدارت و کفایت قدوه الاشراف به شرایف مواهب ربه الکریم
خواجه جلال الدین قاسم بن مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر
الدین ابراهیم شرح الله صدره که من المبداء الی الغایه اباعن جد در خانواده خلافت
روز افزون متعهد و متکفل ضبط و ربط این مهمات میمون بوده اند و در همه وقت به
خدمات شایسته اسلاف نامدار و سلاطین خاندان بزرگوار ما قیام نموده اند و لامحاله
هنه اثر امانت و کارگذاری بر صفحات مجاری حالات واضح و لایح است پروانچه
انزل الداء بانها مفوض و مأمول گشت تا به میامن تولیت الهی بر وجهی که از
خصایل رضیه و شمایل مرضیه او سزد بشرف لوازم این امر مشرف گشته اصناف
اشراف را در مراتب مناسب متمکن دارد و بانسراح صدور انکشاف ضمیر در تعمیر
مساجد و مدارس و خوانق و معابد و مزارات و مشاهد و اربطه و سایر بقاع خیر و
تکثیر و محصولات وقف و ضبط امور بیت المال و ایتام و غیب دقیقه ای فرو نگذارد
و تحقیق رقبات موقوفات از کلیات و جزویات واجب دانسته دست اختیار متغلبه را از
تصرف در وجوه جهات آن قاصرو منکسر گرداند و در استحکام مبانی خیرات و مبرات

کوشیده از سر استظهار هرچه تمامتر به لوازم آن اشتغال نماید و تفویض مناصب شرعیه به ارباب استحقاق منظور نظر اعتنا داشته غیر مستعد و مستحق را در مقام تقلد و تکفل نه دارد و در ملاحظه حال فقرا و مستحقان از میل و محابا محترز و مجتنب باشد .

منشور بنام سید غیاث السله والدین محمدالحسینی المشهدی

صدرالکتاب صحیفه علم و عمل و فضل الخطاب منشور دین و دول . سپاس ببقیاس حضرت پادشاهی تواند بود که خاصان درگاه خود را به انکشاف مطلوب و انشراح صدر و قلوب ممتاز و سرافراز ساخته و رایت خجسته آیت صدررسل خواجهدنیا و دین را به حکم تعلیم خائبه الاعین و مایخنی الصدور برمرآت ضمیر منیر آفتاب تأثیر او، که جام جهان نمانست به ذروه فلک عزت برافراخته صلی الله علیه و آله و اصحابه صدور ایوان الشریفه و صواحب دیوان الطریقه و التحقیقه، بعده، بر صدور صدرنشین پیشگاه سیادت و بدور فلک نشان بارگاه سعادت، مخفی و محجوب نماند که منشور استبقای ذکر جمیل و فرمان استیفای اجر جزیل شهریاران دین و دولت روزافزون به ملاحظه احوال و مراقبت امانی و آمال معشر شریف سادات عظام و فرقه جلیل علما اعلام و طبقه رفیع مشایخ اسلام موشح و مشحون است و تیسیر اسباب انتظام آن امر خطیر بی تطرق وجود خجسته و رود صدور عظیم القدر منشور الصدور که لامحاله مستعدی احیای مراسم بقاع الخیر و مستتبع ترویج مناہج مواقع البرتواند بود بناء علی هذا کفایت این شغل شریف به حسن اهتمام سعادت فرجام سیادت مآب فضیلت انتساب مرتضی اعظم مجتبی اکرم قدوه جماهیر العلماء الاعلام اسوه مشاهیر سادات العظام سید غیاث الملة

والدین محمد الحسینی المشهدی شرح الله صدره که حقوق خدمات پسندیده او ارثاً واکتساباً در خانواده خلافت همایون به انواع ثابت و معرفت تمام برکماهی مهمات خاص و عام از صفحات حالات او واضح ولایح است منوض و مامول گشت به میامن تولیت آلهمی .



فرمان صدارت عالی به نام مولانا الفاضل الکامل غیاث الدین جمشید

بر صدور صدرنشین پیشگاه علم و عمل و بدور فلک نشان بارگاه خالی از شوایب و خلل، مخفی و محجوب نماند که :

صدر الکتاب صحیفه استبقای اجر جزیل به ملاحظه احوال و مراقبت امانی و آمال معشر شریف سادات عظام و فرقه علماء اعلام و زمره سلیمه مشایخ اسلام موشح و مشحون است چون تیسیر انتظام اسباب آن امر خطیری بتطرق وجود خجسته ورود صدور رفیع القدر منشرح الصدر به هیچ حال از حیز قوت به درجه فعل نه می آید و احیای مراسم بقاع الخیر و ترویج مناهج مواقع البر جز به مساعدت مساعی سعادت اثر ایشان نه می افزاید و مولانا الفاضل الکامل محرز قصبات السبق فی مضماری الفضایل مولانا غیاث الدین جمشید شرح الله صدره که تکمیل حسب جمیل از علوم دینی و فضایل و ماثری یقینی علاوه کمالات نسب جلیل که لامحاله من طرف الاب به اصول مشاهیر علما میرسد و من جانب الام بفحول امرای جنود این خانواده خلافت انتما انتما می یابد:

حَسَبَ گویی خبر دارد زهر فن نَسَبَ جوئی ز جمشید بن قارن
گردانیده به وسیله شرف جهات حسبی و نسبی و رفعت علامات موروثی و

مکتسبی که مستتبع فنون عنایت و التفات تواند بود و قرب قرنی می گذرد که در عتبه دولت همایون به خدمات شایسته روزافزون اهتمام تمام و قیام بردوام به تقدیم رسانیده آثار استعداد و انوار استحقاق از صفحات مجاری حالات او واضح و لایح است بناء علی ذلك از روی مرحمت و نوازش در خلال این احوال تقلد و تعهد منصب صدارت عالی به اهتمام فرخنده فرجام او مفوض و موکول گردانیم



فرمان بنام شاهزاده غیاث الدین محمد معصوم بهادر فرمانروای خوارزم
در باره موقوفات «کات» و «حسوق» و برقراری تولیت آن به اولاد
خواجهرضی الدین سیدآنا

فرزند سعادت مند قمرماهیت خورشید خاصیت غیاث السلطنه والیدین محمد معصوم بهادر عصمه الله تعالی عن جميع الافات و المخافات و امرای دولت مظفر جنود و منتسبان رایب موقر و رود با زمره سادات واجب الاجال و طبقه علما و مشایخ ستوده حال فرخنده مال و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال دیوانی و اصول سکنه مساکن و جمهور متوطنه موطن به مملکت فاخره خوارزم و اصلاح الله مالهم و انجح بالخیر و السعاده و آمالهم چون از دیوان دارالسیاده سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین مثال امتثال فرموده ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام خجسته فرجام ماموش و محلی گشته و محبت و متابعت بزرگواری که زیور انگشت نبوتش نگین خاتم تمکین و لکن رسول الله و خاتم النبیین است در سزا و ضرر انصب العین ضمیر منیر آمده و در جمیع احوال و اوقات تولا به ولای عترت طاهره نبوی دودمان مبارک مصطفوی علیه و آله و اجمعین افضل صلوات المصلین واجب و لازم شناخته ملاحظه جانب شریف آن ارومه عظیم الشأن و اندیشه نضارت ریاض مرام

ایشان امری مقرر و قاعده معتبر می‌دانیم و اهتمام با نظام اسباب فراغ بال و انجام
 جمیع امانی و آمال هرعشیره از آن انجیح و سایل حصول مقاصد دوجہانی دانسته اصول
 و تفاریح انما سیما عالیجناب نقابت قیاب امارت انتساب سلطان سادات جہان شکوہ
غیاث الحق والدین سید مہدی خواجہ دشتی مہد اللہ لترویجہ روحہ بساط الروح
 والریحان کہ لامحالہ از اکابر نقبا و سادات عرب و عجم ہیچکس ارفع از او بروسادہ
 رفیع سیادت نہ نشسته و از طبقہ اسباط جلالت مناط خسرو سریر سعادت و سیادت
 والی کشور ولایت غیاث الملک غوث الاسلام من آل احمد و هو احمد آلہ رضی الحق و
الدین احمد الحسینی المشہور بسید آقا قدس اللہ بہ نسایم القرب رمسہ وطیب بہ
 شمایم القدس نفسہ. و چون در این ولا از آن معشر شریف عالیجناب سعادت انتساب
 نقابت نصاب مرتضی اعظم مجتبی اشرف اطہراکرم افتخار صننادید آل طہ ویس استنظہار
 مشاہیر اولاد سید المرسلین الکریم بن الکریم نقاوہ شرفا الحرمین الشریفین بہ لطف
 جسم وخلق عظیم **السید صفی الملة والدین محمد تقی** کہ انوار آثاران اکرمکم
 عند اللہ اتقیکم از وجنات احوال او واضح و لایح است بہ ہدایت واللہ یمہدی من
 یشاء الی صراط مستقیم متوجہ موقف خلافت گشته و مجلس مقاربت بریسات مجالست
 علی قاعدہ اسلافہ بہ تقدیم زمرہ ای کہ اوراق اعراق زاہرہ ایشان بہ ارقام کل حسب و
 نسب بشفع الاحسی ونسبی سمت ارتقام یافته متفرد و ممتاز گشت ومثال واجب الامتثال
 کہ بہ امضای فرامین سلاطین مغفرت مآل درباب تفویض تولیت موقوفات مزارات
 متبرکہ فحول وفرقہ اولیا و اصول فیہ اصفیا **معین الحق والدین شیخ حکیم خواجہ**
رضی الحق والدین سید آقا و خلف صدق او مرشد **الملة والدین سید**
عبد اللہ افاض اللہ سبحانہ علینا انوار اسرارہم. نام نامی والد بزرگوار او مرتضی
 ممالک اسلام **سید عماد الدین** مطہر کہ جان مقدس و نفس مطہر آثار رسالت
 ومورد اسرار اصالت بودہ التماس تجدید امضا بذروہ عرض رسانید بہ میامن تولیت

آلهی نظر اشرف که مشرف ممالک غیب است بر اجابت مسئول او گماشته شغل تولیت موقوفاتی که در ولایت کات وحسوق به مزارات مذکوره و خانقافردوس اشتباه او منصوب است به جناب مرتضی اعظم مشارالیه علی سبیل الاستقلال دون المساهمه والاشترک تفویض فرمودیم وظیفه همگنان علی ای حال آنکه:

مرتضی اعظم مشارالیه را به دستور اشراف اسلاف در مواضع مذکور متصدی شروع تنسیق این امور دانسته آنچه به راه و رسم این شغل متعلق بود برای رزین او مفوض داشته مباشران و مزارعان اوقاف در لوازم اشارات این امر رجوع به اشارات او نموده محصولات موقوفات در لوازم اشارت این امر رجوع به اشارت او نموده محصولات موقوفات مذکوره را به حواله او به راه او جواب گویند وظیفه مرتضی اعظم مشارالیه آنکه فحوای الولد الرشید یقندی به والده الحمید در تعمیر رقبات وقف و ترویج مهمات مزار و خانقاه و تکثیر و توفیر آن سعی جمیل به ظهور رسانند و چون حکم مطاع لازم الاتباع به نفاذ رسانیدیم که بدستور زمان، حضرت امیر صاحب قران، که لامحاله الی حدود الان استمرار و استقرار یافته مذکور را از مواضع موقوفات سلطانی و متوجهات دیوانی معاف و مسلم دانند مقرر است که به جهت اخراجات و سلامانه تمغا و دودانکه و طرح معترض نشوند و به سایر تکالیف مزاحم نگردند و در حدود هیچ باب به خلاف دستور عمل نه کنند

**فرمان برقراری موقوفات به نام خواجه معین الدین جامی برادر
مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی**

متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوان بدانند که :
چون به میامن تولیت از نسایه جرعه جام استیلا و استعلاء دولت دینی و

دنیوی درکام خجسته فرجام خسروانه خوشگوار آمده به مقتضای فحوای البرکه فی مشایخکم دره‌ریاب روی دل متوجه وجه ارادت زمهره اقطاب می‌گردانیم و فرقه اولاد انجاد ایشان را که برشرایف کمالات صوری و معنوی مشرف‌اند بواسطه حصول سعادت دارین می‌دانیم از آن جمله چون دراین ولا بقیه اعظم المشایخ **خواجه معین‌الحق والدین جامی** به ذروه عرض رسانید که امرتولیت خانقاه معارف پناه **معدآباد** که واقف آن جلدنامدار مشارالیه است درسوابق اوقات تعلق به برادران رافع **خواجه نورالدین عبدالرحمن و خواجه نظام‌الدین عبدالاحد** می‌داشته و چون **خواجه عبدالرحمن** ودیعت حیوة سپرده والد او **خواجه زین العابدین** بوسیله آنکه از اولاد واقف است نشان همایون گرفته که مباشر امرتولیت باشد و اکنون خدمت رافع رفع شأنه فتوی‌ایمه اسلام نموده که به موجب شرط واقف در زمان حیات او تولیت آن وقف به **خواجه زین العابدین** مذکور نمی‌رسد و تذکره‌ای مشحون به خطوط مشایخ و اهالی آن مقام خجسته فرجام نیز رسانید که **خواجه عبدالاحد** در ایام دخل خود محصولات وقف مذکور را به مصارف و جوب نه رسانیده بناء علی هذا مقرر شد که به حکم رجوع الحق الی مکانه آن شغل شریف مع جمیع ما تعلق به برمتقاضی فتوی علمای دین علی سبیل الاستقلال دون المشاركة الغير تعلق اختصاص به ثمره شجره الولاء **خواجه قطب‌الدین محمد** مذکور داشته باشد. وظیفه همگنان در همه حال آنکه شیخ الاسلام زاده مشارالیه را به تعهد امرتولیت آن مقام دانسته آنچه به راه و رسم آن متعلق تواند بود رجوع به رأی منیر او نمایند تا او نیز طریقه امانت و دیانت مسلوك داشته حیثما یقضیه الشرع از عهده سرانجام آن کار تقضی نماید و حق التولیه معهود سنهٔ بعد سنه از محل خود گیرند بی تعویق بدو رسانند

سند تولیت موقوفات دارالسلطنه هرات بنام کمال الدین علیشاه سبجانی

برادران نامدار و فرزندان سعادت یار ابقا هم الله تعالی و رقاعم مدارج العز و العلی و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای آصف صفت^۱ و منتسبان عتبه دولت با طبقات سادات عظام و علما و مشایخ لازم الاکرا، و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال شرعی [و دیوانی] بدانند که :

چون به میامن تولیت الهی زواهر جواهر اسباب خلافت و پادشاهی ما، علی الدوام در سلك حصول، انتظام تمام دارد و جوامع ضمیر اشرف که مشرف عالم غیب است بر استیفای ذکر جمیل و ادخاء ثواب جزیل محصور و موقوف می گردد و همگی همت همایون به تعمیر بقاع خیر و تکثیر حاصل موقوفات آن ملتفت و مصروف می گردد تا روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه [حاصل آید]، و ارباب استحقاق شادان و رقیبات آبادان باشد. چون مولانا العالم الفاضل المتورع کمال الدین علیشاه سبجانی^۲ که آثار علم و دیانت بر صفحات صحایف احوال او واضح است سابقاً مباشر مهم اوقاف دارالسلطنه هرات گشته بدستور اشرف امانادر شرایط ضبط کفایت بظهور رسانیده متعهد تعهد عظام اشغال و جلایل مهمات است بناء علی ذلك مقارن این حال منصب خطیر تولیت موقوفات مذکوره بر سبیل استقلال باهتمام او تفویض یافت تا در تعمیر و ترویج مساجد و مدارس و خوانق و اربطه و سایر بقاع الخیر و احیای مراسم موقوفات روز بروز سعی مشکور بظهور آورد و در تکثیر و تسویر منافع و ارتفاعات و اتصال وظایف و رواتب مهمات به مصارف و جوب و مصایب استیصال جهد مستطاع به تقدیم رساند

۱ - ن . صفوف ۲ - در نسخه صریحاً و دقیقاً چنین است و ممکن است

سبجانی هم باشد .

وظیفه مباشران و کارگذاران مهمات اوقاف مذکوره آنکه مولانای مشارالیه را بر سبیل انفراد صاحب عهده این امور دانسته آنچه به راه و رسم این منصب متعلق باشد به حسن اهتمام او منقوض شناسد و خود را به نصب او منصوب و به عزل او معزول دانسته از تقاضی مصلحت و صواب دید او که هر آینه موافق شرع شریف و مستدعی غبطه وقف تواند بود تخلف جایز ندادارند و تجاوز نه نمایند مولانای مشارالیه نیز باید که چنانچه از طریق مرضیه او سزد روز بروز اثر کفایت و کاردانی بظهور آورده بهر موضع از مواضع وقف که تواند رسید، رسیده قاعده تیقظ و هوشمندی مآه گرداند و حق السعی عمال بقدر عمل مقرر سازد و حق التولیه به دستوری که تا غایت متولیان می گرفته اند از محل خود گیرد .



سندهای ترخانی ابنای زمان از التفتات و عاطفت فرماندهان هر عهد و دوران



سند ترخانی بنام سید کمال الدین زلالی شاعر

برسخنوران مجالس براعت و قافیه سنجان موقوف فصاحت و بلاغت مخفی و محجوب نماند که بیت القصیده مفاخر و آثار انسان که شاه بیت مختارات دیوان مراتب حدوث و امکان واقع شده، فضیلت نطق و شرف تکلم است که مطلع نعت کمالش مصدوقه، ان کنتم فی ربیب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و تخلص منقبت بی زوالش فرموده : ان من البیان لسحرا^۱ افتاده :

۱ - ن. ل سحر .

مشاطه دلبر معانی سخن است برقع کش معشوق نمانی سخن است

نوری همه و نهان روشن از او در عالم تیره گربدانی سخن است

وهوشمندی سخن شناس بی شبیهه والتباس داند که سخن را مراتب استحسان
مستحسنان^۱ تفاوت تمام و تناضلی بیرون از ضبط و افهام است. چه، بعضی سخنان
به حقیقت حکم اصوات حیوانات را دارد که از ایشان کیف ما اتفاق صدور می یابد و
بعضی در علو مرتبت و رفعت قدر به مرتبه ایست که قوت بشری با وجود مرتبت نطق
بابیان مثل آن وفا نمی نماید و لو کان بعضهم لبعض ظهیر الاجرام. میان این دو طرف که غایت
نقصان و ابتذال و نهایت شرف و کمال است مراتب درجات بسیار از چیز^۲ شمار بیرون
و فنون اقسام مختلف و انواع اصناف گوناگون دارد و از طریق مدارك حسّی بذوق سلیم
و طبع مستقیم در می توان یافت که :

از اقسام کلام آنچه به کسوت نظم و رموز ذوق مزین و آراسته است طراوت
دیگر و لطافت بیشتر دارد که در او مراعات معادله و مساوات جمع مصارح و ابیات
باقصی الغایه مبذول می افتد و تمایل و تساوی در قوافی و حروف روی کمابینبغی مرعی
میگردد. ان من الشعر لحکمه و بواسطه آنکه سخن شعرا چون علم لدنی انبیا متعلق
به تلقین ربانی است و مستند به تعلیم آسمانی هر آینه از مرتبه انبیا فرودتر درجه
شعرا تواند^۳ بود و عبارات انیق و استعارات دقیق و جزالت الفاظ و سلامت ترکیب و
غرابت معانی و حذاقت در ترتیب، سخنوران و هنر پروران را محل اثبات و حقی منزل،
کما قال صاحب الوحی ان الله تعالی خزاین مفاتیحها بیان الشعرا ،

بلبل عرشند سخن پروران بساز چه مانند بسدین دیگران

ز آتش فکرت چو پریشان شوند باهملک از جمله خویشان شوند

پیش و پس بسارگه کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا

و چون از زمره ناظمان غرر و در منظوم کسه بوجه احسن رتبه شعر به شعری

۲ - ن. مستهجان ! ۲ - ن. توانند عبارات ؟

رسانید. داند و در هر وقت متصدی تدوین دواوین^۱ و متوجه تالیف اشعار سحر آیین گشته مرتضی اعظم سخن آرای عجم ، خسرو اصحاب فضل و کمال ، عماد بنیان عصمت و جلال ، حافظ سورصور معالی ، ناصر مخترعات اشعار خیالی ، سید کمال الدین زلالی ، به حلیه تفوق و ترافع بنوعی متحلی و آراسته است که زواهر جواهر خاقانی که در عقود و الفاظ و معانی چنان فصاحت و بلاغت نظام تمام یافته ، ریزه دانه ایست از بحار زخارف ضایل او و روایح دقایق و لطایف مثنوی که از ریاض فردوسی به مشام افهام خاص و عام میرسد شمه ایست از نفحات لطف شمایل او .

در دو بیتي فرد واندر قطعه معدوم المثل

در معما نامی و در مثنوی ضرب المثل

ومع ذلك در این مدت بیان مقاصد قصایدش برادرار مواجب این خاندان سلطنت انتظام ، بیرون از حیز مکننت عقول و اوهام بوده و بند ترجیعات سخنان دلپذیرش در ادای لوازم مراسم شکرگذاری این دودمان خلافت اتساع در زمان فرمان احسن ماقیل و خیر الکلام نموده ، بنابراین محض لطف موهبت الهی مثالش بتوقیع و قیوع افصح المتکلیمن موشح آمده و خلعت منقبتش به طراز اعزاز املح الشعرا المتأخرین زینت و بها پذیرفته ، از سایر سخنوران و فضل گستران برگزیده او را ممتاز و سرافراز گردانیدیم و ریاض احوال او را به عنایت افضال شاهی و خسروی مقصور و مبروری داشته نفحات گلزار اعتبارش به مستشمان روایح اشعار براءت شعار رسانیدیم تا ثمره مراعات حق گزاری او مترتب^۲ گشته شجره طیبه جهان کامی مابه آب نیک نامی .

نیک نام باشد: لاجرم مواهب مواجب خسروانه شامل حال و مآل او فرموده اسم ترخانی که در رفع حوادث و نامالایمات چون حرز یمانی است بر او اطلاق فرمودیم ، سبیل همگنان از اقارب نامدار و فرزندان کامکار و امرای دولت [یار] و صدور باحشمت و اصحاب دیوان و حکام و داروغگان و مستحفظان سبیل و مدن و عاملان قصبیات و سرخیلان

۱ - ن . دواوین ۱ ۲ - ن . مرتب

احتشام وشحنگان انام و تمغاچیان دارالملک هرات وسایر ممالک محروسه صینت
عن آلافت آنکه :

چون مشارالیه بر طریق تجار و تطرق اصهار و بلدان تحف و تنسوقات اطراف
واقطار جهان الی ما بلغ نقل و تحویل و تعویض و تبدیل نمایند قطعا و اصلا به هیچ
وجهی از وجوه بعثت تمغا و زکوة و سلامانه و سوغات مزاحمت و تعرض نرسانند تا
متابعیت شرایط مباحثت بی تشویش و مضایقت تواند بود و در جمیع مراحل و منازل
وظیفه اکرام و احترام مرتب داشته فواید صحبت او را مغتنم شمارند و مشاعل دلیل
پیشوای غرائم او گردانیده از مواضع مخوفه به سلامت به مأمن رسانند و اگر از جهاتی
متعلقات او غایب گردد به احضار آن اهتمام مرعی داشته چهار پایان ایشان را به
حکم و بی حکم اولاغ نگیرند و در جمیع امور و اوضاع مراقبت حال او نموده شکر و
شکایت او را در بارگاه عتبه فلک احتشام اثر تمام شناسند



* فرمان آزادی خواجه عنبر کاتب از بندگی و غلامی

برادران جوان بخت جهان افروز، و فرزندان سعادت یار فیروز روز، و امرای
مبارک رای فرخ نشان، و ارکان دولت راسخه البیان، و ارباب مراتب و درجات و اصحاب
تومانان و هزارجات و سکنه عتبه بارگاه و سدنه سده خلافت پناه و افراد طوایف امم
و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند که :

چون همت قاهره مالک الملوک جلت آلاوه اقتضا فرموده طایفه ای از بندگان
مخلص نیک بخت را از سایر امثال و اقران برگزیده و به زیادتى موجبات دولت و

* عنبر کاتب از خوشنویسان نسخ و ثلث دوره سلطان حسین میرزا با یقرا بوده است

اقبال و افزونی اسباب بهروزی و کمال بلند پایه سرافراز گردانیده و زمام اختیار ممالک^۱ عالم و مفتاح تصرفات رقیبات بنی آدم به قبضه قدرت و اقتدار ایشان باز داده بر مقتضی احسن کما احسن الله چنان سزد که همواره ابواب فتوح در باره زیردستان قابل صالح مفتوح باشد و پیوسته مراد و آرزوی مستمندان و محتاجان امین مؤتمن، بقبول و اسعاف اقتران یابد تا بشیر ذکر جمیل و میسر اجر جزیل گردد خصوصاً زمره خدمتکاران نیک پی مبارک قدم، عصرها و قرنهای، حلقه یک دلی در گوش و غاشیه یک جهت بر دوش داشته باشند و انواع خدمت مقبول و مساعی مرغوب به تقدیم رسانیده هر آینه حق خدمت آن خدمتکاران و قسدر بندگی چنان بندگان به موجب اشارت انا لا نضیع^۲ اجر من احسن عملا . هرگز مخفی و مستور نخواهد ماند .

چون به تایید و اغب بی چون، نوبت خلافت معموره ربع مسکون به دولت ابد پیوند ما شرف انتها و سمت انتما یافته به حکم انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون . همگی همت پادشاهانه و خلاصه نیت خسروانه مصروف و معطوف است که مکافات مساوی رقیب و محاذات وظایف عبودیت که از طوایف جان سپاران بختیار و فرقی گذار برخوردار و در هر باب ملاحظه و مشاهده افتاده به نوعی به ظهور آید که در نظر خرد خرد بین عین صواب نماید . چون بنده مقبلی که شمامه سنبل عنبربیز عقیدت و قرنفل عنبر آمیز ارادت او عود مثال بر آتش امتحان وزیده و فوایح نسیم طاعت و فرمان برداری به حکم هوالمسک ما کثرته يتضوع صندل صفت به مشام جان مستنشنان روایح ریحان و ایقان رسیده نام سود خود بقلم **تعلیق** نیکو بندگی و خدمتکاری بر **بیاض** کافوری جراید بندگان خاص و فرمانبرداران به اخلاص به نوعی مثبت و **محقق** گردانیده که چون **جوهر** خرد صیرفی زیب و زینت گوش و گردن زمانه گشته و **نسخ** و **نسخ** و **طوایمیر** تمامت طاعات و عبودیات نموده :

۱ - ن . مملکت ۲ - ن . یضیع

محیط فضل و هنر **خواجه عنبر کاتب** که ثلث او نه نویسد کسی مگریاقوت
 لاجرم به مقتضای کرامت مستفاد از کسریمه و لقد کسرنا بنی آدم خلعت
 مفاخرت او رابه طراز حریت معلّم داشته و صورت رقیت عارضی او را بکلی زایل
 گردانیده به تاریخی که در ذیل سمت ارتقام می یابد بر حسب فرمان واجب الاذعان
 فلا اقتحم العقبه و ما ادريک ما العقبه فك رقبه الی آخرالایه ، به خرمی و شادی
 به اصل حریت و آزادی بازگشت و نسبت مملوکیت مجازی که به حضرت جنت
 حضرت ماداشت ارتفاع حقیقی پذیرفته در سلك بندگان آزاد و جان سپاران دل شاد
 شرف انحرط و انتظام یافت سبیل همگنان آنکه :

برین موجب مقرر دانند و من بعد در ذمه او جز حق ولاکه الولاء لمن اعتق
 ثابت است ثابت به دانند و تغییر و تبدیل به قواعد و اصول آن راه ندهند تا همواره
 برکات مشوبات این مبرات مبرورات بروزگار همایون واصل و متواصل باشد

حکم در باره کله زن که از هزالان بوده به کلانتران کلیدر و نیشابور

کلانتران کلیدر و سروران نیشابور و سوکلان اشغال و سرخیلان امسور
 آنجا بدانند که :

به مقتضای کلام صاحب شریعت السلام المؤمن و عب لعب و المنافق . عبوس
 قطوب احیانا جهت تفریح خاطر خطیر و تفتیح ضمیر عنبر به اسباب مظایبه و انبساط
 ادوات عباسط و نشاط توجه و التفتات می رود به حکم خبر معتبر المنزل فی الکلام
 کالمح فی الطعام کلمات هزل آمیز و حرکات شورانگیز مردم سراسیمه وضع کلپتره
 گوی شرف قبول و استماع می یابد . در این وقت که کل سرافراز کله زن طاس

باز، که به داغ سخریت واستهزا موسوم و به نشان مزاح و بلاغت منسوب است از سرقدم ساخته به پایه سریر اعلی آمده و کلاه مفاخرت به هوای شادکامی برانداخته. فنون مضحکات و هزلیات موبه موبه ادا رسانید و چون بی تکلف باب در یوزه نموده و خیال سؤالی داشت جهت ترفیه خاطر و تکثیر مواد بشاشت او از فواصل صدقات فرق همایون مقرر فرمودیم....

مناشیر واجب التوفیر در باب سرافرازی
هریک از افاضل عصر و نوادر دهر

منشور کالانتیری هنرمندان دارالسطنه هرات بنام مولانا
ناصرالدین منصور منصور

چون حضرت مصور نقش خانه مالکوت به خامه تقدیر رقم تصویر رب السموات والارض و ما بینهما ان کتتم موقفین بر سقف طرب خانه مستدیر جهان بسی شبیه ولا نظیر ثبت فرمودیم. بقلم ابداع صورت فتبارک الله احسن الخالقین بر کتابه ایوان کیمهان تحریر کرده اند که. انه علی ما یشاء قدیر لوجه. لوحه چهره پردازی او تواند بود و به مقتضی و صور کم فاحسن صور کم در صورت خانه ایجاد که جامع بدایع صنایع فیکون و غرایب آثار گوناگون است اصناف صور شریف و آلف اشکال لطیف به الوان خیال بر صحیفه ایام و لیالی نگاشته و انواع ریاحین و ازهار که در هر باغ هر گلی برنگ دیگر است بر صحیفه اراضی و اشجار تربیت نموده که هوالدی صور کم فی الارحام کیف یشاء شمسه شرفه او سزد، هر آینه به حکم ان فی

خالق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار لآيات لاولى الالباب

هر نقش که بر تخته هستی پیداست آن صورت آن کس است کاونقش نماست
دریای کهن چو برزند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست
لاجرم به استخوان بندی و تصویر هنرمندی و تشویر دیبای رفعت و لباس
مکننت که به دستیاری خیاط تیقظ و احتیاط نقوش دلپذیر یافته و اطراز اعزاز پذیرفته
باشد بر قد و صورتی که آراسته و پیراسته شود مقصود آنست که مصدوقه رنگ آمیزی
بر او طرح بندد و صاحب فطنت از ملاحظه صورت به مشاهده جمال با کمال مصور
منزه از صورت راه آبرد .

مصورازل از روح صورتی می خواست مثال قد ترا بر کشید آمد راست
و بی شبیه

این همه نقش عجب بردردیوار وجود هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار
حمدالله تعالی که طرح سلطنت به اندازه نقش بندی ما، ساخته و پرداخته
اوست و درگنبد لاجوردی بدیع پیکر فیروزه منظر انا زینا السماء و درایوان زنگاری
زرنگاری جنت سماء سبز لوای عسکرم سرخ فلک سای ما، کالشمس فی افق السماء به هر رنگ
که بر می آید . نقشی است که از خامه تقدیر عیان است ، و چون صورت آلابی
نامتناهی از تمون سفیدی و سیاهی، ایام و لیالی بر صفحه ظهور انتقاش پذیرد
هر آینه رعایت جانب هنر بر ذمه اصحاب بصر که : رسمی است قدیم و عادتسی
معهود است .

از فرایض و واجبات سلاطین بدیع الشأن رفیع المکان و از لوازم متأثررضیه
مرضیه خواقین ماضیه خواهد بود ، بنا بر آن **افتخار المصورین مولانا ناصر الدین
منصور منصور** که به تصویر نقشبندی خامه لطافت نگارغرایب آثار، در صورتخانه
به ارباب تذهیب و تصویر ید بیضا نموده هنرمندی در هروله خیال، از ارباب کمال
دست برده و آنچه در کار تقدیر رقم تصویر نوشته اند از بدایع نقوش و صنایع
رقوم که نقش بند خیال تکلف را یکی از هزار اسم تواند بود و در طربخانه طوایف

و لطایف از لوح ضمیر بصورتی که :

لیس کمله شی^۱ از قوت بفعال آورده و چون در کارخانه غیب آن صورت بدیع جز از کلك قابلیت و استعداد او متصور نیست هرآینه براقران در تصویر و تحریر منصور و لا نظیر آمده و ما النصر^۱ الا من عندالله العزیز الحکیم والله یوید بنصره من یشاء والله ذوالفضل العظیم ،

همه در جستجوی صورت و ما در پی معنی همه حیران این نقشند و ما جویای نقاشیم در این وقت لوح آمال و امانی او را بصور حصول مقاصد و مرادات دو جهانی ارتسام داده واجب بود که بر وجه احسن و صورت ایمن او را ماننی وار آینه دار اشعه نگارخانه عنایت و تربیت فرماییم و دیباچه احوال و اوضاع او را به نقوش گره گشای تفقدو، رقوم فرح فزای لطف مزین و منقش گردانیم بنوعی که نقشبندان را قلم او دستور هنر، و رقم او روشنی بصر گردد . یقین که چون ملحوظ و محفوظ نظر اعتنا و التفات گردد، مرآت ضمیرش بصور دلنواز و تصاویر دلپذیر مورد طلعت آفتاب ضمیر عالمتاب شود . سر قلم شاگردانش به اندازه طرح هنروران عالم نتواند بود که گفته اند :

زان نقش دلگشای که نقاش صنع بست از بساب عقل راز تحریر قلم شکست
و لا محاله قلم مصوران، گو سر خویش گیر و میرو، تو بیا و صورت خود ،
به نما به نقشبندان، بنا بر آن مقرر شد که :

چون مشارالیه به لطف تحریر و تصویر عالم بالقلم صورت نقش هنروری بر دیوار روزگار نگاشته جماعت استادان و هنرمندان پایه سریر اعلی مامور و محکوم او بوده خدمات شایسته او را به حکم فاتبعونی بحکم الله ، به نوك کلك تحقیق بر صفحه صحیفه تصدیق می باید نگاشت . هرآینه موافق رأی عالم آرای ما تواند بود مطیع و منقاد باشند و او نیز هر فردی را از هنروران این دو طایفه بنظر دقیق تفتیش

و تحقیق حقیقت حال نموده کیفیت استعداد و قابلیت معلوم و مقرر سازد بدان قدر که قدر او باشد به مهمات مشغول داشته قدر کارش را بدانند هم بدان قدری که هست . و غث و سمین^۱ کار ایشان را بدیده بصیرت و اعتبار اختیار نموده از یکدیگر فرق و امتیاز کند و به هر وقت که در حرم‌خانه تدبیر و طربخانه تصویر درآید و برآید یساولان و محرمان دست رد بر سینه توجه و اقبال او چنانچه قاعده و رسم ایشان است نه نهند و علی‌هذا چوب منع در پیش پای او درنیاورند و او را مهتر و بهتر بنور پایه سریر اعلی دانند و از باقی صنعت و ران و کارگذاران به عنایت خاص و مزید اختصاص مخصوص و ممتاز شناسند . مشارالیه نیز بایسد که قلم از نافرمانی مزاج همایون که شکستگی ارباب بصر عبارت از آن است منحرف دارد و قدم از مقام خدمت و عبودیت که نشیمن بندگان و خدمتکاران بی ریا و رعونت است به هیچ صورت بیرون نه نهند و به خدمات خاصه قلم از سوی مژده سازد و اقدام اقلام ثابت و راسخ دارد، تا روز بروز نمونه اخلاص و صفای طوایب صوری و معنوی از لوح ضمیر او به خوبترین صورتی مطالعه و مشاهده افتاده الوان یک رنگی او را در سلك نادران زمان و بی‌مثالان او ان نقشی بر آب زند و حسن صورت، موافق حسن سیرت، افتد و هر صورت تربیت و نوازش که نقش‌خانه در رنگ آمیزی خیال متصور باشد ثمره شجره لطف سیرت گردد . جماعت فرزندان کامکار و امرای نامدار و وزرای عالیمقدار و نوکران و ملازمان و افراد طوایف برابرا و امم و اصناف طبقات ترک و عرب و عجم، از بدایت خاور تا نهایت باختر، بر این جمله روند و رعایت او را واجب دانند ایلچیان و قوشچیان چهارپایان او را اولاغ نگیرند و به همه صورت رعایت و مراقب او را واجب شناخته چنان کنند که امداد شکر مواصل گردد و داروغگان به غیج و جهمی من الوجوه به کسان او شلتاق نه نمایند و از شکایت محترز باشند .

منشور بنام پهلوان مبارز الدین شیخ علی کمان دار

شکر و سپاس بی پایان بیش از آنکه تیر اندیشه از کمان گمان به حد عدد و احصاء آن تواند رسید یا عقل دور بین را نظر بقوت بازوی او هام فکر و کمان بیان او تواند کشید خدا را جل جلاله و عم نواله که چرخ مموس که تیر تدبیرش کمی گوشه گیر است بمافیة و ماهو نجومه در قبضه تصرف و اقتدار اوست تبارک الذی بیده - الملك و سهام ارادت انام که بصوب هر گونه مطالب و مرام گشاد می یابد از جعبه مشیت و اختیار او که، و ماتشاون الا ان یشاء الله و شرایف صلوات طیبات بر یگانه که نخستین نشانه سهم ارادت که در موطن کنت کنزاً مخفیا از کتابه فاجبت^۱ ان اعرف بر آید، او بود که لولا که لما خلقت الافلاك و آخرین که به اختصاص منزلت و لکن رسول الله و خاتم النبیین بر اولین و آخرین فایق و برتر آمد، اما بعد از ظهور عالم و شعور آدم چون میل نمود نمایش، در افراد گرامی آدمی نصاب کمال دارد و در جبهت انسان منظور است که هر که تواند در بقای ذکر جمیل کوشیده نقش اثری از آثار ستوده بر صفحات روزگار نگارد ارباب همم عالییه را البته مراعی سهام قصد اصلی استحصال کمال تواند بود که با آن در مضممار اختیار تیر نمایش و اظهار از اقران و امثال بگذرانند و نوعی از مسزایا و فضایل را به حد اقصی^۲ رسانیده منشور استکمالش به توقیع ان آثار ناتدل علینا موشح گردانید و این معنی کس را بعد از قابلیت و استعداد فطری بی معاونت و مرافقت تعلیم و تفهیم مرشد آگاه میسر نه گردد و نقد کامل العیار بازار او سکه رواج و قبول نیابد پس اگر مقبل موفق را از سابقه

۱ - ن . فاجبت ۲ - ن . بامدافی

عنایت ازلی انفاق افتد که در امری که وجهه همت سازد معلم و مرشد او نظر اعتنا و اهتمام بر آن اندازد هر آینه رتبه او در آن امر به حدی رسد که کس را تیر سعی از کمان امکان به حوالی آن نه رسد. چنانکه در این تاریخ خدمت پهلوان معظم سپه آرای ترک و عجم **میرزاالدوله والدین شیخ علی** بلغه الله تعالی اعلی مراتب المعالی فن کمان داری و تیراندازی را که برهان رفعت شأن اوست به مرتبه عالی رسانیده و درین باب مستجمع جمیع جلائل و دقایق صوری و معنوی آمده بنا بر آن مقدمه او را اجازت داده شد *

* * *

منشور بنام استاد جلال الدین محمد که توانسته بود از چهل و چهار مشقال تار و پود بیست و چهار ذرع ارمک بمافد و پارچه ای نوظهور عرضه دارد

زمره ماعران بقوت عملی و فرقه بارغان بدستیاری عنایت ازلی و وصول مبصران جمیع آفاق و فحول هنروران ممالک محروسه عالی الاطلاق کسا عم الله ملابس السعاده و البسهم حلال السلامه بدانند که :

به تشریف سبحانی، استادچابک دست قضای آسمانی، در کارخانه ابداع بدایع نقش کمخای صنایع کار بسته، حقیقت وجود همایون منزلت ما را در لباس سلطنت و کسوت خلافت جلوه ظهور و نمایش داده و فی کل حال حله شهر یاری و خلعت جهانداری بر قامت منقبت ما زیبا و برازنده افتاده و نفایس اجناس دولت و اقبال و ظرایف انواع اقشمه ابهت و جلال ما را مشتریان متاع بازار وجود و معاملان

* . این منشور ناقص است .

چهارسوی ایجاد به وجوه رایج و نقود خالص جان خریدار آمده هریک بقدر استحقاق و اهلیت خود را در احداث تنسوقات گزین و اختراع تکلفات سحرآیین که گلگونه جمال شوکت و زینت کمال صورت و حشمت تواند بود، یدبیتضا نموده به التماس ترتیب خاص که بطراز خصوصیت و اختصاص، مطرز باشد ممتاز و سرافراز گشتند و از جمله اشیاء و نظایر استاد زاده ماهر باهر، هنرور باریک نظر عدیم المثل مضروب - المثل جلال الدین محمد که به حرقت درصناعت پشمینه بافی از خزانه بی کرانه ساترالعیوب و حواله الکافی متأخرترین خلعتی که جیب کرامتش به غرور کسنتیم خیراته اخرجت للناس مرصع و آراسته است و آستین اکرام و اعزازش بطراز دلنواز رفع البعض فوق بعض درجات مطرز و پیراسته، فایز و مستعدآمده و برکمال حدائق و دانشوری طباع سریع الحسره که هنرمندان کارگاه فلك اطلس درجات والای مراتب اعلی افزوده .

چو استاد برقد قدرش بفکرت ز نظم ستایش کند جامه بافی
یقین دان که هرگز نه یاید مناسب چنین خلعت از تار و پود قوافی

و در زمان این دولت، در فنون این صنعت، دقایق جودت و تکلف و نکات لطافت و تصرف، به نوعی کار فرموده و برتمامت صنایع و بدایع امور جمهور بر وجهی قادر و غالب شده که هنروران عرصه عجایب و غرایب از قصور و نقصیر آن عرصه خجالت و تشویر گشته می گویند :

کس نه میداند که این نوع هنر را نام چیست

نی کرامت می توانش خواندن و نی ساحری

و از بنیات آیات صدق این حدیث آنکه در این تاریخ از چهل و چهارم ثقال تار و پود بیست و چهار ذرع ارمک نادر الوجود بافته اکثر مسلمانان سلیم الطبع در ساختن و پرداختن آن به عجز و قصور منصف و متصف شدند و بعضی دیگر که در بادی نظر از سلوک طریق قبول و اعتراف عدول انصراف ورزیدند به ملاحظه فحوای لیمیز الله الخبیث من الطیب نقد علمی و عملی هریک را بر محک ضمیر خبیر

امتحان فرمودیم نمونه‌ها از صوف مربع و سته عشر و از یکی مختم به انواعه و سقرلات و ماشات وارمک به اصنافه برک‌ساده و مختم بافته سترکریمه ثیاب سندس خضر و استبرق بظهور آورده چنانکه طراح خیال هیچ طاعن تغییر و قلم تعبیر در آن نتواند کشید و بالاخره اصحاب تلاش و معارضه از مقام عناد و مکابره فرود آمده فریاد لاطاقه لنا الیوم بر آورده گفتند :

از نخ پشمینه او در بریشم تساب نیست

لای در خون غرقه و در موج کمخآب نیست

این چنین کاز مهرکار او کتان فرسوده گشت

بعد از اینش بهر کارش حاجت مهتاب نیست

و علی سبیل الوفاق والانفاق کارهای شگرف او حیثما یقضیه الرسم فی الآفاق
آویخته به تشریف خاص اسب را عوار و انعام کیکی سه هزار دینار مشرف شد و بر این منوال
غلامی شادی نام را که بندگان درگاه جهت کار آموختن و هنراندوختن به مشارالیه
سپرده بودند بعد از انقضای مدت پنجسال از حضیض مرتبه شاگردی گذرانیده به
اوج درجه استادی رسانیده چنانکه در مجلس همایون زانو زده با جمیع هنرمندان
بی نظیر در کارهای دلپذیر دعوی مزیت و تفوق کرد و در مبادی اشتغال صورت فرق
فرق از لباس التماس مکشوف گشته موجب حکم حکم از حد انکار به مقام تسلیم و
اقرار در آمدند

آنکه در شهر هنر روشن تر است از آفتاب

او چو پیدا می شود می بایدش پنهان نشست

لاجرم از سایر اقران و امثال که همه در تعیین این حال از سلاطین دانشور به
بی مثلی مثال داشتند امتیاز یافته منشور افتخارش به طغرای یگانگی موشح و محلی
آمد و چون میل نمایش و ظهور در افراد نوع گرامی انسان نصاب کمال دارد و در
جبلت مفضور است که تواند در ابقای ذکر جمیل کوشیده نقش اثری از آثار ستوده
بر صفحات روزگار نگارد مبنی بر التماس مشارالیه حقیقت حال او را بعد از تحقیق

و استفسار در طی کتابت نامدار که مقارن تمادی روزگار خواهد بود مقرر و مکمل گردانیده منشور استکمال او به توفیق مسلمی اقتران یافته تا او را در این باب سر-آمد دوران و فایق بر سایر امثال و اقران شناخته طایفه مذکوره او را من حیث - الاستحقاق مقدم و پیشوای خود دانند و پیوسته طریق تعظیم و انقیاد مسلوك دارند. ذلك الفضل الله يوتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم .

فرمان دیگری است بنام استاد جمال‌الدین محمد ارمک باف و و فرزندش کمال‌الدین محمد ارمک باف

بر ضمایر صافیه نقشبندان صنایع شعار، و خواطرزاکیه هنرمندان بدایع آثار البسهم ملابس العزّ والجلال و کساهم حلل البهاء والرجال. [۴] واضح و لایح است که چون نساج کارخانه فطرت و ابداع دیبای زیبای سلطنت والا را که از ازل به طراز اعزاز توتی المملک من تشاء معلم و مطرز بود و تا به ابد به نقوش خواتیم و تعز من تشاء مختم و مقرر خواهد بود خاص به اندازه قد قدر بلند ما بافته و استاد کارگاه تکوین و اختراع، لباس فرخنده اساس انی اصطفتیک علی الناس را که درخانه انا انزلنا علیکم کتاباً با فاخرترین از آن خلعتی و نادرتر از آن کسوتی مقصود و متصور نیست علی الاختصاص بر اندازه قامت با استقامت دولت ارجمند ما بافته لاجرم نفایس اجناس الطاف و ظرایف انواع مواهب و اعطاف ما را مشتریان بازار حسن صناعت و معاملان چهار سوی هنر و براعت بسوجود رایج جان و نقود خالص روان، خریدار آمده هر يك بقدر استعداد و قابلیت فراخور استحقاق و اهلیت در

ابداع تنسوقات دلپذیر، و اختراع تکلفات بی‌شبییه و نظیر که پیرایه کمال شوکت و کامکاری و گلگونه جمال سطوت و نامداری تواند بود، یدبضا ساعه^۱ فساعه^۲ تحفه گزین و لحظه فلحظه هدیه لطافت آیین، بموقف عرض می‌رساند و ما نیز دواج وافر الالبتهاج سپاس داری حضرت باری را برکتف اطاعت و فرمان برداری افکنده البسه احکام جهانمطاع به تار نصف و پود عدالت ترتیب و تزیین داده نامزد بساطحله جان هنروری و طرح طراحان سرکار هنر پروری می‌گردانیم و اندازه کسار صنعت مهارت دثار و مقدار استحقاق هنرمندان نادره کار چنان که باید و شاید دانسته رعایت حق ایشان که حق رعایت شده باشد به ادا می‌رسانیم و بدین جهت همواره ایجاب ملتسمات و پیوسته در انجام اسعاف متمنیات این طایفه عزیزالوجود را وجهه همت خسروانه داشته‌ایم و دواعی پادشاهانه بر فراغت حال و رفاهیت بال این زمره لازم الرعایه گماشته و از آنجمله صانع بارع اکمل اجمل عدیم المثل نادر العصر ماهرالاوصاف **جلال الدین محمد ارمک باف** است که تا خرای کوه به نقش والجبال اوتاد منقش و مشهور و اطلس گردون به سمت و بینافوقکم سعباد شداد متسم و مذکور است نفیس‌تر، از وی هنروری در صنعت بافندگی بوجودنیامده و طرفه کارتر، از وی استادی در کارخانه نساجی ظهور نکرده

هزار قرن به باید که تا ز اهل هنر بدین نفاست و خوبی کسی پدید آید و از این جاست که اکمال اعزاز و اکرامش از طراز دلنواز و رفعا بعضکم فوق بعض درجات زیبی تمام و اذیال توقیر و احترامش به اعطاف الطاف والله فضل بعضکم علی بعض زینتی لاکلام دارد

چو استاد تسقیر بر قدر قدرش ز نظم ستایش کند جامه بافی
بصدسال انسدر خور او نه یاید یکی خلعت از تار و پود قوافی

و آیات بینات صدق این حدیث آنکه در این اوان بافته‌ای به ذروه عرض رسانید و اکثر ارباب این فن در ساختن و پرداختن مثل آن به عجز و تصورمقر و معترفند بلکه بوهن و فتور منصف و متصف شدند و برخی دیگر در بادی النظر از

سلوك منہج تسلیم و اعتراف عدول و انحراف ورزیدہ زبان دعویٰ بہ لاف و گزاف ناپود بیالودندکہ بر منوال همان کار متاعی از کارخانہ ابداع بیرون می توان آورد ضمیر منیر کہ از پرتو انوار قدسی فیض پذیراست اقتضای آن فرمودکہ نقد عملی و علمی ہر یک را بر محک امتحان آزمودہ فحوای لیمزاللہ الخبیث من الطیب بر عالمیان روشن گردد مشارلیہ نمونہها از صوف مربع دستہ عشر بروجہی بہ ظہور رسانید کہ سر کریمہ ثیاب و سندس خضر و استبرق براہل جہان آشکار شد

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| آنچہ از جنس پشم و ابریشم | نتوان بافت پاک و نازک و صاف |
| بافتہ است آنچنانکہ تعریفش | نیست حد زبان ہر اوصاف |
| لاجرم گشت ازین سبب لقبش | نادرالعصر ماہرالا و صاف |

و طاعنان حسد پیشہ، خود منفعل فریاد لاطاقہ لنا الیوم بر آوردند و کارہای او را از منقش و سادہ حیثما یقضیہ الرسم و العادہ از پیش طاق و تفاخر و تنوق آویختہ بہ تشریف شریف و مرکب خاصہ کہ انعام لاکلام بود مشرف گشت و جہت آنکہ ارقام نوادر اعمال و غرایب افعالش بر صفحات روزگار و جراید لیل و نہار باقی ماندہ مشہور استکمال او در این فنون بہ توقیع اشتہار موشح و محلی شد و چون خلف صدق صادق الاخلاص او **کمال السدین محمد حسین** با وجود حوادث سن و عنفوان شباب با مطرزان حلال لطایف شعار و حلہ سازان نمایش عرایس غرایب آثار، و ہنروران گزیدہ معروف و استادان جہان دیدہ صاحب و قوف، قدم در طریق معارضہ عرض ہنر نہادہ و نفایس اقمشہ و ثیاب کہ نمودار و لباسہم فیہا حریر تواند بود بہ شرف عرض رسانید و کارگران عرصہ ہنرمندی کمال ہنروری اورا متفق الفظ والمعنی مسلم داشتہ مشہور مشتمل بر اظہار شرایط تسلیم رقم زدہ کلک تعظیم و تکریم گردانیدند **حکم فرمودیم** تا کارہای شگرف او نیز بر سر بازار نمایش از دردکان آفرین و ستایش، آویختہ بہ دستور پادشہ از موقف سلطنت و جہانبانی بہ بی مثلی مثال یافت و بہ تشریفات گرانماہہ سرافراز گشت

در باب وی ز راه حسد چند بی وقوف دم هاز دند و کوره تزویر تافتند
 در کارگاه خست طبعی که بودشان يك چند سال حيله و تزویر یافتند
 ز اعمال آن گروه نکویی بوی رسید ویشان جزای فعل بد خویش یافتند

دانا چو طبله عطار است از خوشبویی روی در بهی ، و نادان چون طبل باز است
 بلند آواز و میان تهی ، شیوه عدالت و رعیت پروری و طریقه عاطفت و مرحمت گستری
 چنان اقتضا می نماید که فرومایه را برجای بلند پایه ندارند و توانگر دلان دانشور را
 در مقام مفلس طبعان بی مایه نیارند؛ که شبهه را شبهه پنداشتن و آبگینه را قرین یا قوت
 داشتن، ظلم موحش و غبن فاحش است .

منشور بنام استاد کمال الدین محمد حسین ارمک باف

بر اصول طرازندگان خلعت هنروری و فروع بر ازندگان کسوت صنایع گستری
 و استادان کارخانه تکوین و ابداع و کارکنان فرزانه اجناس و انواع البسه هم الله ملائیس
 الاحسان و کساء البها و الامتنان پوشیده نماند که چون لطف فیاض علی الاطلاق از
 خزانه اعطی کل شئی خلقه ثم هدی خلعت خلافت و شهر یاری پیرایه قامت دولت و
 بختیاری ما گردانیده و قد قدر بلند مرتبه ما را بر مقتضی تشریف شریف انا جعلناک
 خلیفة فی الارض بفاخرترین لباسی از اساس خلافت و کامکاری زیب و زینت استیمناس
 بخشیده همگی عمت همایون مصروف و موقوف است بر آنکه در کارگاه ابداع و ایجاد
 نظر بنماید عالم کون و فساد همواره بدایع صنایع هر یک از منتسبان خاص که بدست یاری
 خیاط چرخ اطلس قبای بقای کرامت بندگی و اخلاص آرایش بالای و الای سعادت مساعدت
 ایشان است درزی ارتقا به مدارج غایت قصوی جلوه نفایس و ظرایف بازار شهرستان
 وجود و معاملات اقمشه و اجناس چهار سوی محروسه شهود بر ساحت تنسوقات گزین

وتكلمات سحرآیین ایشان تابد به تخصیص زمره ماهران چابك دست كه به قوت عملی و دستیاری تقویت لم یزلی، چنانكه از كمال استعداد و قابلیت و وفور شایستگی و اهلیت ایشان سزد، در مقام دعوی انساو لاغیری یدببضا نموده عطف دامان شهور و عوام به زواهر جواهر عمل‌های شگرف و کارهای بیرون از اندازه تقریر صورت و حرف مطرز سازند و دست تصرف اشباه و نظایر زمان در معارك امتحان و تجربه مبصران و ممیزان وقت برچوب تحیر و توقف بسته از دایره اعتنا و اعتبار بیرون اندازند تا اثر کریمه و رفعا بعضمهم فوق بعض درجات بر صفحه صحیفه کاینات واضح و لایح است و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم و از آن جمله در خلال احوال استادزاده نکته‌دان خرده‌بین ستوده خصال خلف الصدق صادق الاخلاص استاد کامل مضروب المثل معدوم المثل خواه كمال الدین محمد حسین ارمك باف كه لامحاله جامع جمیع جلائل و دقایق این اوصاف است و با وجود حداثت سن و بدایت عمر كه هنوز عقد سنین او بعقد شانزده نرسیده و خط غبار آثار البخار بر صفحه عذار او نه دمیده

کار دیده است و عمر، ده نشده همچو بدر است و چارده نشده

با مطرزان حبل لطافت شعار و حله گذاران نمایش عرایس غرایب آثار كه هنرووران گزیده و استادان جهان گشته، کار دیده‌اند قدم در طریق معارضه و عرض هنر نهاد و نفایس ثیاب نقی‌الذیل و الجبیب كه نمودار ثیاب سندس خضر تواند بود و به مرور روزگار چشم زده اعتبار اولوالابدی و الابصار نتواند بود در موقف كشف عطابه ذروه عرض رسانیده زبان بیان به فحوای این مقال برگشاد كه:

در هنر آنم من اکنون كاز بلندی محل

در همه روی زمین خود رانه می بینم محل

هر كه خواهی كا و بیا اینك من و اینك هنر

كار باید در میان آوردنی بحث و جدل

و در محکمه بدیع منوال رفیع لباس الباس و فرق فرق غث و سمین از شواهد حال خود آیات بنیات صدق و یقین که طراح خیال هیچ طاعن رقم تحریر و تعبیر و قلم سرزنش و تغییر در آن نتواند کشید منظور نظر شعور حکم نافذالحکم گردانید و چون نقد عمل هر یک را از جوانان خردسال بر محک ضمیر خبیر امتحان فرموده تمامت دقایق جودت و تکلف، ولطایف صنعت و تصرف، هنروران عرصه عجایب و غرایب به وضوح پیوست بعضی از مسلمانان مسلمان سیرت نادر الوجود که من اول الامر متصدی مضایقه و تلاش بودند و جاده امتناع و سرکشی بقدم تفاخر و تبختر می پیمودند چون ابریشم کار ایشان بی آب و موج کمخار روزگار ایشان بی تاب ماند و قواعد جامه بافی ایشان که خارا صفت می نموده سمت استحکام داشت بر مثال کتان از تابش مهتاب پوده و فرسوده گشت و در معرض جواب بعجز و قصور منصف و معترف شدند که هذالشی عجاب:

در زبان افتاد چون هر کس که با او در افتاد

می گزدم قراض ازین حیرت بدنندان پشت دست

از روی وفاق و اتفاق نامه مشتمل بر اظهار شرایط تسلیم و فروتنی رقم زده کلك بیان گردانیده خطوط صحت و قبول بر آن نهادند و بسان موم که متابعت نقش نگین نماید يك باره تار و پود خلاف و نزاع بگسیختند و کارهای بی همتای باهمپای او را به دل ساده و خاطر گشاده علی مایقضیه الرسم والعاده بر سر بازار نمایش از در دکان آفرین و ستایش بیاویختند و الحال هاده .

هر که را در جامه بافی دفتری یا نسخه ایست

جملگی از کار او گیرند دستور العمل

لاجرم در مبادی حال به تایید ایزدمتعال بدستور پدر هنر پرور خود که در فنون این صنایع مشهور زمان و مسلم جهان است از موقوف سلطنت و جهان بانی برسبیل ارث و استحقاق به بی مثلی مثال یافته به تشریفات گرانمایه سرافراز شد و منشور افتخار او به طغرای یگانگی در این شغل خطیر موشح و محلی آمد تا او را درین باب

سرآمد دوران و مقدم امثال و اقران دانسته طریق تعظیم و تقدیم مسلوک دارند و در ابقای ذکر جمیل او کوشیده آثار ستوده او را بر صفحات روزگار نگارند .



منشور بنام مولانا حاجی علاءالدین جراح - یکی از جراحان عالممقام

چون زخم سهام ممالک انام و جراحت حوادث معارک ایام به دستیاری مرهم رعایت و فتیله سودمند حمایت ماسمت التیام می پذیرد وریش جگر خستگان روزگار و فرقه شکستگان دلفکار به دستکاری جراحان تیمار و میل گذاران طریق استظهار بازوی بهبود می آورد هرآینه ترتیب استادان سبک دست صاحب وقوف که به مقتضای فحوای ضرب السیف و اصاب المجردر دقایق حکمت این امر دقیق یدبضا نموده قطع ماده فساد و دردمندی مجروحان بیای مردی مهارت و غمخوارگی ایشان باز بسته است و پیوسته داغ صدق اعتقاد برجبین مبین خود کشیده رشته عزیمت بدست خلوص نیت باز داده اند و تراب خلافت را کحل الجواهر دیده رمد دیده توتیای باصره الم کشیده از جمله مقدمات و ترتیب آلات و ادوات آن خواهد بود چون استاد کامل حاذق بی بدل باصلاح، **مولانا حاجی علاءالدین جراح** که در عروق و اعصاب این علم چنانچه باید و شاید غور کرده و در وقت استکشاف آثار غریب که به سبب آن از سایر اقران ممتاز است و در نظر بصیرت نموده و تصور آنکه الیوم ماده بضاعت جراحی را از کمال وقوف او صورتی پدید آمده و دیده صناعت کمال را از وفور معرفت او روشنایی حاصل گشته بنا بر این مقرر شد که جماعت جراحان و کمالان دار السلطنه هرات و سایر ممالک محروسه بی وفاق و اتفاق او دست بکار جراحی و کمالی نیالایند و او را درین شغل خطیر مقدم و پیشوای خود دانسته به خلاف مصلحت و صواب دید او

پیرامن دستکاری نگردند سبیل همگنان آنکه برین موجب مقرر داشته از مقتضای حکم درنگذرند و رعایت مشارالیه واجب شناسند .

منشور بنام مولانا دانشمند پوستین دوز

زمره ماهران صناعات ایام و فرقه بارغان محترفات انام، اصول مبصران قطع مسالك و فروع متحیران امور ممالك، عموماً به تخصیص از پشت سنجاب تا دهن گرمسیر و از بالای پوستین تا کناره قدر بدانند که:

چون به تأیید آسمانی و تشریف سبحانی ابلق ایام رام مرام ماگشته و خلعت سلیسون خلافت ربع مسکون در تمادی روزگار قاقم پوش مجاری شبستان صفت برقامت منقبت ما زیبا و برازنده آمده همگی نمت خسروانه مصروف و معطوف است که تماعت استادان چابک دست دانشور، و هنرمندان تیزبین باریک نظر، بقدر استعداد و قابلیت و درخور استحقاق و اعلیت به لباس تربیت و کسوت اعزاز مفتخر و سرافراز گردند و چون مولانا دانشمند سمرقندی که در زمان دولت اعمام نامدار و اخوان کامکار ما در فنون صناعت پوستین دقایق باریک تر از موی و نکات ریزه تر از روزن سوزن موبه مو فرموده و در ساختن و پرداختن پوستین های مداخل دوزی تسمه دوزی و سایر اموری که تعلق بدان می دارد و با هر چه آورده بر تمامت بدایع و صنایع سپید و سیاه به نور عبور نموده که هروران کارخانه غریب و عجایب چرخ کبود از خجالت آن سرخ برآمده اند

موی باید شکافت چون مقراض تا توان گشت مرد دانشمند
مع ذلك درین فرصت که جمعی از استادان دهر بر سبیل تجربه و امتحان در

دکان پوستین دوزان سپهر بعرض عرض و طمع و عرض غرض بسیار از کارهای دشوار نمودند مشارالیه ترنج‌های مصور ابریشم دوزی و سایر اموری که تعلق به‌دان می‌دارد و با هر چه آورده الی گل‌های منقش بر قاق دوزی که یکسر مو از آن مکشوف خرد خرده شناس زیر کان نکته‌دان نمی‌شود بنظر اعتبار کامالان صاحب عیار رسانیده التماس فرق و امتیاز نموده

آسمان گو خوب بنگر تا کد امین بهتراست

در حمل خورشید او یا ماه من در پوستین

و بعد از امعان نظر تیقظ و احتیاط در معامله صفحات صحایف طرایف ایشان ترجیح و تقدیم تکلفات او بر مصنوعات مطبوعات هریک به ثبوت پیوست و زهره ماهران صناعت را از وفور بضاعت آویخته بر روی کار افتاده و مالش‌ها خوردند و خجالت‌ها بردند لاجرم حکمت کامله شهنشاهی، چنان اقتضا فرمود که او را به حسب قابلیت کسبی از کارخانه مرحمت نامتناهی، به موجب خاص مخصوص گردانیم تا از انواع مساعی جمیله که در ادراک دقایق صنایع خود مبذول داشته دل‌سرد نشود و همواره در کنف آفتاب عنایت و نوازش ما پشت گرم باشد بنابراین مقرر شد که مقدم و مقتدا و کلانتر و پیشوای جماعت پوستین دوز و مضافات و منسوبات آن بوده به غث و سمین نقیر و قطمیر اشتغال و اعمال ایشان رسد و نگذارد که از دستور پسندیده که استادان کامل تعیین کرده‌اند تجاوز نموده به رسوم مذموم محدث که متضمن قلبی و قلابی باشد متصدی و متعرض گردند می‌باید که او را مقدم و پیشوای خود دانسته در بسریدن و دوختن و خورش و مالش و غیر آن از آنچه مقرر گرداند تجاوز نه نمایند و همواره وظیفه تکریم و تعظیم او مرتب داشته سال بسال بدستور او خدمت‌های پسندیده کنند و او نیز باید که در التزام این امور با جماعت مذکور طریق مجاملت و حسن معاملات پیش‌گیرد و در تعلیم و ارشاد نکات و دقایق آن یکسر موفرو نگذارد و تمامت ابواب ارتکاب خطا و خلل و اسباب قلب و دغل برایشان مسدود گردانیده نگذارد که سرسوزنی از قاعده پسندیده تجاوز نمایند

منشور بنام هنرمند عالمقدار استاد علیشاه قالی باف از بافندگان نام آور قالی

زمره ماهران بقوت عملی و فرقه با رعان بدستیاری عنایت ازلسی، و اصول
مبصران جمیع آفاق و فروع هنروران ممالک محروسه علی الاطلاق بدانند که:
چون فراشان قضا و قدر که مدارج رفعت سموات بر عمود بدایع صنایع اوست
و طرح طراحان کتابه کارخانه اختراعات به تعلیم استادان معلم روایع و دایع اوبساط
منقش فلک جهان نورد را در بسیط عالم امکان به گسترانیده و فرش ملون سپهر عالم
کردار در فضای بارگاه کون و مکان منبسط گردانیده زیلوچه تخت گاه رفعت ما را
به قوت بازوی کارگران معدوم المثل و دستیاری سرپنجه هنرمندان مضروب المثل در
سرکار طیار عباب [!؟] به کمال می رساند و قالیچه غیرت فزای سندس و عبقری ما را در
سعت ایوان جهان آرای خلافت و سروری به زهت و پاکسی رشک نمونه روضات
جنات می گرداند و حاشیه بساط انبساط ملک ملک بندگان ما را بدست صدر نشینان
بارگاه هنروری و چابک دستان کارگاه تفوق و برتری از پلاس که در لباس آرایش و
نمایش بر سطح زمین با سایبان آسمان برابر است موشح و مشحون می سازد و سماط
جمال و جلال ما را چون مجموعه روزگار و اوراق مالمع لیل و نهار بصد گونه نقش و
نگار می آراید

بگسترده هر روز صد گونه فرش ز بهجت زمین گشته مانند عرش

و از جمله نظایر و اشباه این مقدمه آنکه استاد باهر متبحر هنرور باریک نظر
پهلوان روز مصاف، استاد علیشاه قالی باف در احداث تنسوقات گزین و اختراع

تکائفات سحر آیین، که زیب کمال صورت و گلگونه جمال شوکت و حشمت، تواند بود،
یدبببضا نموده و از برای مزید زینت و تزئین و صحت دولت سرای فردوس آیین هر گونه
بساطی که به تار و پود قدرت درهم بافته از غایت تکلف و بسیاری غرایب به نگارخانه^۱
چین و پای انداز^۲ سپهر برین افزوده

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| یکی فرش چون جنت آراسته | جهانسی بنظراره بسرخواستته |
| زایران بلاد و زتوران زمین | زهر بقعه کان هست مردم نشین |
| ندارد کسی مثل این فرش یاد | که صدر حمت حق بر آندست باد |

هر ریشه از آن اطراف گلیم^۳ خطوط شعاع آفتاب را تمشایی روشن و پاره ای
از دست آن سرزمین از تکلف و آئین به عینه لاله زاری در نوبهاری معین^۴

منشور بنام سلطانه علی کشگر

بر زمره ماهران بقوت عملی و فرقه بارغان بدستکاری عنایت ازلی، و اصول
مبصران جمیع آفاق و فروع هنروران ممالک محروسه علی الاطلاق، و مشتریان متاع
بازار وجود، و معاملان جهات چهار سوی موجود^۵ و نقود پوشیده نیست که:

چون استاد فطرت که در خانه ابداع کیمخت سبز فلک را به گلیمهای سیم دوز کواکب
ودانه های دل فروز نجوم ثاقب، بیمار آسته و چرم گا و گردون را به پرداخت و دست کاری
مجاری روزگار بو قلمون از شویب اثر خامی به تماشای، پیر آسته سختیان قلب منحرف
و غرقین پاشنه مخالف را، گاه تکام میشی سپاه دولت ما به درفش ظفر و قدرت شکافته

۱ - ن . بزنگار ۲ - ن . پای اندر سپهر ۳ - ن . کلیم
۴ - متأسفانه این منشور ناقص ثبت شده است . ۵ - ن . وجود

و دوختن چاك چاق و درز، مرزو بوم بلقان را بسوزن محافظت ورشته فتح و نصرت بر هم تافته، لاجرم همگی همت، کار بسته ایم که بشکرانه این نعمت هریک از کارکنان دکان بدایع مزدکار به اندازه کردار، کما طابقت النعل بالنعل در قالب عنایت و اعتبار ریخته شود و زیرکی تفرقه و ضاع انواع بر سراسر جمعیت از روی بیکی دیگر جفان گردد؟! [کذا] و چون استاد چابک دست صاحب وقوف **سلطانعلی** که در صنایع لطافت کفشگری و دقایق حکمت هنرپروری یدبیتضا نموده صناعت با براعت کفش دوزی که در پای افتاده ره روان زمان و صاحب قدمان جهان بود، به دستیاری بنان لطافت و یایمردی نشان مہارت از همه کارهای شگرف بر سر آورده برو بار دیگرش بالا و بر کسی نه نشانده و زمره گنده مالان این حرفت را بخیه بر روی کار افتاده انگشت تسلیم بر تخته تعلیم نهادند. فلک گفت احسنت و مه گفت زه و بالاخره به خط کش امتحان خط نسخ و داع بطلان در روی کار ایشان کشیده و بگه زن چستی و تشکرده تیزدستی نقش کار امثال را به حکم فاخلع نعلیک از روی روزگار بر تراشید و کار بشرط او را تمامت مسلمانان از استادان **بلغاری** تا عنرمندان **قندهاری** در فنون این صنعت دقایق جودت و تکلف و نکات لطافت و تصرف کار می فرمودند و رای چپ و راست پیش آورده راه پیشوائی و کلان پایی این کار دشوار از روی تفاخر و تبختر به سر جنگ می پیمودند در ساختن و پرداختن مثل آن بعجز و قصور متصف و منصف شدند و جمیع اصحاب تلاش و معارضه پا بسنگ آمده در پیروی او از روی مہربسان مہوم متابعت نقوش و رسوم نمودند و کارهای بی همتائی تا همپائی او را گردن نهاده به دل ساده و خاطر گشاده دوستانه بر سر بازار آزمایش آویختند

آنکه در شهر عنبر روشن تر است از آفتاب

او چو پیدامی شود می بایدش پنهان شدن

لاجرم مشهور است کمال به توقیع افتخار موشح گشت تا هشار الیه را درین باب سرآمد دوران و پیشرو امثال و اقران شناسند و جماعت شرکائی او اگر چه درین کار بی شریک است او را مقدم و پیشوای خود دانسته طریق تعظیم و تکریم مسلول دارند

متفرقات احکام موافق نام و مطابق مرام جماهیر مشاهیر ایام
و سایر طبقات انام



حکم انتخاب مولانا شمس‌الدین علی استرآبادی برای انشای
فردها و منشورها و احکام دیوانی

از اشراقات شمسیه‌اللمعات کتاب و سنت بر ساحت سینّه پاکان صاحب خیرت
تافته و شهادت امعان نظر دقیق ارباب تحقیق و تدقیق اعتضاد یافته که مقصود
منشی انا انشأناهن انشاءً از فتح باب انشا و نصب لوای ایجاد و انواع گرامی انساب
است که از دیوان موهبت الهی پروانچه عنایت و مرحمت نامتناهی به تشریف خلق الله
آدم علی صورتی سرافراز گشته بخلوت سرای و تقدّم مذنبی آدم محرم راز آمده و در
حقیقت کل افراد این نوع عالی خسروان کامکار و پادشاهان رفیع مقدارند که مثلاً
اقبالشان به توقیع و قیوع و فضلناهم علی کثیر فمن خلقنا تفضیلاً موشح و معلی و محلی
گشته و خلعت منقبتشان از طراز اعزاز انا جعلناک خلیفة فی الارض زینت و بها پذیرفته
و چون منشور پر نور، انی جاعلک فی الارض خلیفة بنام نامی و اسم سامی مابه امضای
و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً پیوست، به حکم احسن کما احسن الله لیک
جوامع هم عالیّه بر آن مقصود فرموده ایم که طایفه‌ای از بندگان خاص که منشیان صحایف
اخلاص و اختصاص اندو در موقوف سلطنت بفنون خصایل نفسانی و صنوف فضایل
انسانی ممتاز و مستثنی، هر یک از ایشان به مقدار اعتبار و فضل و کمال، و درجه استعلای

استعداد و استیصال بعملی از عظیم اعمال جهاننداری و شغلی از جلال اشغال شهریاری
محفوظ و بهره‌مند گردانیم بنابراین صدق این مقال منصب رفیع الشان انشای احکام
و مناشیر سلطانی و تحریر فصول مکاتیب که از معظمت امور دیوانی است به اتمام
مولانا اعظم زبده فضلاء العجم مولانا شمس‌الدین علی استرآبادی که تقریر
بیان دلپذیر او شمه نگارستان مفاخرت و تحریر بیان هدایت سریرش فہرست دیباچہ
مآثر به حکم جف القلم بما هو کاین باز دادیم ، تا چنانچه از وفور دانشوری و کمال
سخن‌گزاری او سزد در پایه تخت سلطانی و سرفصل دیوان سخندانسی به سرانجام این
امر اشتغال نموده در بعضی از عہدہ مراسم این شغل یدبضا نماید سبیل همگنان از
برادران نامدار و فرزندان کامکار و امرای دولت و صدور صایب رویت و وزیرای صاحب
انتباه و سکنہ عتبہ بارگاہ و ارباب درجات و اصحاب تومانات و هزارجات بانقبای
کرام و علمای اعلام و مشایخ کبار و قضات روزگار و متصدیان اشغال و مباشران اعمال
و سرخیلان احشام و سایر افراد انام آنکہ مولانا الفاضل المشار الیہ را علی سبیل الانفاز
و الاستقلال دون المسامحہ و الاشتراک متصدی این امر شریف دانستہ در جمیع اموری
کہ از لوازم و مضافات آن تواند بود رجوع بہ تعہد او نمایند و دست تصدی او را
در تقلد آنچه بدین منصب متعلق باشد قوی و مطلق دانستہ تمشیت مهمات او از
لسوازم دانستہ و در تمامت ممالک محروسہ از بابت سیورغال و مهمات عمال و
سایر امور و اشغال آنچه رسد حق الانشای دستوری او شود و بی تطرق شواہت
قصور و تقصیر جواب گنمتہ بہ قلیل کثیر چیزی از آن قاصر و منکسر نگردانند .

حکم در باره سفارش خواجه قطب‌الدین طاووس به مبارزالدین
حسن بیک آق‌قویو نلو و اشاره به عواطف مقرب‌الحضرت الخاقانیه
امیر علیشیر نوایی در باره او

صاحب اعظم خواجه قطب‌الدین طاووس بصنوف نوازش و مرحمت و
انواع اصطناع و عاطفت عز اختصاص و امتیاز و شرف اقتران و انفراد یافته همگی
همت کیمیا خاصیت و تمامی التفات خاطر دریا مقاطر منزات . برانتظام اسباب آهال
و تدارک اختلال احوال خود مقصور و محصور شناسد، مخفی نماند که بعون عنایت
حق سبحانه و تعالی جبت کریم تربیت خدمتکاران و مرحمت برزیردستان به نوعی
منظور است که بواسطه اندک رابطه عنایات بی‌دریغ شامل احوال همگنان می‌فرماییم
و سیاست اعمال ایشان را به حسنات عفو و اغماض زایل می‌گردانیم و بی‌شبهه
صورت حال بر صدق این معنی دلیل واضح و برهان لایح است که در مبداء جلوس
سعادت قرین برسریر خلافت روی زمین، پایه قدر و منزلت او را به ذروه علیا رسانیدیم
و در زمانی که مقتضای انواع مؤاخذت بود به حکم العفو ذکوة الظفر اظهار آثار
عنایت قصوی بخشش و بخشایش نموده قواعد جرایم پایمال مراسم احسان و مرحمت
فرمودیم مع ذلك در خطه مرو به مسامع نواب رسید که به سبب توهم فاسد و تصور
بی‌وجه قدم استقامت او از جای رفته است و برجناح مسارعت عازم بیت‌الله شده
برقرار از مطامح عاطفت و مرحمت امداد و تربیت و عنایت متعاقب داشته نوازش-
نامه‌های کریمانه جهت استمال خاطر بازماندگان او به مواضع فرستادیم چنانچه
بعیح آفریده را در آن يك دینار و يك من بار محل توقع و مجال تصرف نشد و الآن

کماکان و چون رایات ظفر قرین از حدود ممالک توران زمین در ظللال فتح و اقبال
 معاودت نموده به دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده به موقف عرض رسید که در
 حدود عراق متوقف است و متعلقان او در اطراف خراسان متفرق مبنی بر مقتضی
 الشفقه علی خلق الله معاطف عواطف سلطانی را نسبت به حال او در اهتزاز آورده
 بر حسب فرمان فاصح عنهم و قل سلام بذل این ملتسم را علاوه سوابق و لواحق^۱
 بخشیدیم و جهت تیسر رخصت او مکتوبی به جناب سلطنت مآب مملکت ایاب
 سلطان اعظم اکرم افخم اعتضاد ملوک العرب والعجم باسط الامن والامان متمثل نص
 ان الله یامر بالعدل والاحسان مبارز السلطنة والدنیا والدین حسن بیک اعلی الله
 فی دوام السلطنة شأنه و اعان اعوانه به شرف نفاذ رسانیدیم و مقرب الحضرت السلطانیه
 مؤتمن الدوله الخاقانیه نظام السدین علیشیر که سلسله دولت را نظام مجدد و
 انتظام موکد است و در نسق امور محتاجان و فروماندگان محض خیر و عین کرامت
 از سر شفقت و اهتمام تمام به اعتقاد راست و درست متعهد و متضمن جمیع مصالح
 و مناظم احوال و آمال او گشته یکی از معتمدان خود را جهت کفایت این مهم
 فرستاد و لقد جاءت رسلنا بالبشری می‌باید که به عواطف موفور کیانی و نوازش
 نا محصور خسروانی مستوثق و مستظهر بوده بحضور خاطر و جمعیت باطن و ظاهر
 متوجه وطن مألوف گردد و مضمون ماهیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی
 من المکرمین حسب الحال خود شناخته از هیچ جهت تفرقه و دغدغه به خود راه ندهد
 که جمع مقاصد او به ارقام اسعاف مرقوم گشته مباشر مطالبش به توقیع انجساح
 خواهد پیوست ، قبول کرده خود را به عیب رد نکنیم، و گریزی کند او ما ز لطف
 بسد نکنیم، متصدیان اشغال و مباشران اعمال و زمره امثال و اعیان و کافه سکنه
 متوطنان ولایت نوس و مشهد مقدس رضوی علی الحال به دارالسلام^۲ بدانند که :
 چون طبقه کار گذاران کارخانه زر اندود ابداع که در چهار سوی ممالک
 محروسه سلطانی به دستگیری عنایت بی نهایت سبحانی همگی اوقات خود بر وجه
 احسن به کسب دقایق امور صرف نموده در اظهار بدایع صنایع بدیضا می نمایند

۱ - ن . اللواحق ۲ - ن . به السلام

نقد عملی هریک را در نظر مبصران ذوی عدل بر محک ضمیر منیر امتحان فرموده بسکه بهبود می‌رسانیم و در محکمه فرق و تمیز سره را از ناسره و دامان اهلیت و استحقاق ایشان به زواهر جواهر تربیت و نوازش مملو و مالمال می‌گردانیم مقارن این حال جواهر استعداد و استاد نکته دان‌خرده بین «فلان» که مدت مدید به طیب قلب و صفای خاطر مس وجود خود را در بوته کسب عمل‌های شگرف گذاخته در میان امثال بوجوه کاردانی ضرب‌المثل است بنسطر کیمیا اثر در آمده به مقدار عیار مکشوف دیده بصیرت و اعتبار گشت مقرر فرمودیم که مهمات صاحب عیاری آن مواضع متعلق به ید اختیار و قبضه اقتدار او باشد، باید که آنچه براه و رسم این شغل منسوب تواند بود به اهتمام او مخصوص شناخته کسی را باو مجال مشارکت ندهند

حکم عفو و بخشودگی مولانا خواجه علاء الدین علی میکال از بزرگان صوفیه

فرزندان کامکار و امرای ظفر شعار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی، اصلح الله احوالهم و احسن مرجعهم و مآلهم بدانند که :

چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم و دولت خواهان برجاده عبودیت مستقیم از لوازم امور شهریاری و شرایط اوضاع عدالت و جهاننداری است و صاحب اعظم زبده الوزراء **خواجه علاء الدین علی میکال** که از دودمان مشاهیر خراسان و از جماهیر صوفیه صفوت‌نشان است، و لامحاله از مبادی رب‌قدآئینی من‌الملک‌تا امروز بواسطه کمال قابلیت و استحقاق موروثی و مکتسبی در عتبه خلافت روزافزون بصنوف خدمات پسندیده قیام بردوام نموده و حسن معیشت و فنون خیراندیشی او

مرهٔ بعد اولی و کرةٔ بعد اخری برضمیر آفتاب اشراق واضح و لایح است در هر وقت زمام حل و عقد و عنان ضبط و ربط عظیم امور و کلیات اشغال به ید کفایت و کساردانی او منبوض و موکول بوده و چون در خلال این احوال به مسامع عظمت و جلال رسید که بواسطه مقدمات تقریری که غایت در صورت کفایت دیوان اعلی بنام مباشران امور متصدیان مهمات رقم زده کلك تحریر گردانیده اند و نام او را بهر وقت داخل دفتر مباحثه و استکشاف داشته و آنچه علیحده در باب او بخصوصه بر صفحات روزگار نگاشته اند دغدغه و تفرقه مالاکلام به مجاری احوال و اوضاع او راه یافته چنانچه از احاطه به سرانجام مهمات وزارت که حسب الحکم مطاع به اهتمام او مفوض شده و در محافظت و انتظام و التیام آن به غایت عاجزو قاصر آمده بناء علی ذلک بر مقتضای کمال مرحمت و احسان خسروانه که مطابق - الانسان عبید الاحسان در جمیع احوال شامل روزگار دور و نزدیک و ترک و تأذیک است نظر عنایت بی نهایت، بر ساحت احوال او انداخته فرمان مطاع واجب الاتباع از روی نوازش ارزانی داشتیم که از ابتدای دولت ابد پیوند الی غایت در آنچه از مهمات صدور و سایر امور از قبیل نسیان و فوت و تقصیری که در محل تعرض و اعتراض بود نسبت بساو می گفتند رقم بخشایش در او کشیدیم که بعد الیوم بعلت شناقص و شلتاقات سابق بدو تعرض نرسانند و به هیچ وجه مطالبتی ننمایند مقرر است که اگر بعد ازین تاریخ که سوابق و خیانات او را کان لم یکن انگاشتیم و اگر صورتی ظاهر گردد مشارالیه در معرض تحقیق و پرسش خواهد بود فمّن یشاء اتخذ الی ربه سبیلا

* * *

**حکم برقراری وظیفه از موقوفات مدرسه سلطانی هرات در باره
کمال الدین بابا محمود از مشایخ عرفای زمان**

برادران جمشید آیین بهرام خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر ماهیت

ابقاهم الله و رقاہم الی مدارج العز والعلی و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و منتسبان عتبه دولت بانقبای راسخ بنیان و علما و مشایخ واضح برهان و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان آمال دیوانی اصلح الله مآلہم و انجح بالخیر آمالہم بدانند کہ :

چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم را بہ حکم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ہمگی ہمت بندگان برگزیدہ پادشاہ قدیم عز شأنہ و عظم سلطانہ متوجہ کسب و کمالات معنوی و نیل درجات اخروی است چنانکہ با وجود احراز مراتب رفیع و مناصب جلیل القدر منیع ، بر مقتضی فحوای القناعۃ کنز لا یفنی از ما سوی اعراض می نماید و کنج عافیت و گنج قناعت را غنیمت شمرده بہ غیر کریم مطلقاً التجا نمی نماید بلکہ بر طریق اہل انتبہ از التفات بہ منصب و جاہ دست شستہ و برمسند الفقر فخری بہ صفای نیت و خلوص طویت نشستہ، عمر عزیز بعبادت و عبودیت پادشاہ حقیقی می گذارند والله ذوالفضل العظیم از آن جملہ در خلال این احوال عمدۃ السالکین و زبدہ ارباب الحق والیقین **کمال الدین بابا محمود** کہ لامحالہ جمہور اسلاف او در این خانوادہ خلافت شعار قرناً بعد قرن در سلك امرای نامدار عالیقدر شرف انتظام داشتہ اند و او نیز در زمان دولت روزافزون بہ حکم انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارہم مقتدون علی الدوام بہ عنایات خسروانہ و عواطف بی دریغ پادشاہانہ ممتاز و سرافراز گشتہ از زمرہ خواص مجلس محمود العواقب مسعود المراتب می بود تا عاقبت الامر توفیق الہی رفیق طریق او گشتہ بر حسب منطوق انا واتقیاء امتی برآء من التکلف بہ سلوک جادہ فقر و فنا میل تمام و رغبت مالا کلام نمودہ در مدرسہ ہما یون سلطانی و روضہ بہشت آئین تربت مقدس مورد الانوار ربانی کہ در ظاہر دارالسلطنہ ہرات از مہینت دولت خیر انجام است و حقیقت آنکہ از تمامت ربع مسکون بقای خیری کہ در تکلف و تزیین شبیہ و نظیر آن توان شناخت بر حسب اتفاق اتفاق، نیفتادہ سابقاً شغل دلکش خادمی و جاروب کشی آن را کہ بہر حال وسیلہ حصول اثر صفای نورانیت تواند بود اختیار نمود و تا

غایت تمادی ایام در مراقت و مراعات حقوق و شروط آن سعی تمام و جهد مالاکلام می‌ذول داشته و می‌دارد چون در تضاعیف مجاری این احوال به مسامع جلال می‌رسید که محمود الخصایل مرضی الافضایل (!) مشارالیه بواسطه کمال انقطاع و تجرد که مطمح نظر همت اوست در تمادی مدت شروع اصلاً پیرامن تصرف در وظیفه معمود آن موضع شگرف نگشته بلکه از دیوان اعلیٰ علوفه و انعام و دستوری که داشته اخذ مؤآخذ آن نیز بالکلیه موقوف گذاشته و از خلوص عقیدت و صفای اعتقاد که ارثاً و اکتساباً به نسبت خانواده خلافت ثابت دارد ارتکاب این امر خطیر نموده و بی‌شایبه تردد در عالم اسباب هیچ احدی را از جلیل و حقیر از مدد معاش و انتعاش رسمی گزیر نیست فرمان مطاع لازم الاتباع به تجدید بنفاز انجامید که از ابتدای شروع هر سال از حاصل موقوفات آن مقام خجسته مآل مبلغ سه هزار دینار کپکی و مقدار سی خروار گندم به معتمد مشارالیه رسانند و این عارفه را به نسبت او انعام بر دوام دانسته مجال تنقیض و تغییر محال شناسند مقرر است که آن مخلص متخصص درین شغل شریف ماذون به استحلاف بوده هرگاه که متوجه یورش ظفر پناه گردد از قبل خود کسی که اقدام او تیسر مهمات او تواند نمود تعیین نماید .

سبیل همگنان از ارباب اقامت و سکون در اقطار ربع مسکون آنکه زبده السالکین مشارالیه را حسب الحکم بر سبیل انفراد و استقلال دون المساهمه والاشترک مباشر این امر دانند و تغییر و تبدیل به اوضاع اموری که حسب الحکم بدو تفویض و تعلیق یافته جایز ندانند .

حکم منع رسد از درویش ابن صبوری

نظامان امور دیوانسی ولایت توران از محروسه قهستان صانهاالله عن

طوارق الحدثان بدانند که در این وقت از سخن گزاری درویش خیراندیش مخلص متخصص **ابن صبوری** که به مقتضای فحوای: «نه روز و نه روزگار نه صبر و نه دل» در اظهار فقر و بی‌حضوری خود داد فصاحت و سخنوری می‌دهد به موقف عرض رسید که از غایت بی‌نوایی ضرب‌المثل است چنانکه مطلع حال و مقطع امانی و آمال او غیر از کمال درویشی و اختلال نیست و مع ذلك در حوالات و جوه آن حوالی از قبیل سرشمار و مثل آن رسد ناوجه باو می‌رسانند و سبب جلا و ابتلای او می‌گردند می‌باید که چون نظم مجاری احوال آن شکسته‌بال، بدین منوال است او را در عصمت حال از آن مطالبات فرو شناخته رسد بدو نرسانند تا بدعای دولت ابد پیوند شاهی قیام بردوام تواند نمود

حکم مشرفی قوام‌الدین ابوالقاسم برای عمارت و زراعت مشهد مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در خطه بلخ

متصدیان اشغال دولت و مباشران اعمال ملت و جمهور طبقه اعالی و کافه سکنه اهالی محروسه بلخ و مضافات آن بدانند که :

چون بموافقت توفیق الهی و مساعدت تایید نامتناهی ظهور مشهد مقدس اعلی حضرت خلافت منقبت سلطان الاولیا و الاصفیا امام الاتقیاء و العرفاء و الخلفاء امیراموال المؤمنین و امام ایمه الهادی‌المتمهدين مظهر العجایب و مظهر الغرایب مولانا و مولی الثقلین **ابوالحسن علی بن ابی طالب** صلوات الله علیه در آن خطه بهشت آیین از خصایص زمان ابن دولت بادادو دین است ، این کار دولت است کنون تا که را رسد ، و لامحاله احیای مراسم عمارت و اعالی مبادی مزید شهرت آن قبله اقبال

امم و کعبه آمال عرب و عجم از مقتضیات خلوص عقیدت و مقتضیات احراز دنیا و آخرت تواند بود مقارن این حال همگی همت خیر انجام بر وجه اخلاص و نیازمندی تمام متوجه امضای آن نیت فرموده کفایت هر مهمی از لوازم آن امر خطیر بعهدہ اهتمام صاحب عہدہ وافی درایت ، کہ شایسته تعهد آن شغل تسواند بود مفوض می گردانیم ، مقرر است کہ **قوام الدین ابوالقاسم** کہ در خانوادہ خلافت روز افزون اباعن جد متصدی امور نیابت دیوان بوده اند و توفیق اعراض از مسخرخرفات بلاطایل دنیوی یافته ملازم آن آستان قدسی آشیانست مشیر و کارفرمای عمارت نامدار و صاحب نسق زراعت آن سرکار روضہ مقدسه بوده و در مهمات کاریزی کہ جهت موقوفات آن خجسته مقام به موجب حکم جهانمطاع جاری می سازند بی توقف شرایط اهتمام بجای آورده هر چند زودتر به اتمام رسانند . می باید کہ مشارالیه را با استقلال بی غیری متعهد این امور دانسته جماعت استادان و کارکنان عمارت و مباشران و کارگذاران زراعت ، در باب مهمات از مقتضای سخن و صواب دید او تجاوز جایز ندارند و چون از عہدہ سرانجام این مهمات تقضی نماید به رسم حق الاهتمام او در پارس نیل مبلغ ہزار دینار کپکی و مقدار صد خروار غلہ مناصفہ بوزن شرع از محصولات حلال مال بلخ بی قصور و کسور بدو رسانند . مقرر است کہ چون مشارالیه را بوجه عنایت از مهمات دیوانی معاف فرمودہ بہ نسق مهمات سرکار روضہ مقدسه باز داشته ایم هیچکس بتکلف امور دیوانی و شلتاقات آن متعرض اونگردند .

**حکم و امانت مزار با انوار خواجہ عبداللہ انصاری بہ
مولانا عمادالدین حجۃ اللہ**

متصدیان اشغال ملک و ملت و مباشران اعمال دین و دولت و متولیان و کار گزاران

موقوفات دارالسلطنه هرات صینت عن تطرق الافات بدانند که :

چون از دیوان قضای الهی منشور خلافت و فرمان روایی به توقیع انی جاعلك للناس
اما ما مسجل فرموده اند ، همگی همت همایون بر ترویج بقاع خیرات و احیای مراسم
میرات مصروف و موقوف میدانیم و همواره صورت تقدیم طاعات و عبادات و تمهید
اسباب اعمال صالحات و سایر قربات بر لوح ضمیرانور ، کالنقش فی الحجر ، ثابت و راسخ
می گردانیم بناء علی ذلك خاطر فیاض بتفویض تنسیق هر یک از این امور به صاحب
عهده واضح الاستحقاق متوجه و ملتفت می گردد تا پیوسته روض حسنات تازه و فیض
برکات بی اندازه باشد به تخصیص احوال مزار قدس آثار مسورد الانوار شیعنا و
شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف المتکلمین فی العالم سلطان مشایخ الافاق برهان
اولیاء الحق سبحانسه علی الاطلاق ، قطب فلك هدايت و انتباه آفتاب سپهر سعادت
نحن انصار الله

رفته قدم بر قدم مصطفی

راه روی کاو بطریق صفا

کشف الربوبیه به الباری کامل الوقت ابو اسمعیل خواجه عبدالله انصاری
قدس الله روحه و زاد فی اعلی علیین فتوحه که به مقتضای فحوای ان له اباشیخا کبیر
طرفی از اغضبان اشجار طاهره نژاد اعالی نهاد ما از آن اصل رفیع منشعب گشته و لامحاله
با وجود ارتفاع درجات طول و عرض جلال خاندان خلافت الارض موجب مباهات و
مفاخرت دنیا و آخرت است مقارن این حال شغل جلیل العلامت امامت و اقامت
صلوات خمس در آن کعبه امالی و قبله آمال و اقبال به مولانای اعظم اورع اطهر اکرم
مقتدی الایمه به مراسم العلم و التقوی مولانا عماد الدین حجة الله وفقه الله لاحیای
مراسم السنه و الجماعه مفوض گشت که حیثما یقتضیة الشریعه الشریفه از عهده ادای
آن تقضی نماید و هر روز بر تلاوت یک سی پاره تمام از کلام معجز نظام ملک علام در سرقبر
بزرگوار شیخ الاسلام و یکی سی پاره دیگر از روی اهتمام بر سر روضه فیض اقسام
پدران نامدار سعادت فرجام ما ، انار الله براهینهم مواظبت واجب شناسد تاروز بروز
برکات مثوبات آیات فرقانی به ارواح مقدسه ایشان واصل و متواصل گردد . سبیل

همگنان آنکه : مولانا اعظم مشارالیه را بر سبیل استقلال صاحب این شغل شناخته او را مأذون به استخلاف دانند و وظیفه او، دوباره آنچه امامان پیشین می گرفته اند بی شایبه تنقیص و تعطیل با و رسانند .



حکم و اگذاری اداره امور دارالشفاء ملکات آغا به حکیم مسیح الدین حبیب الله

چون حضرت مهیمن حکیم جلت حکمته از دارالشفاء ویشف صدور قیوم مؤمنین قانون شفای امراض معلولان مختلفه المزاج ایام رابه حذاقت طبیب لبیب مرحمت ما تفویض نموده و اسباب حصول اعراض مسلولان مترصد العلاج خواص و عوام رابه انفاس مسیح الالتباس عاطفت ماکه علامت اعتدال ارکان عالم از شرح اشارات آن موجزیست حواله فرموده بر حسب مقوله حبیب رب العالمین و طبیب داروخانه ماهوشفاء و رحمة للمؤمنین که العلم امان علم الابدان و علم الادیان استدامت صحت جسمانی را که ممد و معاون است بر اقامت و ظایف آئینه مسلمانسی افضل قربات می دانیم و در استقبای نفس نفیس انسان که بنیان حضرت سلطانی و حاوی کلمات دو جهانی است غایت اجتهاد به تقدیم می رسانیم چه با وجود عدم صحت تن و ضعف قوت بدن، تحصیل کمالات رضیه و تکمیل ملکات مرضیه ممکن و میسر نه شود هر گاه به سبب انحراف طبیعت اختلافات قریحت ادراکات حواس ظاهره از قوت فعلی خود باز ماند اصطیاد و حوش معارف متوهم و مقصور نه گردد و لهذا اصحاب خیرات و ارباب مبرات ملاحظه این حالات فرموده اسباب علاج اهل عالم و اصلاح مزاج بنی آدم را بوسیله اطبای حاذق فائق و تعمیر ابنیه بیمارستان های لایق رایق ترتیت و تعین فرموده اند و خود را بواسطه تمهیه این اسباب مستحلب اجر بی حساب

که فمّن احیاه لکنما احیاء الناس جمعیا گردانیده و به حکم روایت انزل الداء انزل الدواء درازاله امراض طوایف انسان قدرالوسع والامکان شرایط امتنان بظهور رسانیده از آن جمله حضرت والده مرحومه مغفوره **ملکت آغا** بَرَدالله مضعمها جهت احراز فواید این مشویات در نفس دارالسلطنه هرات صیئت عن الافات والبللیات دارالشفاء ساخته و چون در این مدت مسیحانفسی به احیای آن نه پرداخته علل خلل به قواعد آن راه یافته بواسطه فترات ایام سلك عقد انتظام امور او انحلال وانقصاص پذیرفته بنا بر آن درین وقت پرتو التفات اکسیر صفات برساحت و ترویج آنجا انداخته زمام مهام و عنان سرانجام آن مقام را بکف کفایت و ید درایت مولانا الاعظم قدوة الحکما بین الامم **مسیح الدین حبیب الله** تفویض فرمودیم که بروجهی که ازوفور دانش اوسزد بدین امور قیام نموده ابواب افاده وافاضه بروجها تطلاب آن فریق و سالکان آن طریق بوجه احسن گشاده دارد سبیل حکام و سادات وقضاة و علما واصحاب مراتب وارباب مناصب و اشراف و اهالی و متولیان اوقاف، آن که، مولانای مشارالیه را من حیث الاستقلال متصدی این امور و اشغال دانسته آنچه از لوازم و مواجب و متعلقات و منسوبات این منصب است مخصوص او شناسند و از صواب دید او که هرآینه متضمن احیای مراسم این امر خواهد بود عدول و انحراف نورزند و او را ماذون به استخلاف شمرند .

چون مبدع حکیم جلت حکمته که قانون شفا جزاء دارالشفای رحمت او که و نزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین روی نه نمایدو ترتیت ادویه و اشربه در تداوی امراض و اعراض از غیر طبیب لطف او که ، و اذا مرضت فہو یشفین سازگار و سودمند نیاید واقفان از کلیات علوم معارف را که خلاصه آمیزش ارکان اند علی العموم بر حسب تجلی هر نوع از اسباب و علامات شرف امتیاز از سایر بنی نوع مشرف فرموده که هل یتوی الذین یعلمون والذین لایعلمون خصوصاً علم مہرہ و خدایق به اصول طبیہ و احکام شرعیہ علی الاطلاق کہ صحبت ابدان و اعمال موقوف بدان است و استقامت و اوضاع و احوال منوط و مربوط بر آن علی مایقتضیہ العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و چون صحت بدن کہ موقوف علیہ بہ

مقتضیات احکام شرع مطهر آمده هرآینه اشتغال^۱ بفن طب آهم و آقدم تواند بود
فلهذا خلوص نیت مولانا الحکیم الفاضل بقراط الوقت جالینوس الزمان ابوعلی
العهد و افلاتون الاوان مولانا حکیم الدین حمیب الله الطیب التونی که مرتبی
دولت بدیع الشان ماست به کمال قابلیت و استعداد فصول و ابواب فروع و اصول
این علم شریف را به اقسام صناعات فکری و عملی مرتب و مکمل ساخته و در
مقامات تشریح و تشخیص معضلات و مهمات آن به منطق فصیح و حکمت صریح
علم ایقان برافراخته

هر که او انگشت بر نبضش نهد یابد نجات

راستی دست از همه برده به قانون شفا

گر بر آن آید بتوفیق خدا بیرون برد

دق زماه و زردی از مهر و کبودی از سما

در زمانش غیر چشم دلبران بیمار نیست

زانکه باشد مردمان را دیدنش عین دوا

بناء علی ذلك شغل طبابت دارالشفاء که عالیحضرت ملکه ملکی الخصال و

والده جلیله آمال عصمت الدنیا والدین ملکت آغا روض الله روضتمهادر جوارجامع

هرات صینت عن تطرق آفات به احداث آن موفق شده

خاک صحنش چشم هر غمدیده را کحل البصر

آستانش جان هر غمدیده را دارالشفاء

به ید مهارت اومفروض تا به میامن انفاس عیسوی که شربت شفا بخش دل

رنجور و جلاب خوشگوار جان مهجور است درآمیزد که عمل به مقتضای این علم

در تشخیص امراض و اسقام و تداوی مرضی خالصا لمرضاته الله تعالی ید بیضا

نماید ، وظیفه طوایف صحیح و سقیم دارالخلافة آن که دست تصرف مولانای

مشارالیه را در عروق و اعصاب این امر خطیر مجال غور و نقود داده آنچه براه و رسم آن منصوب تواند بود به مصلحت و استصواب او متعلق شناسند و در عزل و نصب شربت داروخادم آن بقعه خیر آثار دست تصرف او را قوی و مطلق دارند مقرر است که چون از عهده این شغل کما ینبغی تقضی نماید وظیفه کامل بموجب شرع شریف و شرط واقف، واقف گشته به هیچ چیز موقوف ندارند .

فتح نامه‌های سلاطین سلطنت آیین

فتح نامه یادگار میرزا بمناسبت فتحی که او را در آغاز کار بر سلطان حسین میرزا بایقرا دست داده بود

سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ اسلام و سکنه مسکن و متوطنه مواطن بدانند که از ابتدای طلوع آفتاب سلطنت این دودمان مبارک که منشور آن به طغرای جهان آرای و اتیناه الملك موشح گشته تقلد امور جهاننداری در همه وقت تعلق اختصاص به شعبه برومند خاقانی شاهرخ می داشته ، هیچ يك را از ابتدای اعمام مجال اقدام بر مداخلت و مشارکت نمی بوده و چون حضرت والد بزرگوار جمشید اقتدار و عم نامدار خورشید آثار از تخت گاه عالم فانی به بارگاه مملکت جاودانی نهضت فرموده سرادقات خلافت و پادشاهی در جوار رحمت الهی برافراشته و در آن مدت حضرت عالی منزلت ما در مسند و کان دکان فی المهد صیبا به حضور فراغت زمان صبی و سرور معاشرت ایام نشو و نما ، اشتغال تمام داشت ، سلطان ابوسعید میرزا رقم تصرف بر اکثر ممالک موروث ما کشیده جرأت بر افنای بلقیس روزگار که زیاده از حد و مقدار او بود اقدام نمود و بدان قناعت

ناکرده قدم عدم انصاف در حدود عرصه حیطان احراز ما نهاده با لشکر گران و سپاه بیکران متوجه ممالک آذربایجان شده ندانست که : صید را چون اجل آید سوی صیاد رود، به عنایت شامل پروردگار و قوت بازوی کامکار او را به قصاص سئیه سیئه مثلها رساند و حکم والشمس تجری لمستقرلها متوجه تسخیر ممالک موروث گشتیم و در اثنای راه به مسامع انتباه پیوسته که **امیرزاده سلطان حسین باقرا** که از اثر سطوت سلطان ابوسعیدی بکلی ترك بنی نوع گرفته و بسر طریق اسلاف خود دست دواعی از فرماندهی شسته سالها در چول و بیابان متحیر و سرگردان می گشت چون **تخت گاه خراسان** از مزاحمت غیر خالی یافته به حکم انتهاز فرصت جمعیتی ساخته و رایت دعوی سلطنت برافراخته، لمن الملك می زند الیوم .

چون شرّ ذمه قلیله که در تحت ظلال دولت مجتمع بودند هنوز اسباب انتظام ایشان بروفق مرام ساخته نشده بود بر عزم قشلاق از راه تخت سلیمان چون ابر و باد متوجه **استرآباد** شدیم ظفر بر یمین نصرت اندر یسار ، او، از استماع این خبر سراسیمه شده با وجود غنایم بسیار که از هر جهت به تحت تصرف درآورده بود رعایا و زیردستان را که ودایع آفریدگاراند به تکلفات عنیف و تحمیلات شدید مستأصل گردانیده دست ظلم و بی باکی به نهب و غضب اموال مسلمانان برگشاد و از تمامت مواضع خراسان لشکر نا محصور درهم آورده متوجه **مازندران** شد و ما با زمره ای که هر يك از ایشان شیر بیشه دل آوری و نهنگ دریای بهادری بودند بی تمیه اسباب مقابله و بی ترتیب ادوات مقاتله دست جلادت از آستین نجابت بیرون آورده دست بردی بدو نمودیم که داستان **پهلوانی رستم داستان** به داستان رفت و به یمن تایید حضرت اله صورت کم فیه قلیله غلبت فیه کثیر به اذن الله به ظهور آمده عقد جمعیت ایشان پریشان شد و عنان عزیمت به دست هزیمت داده فرار برقرار اختیار کردند ، بهادران لشکر فیروزی اثر ، تکامیشی کرده جهت اخذ الجهاد متفرق گشته به کمیت عدد بسیار کم بودند در میان سپاهی بدان کثرت گم شدند چنانکه دشمن و دوست چون مغز و پوست به هم پیوستند و خویش از

بیگانه نه می دانستند ، باالجمله هیئات اجتماع فریقین از هم فرو ریخته صورت التیام تیسر نیافت و از طرفین عنان معاودت از معرکه قتال و خصومت مصروف داشته رایت عالی به طرف بسطام عزیمت فرمود و مخالفت سرعت سیر از باد استفاده کرده تا مقام هرات درهیچ منزل توقف نه نمود الماء بحالها و الرجل بحاله تا درین ولا اثر آتش ظلم آن جماعت که دود از دودمانهای رعایا و عجزه بر آورده بودند برصفحات روزگار نقش پذیر گشت

رعایای مسکین به تنگ اندراند ز تنگی بسکام نهنگ اندرند

مرحمت جبلی مقتضی اتمام مهمام ایشان گشته بر ذمّت همت پادشاهانه واجب و لازم گشت که تدارك این حادثه فرماییم و ایشان نیز با سپاه فراوان اظهار تجلیدی نموده تا حدود «ماجرم» پیش آمدند و چون اثر خوف صدمات بهادرانه که سابقاً به عیان و صریح مشاهده نموده بودند در ضمائر ایشان متمکن بود صورت فقذف فی قلوبهم الرعب بظهور آمده ، بی آنکه لب زیر کنند میل به بالا ، جمعیت سپاه خود ، از هم گسسته با معدود چند بطرف بیابان و چول که مقر معهود و مقرر مألوف ایشان بود گریختند و به مقتضی طبیعت و علت جنسیت باسباع و ضیاع قرین گشته و طبقات بنی آدم از پاس افتراس ایشان امان یافته در سایه عدالت ماکه مظهر لطف الهی و محض رحمت نامتناهی است به حظ وافر و نصیب وافی بهره ور شدند امید به لطایف کریم سبحانی آنست که اسباب جمعیت و حضور و موجبات رفاهیت و سرور روز به روز در تضاعف و ترقی باشد و لوازم شکر این موهبت را از وظایف صدقات و مواجب ندورات به تقدیم رسانیده جنود دعوات استجابت آیات هم عنان قوافل لیل و نهار و هم رکاب رواحل عشی و ابکار گردانند ، انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر .

* * *

فتحنامه سلطان حسین میرزا بايقرا

ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوزومیز

الحمد لله الذي صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب و حده و لا شئى بعده، اما بعد چون ملك ملك معالت اسماوه و نوالت نعماوه نفس نفيس ما را جهت انتظام امور ممالك عالم و التيام جمهور مصالح اولاد آدم برگزید و رقم انا جعلناك خليفة فى الارض فاحكم بين الناس بالحق بر صحيفه احوال ما كشيده به حكم توجه حيث لما شيت فانك منصور، روى همت همايون به هرجا مى آوريم دولت و اقبال به عزم استقبال تلقى مى نمايد و عنان عزيمت مبارك به هرجانب كه مصروف مى گردانيم فتح و نصرت به طريق استعجال پيش مى آيد و الله بنصره من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و از اشباه نظاير تايبيدات آنكه چون برادر اعز اجل سلطان ابوسعيد كوركان كه پيش از اين رقم تصرف بر اكثر ممالك موروث ما كشيده بسود سپاه بى كران و لشكر گران مرتب گردانیده بقصد احاطه ممالك روم و شام متوجه شد و بعد از حدوث اين حال سمت اختلال به امور مملكت خراسان متطرق گشته قواعد خير و عافيت در ميان طبقات رعيت كه ودايع بدايع فطرت اند به تنزل پيوست بر مقتضى ارباب الدول ملهوان پرتو شعورى از آن صورت بر ساحت ضمير آفتاب اشراق افتاده نساييم عواطف پادشاهانه از مهب الشفقة على خلق الله و زيدن گرفت و با آنكه به حسب ظاهر اسباب عزيمت بروفق مراد منتظم نبود به تلقين الهام دولت آسمانى كه :

چون شير به خود سپه شكن باش فرزند خصال خويشتن باش

رایت عزم به قوت بازوی و افوض امری الی الله برافراخته از کمال اخلاص و صدق نیت اعتماد بر خدای نصرت بخش کردیم و سمنند برق مانند مثل سمنند در آتش و مانند نهنگ در غمرات دریای اندوه رانده بدل فارغ و صدر منشراح از حدود مغولستان متوجه خراسان گشتیم

ظفر بر یمین نصرت اندر یسار قلاوز^۱ ره لطف پروردگار و چون ولایت^۲ ابیورد و نسا مضرب خیام استیلای ابطال رجال ما گشته قنبرعلی که از قبل برادر مشارالیه لشکرهای کابل و بدخشان و خیاب و ختلان را سرکرده بایراق تمام در مشهد مقدسه رضویه علی الحال بها السلام و التحیته متمکن بود از آسیب باس و سطوت بندگان دولت ما بطرف هرات گریخته به اتفاق حسن ملکی و بی نظیر و جمعی دیگر از امرای سرداران با غلبه کشیر جلیل و حقیر جر کرده متحصن شدند و چون رایات ظفر آیات متوجه سرخس شدند، فرزند سلطان احمد با امرای سمرقند و لشکرهای ماوراءالنهر و ترکستان زیاده از چهل هزار سوار مکمل مقارن حوت چون باد از آب جیحون گذرانیده و در ناحیت مرغاب به ترتیب کار رزم و پیکار مشغول شدند و از سرکریمه و آن یشاء یدهبهم دیات بخلق جدید غافل ندانستند که گل بباغ آمد از آن شوکت خار آخر شد، و صورت آنکه چون:

از اتفاقات حسنه که دولت به حقیقت عبارت از آن است پدرش سلطان ابوسعید میرزا که از صیت صولت دولت روزافزون ما کارش رو به تراجع نهاده بود در مقام قراباغ شکستی عظیم یافت و با وجود لشکرهای آراسته زیاده از سیصد هزار سوار جرار که نطق و هم به کنه کیفیت یراق آن محیط نشدی عنان کشورستانی از عرصه جهان فانی به گردانید و از وصول آن خبر سلك ترتیب سپاه نمود آن زمین از هم گسسته فرار برقرار اختیار کردند و برادرش سلطان محمود با بقایای لشکر عراق

۱ - ن. قلاوزره ۱ ۲ - ن. ولایب ۱

معاودت کرده متوجه هرات شد و در حدود ولایت جام معتمد الملك نظام الدین ولی بیک جاندار با فوجی از بهادران خون آشام مشرب جمعیت ایشان را بخاشاک تفرقه مکدر ساخته غنایم بی‌نهایت و مغانم کثیره یاخذونها گرفتند بیچاره درهرات دیگر باره به تصورات امر صورت اجتماعی نقش بست و هرنوع تخیلات کرده‌رایتی برافراخت اما هنوز آرام نگرفته از دست برد مبارزان پای قرارش از جای برفت و طریق هزیمت به جانب سلامت مقتضی شناخته روی ادبار بصوب فرار نهاد

مخالفان همه را یک بیک بدولت ما زمانه در فتن آخر الزمان افکند
یکی به مرد و یکی را فلک به خنجر تیز گلو برید و یکی را زخان و مان افکند
و چون از عنایت آفریدگار جلت آلاوه و عمت نعماوه صورت بهجت فزای
انا فتحنا لك فتحاً مبیناً از جلوه‌گاه و کان حقا علینا نصر المؤمنین روی نموده و
سوره اذاجاء نصرالله والفتح طراز لوای ظفر نگاهت همگی همت عالی نهمت تصمیم یافت
که طبقات خلاق بعد از تراجم زحمات حوادث متفرق، خط‌آسایش و آرامش یافته
به مواجب عدل و انصاف مستبشر و مسرور گردند و دررشکر و ستایش فیاض بسیار
بخشایش در سلك انتظام داده وظایف دعای دولت روز افزون به تقدیم رسانند
والحق .

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه برسرش افکند خسر و غازی
این فتح نامه هم‌ایون لازال مبشرا فی اقطار ربیع المسکون در قلم آمد .
سادات عظام و علما و ارباب و کدخدایان ولایت قهستان احسن الله احوالهم باید
که از استماع این بشارت عظمی و موهبت کبری مواد بهجت و سرور و امداد مسرت
و جمهور مضاعف گردانند و شکرانه این نعمت را که بی‌شک متضمن صلاح حال
عالمیان است حسب الاطاعه صدقات به مستحقان رسانند و بعدل کامل و احسان
شامل مستظهر و امیدوار بوده از سر اطمینان خاطر و جمعیت باطن و ظاهر بکار مہم
خود مشغول باشند و من الله المعونه والتأيید انه حمید مجید .

« آنچه از زبان اکابر زمان و ارکان دولت راسخه البنیان عنان بیان بصوب آن تاخته »

بسم الله الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم ،
بعد از سپاس حضرت منشی ماهو مکتوب فی الفرقان و التنزیل یعنی :
منشی صحیفه عمای لا ربیب تزییف کن رساله غیب
که عنوان مکاتیب کمال و تاریخ رسایل فضایل و افضال است و پس از درود
و اعلام نمای ماهوزبور فی صحف التورات و الانجیل که :
نبوت راوی است آن نامه درمشت که از تعظیمش آمد مهر بر پشت
که فاتحه مقال جلال و خاتمه رساله نبوت و ارسال است و آل کرامت مال
او مکتب القلم علی صحایف الامال ، انشای احوال بر صفحه ای این صحیفه مکتوب
می گردد که در دیباچه رساله منشاء الانشاء سمت سبقت یافت که اکابر و عالی را
به خامه مشکین شمامه حضرت مخدومی مرحومی استادی و سع الواسع و سعه
مضجعه ، احتیاج تمام بود اگر چه کاتب مراتب را احاطه تمامی به نتایج قلم بلاغت
رقم آن حضرت در این باب متعذر می نمود از ایراد آنچه به مطالعه آن استسعاد یافته
بود بقدر مقتضای وقت گزیر نبود مستفیضاً به مفیض الجواد ، و این فقره مشتمل
است بر عنوانی و دو اعلام و خاتمه

عنوان در ایراد آنچه طبقه انام به حکام ایام عرض نموده اند مؤدی در دو سطر

در باره این نامه و مقدمه در آغاز کتاب بحثی شده است بدانجام راجعه فرمایند .

عنوان اول از زبان بعضی از اکابر زمان که عرضه داشت بر سبیل مکتوب کتابت نموده‌اند

عرضه داشت حال پیریشان مردم زاویه و علت مهاجر نشان

گشایش مقال به ستایش خجسته مآل حضرت پادشاهی که پادشاهان اسلام را که بندگان برگزیده اویند قوت ضیبط و سیاست ارزانی داشته به حکم و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه می گردانند و نایره ظلم ظالمان را به زلال معدلت و مرحمت خود منطفی و منتفی می سازند و لله الحمد والمنه که حضرت خاقان صاحبقران را حصول این توفیق رفیق گشته و تیسر این سعادت مساعدت نموده و از کلیات این امور که التفات به تدارک آن از واجبات می دارند قصه و لایبت زاویه است که به سبب افساد ظلمه بی عاقبت، اختلال به احوال آن حوالی راه یافته و خلل های فاحش به اوضاع مکان آن مواضع پیوسته چنانچه قرب دو سه هزار آدمی شکسته و ریخته روی عزیمت به صوب هزیمت نهاده‌اند، نه روز و نه روزگار نه صبر و نه دل، و چون غیر از سایه معدلت پادشاه اسلام ظل الله علی کافه الانام پناهی و آرامگاهی نه می دیدند با وجود خوف و برودت هوا و کثرت برف و سرما، در مبادی فصل شتا جمعی کثیر از ارباب و اعالی آنجا طی مسافت بعید که قریب به دو یست فرسنگ شرعی تواند بود اختیار کرده افتان و خیزان متوجه شدند که دست تضرع و انکسار در دامن دولت و اقتدار آن حضرت زده طاقه لنا۔ الیوم بحالوت و جنوده به ایوان کیوان رسانند، هرآینه بحکم الراجمون یرحمهم۔ الرحمان ارحموا فی الارض یرحمکم من فی السماء، مراحم بی نهایت خسروی شامل حال درویشان گردانیده ملتسم ایشان را به سمع رضا اصفا خواهند فرمود و عنان

عنایت به صوب اطفای این نایره معطوف خواهند داشت والتوفیق من الله تعالی .



عرضه داشت درباره اوضاع ناگوار که از بروز طاعون روی داد و خدماتی که خواجه قطب الدین طاووس پس از وقوع طاعون برای جبران خسارات وارده انجام داده بود

پاکا خداوندی که به حکم و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض وجود کامل خسروان دین گستر دین پرور را سبب انتظام عالم و موجب التیام احوال بنی آدم داشته و حضرت صاحبقران آخر الزمان را بواسطه فضل مزیت و علو منزلت از اشباه و اقران برگزیده و به زیادتی شوکت و حشمت و افزونی اسباب دولت و رفعت بلند قدر و سرافراز گردانیده تا به میامن وجود شریف آن مؤید کامکار عرصه جهان در سایه امن و امان و پناه عدل و احسان آرام یافته . چنانچه بنا وجود اختلال و استیصال کلی که بعد از دو سال در این حوالی به سبب غلیان مواد مرض طاعون در صدد وقوع بود به اندک زمانی صورت یحیی الارض روی نمود باز بمرتبه قوام و اعتدال بلده طیبه و رب غفور آمد و سعی جمیل وزیر خبیر صاحب تدبیر **خواجه قطب الدین طاووس** در دارایی رعیت و معموری ولایت چون در حقیقت اثر تربیت و مرحمت پادشاه عادل است که درباره زیردستان بی چاره ارزانی فرموده اند و زمام اختیار به ید قدرت ناییبی که در گذاردن و برآوردن مهمات و حاجات مستمندان و محتاجان هیچ گونه تهاون و تقصیر روا نمی دارند سپرده اند ، هرآینه برکات آثار آن به روزگار همایون باز گردد و بر کافه مؤمنان واجب و لازم آید که شکر گذاری این نعمت را از وظیفه دعای دولت روز افزون پادشاه ربع مسکون بیفزاید :

الهی تو این شاه درویش دوست که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پایشده دار بتوفیق و طاعت دلش زنده دار

عرضه داشت در بازه آمادگی باغ شاهی جهان آرای هرات

ای باغ وجود را عمارت کرده رمحت سر بد سگال باز آورده
تومیوه عیش چین که بدخواهانت از بار بریختند بر، نا خورده

در عمارت قصر عالی باغ جهان آرای شاهی که مهندس رای جهان آرای
حضرت خلافت پناهی به حکم و استخلفکم^۱ فی الارض و استعمرکم فیها ، به ابداع
انواع بدایع و تکلفات آن ملهم گشته بود به دستیاری سرکاران امین و بنایان
باریک بین که هر بامداد چون معمار کره زمین از برای استعمار ممالک خاک قدم
بر سر دیوار افلاک می نهد هر کس در هر عمل که مخصوص اوست داد مهارت و چابک
دستی می دهد به اندک زمانی کار جهانی ساخته شده از کمال دقایق صنایع والطف
بدایع به مشابه ای که ناظر دیده در اقالیم سبعة نظیر آن ندیده وقوت سامعه در عالم
عناصر اریعه نغمه ای^۲ از آن نشنیده

ای منظر رفیع ندانم چه منظری

قصر فلک نبوده و فیروزه پیکری

برسطح خاک اگرچه بناز آب و گل نهند

جان مجسمی تو و روح مصوری

۱ - ن. استخلفکم ۱ ۲ - ن. نمود

با نزهت و لطافت تو ننگرد سپهر

هرگز به طاق کسروی و قصر قیصری

وصف چهار طرف آن باغ بهشت آیین که به انواع اشجار میوه‌دار و غیر
آن از سرو صنوبر و چنار و اخباس آرایش چمن‌ها و بساتین عبرت فزای روضه
سپهر برین گشت مقذور تحریر قلم مصوران و تقریر رقم گذاران نیست .

چمن‌ها ز بساغ جنان راست شد شه کامران هر چه میخواست شد

تقدیم باز و تقاضای پذیرفته شدن در سلك قوشچیمان شاهی

دهد نوازش خسرو که از سبای قبول طایر جان بیچاره پروبال صفیر این
نظم دل‌پذیر بگوش هوش رساند که :

چون رای پادشاه نشاط شکار کرد اول به لطف صید دل روزگار کرد
و چون سرپنجه شاهین محبت و مخلب عقاب دل‌بستگی در نگاه داشت این
باز به باز تعلق و تعلق تمام داشت کبوتر دل مانند مرغ نیم بسمل در اضطراب
آمده گفت :

سوار چابک ابرو کمان تیرانداز ادر آهوی ما چرخ می‌پرانداز
اما شهپاز بلند پرواز همت دوال امتثال بر طبل انقیاد زده سمند اهتزاز و
شادمانی در میدان نشاط و کامرانی راند و در شکارگاه دولت و فضای صحرای
دلگشای رغبت به صید التفات خاطر شاهانه طوطی بیان و بلبل زمان آواز استبشار

۱ - ظ : بصید آهوی ما چرخ می‌پراند و باز

برکشید که :

دولت رفته دیرین بسر آمد بازم

شاه من چون به عنایت طلبیدی بازم

مشم آن باز که بی شمع جمالت شب و روز

هم چو پروانه دل سوخته در پروازم

و مع ذلك امیدوار است که این باز حقیر را که بر دست ایلچی به پایده سریر

اعلی فرستاده شد به رسم محافظت ، باز بدین فقیر سپارند تا شرف انتظام در سلک

قوشچیان درگاه عالم پناه بیاید و هیچ جانور از بد نفسان محل شماتت نه یابد

بازم از دست اگر رفت مشو شاد رقیب

باشد آن روز که از لطف دهد شه بازم

دارم امید که باز از نظر شاه افتد

هم چو اشک آنکه شد از روی حسد غمازم

ثنای شاه جهان ورد شب نشینان باد

دعای دولت او ورد صبح خیزان باد

بهر طرف که کشد تیغ یکسوار. چومهر

سپاه خصم چو انجم زهم گریزان باد

* اقسام بالله و آیات که صبح و شام وظیفه دعای دولت انام آن عالیحضرت

معالی منقبت مسالك پناه ملايك اشتباه، شاه و شمريار مؤيد مظفر سعادت یسار نور

* در نسخه این قسمت بدون فاصله منضم به مطلب تقدیم باز است ولی مطالب آن

کاملاً نشان میدهد که موضوع علیحده و جداگانه است و تصور می‌رود مربوط به لنگرخانه

نورالدین عبدالرحمن جامی بوده است :

حدقه شاهی و شهریاری و نور حدقه خسروی و فرمان گذاری

آنکه گر رستم بود مرد نبردش فی المثل

در کمان و دست و تیرش خیره ماند چرخ زال

و آنکه هر کس را رسد یک روزه چرخ مطبخش

در جهان از فکر نان ایمن بود پنجاه سال

خاتم جهان بخش، رستم آسمان رخس، اردشیر شیرشکار، اسفندیار روز رزم و شکار، عن قوس قضایه سهام الملك خلدالله تعالی زمانه و اعز فی دوام الدولة والسعاده انصاره واعوانه، مرتب است و رجاء واثق است که دهنده مرادات و بخشنده سعادات غمت میامن آلایه علی الدوام اسباب ارتفاع لوای دولت در سلك حصول منتظم دارد آثار مفاخر شهریار نامدار طراز مآثر ملوک رفیع مقدار گرداند .

ز آفتاب رخس هم چو روز روشن باد

که با وجود تو آن ملک را هزار صفاست

و چون از تواتر اخبار به مسامع این دیار می رسد که بر مقتضی فحوای انما وجدنا ابا عننا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون بدستوری که علی من الدهور از صفا دید آن خانواده مبارک معبود بوده همگی همت عالی نهمت بر سلوک طریقه التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله مقصور و محصور می دارند و در جمیع احوال و زمان بر طوایف افراد انسان فتح باب افاضت آثار مکرمت و احسان می فرمایند هر آینه واسطه ابقای ذکر جمیل و رابطه ابقای اجر جزیل و ذریعه مباحات و مفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت خواهد بود و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء ذوالفضل العظیم ، بعده هر چند

کرم آموختن کریمان را شرط ارباب عقل و دانش نیست

اما چون متصور است که بواسطه کثرت توجه و اشتغال به کلیات امور جاه و جلال جزئیات و مآرب فقرا و درویشان در حجاب ذهول و نسیان ماند بنه علی

ذلك اقدام بر بساط انبساط نهاده به موقف عرض می‌رساند که سابقاً در زمانی که دارالملک هرات لازالت فی ظل دولة و اليها المعالی محروسه عن تطرق الحوادث و آفات از فر قدوم سعادت قرین عزت‌فزای، فضای روضه برین گشته بود معهودی که مره بعد اولی از قبیل سایر نذورات و فتوحات اضافه صالح و اسباب لنگرخانه خاص حضرت ولایت مآب انتساب شیخنا و شیخ الاسلام الاعظم البحر الحضم والطود الاثم نوره قبره نورا فرمودند و کرة" آخری از کمال اعتنا به مزیر تاکید تجدید آن نموده در طریق اصول آن متوجه خادمی از بقعه ولایت اشارت رفعت به حکم الامور مرهونه باوقاتها امضای آن عزم و امثال آن امر موقوف بدین وقف بود که زمره فرزندان حضرت ولایت پناه را ، کاز پدر نقد تولای شما میراث ماند ، درین سال به سبب آنکه حاصل مداخل نه بدستور بیشتر است اسباب احتیاج و اضطراب است مبنی بر استظهار وعده کریم حامل رقعہ نیاز را برحسب اشارت مطاع متوجه زمین گردانیده ، چون لطف توعام است از اینها چه عجب ،

والسلام علیکم والقلب لدیکم

پایان جلد نخست

فہرست نام کسان

ابوالولید احمد بن رجاء الشجاعی ۵۵-

۱۴۱-۱۴۲

ابوالوحید احمد المحدث ۵۹

ابوتراب - ۸۵-۲۱۴

ابوسعید ابوالخیر - سلطان العرفاق ۱۳۳ -

۱۳۶

ابوسعید کورکان ۴۷-۴۸

ابوعلی ۲۸۳

ابوعلی ۲۸۳

ابونصر احمد الجامی-۴۲

احمد - ۱۴۷-۱۵۵-۱۶۲-۱۶۳

احمد مرسل - ۶۴

احمدی - ۱۳۰

اردشیر ۲۹۶

اسفندیار ۲۹۶

اعراب ۸۷-۱۵۵

افضل الدین محمد موسوی ۱۳۱ - ۱۳۲

افلاطون ۳۷-۵۶-۲۸۳

آ

آدم - ۴-۱۶-۱۷-۴۸-۸۱-۱۵۴ -

۱۶۲-۱۷۸-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۴-۲۷۰

آدم صفی - ۳۶

آذری - ۱۵۷

آصف - ۳۳

آل احمد - ۲۴۰

الف

ابراہیم ادہم- ۸۷

ابوالقاسم شہاب الدین احمد نحوافی

(منشی) ۸

ابوالقاسم محمد الامین ۵۶-۱۶۲-۲۳۶

ابوالفتح بدیع الزمان بن سلطان حسین ۲۹-

۱۹۰-۳۰

ابوالفتح محمد سلطان - ۸۶

ابوالنصر شاہ غریب بہادر خان ۳۵-۸۴-۸۵

الخ بيك ٩٤

امير جهان شاه نويان ٨٨

امير عليشير نوائي - ٢٠٥-٥٨-٥٣-٤٠ -

٢٧٣-٢٧٢-٢٠٧-٢٠٦

امير غياث الدين محمد - ٣٣

امير مجد الدين محمد - ٣٣

ايماه اثني عشر ١٥٨

ب

بابا حسن خوشهردان (شيخ حق الدين)

١٧٩ - ١٧٨

بدالدين على (قاضي زاده رومي) ٩٨

برمكي - ٢٢٣-٢٤٤

برهان الدين محمد - ٢٣٣-٢٣٤

باغورس ٢٧

بقراط ٣٧

بوعلی سینا ٣٧-٥٦-٢٨٣

بهرام ٣٧-١٧٣-٢٧٥

بيگم بزرگ ١٨٢

بی نظير ٢٨٨

پ

پيرمغان ٤٥

ت

تاج الدين حسن شيخ تيمور (موتمن الدوله)

تاج الدين (١٧٥-١٧٦)

تاج الدين على - ١٢٤

تاژيك - ٢٢٦-٢٣١

ترك. ٢٨-٨٩-١٠٩-١١٤-١١٩-١٥١

١٥٣-١٥٦-١٦٤-١٩٠-١٩٣-١٩٥

٢٢٦-٢٣٢-٢٤٧-٢٥٣-

ج

جالينوس ٢٨٣

جلال الدين ابوالمناخر شاه قاسم ١٤٦-

١٤٧

جلال الدين فضل الله ٢٠٧-٢٠٨

جلال الدين قاسم ٢٣٥-٢٣٦

جلال الدين محمد ٢٥٥-٢٥٦

جلال الدين محمد ارمك باف ٦٥-٢٥٨-

٢٥٩

جلال محمود الرفيعی ١٢٥

جلال الدين محمود گيراق - ٢٠٨-٢٠٩

جلال الدين يوسف ١٨٢

جم ٢٢

جمال الدين عطاء الله ١٢٦-١٢٧

جمشيد ١٧٨-١٨٩-١٩١-٢٣٨-٢٧٥

جنيد ١٣٥

جهان شاه قره قوونلو ٨٨

جهود ١٦٢

ح

حاجي عبد اله ٨٣

حاجي علاء الدين جراح ٢٦٤

خواجه نظام الملک ۲۳۱

۵

دادبن محمد عودی ۲۷،۲۶

دارا ۱۸۹، ۱۰۲، ۶۱

دانشمند سمرقندی (پوستین دوز) ۲۶۵

داودی ۱۵۷

درویش ابن صبوری ۲۷۸، ۲۷۷

درویش محمد ۲۳۰

دوستی شطرنجی ۳۰، ۲۹

ر

رستم ۲۹۶، ۲۸۵

رسول اکرم (محمد ص) ۱۷، ۳۶، ۴۴

۲۵۴، ۲۳۹، ۹۳، ۴۶

رشید الدین بدیع الزمان بهادرخان (به

ابوالفتح بدیع الزمان مراجعه شود)

رشید الدین حیدر محمد ۱۳۰

رشید الدین عمید الملک ۲۳۱

رضی الدین احمد سید آتا ۲۴۰، ۲۳۹، ۱۵۱

رکن الدین مودود حسینی چشتی ، ۱۸۰

۱۸۱

رومی (قاضی زاده)، ۳۶

ز

زال ۲۹۶

زهرا، ۱۵۶

زین العابدین ۲۴۲

حبشی ۳۶

حسن ۷

حسن نظامی ۷

حسن ملکی ۲۸۸

حسن چشتی ۱۵۱

حسین بن نظام الملک ۲۶، ۲۵

حضرت حاتم صلی اله علیه و آله ۲۲

حکم الدین حبیب الله طیب تونی ۲۸۳

حور ۸۸، ۶۱

حیدر (حضرت علی) ۱۴۰

خ

خاتم انبیا، ۴، ۱۷، ۱۲۵

خاقان، ۲۲۴، ۲۰۱، ۳۳

خاقانی ۲۴۸، ۲۴۶

خانزاده علاء الملک ۱۵۱

خسرو ۳۴، ۷

خلیل ۱۵۷

خواجه حافظ شیرازی ۶۲، ۳۹، ۲۰، ۱۱، ۹

خواجه پیر احمد خوافی ۳۳، ۳۲

خواجه جهان محمود ۱۸۴، ۱۰۲، ۹۹

خواجه عبدالله انصاری ۱۵۲، ۱۳۷، ۱۳۴

۲۸۰، ۲۷۹

خواجه عماد الدین ۴۲

خواجه کاینات ۶۵

خواجه نصر الدین طوسی ۲۰

س

شرف الدین علی یزدی ۷
 شرف الدین موسوی ۱۴۵
 شمس الدین عبدالله امامی ۱۱۱، ۱۱۲
 شمس الدین علی استرآبادی ۲۷۱، ۲۷۵
 شمس الدین محمد امین ۴۳۶
 شمس الدین محمد بحرآبادی ۱۰۳، ۱۲۸،
 ۱۲۹
 شمس الدین المنشی السلطانی ۵۸
 شهاب الدین اسمعیل ۵۳
 شهاب الدین عبدالله ۱۳۵
 شهاب الدین عبدالله مهنه‌ای ۱۳۳
 شهاب الدین عبدالله هروی (مرورید) ۸۱،
 ۸۲
 شیخ احمد ۱۸۴
 شیطان ۱۳۷

ص

صدرالدین ابراهیم ۲۳۶
 صفی الدین محمد تقی ۲۴۵
 صلاح الدین موسی مشهور بقاضی زاده
 ۹۸
 صلاح الدین: ۸۲
 صنیائی: ۴۵

ط

طلوعی ۶۱

سعدی شیرازی ۱۳۴
 سلجوق ۱۵۲
 سلطان ابوسعید کوردگان ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸
 سلطان احمد مجنون ۱۴۵، ۲۸۸
 سلطان حسین میرزا بسایقرا: ۱۸، ۲۵،
 ۲۸، ۲۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۸۴،
 ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۱،
 ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۵،
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۸۴،
 ۲۸۵، ۲۸۷
 سلطان جلال الدین خوارزمشاه ۱۵۲
 سلطان خلیل غیاث الدین، ۸۷
 سلطان علی کفشگر ۲۶۸، ۲۶۹
 سلطان غیاث الدین احمد یزنم: ۲۲۷، ۲۲۸
 سلطان محمد حقیه ۱۴۵
 سلطان محمود ۲۸۸
 سلیمان ۳۳، ۴۸، ۶۱، ۱۰۸، ۱۱۰
 سید ضیاء الدین: ۸۵
 سید عماد الدین ۲۴۵

ش

شادی ۲۵۷
 شاهرخ ۲۱۸
 شبلی ۱۳۵
 شجاع الدین مغول جاندار ۱۹۹

غياث الدين امير سيد عزيز ۱۴۹
 غياث الدين الدين پير احمد خوافی ۲۱۴،
 ۲۱۸
 غياث الدين جمشيد كاشانی ۲۳۸
 غياث الدين سلطان خليل ۱۵۳
 غياث الدين سيد مهدي خواجه رشتی ۲۴۵
 غياث الدين عادل شاه ۱۰۳
 غياث الدين عبدالله ۴۹
 غياث الدين محمد الحسيني المشهدی ۲۳۷
 غياث الدين الدين محمد معصوم بهادر ۲۳۹
 غياث الملك ۳۳

ف

فرخ ۷
 فردوسی ۲۴۶
 فوزق ۳۵
 فريد الدين يوسف عطار ۲۰۲
 فيثا غورس ۱۶۵

ق

قارن ۴۳۸
 قاسم الانوار (شاعر) ۱۶۶
 قطب الدين احمد امامی ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
 ۱۱۴
 قطب الدين الدين طاووس ۹۳، ۱۶۶، ۲۷۲،
 ۲۹۲

ظ

ظهیر الدوله سيد عرب شاه خان ۱۸۷، ۱۸۹
 ظهیر الدين عيسى عطار ۲۵۰
 ظهیر الدين ملو خان، ظهیر الدوله، ۹۷

ع

عبد الحمیل ۲۵
 عبدالرزاق طیب ۳۶
 عبدالعلی بیرجندی ۱۹
 عبدالواسع نظامی: ۲
 عبدالله ۱۴۴
 عبدالله بن موسی بن جعفر ۵۸
 عصمت الدين سلطان بیگم ۱۷۵
 علاء الدين علی ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۴۴، ۹۵
 علاء الدين علی میکال ۲۷۴
 علاء الملك ترمذی ۱۳۰
 علی (ع) ۱۳۵، ۱۳۱، ۲۷۸
 علی بن موسی الرضا ۱۳۲
 عماد الدين بن محمد فهستانی ۲۴
 عماد الدين حجت الله ۲۷۹، ۲۸۰
 عمید الدين عماد الملك ۱۴۴
 عنبر کاتب ۲۴۷، ۲۴۹
 عیسی ۱۲۷، ۲۰۲
 علیشاه قالی باف ۲۶۷

غ

ل

لجلاج ۳۰

لسان الغیب ۱۳۶

م

مانی ۱۱، ۲۵۲

مبارزالدین حسن بیک (آق قوبونلو) ۹۰،

۲۷۲، ۲۷۳

مبارزالدین شیخ علی کماندار ۲۵۴، ۲۵۵

مجتبی (ابوالقاسم محمد مصطفی ص) ۱۵۰

مجدالدین محمد ۲۲۰

مجدالدین محمد خوافی ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،

۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،

۲۱۹، ۲۲۰

محتسبان ۱۰۴

محمد بن زین العابدین الازغندی (اوزگندی)

متخلص به صفائی ۳۸، ۳۹

محمد (ص) ۲۸، ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۱۳۴، ۱۳۷،

۱۵۷، ۱۶۳

محمد حسین ۶۵

محمد معصوم بهادر ۹۴

مرشد الدین سید عبدالله افاض ۲۳۰

مسیح ۳۷، ۲۸۲

مسیح الدین حبیب الله ۲۸۱، ۲۸۲

مصطفوی ۲۳۹، ۲۸۰

معمدالدوله ۲۲۷

قطب الدین محمد (خوافی) ۱۶۸، ۱۶۹،

۲۴۲

قطب الدین محمدلاری خوافی ۱۲۲، ۱۲۳،

قطب الدین محمد بن آدم ۳۷

قند هاری ۲۶۹

قنبر علی ۲۸۸

قوام الدین نظام الملك ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،

۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸

قوام الدین ابوالقاسم: ۲۷۸، ۲۷۹

ک

کروبیان ۱۳۴

کسروی: ۲۹۴

کله زن طاس باز ۲۴۹

کمال الدین بابا محمود ۲۷۶

کمال الدین حضرخان ۱۸۸

کمال الدین حسین ۲۲۹، ۲۳۰

کمال الدین حسین کاشفی ۱۱۶، ۱۸۵

کمال الدین زلالی شاعر (سید) ۲۴۴، ۲۴۶

کمال الدین شیخ محمد ۱۸۴

کمال الدین علیشاه سبجانی ۲۴۳

کمال الدین عودی ۱۵۶

کمال الدین حسین ارمک باف ۲۵۸،

۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲

کمال الدین محمود رفیقی ۱۸۶،

کیان ۱۹۸، ۲۰۱

مولائی ۲

مہدی ۱۴۷

ن

ناصرالدین ضیاء الملک جامی ترمذی ۱۳۰

نجم الدین محمد قاینی ۱۱۹، ۱۲۰

نصرانی ۱۶۳

نظام الدین عبدالواسع نظامی ۲

(به عبدالواسع ہم مراجعہ شود)

نظام الدین احمد خوافی ۱۱۹، ۱۲۱،

۱۸۲

نظام الدین سلطان احمد یزیم

(یزیم؟) ۱۷۲، ۱۷۳ (به احمد یزیم

مراجعہ شود)

نظام الدین سید حسن، ۲۱۹

نظام الدین شکر اللہ قاضی ۱۶۹، ۱۷۰

نظام الدین عبدالاحد ۲۴۲

نظام الدین عبداللطیف ۱۷۱

نظام الدین محمد سعید معتمد الخواص ۹۴

نظام الدین ولی بیک جاندار ۲۸۹

نظام الملک بن اسمعیل خوافی ۲۲، ۵۴،

۵۹

خواجه قوام الدین نظام الملکی ۲۰۹

نقشبندی ۵۷

نوح ۱۶۷، ۲۴، ۴۳

نورا (نور الدین عبدالرحمن جامی) ۵۷،

۱۸۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۹۵

معتمد السلطنہ ۲۱۶

معز الدین ابوالنصر بدیع الزمان میرزا بہادر

۱۷۴ (به ابوالفتح بدیع الزمان میرزا ہم

مراجعہ شود)

معز الدین حسن بن علی عثمان ۱۵۵

معز الدین سلطان محمود ۹۴

معز الدین شیخ حسین ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰،

۱۱۱

معز الدین محمد بہادر خان ۱۹۸، ۱۹۹،

۲۰۱

معین الدین ابوالقوارس شاہ غریب بہادر

خان ۱۹۵، ۱۹۷

معین الدین ابونصر احمد جامی (ژندہ پیل)

۱۵۲، ۲۴۱، ۲۴۲

مغیث الدین ابوالفتح محمد سلطان ۱۵۳

ملکت آغا ۲۸۲، ۲۸۳

ملک دریا خان ۱۸۹

ملک مبارک خان ۱۸۹

ملک محمد خان ۱۸۹

ملک غور ۱۵۲

منشی (شہاب الدین) ۲۹۰، ۴، ۳

منصور مصور نقاش (ناصر الدین) ۴۳، ۴۴،

۲۵۰، ۲۵۱

موسی ۱۴۷، ۱۶۱

موسی الرضا السلطان (ابوالحسن بن علی)

۱۱ (بعلی بن موسی الرضا ہم مراجعہ شود)

| | |
|---|---|
| <p>واعظی کاشفی ۸</p> <p>ی</p> <p>یادگار محمد میرزا ۱۶۶</p> <p>یاقوت (خطاط) ۲۴۹</p> <p>یمانی ۲۴۶</p> <p>یهود ۱۶۳، ۱۶۰</p> | <p>نورالدین شیخ محمد علوی درگزی ۱۴۰</p> <p>نورالدین محمد اشراف ۱۱۸، ۱۱۷</p> <p>نورالدین محمد کاظمی ۱۳۷</p> <p>نوشیروان ۴۸</p> <p>و</p> <p>واسع (نظامی) ۴، ۳، ۶ (به عبدالواسع و نظام‌الدین عبدالواسع هم مراجعه شود)</p> |
|---|---|

فہرست نام کتابہا

| | |
|-----------------------------|---------------------------------|
| ح | الف |
| حمامہ نامہ ۴۴ | اربعین حدیث ۲۱ |
| ر | اشارات ۱۲۷ |
| رسالہ شطرنج ۲۹ | انجیل ۸۲ |
| س | ب |
| ستایش نامہ سلطان ابوسعید ۴۶ | بوستان ۵۳،۵ |
| ش | بہارستان ۵ |
| شفا ۲۸۳،۱۲۷،۳۵،۳۴،۵ | بیست باب عبدالعلی بیرجندی ۲۵،۱۹ |
| ف | ت |
| فتح نامہ یارگار میرزا ۲۸۴ | تاج المائر ۷ |
| ق | تحفۃ الادوار ۲۹ |
| قانون ۱۵۶،۱۲۷،۵۶،۳۵،۵ | توراة ۸۲ |
| قرآن، ۱۲۵، ۱۷، ۱۲۵ | ج |
| | جامع البدایع سلطانی ۷ |

ک

کتاب ترجمه مختصرات عقاید ۱۶

گ

گلستان ۵

م

مثنوی مولوی ۲۴۶

معرفت احوال اسطرلاب ۲۵

مقدمه بردیوان صفائی ۳۸

مقدمه بردیوان ضیائی ۳۹

مقدمه بر کتاب حفظ الصحه ۲۵

مقدمه بر رساله تهنیت ۳۲

مقدمه بر رساله حمامه نامه ۴۳

مقدمه بر رساله معما ۴۱

مقدمه بر رساله وجع مفاصل ۳۴

مقدمه بر کتاب تحفه ادوار ۲۶

مقدمه بر کتاب تشریح فارسی ۳۶

مقدمه بر کتاب عماد الدین قهستانی ۲۳

مقدمه بر کتاب لطائف و ظرایف ۲۵

مقدمه بر مجموعه شعر حسین الحسینی ۴۵

مقدمه بر معیات غیاث الدین عبدالله ۴۹

منشاء الانشاء ۱۳، ۱۵، ۱۵، ۲۹۵

ه

همایون نامه ۹۸

فهرست نام‌جاها

| | |
|--|----------------------------------|
| باغ جدید ۱۵۷ | ۲ |
| باغ جهان آرای ۲۸ | آذربایجان ۲۸۵ |
| باغ خیابان ۱۵۷ | آزادان ۵۵ |
| باغ زاغان ۶۱ | |
| باغ شمال ۶۲ | الف |
| باغهای سفید ۱۵۷ | ایورد ۲۸۸ |
| بدخشان ۲۸۸، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰ | استرآباد ۲۸۵، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۱، ۱۹۰ |
| بسظام ۲۸۶ | اسفیدن ۳۴ |
| بطحا ۸۳ | امامزاده عبدالله |
| بلخ ۲۷۸، ۱۳۰ | امامیه ۱۱۲ |
| بلغار ۲۶۹ | اندخوذ ۸۳ |
| بهشت ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۳۱، ۱۲۹، ۶۴، ۶۱، ۵۱ | اوزکند ۸۵ |
| ۲۷۸، ۱۷۳ | ایران ۲۶۸، ۱۱۳ |
| بیت الله الحرام ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۹۳ | ب |
| بینش ۴ | باخزر ۱۶۶ |
| بیتهق، ۱۱۶ | بادغیس ۲۰۵ |
| | باغ ارم ۱۷۳، ۱۵۸ |

۱۶۵،۱۴۰،۱۱۲،۱۰۹،۱۰۸،۱۰۴،۱۰۳

۲۸۸،۲۸۷،۲۸۵،۱۷۳،۲۲۵،۲۰۵،۱۶۲

خرگرد، ۱۶۷

خشك رود، ۱۷۶، ۱۷۵

خلد ۱۲۹

خوارزم ۲۳۹

خواف ۱۶۶، ۱۵۹

خیابان (محلې دره‌رات) ۱۲۸

خیار ۲۸۸

د

دارالشفاء ملكت آغا ۲۸۲، ۲۸۱

دیرستان ۱۲۶، ۱۲۵

دکن ۱۸۷، ۱۷۴

دوزخ ۶۴

دهلی ۱۸۹

ر

رامی ۱۷۸

روم ۲۸۷، ۹۱

ز

زاویه ۲۹۱

زحل ۱۷۴

زرکش ۴

زنجیر گاه ۶۲

زیارتگاه ۱۷۱، ۱۷۰

پارس ۲۷۹

ت

تخت سلیمان ۲۸۵

ترکستان ۲۸۸

ترمد ۱۵۲

توران ۲۸۸، ۲۷۷، ۳۷۳، ۲۶۸، ۹۳، ۲۳

توس ۱۴۰، ۱۳۱، ۱۰۴

ج

جام ۲۸۹، ۱۶۶

جنان ۵

جهان آرای هرات ۲۹۳

چیپاخانه ۲۳۱

جیحون ۴۸۸، ۹۳

چ

چهارسوق ۱۲۵

چین ۴۷، ۱۱

ح

حجاز ۸۲، ۴۶، ۲۷

حسوق ۲۴۱، ۲۳۹

خ

خانقاه ۱۲۵

ختلان ۲۸۸

ختن ۲۰۲

خراسان ۹۷، ۹۵، ۸۳، ۶۱، ۵۶، ۲۷، ۱۱، ۵

س

سبا ۲۹۲

سبزوار ۱۷۸، ۱۱۶، ۱۰۲

سرخس ۲۸۸

سمرقند ۲۸۸، ۹۱، ۸۹

سومنا ۵۹

سیستان ۱۸۶، ۱۷۵

ش

شام ۲۸۷

شاهرخیه ۲۱۴

ص

صین ۸۹ (به چین هم مراجعه شود)

ظ

ظهورالدین سید عربشاه خان ۱۸۹

ع

عراق عرب ۱۴۶، ۹۳، ۸۷، ۴۶، ۲۸، ۲۷

۲۸۸، ۲۷۳، ۱۵۷، ۱۴۷

عمان ۱۰۳، ۹۹، ۳۲، ۹

غ

غزنه ۱۵۲

ف

فردوس ۱۶۳، ۱۵۸، ۲۰، ۸، ۵

ق

قاین ۲۴

قرباغ ۲۸۸

قندهار ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۷۶، ۱۸۵

قهستان ۲۸۹، ۲۷۷، ۴

قهند زهرات (کهن دژ) ۱۴۴

قبصری ۲۹۴

ک

کابل ۲۸۸، ۱۷۶، ۱۷۵

کات ۲۴۱، ۲۳۹

کرج ۲۰۸، ۲۰۷

کشمیر ۲۸، ۲۷

کعبه ۱۵۵، ۱۵۰، ۱۴۶

کوه جودی ۴۳

کوسویه ۱۲۴

گ

گازرگاه ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۲،

۱۷۳

گرم سیر ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۷۶، ۱۷۵

گیلان ۵۶

ل

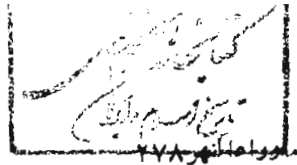
لنگر ۱۲۸

لنگرخانه ۲۹۷، ۲۹۵

لنگر نعمت آباد ۱۲۸

م

مازندران ۲۸۵



نیشابور ۱۷۸،۱۶۶،۴

نیل ۴۷

ه

هرات ۱۱۰،۱۱۰،۱۷،۲۴،۲۷،۵۵،۵۶،۶۱

۸۳

هرات ۸۹،۹۰،۹۳،۱۰۴،۱۰۹،۱۱۱،۱۱۲

۱۱۴،۱۱۸،۱۲۰،۱۲۲،۱۲۳،۱۲۵،۱۲۶

۱۲۸،۱۳۹،۱۵۸،۱۶۰،۱۶۲،۱۶۶،۱۶۸

۱۶۹،۱۷۰،۱۷۱،۱۷۲،۱۷۳،۱۸۲،۱۸۳

۱۸۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۴۷

۲۵۰، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰

۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۷

هند ۲۸، ۱۸۸، ۱۸۹

هندوستان ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۸۳، ۱۸۸

ی

یشرب ۸۳

يمن ۷

مدرسه بیگم بزرگ ۱۸۲

مدرسه سلطانی ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۷۶

مدینه طیبه ۸۳، ۸۵، ۱۵۰

مرغاب ۲۸۸

مسجد جامع ۱۶۹

مشهد مقدس رضوی ۱۰۴، ۱۲۱، ۲۷۳

۲۷۸، ۲۸۸

مصر ۴۷، ۱۷۰

معدآباد ۲۴۲

مغولستان ۲۸۸

مصرخ ۱۴۵

مکه ۸۳

ن

نسا ۲۸۸

نعمت آباد ۱۲۸، ۲۲۱

نهرانجیل ۱۲۶، ۱۲۸



۱۰۰۰ ریال